

مجموعه بررسی نظام اندیشه‌های مقام معظم رهبری (۱)

هوانتی



# عرفان امین

بررسی عرفان و سلوک الی الله در اندیشه حضرت آیه الله خامنه‌ای



«مباحث صحیح و درست در متون عمیق دینی را برای جوانان بیان کردید. بنده این کتاب‌ها را همان دو سال پیش که به دستم رسید، مجلداتی از آن‌ها را کامل خواندم. خیلی خوب بود؛ نکته عمده این بود که مباحث درست و صحیح و طرح شده در متون عمیق دینی را با زبان قابل فهم برای جوان و اثرگذار بر روی جوانان بیان کردید.»

بیانات رهبر فرزانه انقلاب  
در دیدار با کارگروه محتوایی تدوین کتاب‌های برترین آرزو





«از پدرم ، موسی بن جعفر شنیدم که گفت: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که گفت: از پدرم محمد بن علی شنیدم که گفت: از پدرم علی بن الحسین شنیدم که گفت: از پدرم حسین بن علی شنیدم که گفت: از پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: از پیامبر شنیدم که گفت: از خدای عزوجل شنیدم که گفت:

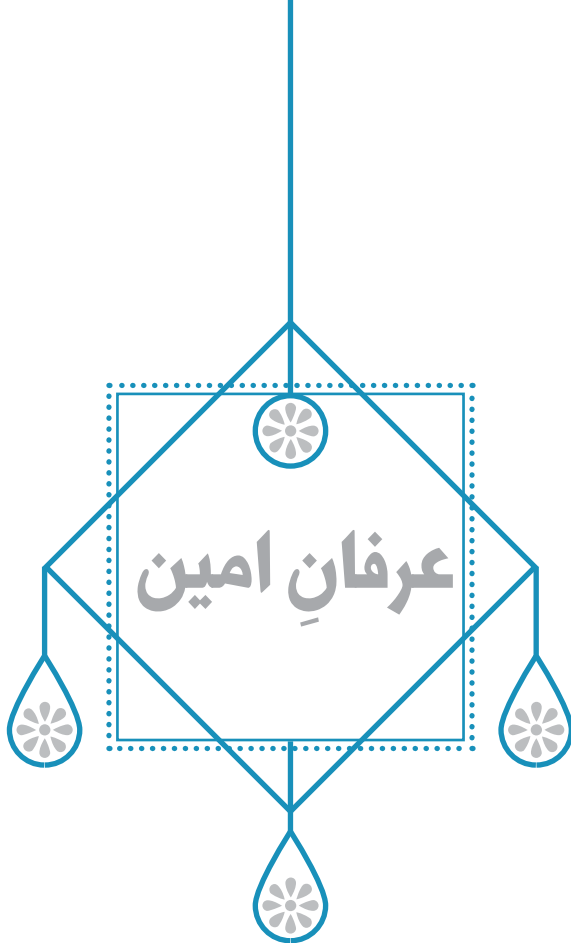
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي**

(لا اله الا الله دژ من است؛ پس هرکس به دژ من درآید، از عذاب من ایمن خواهد بود.)»

چون کاروان به راه افتاد، امام فریاد زدند:

**بَشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شَرُوطِهَا**

(با وجود شرط‌های آن و من از شرط‌های آنم.)»



بررسی عرفان و سلوک الی الله  
در اندیشه حضرت آیه الله خامنه ای عنه



## عرفان امین

بررسی عرفان و سلوک الی الله در اندیشه حضرت آیه الله خامنه‌ای رحمته

موسسه جوانان آستان قدس رضوی

نویسنده:

حجة الاسلام والمسلمین تولائی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ / شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ویراستار: کوثر احسن مقدم

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: حامد امامی

نشانی: مشهد مقدس، بین کوهسنگی ۱۹ و ۱۷

تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۶۰۰۸۵

سایت: javanan.org

کانال ارتباطی یا کارگروه محتوایی

در شبکه‌های اجتماعی تلگرام، سروش، بله، گپ، اینستا

@javanerazavi

و یا ارسال پیامک به: ۰۹۳۵۵۹۲۸۰۰۰

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر، متعلق به موسسه جوانان آستان قدس رضوی است و هرگونه بهره‌برداری و تکثیر (اعم از دیجیتال یا چاپ) موجب ضمان شرعی بوده و منوط به اجازه رسمی ناشر می‌باشد.

## فهرست

مقدمه ..... ۹

### مقدمات: تعریف عرفان ..... ۲۳

عرفان عملی ..... ۲۴

عرفان نظری ..... ۳۲

۱. تفاوت عرفان عملی با اخلاق ..... ۳۶

۲. خاستگاه عرفان اسلامی ..... ۴۱

۳. تفاوت عرفان و تصوف ..... ۵۴

### فصل اول: عارفان بزرگ در نگاه مقام معظم رهبری علیه السلام ..... ۶۵

۱. ملا جلال الدین محمد بلخی، مشهور به مولانا ..... ۶۶

۲. حافظ شیرازی ..... ۷۱

۱. حافظ، درخشان ترین ستاره فرهنگ فارسی ..... ۸۳

۲. حافظ از دو منظر شایسته ارج نهادن است ..... ۸۶

۳. سخن حافظ سخنی رمزی است و جفای به اوست، اگر او را عارف

ندانیم ..... ۸۸

۴. توضیحی درباره جهان بینی حافظ ..... ۹۰

۵. جهان بینی حافظ، جهان بینی عرفانی ..... ۹۲

۶. شاخصه های جهان بینی عرفانی حافظ ..... ۹۴

۳. صدر المتألهین شیرازی ..... ۱۰۳

۴. بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی ..... ۱۱۴

۵. شیخ صفی الدین اردبیلی ..... ۱۱۹





۲۹۲.....	انسان کامل.....
۳۰۳.....	دیدگاه مقام معظم رهبری دربارهٔ عرفان نظری.....
۳۱۳.....	بخش دوم: عرفان عملی در اندیشهٔ مقام معظم رهبری.....
۳۱۹.....	۱. کار اصلی: رفع منیّت.....
۳۲۴.....	۲. عشق الهی.....
۳۳۲.....	۳. مراقبه.....
۳۴۷.....	۴. استاد.....
۳۶۳.....	۵. ذکر.....
۳۷۵.....	۶. خلوت با خدا.....
۳۸۱.....	۷. نماز شب.....

### پیوست‌ها..... ۳۹۱.....

۳۹۱.....	پیوست اول: عرفان امام خمینی قدس الله نفسه.....
۴۰۱.....	لقاء الله در قلم حضرت امام خمینی <small>علیه السلام</small> .....
۴۱۱.....	پیوست دوم: تمثیل‌هایی برای فهم بهتر توحید قرآنی.....
۴۲۹.....	پیوست سوم: ترجمه حدیث عنوان بصری.....
۴۳۷.....	پیوست چهارم: نمونه‌ای از دستورات سلوکی بزرگان مکتب عرفانی نجف.....
۴۳۹.....	دستورالعملی از آیت‌الحق.....
۴۳۹.....	مرحوم علامه حاج سید علی قاضی طباطبائی <small>رحمته الله علیه</small> .....
۴۴۰.....	دستورالعملی از آیت‌الحق مرحوم حاج ملاحسینقلی همدانی <small>رحمته الله علیه</small> .....
۴۴۵.....	دستورالعملی از مرحوم علامه آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی.....
۴۴۹.....	پیوست پنجم: کلام حضرت امام خمینی <small>علیه السلام</small> در علت مخالفت برخی با حکمت و عرفان.....
۴۷۵.....	منابع.....



## مقدمه

میل به کشف عوالم پنهان از چشم و ارتباط با عالم غیب، از امیال فطری و نهادینه شده در وجود نوع انسانی است. بشر از ابتدای حضور خود در جهان مادی، به برکت تعالیم انبیاء الهی و این کشش فطری و غریزی خود، بر سراسارت‌گاه خاکی خود کوفته و ندا در داده است که:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدتم

بذر عرفان نیز همزمان با اولین دعوت انبیاء جهت حرکت به سمت کشف غیب و باز نمودن چشم‌های قلب انسان کاشته شد و به تناسب گسترش دعوت سفیران عالم قدس و البته فهم مخاطبان ایشان رشد نموده و در مکتب قهرمان توحید، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به اوج شکوفایی خود رسید و در نهایت به برکت وجود نفیس و قدسی خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به درخت تنومندی بدل شد که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِيَنَّ رَبَّهَا».

عارفان اسلامی نیز همواره به تمامیت و کمال شریعت خاتم باور

داشته و از فرامین، دریافت‌ها و بیانات رسول خدا ﷺ به «کشف اتم محمدی» تعبیر می‌نمودند و از همین رو، دین مبین اسلام را به مثابه منبع الهام، چراغ راه، نقشه حرکت و تراز و میزان سیر و سلوک معنوی خود می‌شماردند.

بر اساس همین نگاه است که عارف اسلامی، اندیشه و نگاه خویش را نگاهی جدای از دین ندیده بلکه به تطابق کامل جهان بینی عرفانی و دینی تصریح نموده و معترف است که جز فتح قله‌های معارف الهی مصرّح و منظوی در دین، کار دیگری انجام نداده است. بزرگان جهان اسلام بر این مسأله اتفاق نظر دارند که: اولاً اسلام نه تنها عاری از عرفان نیست که بهترین و راقی‌ترین مرحله تکامل عرفان در آموزه‌های دین اسلام رخ داده است.

ثانیاً اگر تشنگی فطری انسان‌ها به معارف و مسائل عرفانی پاسخی مناسب از دین نیابد، کام تشنگان وادی شهود در عوض سیراب شدن از شراب طهور معنویت اسلامی، به شوره زار عرفان‌های کاذب روی آورده و با سراب معنویت‌های توحیدی دل خوش می‌شود. مقام معظم رهبری با توجه به این دو دغدغه اساسی می‌فرمایند:

«امروز همه دنیا تشنه معنویتند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت معرفی می‌شود، به نحو جامع و کاملی وجود دارد؛ معنویت بدون انزوا، بدون

جدائی از زندگی، معنویت همراه با سیاست و عرفان، همراه با فعالیت اجتماعی، تضرع و گریه پیش خدای متعال و همراه با جهاد. این، چیزهایی است که در مکتب اسلام وجود دارد، در تعلیمات و معارف شیعه متبلور و مجسم است و نمونه‌های زنده‌اش را ما دیده‌ایم؛ در تاریخ معاصرهم در ایران اسلامی این نمونه‌ها فراوان و فراوان دیده شد.»<sup>۱</sup>

و با توجه به پذیرش فوق العاده نسل جوان برای دریافت مسائل عرفانی می‌فرمایند:

«راه جذب جوانها تصرف دل جوان است. دل جوان يك قیامتی است، اوضاعی است. گرایش جوان به معنویت یکی از آن رازهای بزرگ الهی است. يك حرف معنوی را برای امثال بنده که بگویند، خب گوش می‌کنم، حدّا کثرتندگی تأثیر پیدا می‌کنم، [اما] همان حرف را به يك جوان بزنند، منقلب می‌شود، از این رو به آن رو می‌شود.

دل جوان حقیقت‌پذیر است، دل جوان به فطرت الهی نزدیک است؛ فُطِرَتِ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا. دل جوان بانصایح و مطالب معنوی و سلوکی و عرفانی انس پیدا می‌کند، زود انس پیدا می‌کند، زود دل‌باخته و دل‌بسته می‌شود؛

۱. بیانات در دیدار میهمانان شرکت‌کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام)،

جاذبهٔ جوانها این‌ها است. شما سخن را، حرف را، اقدام را با معنویت، با عرفان واقعی، نه عرفانهای تخیلی و توهمی و صوری، يك مقداری آمیخته بکنید، خواهید دید جوان چطور مجذوب می‌شود و می‌آید. جاذبهٔ جوان در مسجد این‌ها است. وَاَلَا حَالًا يَكُ وَسِيلَهُ بَازِي هُمَ اَنْجَا فَرَاهِمُ كَرْدِيمُ، گذاشتیم، خب اگر بنا است برای بازی بیاید، برود در باشگاه بازی کند.»<sup>۱</sup>

نگارنده براین اعتقاد است که مقام معظم رهبری در این فرمایشات و فرمایشاتی که متن اصلی قرار گرفته است، تنها به دنبال بیان چند توصیه صرف نبوده و در صدد تبیین راهبرد اصلی اسلام و جمهوری اسلامی جهت کار فرهنگی، خصوصاً برای جوانان می‌باشند. به نظر می‌رسد چند مسأله، ولی امر مسلمین جهان را به سمت ترویج علنی و همهٔ جانبه عرفان ناب اسلامی در سطح جامعه راهی نموده است:

**اول؛** خود مقام معظم رهبری، به استناد شواهدی که در متن کتاب موجود است و مطالب بسیار فراوان تری که عمدتاً به دلیل عدم دسترسی به منبعی قابل استناد و مرجعی رسمی از ذکر آن

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از ائمهٔ جماعات مساجد استان تهران، ۱۳۹۵/۰۵/۳۱.

خودداری نموده‌ایم، یکی از چشیدگان شراب تسنیم عرفان اسلامی بوده و از زلال کوثر معنویت ناب اسلامی در تمام سال‌های عمر خود متمتع و بهره‌مند بوده‌اند.

تربیت در خانواده‌ای سرشار از معنویت، ارتباط با اساتیدی مانند مرحوم آیه‌الله سید محمدهادی میلانی در مشهد که گرایشات قابل توجه عرفانی داشتند، انس با دوستانی نظیر مرحوم آیه‌الله شهید مطهری که خود در وادی تهذیب نفس و سلوک الی‌الله قرار گرفتند، دلبستگی به رهبری الهی و فرزانه که خود از سوخته دلان وادی سیرو سلوک معنوی بوده و آشنایی با شخصیت‌های برجسته عرفانی معاصر از نزدیک از جمله عواملی هستند که از حضرت آیه‌الله خامنه‌ای علیه السلام، یک عاشق و دلباخته عرفان ناب اسلامی ساخته‌اند.

دوم؛ مقام معظم رهبری علاوه بر تمام عوامل و نکات فوق، یک مجتهد تراز اول فقهی و یک اسلام‌شناس درجه یک بوده و به اذعان بسیاری از بزرگان عرصه فقاہت و استنباط معارف و احکام دین، جزو سرآمدان معاصرین عرصه به شمار می‌آیند، فلذا با درک عمیق فقهی و اسلامی، در استنباطات خود به گوهر عرفان رسیده و انعکاس حقیقت دین مقدس اسلام و تعالیم آن را به بهترین شکل در آئینه عرفان ناب اسلامی مشاهده نموده‌اند.

سوم؛ حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در قامت یک رهبر روشن بین و

بصیر، بهترین تحلیل از شرایط جامعه کشور و بلکه جهان را داشته و از ضرورت پاسخگویی به نیاز فطری آحاد جامعه و خصوصا جوانان به کشف غیب و دستیابی به شهود قلبی آگاه بوده و از طرف دیگر حرکت شدید و سریع شیطان و شیطان صفتان جهت ترویج عرفان‌های کاذب و غیرالهی را نظاره‌گرند، فلذا به عنوان یک رهبر سیاسی متصل به منبع وحی، دست به اقدام عملی زده و بسیار بیشتر از آن‌چه در تصور می‌رفت، عرفان ناب اسلامی را در میان عموم اقشار جامعه، نخبگان و جوانان ترویج نمودند.

یکی از مهمترین اقدامات مقام معظم رهبری در گسترش عرفان و معنویت اسلامی، مشخص نمودن خط سیر عرفان حقیقی و راستین است؛ معظم له در فرازهای متعددی از فرمایشات خود که بخشی از آن در این اثر منعکس شده است، عرفان و عارفان راستین را به مخاطبان خود معرفی نموده و با دست گذاشتن بر روی شخصیت قلّه‌های عرفان اسلامی، این بزرگان معرفت و دیانت را از خطر تحریف و مصادره روشنفکر و عارف نمایان نجات بخشیدند. مطلعین به نیکی می‌دانند خط بطلان کشیدن بر روی نزاع توهمی و ساختگی میان فقه و عرفان و شریعت و طریقت، آن‌هم برای شخصی با موقعیت حضرت آیه‌الله خامنه‌ای تا چه اندازه می‌تواند هزینه بر باشد اما معظم له، با توکل همیشگی خود به خداوند متعال، در تمام سال‌های حیات علمی و فرهنگی و خصوصا در دوران رهبری



و تصدی ولایت امری مسلمین جهان و نیابت از حضرت بقیة الله الاعظم روحی له الفداء قدم در این میدان گذاشته و جانانه از لب و مغز دین مبین و ضرورت حیاتی عموم انسان‌ها دفاع نمودند. نگارنده هنگامی که آغاز به انجام این تألیف نمود، به هیچ روی گمان نمی‌کرد که مقام معظم رهبری تا این حد و به این گستردگی در وادی عرفان سخن گفته و ارشاداتی چنین فراوان داشته باشند. می‌توان به جرأت گفت: حضرت آیه الله خامنه‌ای در این زمینه تنها به اقدامات مزبور اکتفاء نکرده و علاوه بر تمام مسائل فوق، با مطرح نمودن مکتب عرفانی شیعی فقاهتی نجف به پرچمداری مرحوم آیه الحق حاج ملاحسینقلی همدانی و مرحوم آیه الله سید علی قاضی، به عنوان جریان «خاص الخاص» مسیر حرکت فرهنگی کشور و بلکه جهان تشیع را وارد ریل گذاری جدید و صد البته دقیق و عمیق نمودند و بدین وسیله حجت را برای تمام دغدغه‌مندان این عرصه که گوش به فرمان فرمانده جبهه فرهنگی و جهاد در جنگ نرم می‌باشند به اتمام رساندند.

حقیر بر این اعتقادم که حرکت مجدّانه و جهادگونه مقام معظم رهبری در این عرصه، امتداد و بلکه تکمیل حرکت امام امت رحمته الله جهت تحقق آرزوی تمامی انبیاء الهی - یعنی خروج انسان‌ها از بند مادیت و اسارت شهوت و غضب و حرکت تا قرب و وصال خداوند متعال - در جمهوری اسلامی بوده و توجه به ظرائف، دقائق،

اهداف و الگوهای تبیین شده توسط معظم له، تا حد زیادی تمام دغدغه‌مندان تحقق اهداف الهی را به مراد خود خواهد رساند. این مجموعه که مبتنی بر نظرات و فرمایشات مقام معظم رهبری و جهت تبیین و تشریح نگاه معظم له به عرفان گردآوری شده است، در سه بخش اصلی تنظیم گردیده است:

**بخش اول** به تعریف و حقیقت عرفان، شاخه‌های عرفان، رابطه عرفان و تصوف و مواردی از این قبیل اختصاص یافته است؛ کسانی که تا کنون در این زمینه به مطالعات جدا و یا تحویلات کافی مبادرت نورزیده‌اند، از رهگذر این مقدمه، با آمادگی ذهنی قابل قبولی پذیرای فرمایشات مقام معظم رهبری در قسمت‌های دیگر خواهند شد.

**بخش دوم** در صدد است تا با بررسی نقطه نظر حضرت آیه‌الله خامنه‌ای پیرامون عارفان بزرگ، جهت‌گیری غلیظ عرفانی معظم له را به تصویر کشیده و خطوط عرفان ناب اسلامی را برای مخاطبان خود از زبان رهبرفرزانه انقلاب ترسیم نماید. از آن جا که در فرمایشات مقام معظم رهبری به «مکتب عرفانی نجف» توجهی خاص و عنایتی ویژه شده است، بخش عمده‌ای از این بخش به معرفی مکتب عرفانی نجف و بزرگان این جریان مبارک پرداخته شده است. پایان بخش دوم جهت تکمیل، به گوشه‌ای از روابط مقام معظم رهبری با پرچمداران عرفان در دوران معاصر اشاره شده و سعی شده

است که از دل مطالب مستند و قابل اعتماد، بخشی از ارتباط گسترده حضرت آیه الله خامنه ای با اهل معنا بیان شود.

**بخش سوم** کتاب به تبیین اندیشه های عرفانی مقام معظم رهبری اختصاص یافته و تلاش شده است تا از رهگذر نقل تصریحات و یا تحلیل تلویحات معظم له، نگاه حضرت آیه الله خامنه ای به مسائل و دغدغه های اصلی عرفان نظری و عملی تبیین شود.

در پایان این مجموعه، چند پیوست که به روشن سازی هرچه بیشتر محتوا کمک شایانی می نمایند، قرار داده شده است:

هرچند بررسی ابعاد عرفانی بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی علیه السلام حتی با تمرکز بر نظرات مقام معظم رهبری مجالی به وسعت تمام این کتاب می طلبد، جهت دل دادن به فرمایش:

آب دریا را اگر نتوان کشید پس به قدر تشنگی باید چشید  
پیوست اول به مروری بسیار مختصر بر اندیشه های قائد راحل و ربانی انقلاب اسلامی اختصاص یافته است.

از آن جا که یکی از غامض ترین مسائل عرفان، نظریه وحدت وجود بوده و به این نظریه در متن اصلی کتاب به دلیل عدم تعلق غرض اصلی به آن، به صورت مبسوط و تفصیلی پرداخته نشده بود، پیوست دوم با تبیین تمثیل هایی جهت توضیح این نظریه عرشی و قرآنی، سعی در توضیح بیشتر این قله معرفتی قرآن کریم، روایات ائمه اطهار علیهم السلام، شهود عارفان و برهان فیلسوفان خواهد داشت.

پیوست سوم، ترجمه‌ای است از حدیث شریف «عنوان بصری» که مورد تأکید مرحوم آیه‌الله قاضی بوده و در متن اصلی به آن اشاره شده است.

در پیوست چهارم، جهت آشنایی هرچه بیشتر با نوع دستورات سلوکی - که نشان داده‌ایم به جد یکی از دغدغه‌های جدی مقام معظم رهبری است - به بیان نمونه‌ای از آن پرداخته‌ایم.

شاید برای شماری از خوانندگان این اثر عجیب باشد که عرفان اسلامی با پشتوانه صدها آیه قرآنی و هزاران روایت نورانی از اهل بیت علیهم‌السلام و با حمایت عالمان تراز اولی چون مرحوم ابن فهد حلّی، سید ابن طاووس، شهید اول، شهید ثانی، خواجه نصیرالدین طوسی، سید حیدر آملی، شیخ بهائی، میرداماد، ملاصدرا، شیرازی، علامه محمدتقی مجلسی، قاضی نورالله شوشتری، حاج ملاهادی سبزواری، سید بحر العلوم، شیخ انصاری، آیه‌الله قاضی، آیه‌الله شاه‌آبادی، علامه شعرانی، علامه طباطبائی، شهید مطهری، آیه‌الله بهجت، علامه طهرانی، علامه حسن‌زاده، آیه‌الله جوادی آملی و خصوصاً امام امت و مقام معظم رهبری در کنار صدها و هزاران عالم تراز اول دیگری که این عرصه مجال ذکر تمام این بزرگان را ندارد، همواره مورد تهمت و دشمنی بوده و عده‌ای چنان در دشمنی با عرفان و رجم عارفان به مطالبی سست و وااهی اصرار ورزیده‌اند، که جز با ریشه کن شدن این درخت تنومند، آرام و قرار نخواهند گرفت.

صحبت و سخن حقیر با کسانی نیست که در این مسأله شبهه و یا اشکال علمی داشته و در کمال بزرگواری مطالب خود را گفته و مطالبی که به نظرشان اشتباه می‌آید را نقد می‌نمایند؛ جهان اسلام، خصوصا جهان تشیع و خصوصا حوزه‌های علمیه همواره مهد آزاد اندیشی بوده و بزرگان این عرصه همواره در کمال ادب و آرامش نظرات دیگر بزرگان را تحلیل و احیانا نقد نموده‌اند؛ به نوعی می‌توان گفت اساسا پویایی هر نهضت علمی به همین انتقادات و تحلیل‌های موشکافانه است و دست تمام محققین عرصه معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام بوسیدن دارد؛ سخن در این جا با کسانی است که قدم از مرزهای ادب و علم فراتر گذاشته و بدون تخصص و تقوا، قلم بر صفحات کاغذ زده و یا دهان باز نموده و بزرگان دین را با بدترین عناوین مورد شتم قرار داده‌اند!

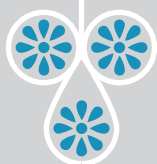
به هرحال، این یک واقعیت انکارناشدنی است که همواره در تاریخ گروهی به هردلیلی با اسم عرفان و یا مطالب و مسائل آن مخالف بوده و برای همین شبهاتی نیز در این زمینه مطرح نموده‌اند. پیوست پنجم و حسن ختام این مجموعه کلام معمار کبیر انقلاب پیرامون علت مخالفت بعضی افراد با عرفان ناب و بیان شماری از اشتباهات و کج‌روی‌های ایشان بوده و با زبان ادب و تخصص بخش قابل توجهی از این قبیل موارد در آن طرح و حل شده است. در پایان باید عرض نمود که این اثر به نیت معرفی بعد اساسی و

زیربنایی نظام معنویت یعنی عرفان اسلامی جایگاه آن در منظومه فکری مقام معظم رهبری تدوین شده و به عنوان گام آغازین، چشم انتظار نظرات محققین و اساتیدی است که با انتقادات و پیشنهادات خود، سعی در بارور نمودن این نهال نوپا خواهند داشت. از آن جا که این مجموعه سعی دارد عرفان را در آئینه زلال نظریات و فرمایشات مقام معظم رهبری به تماشا بنشینند و معظم له در شکوفایی احساسات خود در قالب غزل از تخلص با مسمای «امین» استفاده می فرمایند، «عرفان امین» نام گرفت؛ باشد که موجبات رضای خداوند مَنَّان و خشنودی قلب مطهر حضرت بقیة الله روحی فداه را فراهم ساخته و لبخند رضایت رهبر حکیم و فرزانه انقلاب را به ارمغان آورد.

مشهد مقدّس رضوی علی شاهدها آلاف التحية والسلام  
 لیلة ۱۳ رجب المرجّب، مصادف با میلاد فرخنده مولی الموحّدين، امیر المؤمنین علیه السلام  
 العبد، شیخ محمد علی تولائی



بررسی عرفان و سلوک الی الله  
در اندیشه حضرت آیه الله خامنه ای علیه السلام





## مقدمات: تعریف عرفان

عرفان در لغت به معنی شناخت و در اصطلاح به معنی شناخت جامع و کامل خداوند است. بسیاری از ما با واژه عرفان آشنا هستیم و حتی شاید بارها از این واژه در محاورات روزمره خود استفاده کرده باشیم و یا شاید در زندگی خود افرادی را نیز به عنوان «عارف» بشناسیم و این افراد را با ویژگی‌های خاص خود در زمره اهل عرفان بشماریم، اما مهم این است که بدانیم عرفان نیز مانند فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی، ریاضیات، زیست‌شناسی، فیزیک، علوم سیاسی، هنر و... برای خود علم جداگانه‌ای محسوب می‌شود و تعریف مشخصی دارد و از ضوابط خاصی نیز پیروی می‌کند.

افرادی که در این علم تخصص دارند و مشغول فعالیت هستند، هرکسی را عارف نمی‌دانند و برای عارف دانستن یک شخص، ویژگی‌های او را با ضوابط علمی مشخصی می‌سنجند و هر مسئله‌ای درباره مسائل ماورائی را نیز مسئله عرفانی ندانسته و

برای عرفانی دانستن یک مسئله، از قواعد خاصی پیروی می‌کنند. پیش از شروع بحث، خوب است بدانیم متخصصان علم عرفان، این دانش را به دو قسمت «عرفان نظری» و «عرفان عملی» تقسیم نموده و برای هرکدام از این دو شاخه، تعریف مستقلی ارائه می‌نمایند. ما نیز شروع بحث خود را آشنایی با این دو اصطلاح قرار داده و سعی می‌کنیم با این دو شاخه علم عرفان بیشتر آشنا شویم.

### عرفان عملی

عارفان مسلمان، اصطلاح عرفان عملی را در دو موضع متفاوت به کار می‌گیرند؛ در زبان ایشان، عرفان عملی عمدتاً عبارت است از: «سیرو سلوک الی الله و حرکت انسان از قفس تن به سمت خداوند متعال». در این اصطلاح عرفان عملی همان تهذیب نفس و پاک نمودن جان از تمام «غیر خدا» است. طبق این اصطلاح است که یکی از محققان برجسته عرصه عرفان می‌نویسد:

«در عرفان عملی، مقولاتی چون: ریاضت، عشق، فنا و شهود مطرح است، به این ترتیب که در جریان سیرو سلوک، ریاضت‌هایی که عارف به جان می‌خرد، به تدریج عشق سوزانی در قلب وی به حق تعالی ایجاد می‌کند و این

عشق در شدیدترین مرحله، به فنای عارف و وصال او با حق تعالی می انجامد. در همین مقام فنا و اتصال است که نهایی ترین شهودهای عرفانی رخ می دهد و عارف به حقایق و اسرار هستی، در عمیق ترین ساحت های آن، آگاه می شود»<sup>۱</sup>.

طبق این بیان، عرفان عملی از جنس عمل و تلاش برای رسیدن به خداوند متعال است و ربطی به دانش های تخصصی و دانستن اصطلاحات و ظرائف علمی ندارد؛ هرکس که در وادی تهذیب نفس قرار گرفته و در صدد است تا خود را از قیدها و محدودیت های این عالم رها کند و تا آغوش خداوند متعال پرواز کرده و به شهود او نائل آید، در وادی عرفان عملی است و در زمره اصحاب این مسیر به شمار خواهد آمد.

منظور از شهود خداوند متعال نیز، همان طور که واضح است، دیدار خداوند به دو چشم سرنیست، بلکه بر اساس آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم السلام انسان این توانایی را دارد تا با مراقبه و مجاهده<sup>۲</sup> قلب خود را وسیع کرده و با چشم قلب، نظاره گر جمال

---

۱. مبانی و اصول عرفان نظری، ص ۶۶.

۲. می توانید با این اصطلاحات در کتاب به سوی جانان بیشتر آشنا شوید.

و جلال الهی باشد. عارف بزرگ، مرحوم آیه الله ملکی تبریزی<sup>۱</sup>، در این زمینه می نویسد:

«در قرآن مجید زیاده از بیست جا عبارت لقاء الله و نظیر خداوند وارد شده، و هکذا<sup>۲</sup> در تعبیرات انبیاء و ائمه علیهم السلام. و از این طرف هم در اخبار، در تنزیه حقّ جلّ و علا کلماتی وارد شده که ظاهرش تنزیه صرف است از همه مراتب معرفت. علمای شیعه رضوان الله علیهم راهم در این باب مذاق های مختلفه است؛ عمده آن دو مذاق است: تنزیه صرف حتی اینکه منتهای معرفت همان فهمیدن اینست که باید خداوند را تنزیه صرف نمود. و آیات و اخباری که در معرفت و لقاء الله وارد شده است، آن ها را تأویل نمود. مثلاً تمام آیات و اخبار لقاء الله را معنی می کنند بر مرگ و لقاء ثواب و عقاب.

و فرقه دیگر را مذاق اینست که: اخباری که در تنزیه صرف وارد شده است باید جمع میان آن ها و اخبار تشبیه و اخباری که ظاهر در امکان معرفت و وصول است، به این طور نمود که: اخبار تنزیه صرف را حمل کرد به معرفت به طریق رؤیت

۱. در ادامه پیرامون ایشان و نگاه مقام معظم رهبری به جایگاه عرفانی بلند مرحوم آیه الله ملکی تبریزی، بیشتر سخن خواهیم گفت.

به این چشم ظاهر، و به معرفت کنه ذات اقدس الهی؛ و اخبار تشبیه و لقاء و وصول و معرفت را حمل کرد به معرفت اجمالی و معرفت اسماء و صفات الهی و تجلی مراتب ذات و اسماء و صفات حقّ تعالی، به آن میزان که برای ممکن، ممکن است.

و بعبارةٔ آخری، کشف حُجُبِ ظلمانیه و نورانیه که برای عبد شد؛ آن وقت معرفتی بر ذات حقّ تعالی و اسماء و صفات او پیدا می‌کند، که آن معرفت از جنس معرفت قبل از آن کشف نیست.

و بعبارةٔ آخری، انوار جمال و جلال الهی در قلب و عقل و سرّ خواصّ اولیای او تجلی می‌کند، به درجه‌ای که او را از خود فانی می‌نماید و به خود باقی می‌دارد؛ آن وقت محو جمال خود نموده و عقل او را مستغرق معرفت خود کرده، و به جای عقل او خود تدبیر امور او را می‌نماید. اگرچه بعد از این همه مراتب کشف سُبحات جلال و تجلی انوار جمال و فنای فی الله و بقای بالله، باز حاصل این معرفت، این خواهد شد که از روی حقیقت از وصول به کنه معرفت ذات، عجز خود را بالعیان و الکشف خواهد دید.

بلی این هم عجز از معرفت است و عجز سایناس هم عجز از معرفت است؛ لیکن این کجا و آن کجا؟ بلی جماد هم عاجز

از معرفت است، انسان هم. ولی قطعاً تفاوت مراتب عجز حضرت اعلم خلق الله محمد بن عبد الله ﷺ با سایر ناس بلکه با علمای امت، زیادتر از عجز جماد با انسان است»<sup>۱</sup>.

مرحوم آیه الله ملکى تبریزی بعد از ذکر روایاتی که نشان دهنده امکان رؤیت قلبی خداوند و شهود او است و ما نیز در ادامه به ذکر تعداد محدودی از آن‌ها خواهیم پرداخت، می‌فرمایند:

«مرد با فهم صافی از شبهات خارجیّه بعد از ملاحظه این تعبیرات مختلفه، قطع خواهد کرد براینکه مراد از لقای خداوند، لقای ثواب او که مثلاً بهشت رفتن، و سیب خوردن و حورالعین دیدن [باشد] نیست. چه مناسبت دارد این معنی با این تعبیرات؟! »

مثلاً اگر لقای مطلق را کسی تواند به یک معنی دور از معانی لقاء حمل نماید، آخر الفاظ دیگر را چه می‌کند؟ مثلاً نظر بر وجه را چه باید کرد؟! الْحَقْنِي بِنُورِ عَرْكِ الْأَمْهِجِ فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا رَا حَهُ بكنيم؟! أَنْزَابُصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءٍ نَظَرِهَا إِلَيْكَ<sup>۲</sup> رَا

۱. رساله لقاء الله، صص ۱۳ و ۱۴.

۲. مرا به نور عزت خود که بهجت‌انگیزترین چیزهاست ملحق نما تا عارف به تو شوم.

۳. دیدگان قلب‌های ما را به واسطه نگاه به خودت روشن نما!

هم می‌شود که بگویید: گلابی خوردن است؟!»<sup>۱</sup>

ایشان در این عبارات نورانی، تصریح می‌فرمایند که گروهی از بزرگان معتقدند شهود خداوند متعال و رؤیت قلبی او محال است و در مقابل، گروه دیگری از بزرگان چنین اعتقاد دارند که انسان می‌تواند قلب خود را از تمام تعلقات پاک نموده و بدین وسیله قلب را در معرض تابش انوار جمال و جلال الهی قرار دهد.

مرحوم آیه‌الله ملکی تبریزی، اعتقاد دارند که حق با گروه دوم است و تمام روایاتی که رؤیت خداوند متعال را محال دانسته‌اند، ناظر به رؤیت خداوند با چشم ظاهر بوده‌اند اما بر اساس قرآن کریم و روایات ائمه علیهم‌السلام، انسان می‌تواند اسماء و صفات خداوند را شهود نموده و در خداوند متعال فانی شود<sup>۲</sup> به این معنا که منیت و خودیت او تماماً کنار رفته و تمام وجود او، الهی و نورانی شود. طبق فرمایش مرحوم تبریزی، لقاء الله حقیقت است و نه مجاز و واقعاً از شهود خداوند متعال و دیدار با او حکایت می‌نماید نه رسیدن به ثواب الهی و اموری از این قبیل؛ اگر کسی بدون شبهاتی که

---

۱. رساله لقاء الله، ص ۱۶. برای توضیح بیشتر می‌توانید به پیوست شماره ۱ رجوع نمایید.

۲. برای آشنایی بیشتر با مفهوم و حقیقت فنا می‌توانید به جلد راهنماشناسی از مجموعه کتاب‌های برترین آرزو مراجعه نمایید.

مخالفان توحید، در این زمینه بیان می‌دارند، به سراغ قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام برود، به یقین در خواهد یافت که شهود قلبی خداوند از مسلمات دین اسلام است و در امکان این مسئله، هیچ شک و تردیدی نمی‌توان داشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

«لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (چشم‌های انسان‌ها نمی‌تواند خداوند را مشاهده نماید اما قلب، به واسطه دست یافتن به عالی‌ترین درجه ایمان، می‌تواند خداوند را رؤیت کند).

خود حضرت، در فرمایش گهربار دیگری، و در تفسیر عبارت «قد قامت الصلاة» می‌فرماید:

«وَمَعْنَى قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَيْ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاةِ وَقَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَذَكَرَ الْمُتَى وَالْوُضُوءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَى كَرَامَتِهِ وَغُفْرَانِهِ وَعَفْوِهِ وَرِضْوَانِهِ»<sup>۱</sup> (معنای قد قامت الصلاة در اقامه نمازها این است که وقت زیارت خداوند متعال و مناجات با او و قضاء حوائج و رسیدن به آرزوی اصلی و رسیدن به خداوند متعال و رسیدن به کرامت و بخشش و گذشت و رضایت او رسید).

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۸.

۲. توحید صدوق، ص ۲۴۱.



در این روایت شریف نیز حضرت، نماز را موسم زیارت خداوند متعال می‌دانند؛ بعضی از اشخاص، از آن جا که نتوانسته‌اند مسئله رسیدن و رؤیت خداوند متعال را برای خود حل نمایند، رسیدن به خداوند را، رسیدن به کرامت و بخشش و الطاف او معنا کرده‌اند اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این بیان نورانی تصریح می‌فرمایند که وصول به خداوند متعال امری است غیر از وصول به کرامت و عفو و مغفرت و رضوان او. زیرا در این فرمایش، وصول به خداوند را در کنار وصول به سایر موارد قرار داده‌اند و اگر رسیدن به خدا، معنایی جز رسیدن به بخشش و الطاف خدا نداشت، این تفکیک در فرمایش حضرت بی‌معنا و بی‌فایده بود.

با این سخنان روشن می‌شود که اصطلاح اصلی عرفان عملی عبارت است از: «مجاهده و سلوک الی الله برای دست‌یابی به بالاترین رتبه عبودیت، یعنی فناء فی الله و شهود خداوند متعال با قلب». اما باید توجه داشت که دانشمندان علم عرفان، در کنار این اصطلاح، گاه علمی را که به تبیین مراحل رسیدن انسان از خود تا خدا، می‌پردازد، عرفان عملی می‌نامند که در این اصطلاح، عرفان عملی از مقوله و جنس علم است نه عمل. استاد محقق و متفکر بزرگ، مرحوم آیه الله شهید مطهری رحمته الله علیه با اشاره به این دو اصطلاح در عرفان عملی، در توضیح آن می‌فرمایند:

«عرفان عملی عبارت است از سیرو سلوک انسان<sup>۱</sup>، یا بیان سیرو سلوک انسان الی الله<sup>۲</sup>، و به عبارت دیگر بیان حالات و مقامات انسان در سیریه سوی حق، از اولین منزلی که عرفاء آن را منزل یقظه نام می‌نهند، یعنی منزل بیداری، تا آخرین منزل که منزل وصول به حق است و آن‌ها آن را تعبیر به توحید می‌کنند»<sup>۳</sup>.

از این پس، هر جا در این کتاب سخن از عرفان عملی به میان می‌آید، مراد ما اصطلاح اول عرفان عملی، یعنی بحث‌های مربوط به سلوک الی الله و حرکت به سمت خداوند متعال است، مگر اینکه قرینه‌ای آورده شود.

### عرفان نظری

گفتیم که دانشمندان علم عرفان، عرفان را به دو شاخه عملی و نظری تقسیم می‌نمایند؛ در مبحث قبل با اصطلاح عرفان عملی و کاربردهای آن آشنا شدیم، اکنون نوبت این است که با اصطلاح عرفان نظری و کاربرد آن بیشتر آشنا شویم. مرحوم شهید آیه الله مطهری رحمته الله علیه در تعریف عرفان نظری می‌فرماید:

۱. عرفان عملی در اصطلاح اصلی خود که عبارت از عمل باشد.

۲. عرفان عملی در اصطلاح دوم خود که از جنس علم است.

۳. عرفان حافظ، ص ۱۰.

«عرفان نظری یعنی جهان بینی عرفانی، بینش عرفانی، یعنی آن نظری که عارف و عرفان دربارهٔ جهان و هستی دارد... یعنی طبقهٔ عرفایک جهان بینی خاصی دارند که با سایر جهان بینی‌ها متفاوت است. این بخش از عرفان، نظراست دربارهٔ خدا، هستی، اسماء و صفات حق، و دربارهٔ انسان. از جنبهٔ نظری اظهارنظرکردن، در واقع این است که خدا در نظر عارف چگونه توصیف و شناخته می‌شود و انسان در نظر عارف چگونه است، عارف در انسان چه می‌بیند و انسان را چه تشخیص می‌دهد».

ایشان در عبارت دیگری می‌فرمایند:

«عرفان نظری به تفسیر هستی می‌پردازد، دربارهٔ خدا و جهان و انسان بحث می‌نماید. عرفان در این بخش خود مانند فلسفه الهی است که در مقام تفسیر و توضیح هستی است و همچنان که فلسفه الهی برای خود موضوع، مبادی و مسائل معرفی می‌کند، عرفان نیز موضوع و مسائل و مبادی معرفی می‌نماید. ولی البته فلسفه در استدلالات خود تنها به مبادی و اصول عقلی تکیه می‌کند، و عرفان مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را مایهٔ استدلال قرار می‌دهد و

آن‌گاه آن‌ها را با زبان عقل توضیح می‌دهد.  
 استدلال‌ات عقلی فلسفی مانند مطالبی است که به زبانی  
 نوشته شده باشد و با همان زبان اصلی مطالعه شود، ولی  
 استدلال‌ات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگر  
 ترجمه شده باشد؛ یعنی عارف- لااقل به ادعای خودش-  
 آنچه را که با دیدهٔ دل و با تمام وجود خود شهود کرده است، با  
 زبان عقل توضیح می‌دهد»<sup>۱</sup>.

از بیانات مرحوم شهید مطهری، واضح می‌شود که عرفان  
 نظری، علمی است که عهده‌دار تبیین نگاه و نگرش عارف به  
 جهان هستی است؛ به عبارت دیگر، انسان با انجام ریاضت‌های  
 شرعی و عمل به دستورات دین مقدس و مراقبهٔ تام و تمام، پله پله  
 مراحل کمال راطی می‌نماید تا به اوج قلّهٔ عبودیت و بندگی دست  
 پیدا کند (عرفان عملی)، پس از آن به برکت رسیدن به عبودیت و  
 سوزاندن ریشهٔ منیت و خودپرستی، توفیق شهود خداوند متعال را  
 پیدا می‌کند و به فرمایش مرحوم آیه‌الله ملکی تبریزی که سابقاً از  
 نظر گذشت، این خداوند است که مدیریت وجود انسان را بر عهده  
 می‌گیرد.

کشور وجود انسان تا قبل از رسیدن به مقام عبودیت و فناء مطلق، در اختیار هوی و هوس انسان و در تحت غلبهٔ «نفس» خود او بود اما سلوک شخص، باعث می‌شود تا این نفس در کورهٔ عشق الهی ذوب شود و آن وقت خداوند متعال است که در وجود انسان حکم فرمایی خواهد کرد. در این صورت نگاه انسان به عالم نیز نگاهی خدایی شده و انسان تمام موجودات را از جنبهٔ ربط و ارتباطشان با خداوند متعال، نظاره می‌کند. ما انسان‌ها موجودات را مستقل از خدا می‌پنداریم و برای همین خدا را در میان مخلوقات او گم کرده و گاهی فراموش می‌کنیم، اما کسی که به مقام عبودیت و فنا دست پیدا کرده است، هیچ موجودی را مستقل از خداوند ندیده و تمام عالم آفرینش را آیات حیات و علم و قدرت پروردگار مشاهده می‌کند.

به عبارت دیگر، به برکت عرفان عملی و سلوک به سمت خداوند، انسان به خداوند، عالم آفرینش و حتی خود، نگاه جدیدی پیدا می‌کند که با نگاه انسان‌های عادی، زمین تا آسمان تفاوت خواهد داشت. علم عرفان نظری علمی است که نگاه انسان عارف به عالم خلقت را توضیح داده و سعی می‌کند تا این نگاه را با ظرائفش، البته تا آن جا که ممکن است، در قالب الفاظ ترجمه کرده و با زبانی استدلالی و گاهی ریاضی‌وار بیان نماید. تا کنون تا حدودی با علم عرفان و شاخه‌های آن آشنا شدیم، پیش

از بررسی نگاه مقام معظم رهبری به عرفان و تبیین دیدگاه ایشان خوب است که دو نکته مهم و کاربردی را از نظر بگذرانیم:

### ۱. تفاوت عرفان عملی با اخلاق

از آن جا که عرفان عملی از جنس عمل و مجاهده است، در بسیاری از موارد با علم اخلاق اشتباه گرفته شده و افراد نمی توانند میان این دو روش کلی تهذیب نفس تفاوتی قائل شوند. درست است که عرفان عملی و اخلاق، بر خلاف رشته هایی مانند عرفان نظری، فلسفه و کلام، از «باید»ها و «نباید»ها صحبت می کنند اما؛ این دورشته، در هدف و مسیر با یکدیگر متفاوت بوده و راه های جداگانه ای را طی می نمایند.

در اخلاق هدف نهایی انسان، رسیدن به ملکه «عدالت» است؛ توضیح اینکه دانشمندان علم اخلاق معتقدند سه قوه در وجود انسان ها فعالیت دارد و برآیند فعالیت این سه قوه، شخصیت و حقیقت انسان و به تبع آن فعالیت های وی را می سازد. در نگاه دانشمندان علم اخلاق، هریک از قوای عاقله، شهویه (قوه ای که مخصوص جلب منفعت ها برای انسان است) و غضبیه (قوه ای که موظف به دفع بدی ها و مضار از انسان است) در نفس انسان مشغول کشمکش با یکدیگر بوده و با هم رقابتی به ظاهر پایان ناپذیر دارند؛ و انسانی سعادتمند است که قوه عاقله وی بر دو قوه دیگر

برتری پیدا کرده و به زبان دیگر، عقل حکمفرمای وجود او شود و غضب و شهوت وی را تحت کنترل درآورد. در مقابل انسان شقی و نگون بخت آن کسی است که قوه عاقله او تحت سلطه یکی از قوای شهویه و یا غضبیه وی درآمده و بدین وسیله عقل او به جای حاکم، نقش محکوم را ایفاء نماید. پس هدف نهایی اخلاق این است، که انسان به یک «انسان خوب» تبدیل شود که امور خود را تحت مدیریت عقل خویش انجام می دهد، اما هدف عرفان به طور کلی متفاوت است.

همان طور که پیش تر نیز اشاره شد، عرفان هدف خود را رسیدن انسان به اوج قلّه عبودیت و به عبارت دیگر، مرتبه فناء فی الله قرار داده و جز با رسیدن به این نقطه، به چیز دیگری رضایت نمی دهد. انسان عارف، انسانی نیست که قوای خود را تحت اراده عقل خویش قرار داده باشد، بلکه انسان عارف انسانی است که با سوزاندن تمام خودیت ها، مدیریت نفس خویش را به خداوند متعال سپرده و تمام امور وجود او، نه توسط عقل وی، که توسط خداوند متعال اداره می شود. پس هدف اخلاق تبدیل انسان به «انسان خوب» و هدف عرفان، تبدیل انسان به «انسانی الهی و خدایی» است.

در مسیر رسیدن به اهداف نیز، عرفان و اخلاق با یکدیگر تفاوتی جدی دارند؛ اخلاق سعی می کند با کارکردن بر روی هر صفت

بد و ناپسند، پس از مدتی آن صفت را از میان ببرد؛ برای مثال، اخلاق به صفت زشت حسد مانند یک بیماری نگاه کرده و سعی می‌کند تا با ارائه داروهای اخلاقی، اثرات سوء این صفت زشت را از میان ببرد اما عرفان برای از بین رفتن صفات زشت و ناپسند راه حل دیگری دارد.

عرفان می‌گوید اگر بخواهیم بر روی هر صفت زشت و ناپسند کار کنیم تا آن را از بین ببریم، مدت‌ها طول می‌کشد تا تمام رذائل اخلاقی را از وجود خود پاک نماییم، تازه آن وقت هم معلوم نیست که از بین رفتن این صفات همیشگی باشد و ممکن است پس از مدتی، مجدداً این صفات زشت و ناپسند در نفس ما شروع به رشد کرده و فعالیت خود را آغاز نمایند. عرفان به عنوان راه حل، اکسیر «عشق» را پیشنهاد می‌دهد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمْرُقُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ» (عشق الهی آتشی

است که بر چیزی عبور نمی‌کند مگر آن را می‌سوزاند).

عارف الهی نیز به تبعیت از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، به ما می‌گوید: کاری که دانشمندان علم اخلاق انجام داده و توصیه می‌نمایند در جای خود خوب و نیکوست اما یقیناً کافی نیست؛ کار اساسی آن است که انسان در وجود خود آتش عشق الهی را



شعله‌ور ساخته و به این وسیله، ریشه تمام صفات زشت و ناپسند را به یک باره در وجود خود بسوزاند. تنها در این صورت است که انسان از خطر بازگشت مجدد این صفات در امان بوده و البته طی کردن این راه نیز از او به مراتب وقت کمتری خواهد گرفت.

این دو تفاوت، محوری‌ترین تفاوت‌های عرفان و اخلاق به شمار می‌آیند اما این دو مسیر سعادت انسانی، تفاوت‌های دیگری نیز با یکدیگر دارند. مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله علیه در عبارتی، از زاویه دیگری به تفاوت میان اخلاق و عرفان اشاره کرده و شماری از تفاوت‌های دیگر عرفان و اخلاق را به تصویر می‌کشند:

«عرفان عملی» از این نظر مانند علم اخلاق است که دربارهٔ

«چه باید کرد»ها بحث می‌کند، با این تفاوت که:

اولاً عرفان دربارهٔ روابط انسان با خودش و با جهان و با خدا بحث می‌کند و عمده نظرش دربارهٔ روابط انسان با خداست و حال آنکه همه سیستم‌های اخلاقی ضرورتی نمی‌بینند که دربارهٔ روابط انسان با خدا بحث کنند، فقط سیستم‌های اخلاقی مذهبی این جهت را مورد عنایت و توجه قرار می‌دهند.

ثانیاً سیرو سلوک عرفانی - همچنان که از مفهوم این دو کلمه پیداست - پویا و متحرک است، برخلاف اخلاق که ساکن است؛ یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از

مقصودی و از منازل و مراحل که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سرمنزل نهایی برسد.

از نظر عارف واقعاً و بدون هیچ شائبهٔ مجاز، برای انسان «صراط» وجود دارد و آن صراط را باید ببینید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید و رسیدن به منزل بعدی بدون گذرکردن از منزل قبلی ناممکن است.

لذا از نظر عارف، روح بشر مانند یک گیاه و یا یک کودک است و کمالش در نمو و رشدی است که طبق نظام مخصوص باید صورت گیرد. ولی در اخلاق صرفاً سخن از یک سلسله فضایل است از قبیل راستی، درستی، عدالت، عفت، احسان، انصاف، ایثار و غیره که روح باید به آنها مزین و متجلی گردد. از نظر اخلاق، روح انسان مانند خانه‌ای است که باید با یک سلسله زیورها و زینت‌ها و نقاشی‌ها مزین گردد بدون اینکه ترتیبی در کار باشد که از کجا آغاز شود و به کجا انتها یابد، مثلاً از سقف شروع شود یا از دیوارها و از کدام دیوار؟ از بالای دیوار یا از پایین؟

در عرفان برعکس، عناصر اخلاقی مطرح می‌شود اما به اصطلاح به صورت دیالکتیکی یعنی متحرک و پویا.

ثالثاً عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که غالباً آنها را می‌شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسی

وسیع‌تر و گسترده‌تر است. در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصرأً به یک سالک راه در خلال مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند»<sup>۱</sup>.

## ۲. خاستگاه عرفان اسلامی

بعضی از افراد بی‌اطلاع گمان می‌کنند که عرفان اسلامی خاستگاهی جز مکتب نورانی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام داشته و یک محصول وارداتی به شمار می‌آید. این افراد گاهی تصور نادرست خویش را امتداد داده و خیال کرده‌اند اگر کسی سمت عرفان و یا اموری از این قبیل برود، از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام دور شده و نورانیت و حقیقت را از خانه‌ای جز خانه‌ی ایشان طلب کرده است! مرحوم شهید آیه‌الله مطهری رحمته‌الله در بیانی جامع و مفید می‌فرمایند:

«عرفان، هم در بخش عملی و هم در بخش نظری با دین مقدس اسلام تماس و اصطکاک پیدا می‌کند، زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر (و بیشتر از هر دین و مذهب دیگر) روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است. قهراً اینجا این مسئله طرح می‌شود که میان آنچه عرفان عرضه می‌دارد با

۱. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۷.



این گروه با گروه اول در ضدیت و مخالفت عرفان با اسلام وحدت نظر دارند و اختلاف نظرشان در این است که گروه اول اسلام را تقدیس می‌کنند و با تکیه به احساسات اسلامی تودهٔ مسلمان، عرفا را «هو» و تحقیر می‌نمایند و می‌خواهند به این وسیله عرفان را از صحنه معارف اسلامی خارج نمایند، ولی گروه دوم با تکیه به شخصیت عرفا که بعضی از آن‌ها جهانی است - می‌خواهند وسیله‌ای برای تبلیغ علیه اسلام بیابند و اسلام را «هو» کنند که اندیشه‌های ظریف و بلند عرفانی در فرهنگ اسلامی با اسلام بیگانه است و این عناصر را خارج وارد این فرهنگ گشته است، اسلام و اندیشه‌های اسلامی در سطحی پایین‌تر از این گونه اندیشه‌هاست.

این گروه مدعی هستند که استناد عرفا به کتاب و سنت صرفاً تقیه و از ترس عوام بوده است، می‌خواسته‌اند به این وسیله جان خود را حفظ کنند.

ج. نظریه گروه بی‌طرف‌ها. از نظر این گروه، در عرفان و تصوف خصوصاً در عرفان عملی و بالخصوص آنجا که جنبه فرقه‌ای پیدا می‌کند، بدعتها و انحرافات زیادی می‌توان یافت که با کتاب الله و با سنت معتبر و فوق نمی‌دهد، ولی عرفا مانند سایر طبقات فرهنگی اسلامی و مانند غالب فرق

اسلامی نسبت به اسلام نهایت خلوص نیت را داشته‌اند و هرگز نمی‌خواستند بر ضد اسلام مطلبی گفته و آورده باشند. ممکن است اشتباهاتی داشته باشند (همچنان که سایر طبقات فرهنگی مثلاً متکلمین، فلاسفه، مفسرین، فقها اشتباهاتی داشته‌اند) ولی هرگز سوء نیتی نسبت به اسلام در کار نبوده است.

مسئله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته‌اند، یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند (به شرط آنکه با زبان و اصطلاحات آن‌ها آشنا باشد) اشتباهات زیادی ممکن است بیاید ولی تردید هم نخواهد کرد که آن‌ها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته‌اند.

ما نظرسوم را ترجیح می‌دهیم و معتقدیم عرفا سوء نیت نداشته‌اند. در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان و در معارف عمیق اسلامی، بی‌طرفانه درباره مسائل عرفانی و انطباق آن‌ها با اسلام بحث و تحقیق نمایند.

مسئله‌ای که اینجا لازم است مطرح شود این است که آیا عرفان اسلامی از قبیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث است؛ یعنی از علومی است که مسلمین مایه‌ها و ماده‌های اصلی راز اسلام گرفته‌اند و برای آن‌ها قواعد و ضوابط و اصول

کشف کرده‌اند، و یا از قبیل طب و ریاضیات است که از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است و در دامن تمدن و فرهنگ اسلامی به وسیله مسلمین رشد و تکامل یافته است، و یا شق سومی در کار است؟

عرفا خود شق اول را اختیار می‌کنند و به هیچ وجه حاضر نیستند شق دیگری را انتخاب کنند. بعضی از مستشرقین اصرار داشته و دارند که عرفان و اندیشه‌های لطیف و دقیق عرفانی همه از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است.

گاهی برای آن ریشه مسیحی قائل می‌شوند و می‌گویند افکار عارفانه نتیجه ارتباط مسلمین با راهبان مسیحی است، و گاهی آن را عکس العمل ایرانیها علیه اسلام و عرب می‌خوانند، و گاهی آن را دربست محصول فلسفه نوافلاطونی- که خود محصول ترکیب افکار ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و گنوسیمهای اسکندریه و آراء و عقاید یهود و مسیحیان بوده است- معرفی می‌کنند، و گاهی آن را ناشی از افکار بودایی می‌دانند، همچنان که مخالفان عرفا در جهان اسلام نیز کوشش داشته و دارند که عرفان و تصوف را یکسره با اسلام بیگانه بخوانند و برای آن ریشه غیراسلامی قائل گردند.

نظریه سوم این است که عرفان مایه‌های اولی خود را (چه در مورد عرفان عملی و چه در مورد عرفان نظری) از خود اسلام گرفته است و برای این مایه‌ها قواعد و ضوابط و اصول بیان کرده است و تحت تأثیر جریانات خارج نیز (خصوصاً اندیشه‌های کلامی و فلسفی و بالخصوص اندیشه‌های فلسفی اشراقی) قرار گرفته است.

اما اینکه عرفا چه اندازه توانسته‌اند قواعد و ضوابط صحیح برای مایه‌های اولی اسلامی بیان کنند؛ آیا موفقیتشان در این جهت به اندازه فقها بوده است یا نه، و چه اندازه مقید بوده‌اند که از اصول واقعی اسلام منحرف نشوند، و همچنین آیا جریانات خارجی چه اندازه روی عرفان اسلامی تأثیر داشته است؛ آیا عرفان اسلامی آن‌ها را در خود جذب کرده و رنگ خود را به آن‌ها داده و در مسیر خود از آن‌ها استفاده کرده است و یا برعکس موج آن جریانات، عرفان اسلامی را در جهت مسیر خود انداخته است؟... این‌ها همه مطالبی است که جداگانه باید مورد بحث و دقت قرار گیرد. آنچه مسلم است این است که عرفان اسلامی سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس.

طرفداران نظریه اول - و کم و بیش طرفداران نظریه دوم -



مدعی هستند که اسلام دینی ساده و بی تکلف و عمومی فهم و خالی از هرگونه رمزو مطالب غامض و غیر مفهوم و یا صعب الفهم است. اساس اعتقادی اسلام عبارت است از توحید.

توحید اسلام یعنی همچنان که مثلاً خانه سازنده‌ای دارد متغیرو متمایز از خود، جهان نیز سازنده‌ای دارد جدا و منفصل از خود. اساس رابطه انسان با متاع‌های جهان از نظر اسلام زهد است. زهد یعنی اعراض از متاع‌های فانی دنیا برای وصول به نعیم جاویدان آخرت. از این‌ها که بگذریم، به یک سلسله مقررات ساده عملی می‌رسیم که فقه متکفل آن‌هاست. از نظر این گروه، آنچه عرفا به نام «توحید» گفته‌اند مطلبی است و رای توحید اسلامی، زیرا توحید عرفانی عبارت است از وحدت وجود و اینکه جز خدا و شئون و اسماء و صفات و تجلیات او چیزی وجود ندارد.

سیرو سلوک عرفانی نیز و رای زهد اسلامی است، زیرا در سیرو سلوک یک سلسله معانی و مفاهیم طرح می‌شود از قبیل عشق و محبت خدا، فنای در خدا، تجلی خدا بر قلب عارف که در زهد اسلامی مطرح نیست. طریقت عرفانی نیز امری است و رای شریعت اسلامی، زیرا در آداب

طریقت مسائلی طرح می‌شود که فقه از آن‌ها بی‌خبر است. از نظر این گروه، نیکان صحابه رسول اکرم که عرفا و متصوفه خود را به آن‌ها منتسب می‌کنند و آن‌ها را پیشرو خود می‌دانند زاهدانی بیش نبوده‌اند؛ روح آن‌ها از سیرو سلوک عرفانی و از توحید عرفانی بی‌خبر بوده است. آن‌ها مردمی بوده‌اند مُعرض از متاع دنیا و متوجه به عالم آخرت؛ اصل حاکم به روح آن‌ها خوف بوده و رجا، خوف از عذاب دوزخ و رجا به ثواب‌های بهشتی، همین و بس.

حقیقت این است که نظریه این گروه به هیچ وجه قابل تأیید نیست. مایه‌های اولی اسلامی بسی غنی‌تر است از آنچه این گروه - به جهل و یا به عمد - فرض کرده‌اند. نه توحید اسلامی به آن سادگی و بی‌محتوایی است که این‌ها فرض کرده‌اند و نه معنویت انسان در اسلام منحصر به زهد خشک است و نه نیکان صحابه رسول اکرم آن چنان بوده‌اند که توصیف شد و نه آداب اسلامی محدود است به اعمال جوارح و اعضا.

ما در اینجا اجمالاً در حدی که روشن شود که تعلیمات اصلی اسلام می‌توانسته است الهام بخش یک سلسله معارف عمیق در مورد عرفان نظری و عملی بوده باشد، مطالبی می‌آوریم.

قرآن کریم در باب توحید هرگز خدا و خلقت را به سازنده خانه و خانه قیاس نمی‌کند. قرآن خدا را خالق و آفریننده جهان معرفی می‌کند و در همان حال می‌گوید ذات مقدس او در همه جا و با همه چیز هست: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجْهَ اللَّهِ» به هر طرف رو کنید چهره خدا آنجاست، «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» و ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک‌تریم، «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>۳</sup> اول همه اشیاء اوست و آخر همه اوست (از او آغاز یافته‌اند و به او پایان می‌یابند)، ظاهرو هویدا اوست و در همان حال باطن و ناپیدا هم اوست، و آیاتی دیگر از این قبیل.

بدیهی است که این گونه آیات، افکار و اندیشه‌ها را به سوی توحیدی برتر و عالی‌تر از توحید عوام می‌خوانده است. حدیثی در کتاب کافی آمده است که خداوند می‌دانست که در آخر الزمان مردمانی متعمق در توحید ظهور می‌کنند، لهذا آیات اول سوره حدید و سوره «قل هو الله احد» را نازل فرمود.

در مورد سیرو سلوک و طی مراحل قرب حق تا آخرین

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره حدید، آیه ۳.

منازل، کافی است که برخی آیات مربوط به «لقاء الله» و آیات مربوط به «رضوان الله» و آیات مربوط به وحی و الهام و مکالمه ملائکه با غیر پیغمبران - مثلاً حضرت مریم - و مخصوصاً آیات معراج رسول اکرم ﷺ را مورد نظر قرار دهیم. در قرآن سخن از نفس امّاره، نفس لوّامه، نفس مطمئنّه آمده است، سخن از علم افاضی و لدنی و هدایت‌های محصول مجاهده آمده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾. در قرآن از ترکیه نفس به عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری یاد شده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.<sup>۲</sup>

در قرآن مکرر از حب الهی ما فوق همه محبت‌ها و علقه‌های انسانی یاد شده است.

قرآن از تسبیح و تحمید تمام ذرات جهان سخن گفته است و به تعبیری از آن یاد کرده که مفهومش این است که اگر شما انسانها «تفقه» خود را کامل کنید، آن تسبیح‌ها و تحمیدها را درک می‌کنید. بعلاوه، قرآن در مورد سرشت انسان مسئله نفخه الهی را طرح کرده است.

این‌ها و غیر این‌ها کافی بوده که الهام بخش معنوی عظیم

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰.

و گسترده در مورد خدا و جهان و انسان و بالأخص در مورد روابط انسان و خدا بشود.

همچنان که اشاره شد، سخن در این نیست که عرفای مسلمین از این سرمایه‌ها چگونه بهره برداری کرده‌اند، درست یا نادرست؛ سخن درباره اظهارنظرهای مغرضانه گروهی غربی و غربزده است که می‌خواهند اسلام را از نظر معنویت بی‌محتوا معرفی نمایند؛ سخن درباره سرمایه عظیمی در متن اسلام است که می‌توانسته الهام بخش خوبی در جهان اسلام باشد. فرضاً عرفای مصطلح نتوانسته باشند استفاده صحیح کرده باشند، افراد دیگری که به این نام مشهور نیستند استفاده کرده‌اند.

بعلاوه، روایات و خطب و ادعیه و احتجاجات اسلامی و تراجم احوال اکابر تربیت شدگان اسلام نشان می‌دهد که آنچه در صدر اسلام بوده است صرفاً زهد خشک و عبادت به امید اجر و پاداش نبوده است. در روایات و خطب و ادعیه و احتجاجات، معانی بسیار بلندی مطرح است. تراجم احوال شخصیت‌های صدر اول اسلام از یک سلسله هیجانات و واردات روحی و روشن بینی‌های قلبی و سوزها و گدازها و عشق‌های معنوی حکایت می‌کند. ما اکنون یکی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

در کافی می نویسد: رسول خدا ﷺ روزی پس از ادای نماز صبح چشمش افتاد به جوانی رنگ پریده که چشمانش در کاسه سرش فرو رفته و تنش نحیف شده بود، در حالی که از خود بی خود بود و تعادل خود را نمی توانست حفظ کند. پرسید: «کیف اصبحت؟» حالت چگونه است؟ گفت: «اصبحتُ موقناً» در حال یقین بسر می برم.

فرمود: علامت یقینت چیست؟ عرض کرد: یقین من است که مرا در اندوه فرو برده و شب های مرا بیدار (در شب زنده داری) و روزهای مرا تشنه (در حال روزه) قرار داده است و مرا از دنیا و ما فیها جدا ساخته تا آنجا که گویی عرش پروردگار را می بینم که برای رسیدن به حساب مردم نصب شده است و مردم همه محسور شده اند و من در میان آن ها هستم؛ گویی هم اکنون اهل بهشت را در بهشت، متنعم و اهل دوزخ را در دوزخ معذب می بینم؛ گویی هم اکنون با این گوش ها آواز حرکت آتش جهنم را می شنوم. رسول اکرم ﷺ به اصحاب خود رو کرد و فرمود: این شخص بنده ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور گردانیده است. آنگاه به جوان فرمود:

حالت خود را حفظ کن که از تو سلب نشود. جوان گفت: دعا کن خداوند مرا شهادت روزی فرماید. طولی نکشید

که غزوه‌ای پیش آمد و جوان شرکت کرد و شهید شد. زندگی و حالات و کلمات و مناجات‌های رسول اکرم ﷺ سرشار از شور و هیجان معنوی و الهی و مملو از اشارات عرفانی است. دعاهای رسول اکرم ﷺ فراوان مورد استشهاد و استناد عرفا قرار گرفته است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام که اکثریت قریب به اتفاق اهل عرفان و تصوف سلسله‌های خود را به ایشان می‌رسانند، کلماتش الهام بخش معنویت و معرفت است. متأسفانه فعلاً مجالی و لو برای ذکر نمونه نیست.

دعاهای اسلامی، مخصوصاً دعاهای شیعی گنجینه‌ای از معارف است از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعاهای صحیفه سجادیه. عالی‌ترین اندیشه‌های معنوی در این دعاهاست. آیا با وجود این همه منابع، جای این هست که مادر جستجوی یک منبع خارجی باشیم؟<sup>۱</sup>

هنگامی که انسان چشمه خروشان معرفت و عرفان قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام را مشاهده می‌کند، دیگر به خود اجازه نخواهد داد که برای عرفان اسلامی، خاستگاهی جز معارف نبوی و علوی در

نظر بگیرد؛ خصوصاً که تحقیقات اهل فن به خوبی نشان داده است که بسیاری از معارف عمیق و دقیق قرآن و عترت، جز با تحقیقات ارزشمند عارفان عالی مقام برای ما قابل فهم نبوده و این اهل عرفان بوده‌اند که با دست‌یابی به بالاترین قله‌های معرفت، توانسته‌اند از درختان پرثمر معارف اهل بیت علیهم‌السلام توشه چیده و برای ما به ارمغان آورند<sup>۱</sup>.

### ۳. تفاوت عرفان و تصوف

یکی از واژگان بحث برانگیز و حساسیت‌زا در مسائل عرفانی و سلوکی، واژه «تصوف» است. دانشمندان برای ریشه لغوی این واژه احتمالاتی را ذکر کرده‌اند که محققین می‌توانند برای آشنایی بیشتر به کتب تخصصی در این زمینه مراجعه نمایند اما آنچه در این جا و جهت تکمیل بحث مقدماتی خوب است مورد اشاره قرار گیرد، اصطلاحات مختلف تصوف و تفاوت آن با عرفان است. به نظر می‌رسد برای تصوف در طول قرن‌های متمادی، لااقل سه اصطلاح مختلف ایجاد شده است:

**اصلاح اول:** تصوف در اولین اصطلاح خود معادل کل عرفان

---

۱. برای آشنایی با گوشه‌ای از این تحقیقات می‌توانید به کتب اهل فن نظیر: الله‌شناسی، رساله‌ٔ اَنَّهُ الحَق، توحید در قرآن، عرفان علامه طباطبائی، اصول و مبانی عرفان نظری و... مراجعه نمایید.



است؛ در این اصطلاح به هر عارفی صوفی و به هر اهل تصوفی عارف گفته می‌شود؛ اگر کسی به کتب تاریخی و تراجم نگاهی بیاندازد درمی‌یابد که بسیاری از بزرگان و دانشمندان جهان اسلام در تاریخ به عنوان «صوفی» مطرح بوده‌اند؛ افرادی نظیر ابن فهد حلّی، شهید اول، شهید ثانی، سید حیدر آملی، ملا محمد تقی مجلسی، شیخ بهائی و... که در دیانت و ایمان و بزرگواری ایشان کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد در طول تاریخ یا به عنوان صوفی و یا متمایل به تصوف شناخته می‌شدند. در این اصطلاح منظور این است که این بزرگان اهل سیر و سلوک و شهود بوده و تمایل به کشف قلبی حقایق عالی و معارف اسلامی داشته‌اند.

**اصطلاح دوم:** تصوف در دومین اصطلاح خود به معنای عرفان عملی به کار می‌رود؛ بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی در اطلاقات خود این معنا از تصوف را مدنظر داشته و می‌فرماید:

«صوفیه و عرفا، و تصوف و عرفان که کثیراً ما زبانزد ماست، بسا فرق بین موارد استعمال آن‌ها رعایت نمی‌شود، با اینکه تفاوت هست؛ چون عرفان به علمی گفته می‌شود که به مراتب احدیت و واحدیت و تجلیات به گونه‌ای که ذوق عرفانی مقتضی آن است، پرداخته و از اینکه عالم و نظام سلسله موجودات، جمال جمیل مطلق و ذات باری است بحث

می‌نماید و هر کسی که این علم را بداند به او عارف گویند. کسی که این علم را عملی نموده، و آن را از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده و در قلب داخل نموده است، به او صوفی گویند، مانند علم اخلاق، و اخلاق عملی که ممکن است کسی علم اخلاق را کاملاً بداند و مفسد و مصالح اخلاق را تشریح نماید، ولی خودش تمام اخلاق فاسده را دارا باشد به خلاف کسی که اخلاق علمی را در خود عملی کرده باشد.»<sup>۱</sup>

**اصطلاح سوم:** هیچکدام از دو اصطلاح پیشین تصوف همراه با بار معنایی منفی نبود و کاملاً معانی مثبتی به شمار می‌آمد. بزرگانی هم که در سخنان خود از تصوف یا صوفیه سخن گفته و احیاناً از آن تمجید نموده‌اند کاملاً ناظر به یکی از دو معنای نخست بودند. اما باید توجه داشت که در دوران معاصر، جهت تفکیک افرادی که با سودجویی و دکان‌داری به دنبال جذب افراد بوده و بعضاً به دستورات شرعی نیز به صورت کامل تعبد نداشته و کارهایی خلاف تعلیمات دینی انجام می‌دهند، از عارفان و موحدان راستین، تصوف اصطلاح سومی پیدا نموده و به معنای

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۲، ص ۱۵۷. البته در «دیوان امام» بعضاً با اصطلاح سوم تصوف رو به رو می‌شویم که نشان می‌دهد اصطلاح معظم له در اشعار خود، با آن چه در کتب علمی و درسی مطرح می‌نمودند، به مقتضای رعایت شرایط شعری و البته حال شخصی، تفاوت‌هایی پیدا کرده است.

عرفان کاذب یا باطل استعمال می‌شود. بزرگانی مانند جناب ملاًصدر شیرازی این گروه از افراد «عارف نما» را «جهله صوفیه» خطاب می‌نمودند؛ یعنی اشخاصی که اهل تحقیق و دستیابی به معانی ناب عرفانی نبوده و با خیالات خود گمان کرده‌اند که در وادی عرفان قرار داشته و سخنان عرفانی می‌زنند!

باید توجه داشت نامگذاری عارفان راستین به «عارف» و عارف نمایان به «صوفی» متعلق به چند دهه اخیر بوده و بسیاری از بزرگان و استوانه‌های تشیع در طول تاریخ به عنوان صوفی شناخته می‌شدند. مرحوم علامه طباطبائی حکایتی نقل می‌فرمایند که ذکر آن در این موضع یقیناً خالی از لطف نخواهد بود:

«جماعتی، دسته جمعی توطئه نموده بودند، و درباره روش عرفانی و الهی و توحیدی مرحوم آخوند ملاًحسین قلی انتقاد کرده، و یک عریضه‌ای به مرحوم آیه‌الله شَرِّبِیانی نوشته بودند. (در اوقاتی که مرحوم شریبانی ریاست مسلمین را داشته، و بعنوان رئیس مطلق وقت شمرده می‌شده است.) و در آن نوشته بودند که آخوند ملاًحسین قلی روش صوفیانه را پیش گرفته است.

مرحوم شریبانی نامه را مطالعه فرمود، و قلم را برداشت و در زیر نامه نوشت: کاش خداوند مرا مثل آخوند، صوفی قرار بدهد.

دیگر با این جمله شریبانی کار تمام شد؛ و دسیسه‌های آنان همه برباد رفت.»<sup>۱</sup>

آن چه در این بخش بسیار حائز اهمیت است، این است که بدانیم عرفان بدون پایبندی به تمام دستورات شرعی ارزشی نداشته و کسی که از مسیری غیر از راه عمل به تعالیم و احکام شریعت قدم در جاده سلوک الی الله می‌گذارد، باید بداند که پایان مسیر او سراب است و نه اقیانوس بی پایان خداوند متعال. عارف عظیم الشان، مرحوم آیه الله حاج ملاحسین قلی همدانی می‌فرمایند:

«مخفی نماند بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنتات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الملوک جلّ جلاله نیست، و به خرافات ذوقیه اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است گمادابّ الجهال والصوفیه خذّهم الله جلّ جلاله [چنانچه روش نادانان و صوفیان که خداوند خارشان سازد است] راه رفتن لایوجبّ الا بعداً [جز دو گشتن را موجب نمی‌شود] حتی شخص هرگاه

۱. مه‌رتابان، ص ۳۲۲ و ۳۲۳؛ در ادامه پیرامون شخصیت بی نظیر مرحوم آیه الله حاج ملاحسین قلی همدانی و دیدگاه مقام معظم رهبری پیرامون ایشان نکاتی خواهد آمد.

ملتزم برنزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله علیهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیت دور خواهد شد.

وهكذا در کیفیت ذکر یغیر ماورد عن السادات المعصومین علیهم السلام [غیر از آن چه از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است] عمل نماید. بناءً علی هذا، باید مقدم بدارد شرع شریف را و اهتمام نماید هرچه در شرع شریف اهتمام به آن شده و آن چه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نمودم، این است که اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است.

تا این خدمت را انجام ندهی، نه ذکر و نه فکر به حال قلبت فائده ای نخواهد بخشید، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است، بی فایده خواهد بود.»<sup>۱</sup>

یکی از محققین دانشمند عرفان معاصر در جمع بندی این بحث می فرماید:

«کسانی که عرفان و تصوف را به صورت مطلق از هم جدا می کنند، و می گویند: عرفان، امری مثبت و مقبول، و تصوف امری منفی و مردود است و در نتیجه تصوف را در

۱. تذکرة المتقین، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

صوفیه انحرافی و مبتذل منحصر می‌کنند، مخاطبان خود را به اشتباه بزرگی می‌اندازند. زیرا مخاطبان با رجوع به کتب معتبر عرفان، تعابیر صوفیه، تصوف، صوفی و... را بارها خواهند دید که اهل فن آن‌ها را در باره خود و دیگر بزرگان عرفان به کار برده‌اند.

صحیح نیست به خاطر عقاید و رفتارهای فرقه‌های منحرفی که نام خود را صوفی یا درویش گذاشته‌اند، مطلق تصوف را ناپسند بدانیم و کتب علمی و مهم آنان را تحت الشعاع قرار داده یا مذمت کنیم.

بهتر است بگوییم: ما صوفی اصیل داریم و صوفی نما، صوفی اصیل کسی است که در محدوده شرع با عرفان عملی و سیر و سلوک، قدم به قدم به سوی خدا رفته و به قرب حق رسیده است. ولی صوفی نما کسی است که در ظاهر، خود را به تصوف چسبانده و در واقع، صوفی نیست و محکوم و مذموم است. مثل اینکه بگوییم: ما شیعه واقعی داریم و شیعه نما، مسلمان واقعی داریم و مسلمان نما، روحانی واقعی داریم و روحانی نما و...

مثلاً روحانی اصیل، علامه طباطبائی است و روحانی نما کسی است که لباس روحانیت دارد اما زنی روحانیت را مراعات نمی‌کند و موجب بدبینی دیگران به روحانیت اصیل می‌شود.

به هر حال جهله صوفیه با رفتارها و گفتارهای خود، مشکل بزرگی برای تصوف اصیل و حقیقی ایجاد کرده و موجب سوء تفاهم‌های زیادی شده‌اند...

به عبارت دیگر، کسانی که در کنار پذیرش جایگاه فقها و رابیان آثار اهل بیت علیهم‌السلام جلساتی دارند و اهل سیر، سلوک، وعظ، نصیحت و ذکرند و پیرو برنامه‌ها و دستورهایی اهل بیت علیهم‌السلام هستند، مورد قبول‌اند، خواه عنوان و اسم صوفی داشته باشند و خواه نداشته باشند.<sup>۱</sup>

طبیعی است که افرادی هم باشند که اصلاً رابطه‌ای با اهل بیت علیهم‌السلام، مراجع تقلید و فقها نداشته باشند. این‌ها خودشان را مستقل و مستغنی از دستورات اهل بیت علیهم‌السلام و مجتهدان اصیل می‌پندارند، اگرچنین افرادی باشند، چه عنوان صوفی داشته باشند و چه نداشته باشند، محکوم هستند.<sup>۲</sup>

---

۱. در ادامه پیرامون حدود و ثغور عرفان اصیل و مثبت و ضروری از نگاه مقام معظم رهبری سخن خواهیم گفت.

۲. عرفان علامه طباطبائی، ص ۳۱ تا ۳۳. باید توجه داشت که نقد تصوف به صورت مطلق و بدون لحاظ نمودن قیده‌های مطرح شده در متن، بزرگان بسیار زیادی در جهان تشیع و حتی رهبر فقید انقلاب و استوانه‌های تقوا و معنویت چون مرحوم آیه‌الله قاضی و آیه‌الله بهجت را نیز متهم خواهد کرد؛ چنانچه رسانه‌های معاند با همین حربه به بزرگان این انقلاب و در رأس آن معمار کبیر انقلاب اسلامی را مورد شتم قرار داده و به بهانه اسم «صوفی» اهانت‌های بیشماری به این رهبر بزرگ الهی و فقهای عظیم الشانی چون مرحوم آیه‌الله بهجت می‌نمایند که البته در موافق قیامت یقیناً پاسخگو خواهند بود.

مرحوم علامه طباطبائی نیز با تصریح به این که اساس عرفان اسلامی شریعت مقدس و وجود نازنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، به محققین دینی تذکر می دهند که اشتباهات و انحرافات گروهی خاص، نباید عرفان حقیقی که در سابق به عنوان «تصوف» شناخته می شد را از اصل دین جدا نمود و اساساً این اشتباه، تیشه زدن به روح تمامی ادیان الهی است. ایشان در مباحثات خود با هانری کرین می فرمایند:

« یکی از بهترین شواهدی که دلالت دارد بر اینکه ظهور این طایفه [صوفیه] از تعلیم و تربیت ائمه شیعه سرچشمه می گیرد، این است که همه این طوایف (که در حدود بیست و پنج سلسله کلی و هر سلسله منشعب به سلسله های فرعی متعدد دیگر است) به استثنای یک [یا دو] طایفه، سلسله طریقت و ارشاد خود را به پیشوای اول شیعه منتسب می سازند. و دلیل ندارد که ما این نسبت را تکذیب نموده و به واسطه مفساد و معایبی که در میان [بعضی از] این طایفه شیوع پیدا کرده، اصل نسبت و استناد را انکار کنیم یا حمل به دکان داری بنماییم. زیرا سرایت فساد در میان طایفه ای از طوایف مذهبی، دلیل بطلان اصل انتسابشان نیست و اگر بنا شود شیوع فساد در میان طایفه ای دلیل بطلان اصول اولی شان باشد باید خط بطلان به دور همه مذاهب و ادیان



کشید و همه طبقات گوناگون مذهبی را محکوم به بطلان نمود  
و حمل به دکان داری و عوام فریبی کرد.»<sup>۱</sup>

پس از آشنایی با اصطلاحات و مباحث مقدماتی عرفان،  
نوبت به این می‌رسد که اندیشه‌های عرفانی مقام معظم رهبری را  
بررسی کرده و عرفان ناب اسلامی را در اندیشه این رهبر حکیم و  
فرزانه به نظاره بنشینیم. برای تبیین هرچه بهتر اندیشه و گرایشات  
عرفانی مقام معظم رهبری، مباحث آینده را در دو فصل کلی  
پیگیری خواهیم نمود:

فصل اول؛ عارفان بزرگ در نگاه مقام معظم رهبری.

فصل دوم؛ اندیشه‌های عرفانی مقام معظم رهبری.

---

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز (گفتگویی دیگر با هانری کربن)، ص ۹۴.



## فصل اول: عارفان بزرگ در نگاه مقام معظم رهبری مَلَكٌ ظِلَّةٌ

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، به شخصیت‌های برجسته‌ای برمی‌خوریم که در تمام اعصار به‌عنوان عارف و در جایگاه پرچم‌دار عرفان اسلامی مطرح بوده‌اند. حضرت آیه‌الله خامنه‌ای عَلَيْهِ السَّلَام سالیان درازی است که جز تدریس خارج فقه، به درس دیگری مشغول نبوده‌اند و از طرفی بسیاری از درس‌های مربوط به پیش از انقلاب اسلامی ایشان نیز باقی نمانده است، اما با این وجود، در لابه‌لای سخنان خویش، گاهی به اشارت و گاهی

---

۱. برای کسانی که کوچکترین آشنایی با اندیشه‌های رهبر حکیم و فرزانه انقلاب داشته‌اند پرواضح است که یکی از مظاهر اصلی عرفان در دید مقام معظم رهبری، امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه می‌باشند. اتفاقاً حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در سخنان فراوانی پیرو مراد و امام خود را با وصف عرفان تمجید نموده و از قائد راحل انقلاب به‌عنوان یک عارف تمام‌عیار اسم آورنده‌اند. از آن جاکه نقل و تحلیل فرمایشات حضرت آیه‌الله خامنه‌ای دربارهٔ مقام شامخ عرفانی امام امت حجمی بیش از تمام کتاب فعلی می‌طلبد، در این بخش تنها به ذکر سایر بزرگان اکتفاء کرده و توفیق کار تبیین مقام عرفانی حضرتشان از دیدگاه آیه‌الله خامنه‌ای در مجالی دیگر، را از خداوند می‌طلبیم.

به تفصیل، به شخصیت‌های مطرح و برجسته عرفانی اشاره و نظر خویش را درباره آنان بیان داشته‌اند؛ بدیهی است اگر خداوند این توفیق را به امت اسلام می‌داد که معظم‌له در وادی‌های دیگر علوم و معارف اسلامی نیز به تدریس و تألیف اشتغال داشته باشند، امروز و در این مقال، می‌توانستیم نگاه ایشان را در بسته‌ای جامع‌تر عرضه نماییم، اما باید اذعان داشت که همین مقدار تحلیل‌های پراکنده ایشان نیز، بعضاً در نوع خود کم‌نظیر است و تا حد زیادی پرده از رخ اندیشه‌های متعالی ایشان کنار می‌زند.

در این فصل به بررسی دیدگاه مقام معظم رهبری درباره عارفان بزرگ مسلمان می‌پردازیم و درپس گزارش‌های رسمی و منتشرشده از ایشان، به دنبال نگاه و نگرش ایشان نسبت به شخصیت‌های بزرگ عرفانی، که عمدتاً در موضع جنجال و تحلیل‌های متفاوت و بلکه متناقض قرار داشته‌اند، خواهیم بود.

### ۱. ملا جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولانا

یکی از بزرگ‌ترین و بلندآوازه‌ترین شخصیت‌های جهان عرفان، ملا جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولوی یا مولانا است که صاحب آثاری همچون مثنوی معنوی، غزلیات شمس و فیه ما فیه است. بزرگ‌ترین اثر جناب ملا جلال‌الدین که در زمره بهترین و مهم‌ترین آثار عرفانی جهان اسلام به شمار آمده و نام وی را در سرتاسر جهان

شهره ساخته است، منظومه بلند و عرفانی وی، یعنی مثنوی معنوی است. بنیانگذار کبیر انقلاب حضرت روح الله الموسوی الخمینی قدس الله نفسه الزکیه درباره جناب مولوی و منظومه عرفانی بلند وی، یعنی مثنوی معنوی می فرمایند:

«کثیری از ناس شعر مثنوی را جبرمی دانند و حال آنکه مخالف با جبر است و علت آن این است که آقایان معنای جبر را نمی دانند. و چنانکه مرحوم حاجی نیز در شرح خود بر مثنوی نتوانسته در شرح و تفسیر، مرام مولوی را برساند؛ زیرا حکیمی قول عارفی را بیان نموده بدون اینکه حظ وافر از قریحه عرفانی داشته باشد و بلا تشبیه مثل این است که ملحدی، مرام نبی مرسل را شرح کرده باشد. بیان مرام شخصی قریب الاقرب بودن با اعتقاد او را لازم دارد، برای شرح قول عارف رومی، مردی صوفی که یک نحوه کشف ذوقی داشته باشد لازم است که آن هم نه با تریبکه با نظمی که از روی ذوق عرفانی برخاسته باشد مانند نسیمی که از سطح آبی برمی خیزد، به شرح آن بپردازد»<sup>۱</sup>.

در این عبارت، معمار کبیر انقلاب ضمن صحه گذاشتن بر مقام شامخ و بلند عرفانی ملای رومی، عبارات و معارف عرفانی

وی را در افقی عالی توصیف می‌فرمایند که فهم حکیم و فیلسوف بزرگی چون حاج مآلهادی سبزواری از دستیابی به آن معانی بلند قاصرو در فهم کلام وی ناتوان است.

عارف بلند مرتبه، مرحوم آیه‌الله سید علی قاضی رحمته‌الله علیه نیز جناب مولانا را از عارفان بزرگ جهان اسلام می‌دانستند و با کتاب *مثنوی* وی، انس فراوانی داشتند، تا آن جا که گفته شده است، ایشان هشت بار کامل *مثنوی معنوی* را از ابتدا تا انتهای آن قرائت کرده‌اند؛ مرحوم آیه‌الله شیخ عباس قوچانی، وصی سلوکی ایشان در زمینه انس مرحوم قاضی با *مثنوی* می‌فرمایند:

«هیچ‌گاه به قرائت فصل یا دفتری از *مثنوی* آغاز نکردم مگر آن‌که آقای قاضی قبل از آن‌که من لب باز کنم، اییاتی را از حفظ می‌خواند و آهنگ صدایش در وجود من نشاط و خرسندی و حالت حماسی پدید می‌آورد»<sup>۱</sup>.

---

۱. آیت الحق، ج ۱، ص ۳۶۷. مرحوم حاج سید هاشم حداد از شاگردان میرز سلوکی مرحوم آیه‌الله قاضی، در زمینه نگاه استاد خود به جناب مولوی می‌فرمایند: «و ملای رومی را هم عارفی رفیع مرتبه می‌دانستند، و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شمردند. مرحوم قاضی قائل بودند که: محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد. و می‌فرموده‌اند: وصول به توحید فقط از ولایت است. ولایت و توحید یک حقیقت می‌باشند». بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنت بوده‌اند، یا تقیه می‌کرده‌اند و در باطن شیعه بوده‌اند، و یا به کمال نرسیده‌اند» (روح مجرد، ص ۳۴۳).

مقام معظم رهبری نیز، در فرمایشات خود، کاملاً همین نگاه را دنبال کرده و تماماً بر عظمت شخصیت ملای رومی و کتاب بزرگ عرفانی وی، یعنی مثنوی معنوی صحنه گذاشته و آن را گنجینهٔ معارف الهی می دانند:

«... مثنوی مولوی هم یک گنجینه‌ای از همین افکار الهی و معارف الهی است»<sup>۱</sup>

حضرت آقا، در عباراتی صریح‌تر، به دیدگاه خود دربارهٔ کتاب عرفانی مثنوی معنوی اشاره کرده و می فرمایند:

«یک بخش مهمی از شعرآئینی ما می تواند متوجه مسائل عرفانی و معنوی بشود. و این هم یک دریای عظیمی است. شعر مولوی را شما ببینید. اگر فرض کنید کسی به دیوان شمس به خاطر زبان مخصوص و حالت مخصوص دسترسی نداشته باشد که خیلی از ماها دسترسی نداریم و اگر آن را کسی یک قدری دوردست بداند، مثنوی، مثنوی؛ که خودش می گوید: و هو اصول اصول اصول الدین. واقعاً اعتقاد من هم همین است. یک وقتی مرحوم آقای مطهری از من پرسیدند نظر شما راجع به مثنوی چیست، همین را گفتم. گفتم به نظر من مثنوی همین است که خودش گفته:

۱. بیانات رهبر در دیدار با جمعی از شعرای آیینی، ۱۳۹۰/۰۳/۲۵.

و هو اصول... ایشان گفت: کاملاً درست است، من هم عقیده‌ام همین است»<sup>۱</sup>.

همچنین دربارهٔ شخصیت مولوی و مضامین اشعار او می‌فرمایند:

«مولوی که دیگر وضعیت معلوم است؛ مولوی که یک سره عرفان و معنویت و حقیقت و اسلام ناب و معرفت توحیدی خالص است...»<sup>۲</sup>.

از این بیانات به خوبی روشن می‌شود که نگاه مقام معظم رهبری به مولوی و منظومهٔ عرفانی وی، بیش از تجلیلی ادبی و شاعرانه است. حضرت آقا مطالب سراسر عرفانی مثنوی را، اصول اصول اصول دین دانسته و از آموزه‌های غلیظ عرفانی جناب ملاّی رومی به «اسلام ناب» و «معرفت توحیدی خالص» یاد می‌کنند.

مقام معظم رهبری در کنار حضرت امام قدس الله نفسه الزکیه از جمله علماء و مراجع متعددی هستند که در طول تاریخ عظمت و مقام شامخ ملاّی رومی را ستودند اما باید توجه داشت چنین اظهار نظری از حضرت آیه الله خامنه‌ای با وجود تعدادی محدود

۱. بیانات در دیدار شاعران با رهبر انقلاب در نیمهٔ ماه مبارک رمضان، ۱۳۸۷/۰۶/۲۵.

۲. همان، ۱۳۹۸/۲/۳۰.



اما همواره پرسرو صدای مخالفان عرفان که به جای نقد و حرف علمی، لب به تکفیر باز نموده و بزرگان دین را مورد شماتت قرار می دهند، و آن هم با توجه به جایگاه بسیار حساس معظم له، ناشی از اخلاص بالا، شجاعت مثال زدنی و اعتقادی عمیق است.

## ۲. حافظ شیرازی

حافظ شیرازی، بدون شک یکی از نام‌آشنا ترین شخصیت های فرهنگی ایران و بلکه جهان اسلام است. از حافظ، به جز دیوان شعر معروف او، اثر دیگری باقی نمانده است و اظهار نظرها درباره این شخصیت بزرگ، عمدتاً از تحلیل دیوان و بررسی اشعار او نشأت می گیرد. مرحوم شهید مطهری رحمته الله علیه درباره دیوان حافظ می فرمایند:

«دیوان حافظ از قدیم الایام یک دیوان عرفانی تلقی شده است. البته دواوین عرفانی در شعر فارسی زیاد است، ولی نه خیلی زیاد، و آن هایی که واقعاً عرفان شناخته شده است به معنی اینکه تلقی دیگران این بوده است که گوینده واقعاً مرد عارفی بوده است و ادراکات و احساسات عارفانه خودش را در شعرش منعکس کرده و وارد در عرفان بوده است، چنین دیوانهایی در زبان فارسی زیاد نیست، غالباً مقلدند

نه عارف، ولی البته هست، دیوان عطار مسلّم دیوانی است  
 عرفانی، اشعار عراقی اشعاری است عرفانی، دیوان مغربی  
 دیوانی است عرفانی، و از همه معروف تر و شاخص تر دو دیوان  
 است: دیوان مثنوی و دیوان حافظ»<sup>۱</sup>.

نکته‌ای که در دوران معاصر و توسط شبه‌روشنفکران ایرانی  
 نسبت به حافظ مطرح شده است، این است که بعضی از ایشان  
 به‌طور کلی با عرفانی بودن دیوان حافظ مخالف بوده و تمامی  
 اشعار او و الفاضلی نظیر می و مطرب و ساقی و معشوق و... را حمل  
 بر معانی سخیف ظاهری آن می‌نمایند.

مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله علیه در مبارزه با این تفکر سراسر اشتباه  
 و باطل، در جلساتی که بعدها به‌عنوان کتاب عرفان حافظ  
 منتشر شد، به این شبّهات پاسخ گفته و از عرفانی بودن اشعار  
 حافظ به خوبی دفاع می‌نمایند؛ مرحوم آیه‌الله شجاعی، یکی  
 دیگر از شاگردان برجسته مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه نیز، در  
 مقالاتی که اکنون در قالب کتابی به اسم/اسماء حسنی منتشر  
 شده است، نسبتاً مبسوط به بررسی این شبّهات پرداخته و با  
 استشهاد کامل به اشعار جناب حافظ، ثابت نموده‌اند که حافظ  
 یک عارف توحیدی تمام عیار بوده و اندیشه‌ای که بخواهد اشعار

حافظ را حمل بر معانی سخیف ظاهری نماید، توهمی بیش نیست. افرادی که به دنبال تحقیق بیشتر در این زمینه هستند، می‌توانند به این دواثر فاخر مراجعه نمایند، اما برای خالی نماندن این مجال از پاسخ به این خیال بافی‌ها، باید گفت در کلام تمام بزرگان به این نکته برمی‌خوریم که سبب اشتباه شبه روشنفکران در غیر عرفانی دانستن اشعار حافظ، بی‌اطلاعی نسبت به زبان خاص عرفاء در تبیین مسائل خود و عدم شناخت کامل نسبت به سبک گفتاری اهل عرفان است. رهبر فقید انقلاب رحمته‌الله علیه در این زمینه می‌فرمایند:

«ادعیه و قرآن و این‌ها همه باهمند. این عرفا و شعرا عارف مسلک، و فلاسفه هم، همه یک مطلب می‌گویند؛ مطالب مختلفه نیست. تعبیرات مختلفه است، زبانهای مختلفه [است]. [زبان شعر، خودش یک زبانی است. حافظ، زبان خاصی دارد. همان مسائل را می‌گوید که آن‌ها می‌گویند؛ اما با یک زبان دیگری. زبانهای مختلف است و نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش استفاده بکند.

این مقدمه بود برای همه مسائلی که بعدها هم اگر پیش بیاید و عمری باشد که اگر ما هم یک وقتی یک احتمال

دادیم، نگویید که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه‌آبادی رحمته الله علیه برای عده‌ای از کاسمها [که] می‌آمدند آنجا، مسائل را همان طوری که برای همه می‌گفت، برای آن‌ها هم می‌گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر این‌ها [که سنخیتی ندارند!]» گفت: «بگذار این کفریات به گوششان بخورد!» خوب، ما یک چنین اشخاصی داشتیم؛ حالا به سلیقه من درست در نمی‌آید که نمی‌شود گفت که این‌ها اشتباهات است»<sup>۱</sup>.

در این عبارات، به روشنی بیان شده است که مطالب شاعری مانند حافظ، همان مطالب ناب قرآن کریم و ادعیه ائمه علیهم السلام است؛ حافظ همان مطالب عالی را بیان می‌کند اما با زبان خاص خود، باید مراقب باشیم تا این اختلاف تعابیر، مردم را از معارف ناب موجود در آثار بزرگان عرفان و حکمت دور ننماید.

ممکن است در این جا سؤال شود، چه دلیلی وجود داشته است که شخصی مانند حافظ، به جای سخن گفتن در قالب الفاظ رسمی و علمی، به زبان استعاره و مجاز روی آورد و به عبارت دیگر، چرا حافظ زبانی را انتخاب می‌نماید که به تعبیر

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۱۹۰.

بنیانگذار کبیر انقلاب، این زبان «خاص» است. مرحوم شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ این سؤال را چنین پاسخ می دهند:

«... برویم سراغ یک مطلب دیگر، و آن این است که حالا این چه داعی ای بوده است که این آقایان عرفا بیایند حرف های خودشان را این جور در پرده بگویند آنهم با یک پرده دری این گونه، پرده ای که پرده دری هم در آن هست، چرا با رمز حرف می زنند، چرا سمبلیک حرف می زنند؟ چرا حرف خودشان را صریح نمی گویند؟ «چون صفیری بشنوی از مرغ حق» یعنی چه؟! «اصطلاحاتی است مرابдал را» یعنی چه؟! چه بیماری ای دارند که حرف خودشان را واضح و صریح نمی گویند؟!.

اینجا هم باز تفسیرهایی شده. بعضی این جور تفسیر کرده اند که علت قضیه این بوده که در ابتدا عرفا حرف های خودشان را صریح می گفتند، بعدها چون دیدند این حرف های صریح و بی پرده و زک برای این ها در دسر درست می کند، مجبور شدند که حرف هایشان را در پرده بگویند برای اینکه اهل ظاهر، فقها و پیروان فقها، مزاحمشان نشوند؛ این بود که حرفشان را در پرده گفتند. مرحوم دکتر قاسم غنی دو کتاب دارد، یکی به نام تاریخ تصوف در اسلام، و دیگری - که می گویند چکیده افکار اوست - به نام بحثی در تصوف که

وقتی انسان از اول تا آخرش را مطالعه می‌کند می‌بیند این مرد چیزی از عرفان و تصوف درک نمی‌کرده، مطالعه زیاد کرده ولی چیزی نمی‌دانسته. ایشان اصرار دارد که مطلب را همین‌طور توجیه کند. اولاً ایشان مدعی است و خیال کرده 'اصلاً این عرفان اسلامی همه‌اش حرف‌های نوافلاطونیان است (یک حرفی از فرنگی‌ها شنیده بوده، دنبال همان را گرفته). بعد می‌گوید بعد از اینکه این فلسفه نوافلاطونیان به شکل عرفان در میان مسلمین آمد:

تصوف به شکلی درآمد که مورد تکفیر واقع شد و جماعتی از بزرگان صوفیه به زحمت افتادند و بعضی به قتل رسیدند و این پیشامدها سبب شد که صوفیان اسرار خود را از نامحرمان مکتوم بدارند و کلمات خود را مرموز و ذو‌وجوه ادا کنند، ظواهر شرع را رعایت نمایند و مخصوصاً درصدد برآمدند که عرفان و تصوف را به وسیله تفسیر و تأویل با قرآن و حدیث تطبیق کنند و انصاف این است که از عهده این مهم به خوبی برآمدند و پایه تأویل را به جایی گذاشتند که دست فیلسوفان تأویل‌کننده تورات هم به آن نخواهد رسید<sup>۲</sup> در جای دیگر هم باز همین حرف را به گونه دیگری می‌گوید.

۱. حرفی که آقای دکتر بدوی هم طرح و رد کرد.

۲. بحثی در تصوف، ص ۱۰.

این حرف یک حرف نامربوطی است. اتفاقاً این‌ها در عین اینکه مدعای خودشان را در پرده گفته‌اند، از نظر ظواهر از قدمای صوفیه (یعنی صوفیه قرن دوم، سوم، چهارم) بیشتر پرده‌ری کرده‌اند. اگر مسئله این‌ها مسئله تقیه می‌بود، این‌ها نباید حرف خودشان را در زیر پرده همان چیزهایی بگویند که به حسب ظواهر شرع مکروه و مذموم است. خیلی حرف عجیبی است! عذر بدتر از گناه که می‌گویند همین است. این‌ها در پرده حرف زدند، چگونه در پرده حرف زدند؟ همه مدعای خودشان را به صورت چیزهایی گفتند که یا کفر است یا فسق! این چه جور در پرده گفتن به آن منظور است [که اهل ظاهر آن‌ها را متهم به بی‌دینی نکنند؟] اگر به یک زبان دیگری می‌گفتند که مردم اشتباه می‌کردند، مثلاً بجای این حرف‌ها کلماتی مانند وضو، غسل، تیمم، رکوع و سجود می‌آوردند و بعد می‌گفتند مقصود ما از سجود فلان معناست، از رکوع فلان معنا، از وضو و تیمم فلان معنا، این نظریه قابل توجیه بود. این‌ها که از این الفاظ شرعی یا از الفاظ مقدس عرفی استفاده نکرده‌اند، از الفاظی استفاده کرده‌اند که مفهوم ظاهری اش یا فسق بوده یا کفر: «دین و دل به یک دیدن باختم و خرسندیم». می‌گوید دینم را باختم و خرسندم. آیا این خواسته در پرده حرف بزند که مردم عوام

نفهمند؟ خیلی حرف عجیبی است! تعجب می‌کنم از این آدم  
که چطور چنین حرفی زده!

بعضی دیگر از این ناسیونالیستها چشمهایشان را باز  
کرده‌اند، خیال کرده‌اند که این حرف‌ها اختصاص دارد به  
شعرای ایرانی و فارسی‌زبان و این اصطلاحات هم فقط  
اصطلاح می‌و مغ و مغبچه است و یک دفعه افتاده‌اند  
به اینکه بله، یک چیز دیگر است و آن این است که این  
شعرای ما در زیر سلطه عرب و اسلام بودند، می‌خواستند  
به ایران قدیم و ایران قبل از اسلام اظهار علاقه کنند، راهی  
نداشتند، چاره‌ای نداشتند، آمدند این تعبیرات را آوردند  
برای اینکه اهل دل بفهمند که این‌ها دارند به ایران قدیم و  
ایران زمان ساسانی علاقه نشان می‌دهند!

یادم است یک وقتی این کتاب عرفان و اصول مادی  
دکتر ارانی را می‌خواندم، در آنجا کسانی را که این حرف‌ها را  
می‌زنند مسخره کرده بود، و نقل کرده بود که یک آقایی گفته  
که این شعر حافظ که می‌گوید:

بلبل ز شاخ سرو به گلبنانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

چون کلمه «پهلوی» اشاره به زبان پهلوی در ایران قبل از  
اسلام است، دارد علاقه‌اش را به زردشتی‌گری نشان می‌دهد



و این نشانه احساسات ملی شاعر است.  
دکتر ارانی نوشته بود اگر این طور است پس شعر بعدش هم  
که می گوید:

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل  
تا از درخت نکته توحید بشنوی  
این هم تمایل یهودی گری شاعر است! و شعر بعدش که می گوید:  
این قصه عجب شنواز بخت و آژگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی  
این هم علامت مسیحی گری شاعر است! این مزخرفات  
یعنی چه؟! یک حرف هایی که استعمار قرن نوزدهم در مغز  
ملت های اسلامی فرو کرده برای جدا کردن این ها از یکدیگر،  
این ها حالا می خواهند این حرف ها را تا هزار سال پیش  
هم ببرند. این ها دروغ محض است. هزار دلیل تاریخی بررد  
این هاست و من در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در  
این قضیه هم بحث کرده ام. پس قضیه چیست؟ قضیه راز  
خود عرفا باید بپرسیم. به عقیده من مطلب دو دلیل داشته  
که یک دلیلش در کلمات عرفا نیامده است ولی حتماً اثر  
نبوده و آن این است: شعرو ادب و فصاحت و بلاغت و  
زیبایی بیان، خودش یک وسیله ای است برای بهتر رساندن  
هر پیام، حالا پیام هر چه می خواهد باشد. یک نفر سیاسی

هم اگر بخواهد پیام سیاسی خودش را به مردم برساند، با شعر و ادب و این حرف‌ها، با یک شعر خیلی عالی شما می‌بینید به اندازه صد کتاب در مردم اثر می‌گذارد، یعنی آن مطلب وقتی لباس زیبای شعر را بپوشد بهتر اثر می‌گذارد. خود قرآن کریم از همین معنا استفاده کرده. اعجاز قرآن که در فصاحت و زیبایی اش هست، یعنی قرآن هنر را در خدمت پیام الهی قرار داده و این جهت قرآن همیشه عامل فوق العاده مؤثری بوده در پیشرفت و پیشبرد قرآن. عرفا هم برای پیام عرفانی خودشان از زیبایی ادب، از این تشبیه‌ها، تمثیلها، شعرها، از این رمزی سخن گفتن‌ها [استفاده کرده‌اند]. این امر مسلم مطالب را زیباتر می‌کند تا اینکه مطالب را همین‌طور مکشوف و بی‌پرده بگویند، لطف ندارد؛ یعنی برای تبلیغ حرف خودشان این وسیله را انتخاب کرده‌اند.

و دیگر اینکه (حرف اساسی این است، که در شعرهای شبستری هم بود) این معانی اساساً لفظ ندارد، الفاظ بشر کوتاه است از افاده این معانی، و تنها افرادی می‌توانند این معانی را درک کنند که خودشان وارد این دنیا باشند. این است که این‌ها تصریح می‌کنند که - به تعبیر خودشان - عشق قابل بیان نیست، زبان عشق زبان بیانی نیست. خود حافظ هم در خیلی جاها به این مطلب تصریح می‌کند،

مثلاً در یک جا می‌گوید:

ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت<sup>۱</sup>

در جای دیگر صریح‌تر می‌گوید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان

ساقی‌می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

این حرفی است که این‌ها معتقدند که این معانی با بیان

صریح گفتنی نیست، فقط با رمز باید گفته شود و افرادی

هم می‌توانند درک کنند که اهل راه و اهل سلوک باشند،

غیر از این‌ها کسی نمی‌فهمد، به قول مولوی زبان مرغان

است، منطِق الطَّيْرِ است، فقط کسی می‌داند که (عُلْمُنَا

مَنْطِقُ الطَّيْرِ) باشد، دیگران اصلاً نمی‌توانند در این حریم

وارد شوند. بنابراین [این معانی را] با زبان خود گفتن [معنی

ندارد]، زبان ندارد که گفته شود، زبانش همین‌هاست، یعنی

زبان زبان رمز است که اگر بخواهند به صورت غیر رمزی

بگویند همه به گمراهی و اشتباه می‌افتند. این‌ها معتقدند

که این راه رانه با قدم فکرو عقل می‌شود پیمود، و نه با

بیانی که آن بیان مال فکرو عقل است می‌توان تقریر کرد»<sup>۲</sup>.

۱ این‌ها به لفظ نمی‌آید.

۲. مجموعه آثار، ج ۲۳، صص ۳۶۲ تا ۳۶۶.

حضرت آیه الله خامنه ای نیز در این زمینه می فرمایند:

«ممکن است سؤال کنید که اگر ایشان عارف بوده، چرا به این زبان حرف زده؟ پاسخ این است که این زبان، زبان رائج عرفا و متذوقین اسلام است. از زمان محیی الدین عربی تا امروز، تا زمان حافظ و از زمان حافظ تا امروز، یعنی محیی الدین عربی هم از شراب و محبوب و یار حرف زده، فخر الدین عراقی هم با همین زبان حرف زده، مولوی در دیوان شمس هم با همین زبان حرف زده، همه کسانی که در عرفان آن ها هیچ شکی نیست، با همین زبان صحبت کرده اند. برخی قبل از زمان حافظ بودند، بعضی هم بعد از زمان حافظ. حالا اگر بگوئیم بعدی ها از حافظ یاد گرفتند، در مورد قبلی ها طبعاً چنین حرفی نیست. این زبان رائج عرفان بوده، در آن روزگار دلائلی هم دارد. حالا چرا با این زبان می گفتند؟ در این باره هم گویندگان و نویسندگان گفتند و نوشتند. حتی در میان گویندگان عرب زبان همان طور که عرض کردم محیی الدین ابن فارض، شاعر عارف معروف عرب قبل از حافظ، او هم با همین زبان حرف زده»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری، ضمن اشارات متعدد و البته پراکنده ای که

۱. سخنان در آیین افتتاحیه کنگره بین المللی حافظ، ۱۳۶۷/۰۸/۲۸.

نسبت به حافظ و اشعار او داشته‌اند، به صورت مبسوط و مفصل، در سال ۱۳۶۷ و در آیین گشایش کنگره بین‌المللی حافظ، به شعر و شخصیت این شاعر و عارف بلندآوازه پرداخته و ابعاد مختلف لفظی و معارفی اشعار وی را بیان می‌فرمایند. از آن جا که اکنون در صدد بررسی ویژگی‌های لفظی دیوان حافظ نیستیم، در این مقال، تنها به نکات محتوایی مقام معظم رهبری اشاره کرده و اندیشه‌های عرفانی حضرت آقا را در پس توصیف ایشان از شعر حافظ دنبال می‌کنیم.

### ۱. حافظ، درخشان‌ترین ستاره فرهنگ فارسی

مقام معظم رهبری سخنان خود در افتتاحیه کنگره بین‌المللی حافظ را چنین آغاز می‌کنند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله والصلاة على رسول الله و على آله الأطيبين.

به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد

تورا در این سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند

کسی به حسن و ملاحه به یار ما نرسد

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز

به یار یک جهت حق گزار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی  
 به دلپذیری نقش نگار ما نرسد  
 هزار نقد به بازار کائنات آزند  
 یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد  
 دریغ قافله عمر کان چنان رفتند  
 که گردشان به هوای دیار ما نرسد  
 دلا زرنج حسودان مرزج و واثق باش  
 که بد به خاطر امیدوار ما نرسد  
 چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را  
 غبار خاطری از رهگذار ما نرسد  
 بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او  
 به سمع پادشه کامگار ما نرسد

بهترین فاتحه سخن، در بزرگداشت این عزیز همیشگی  
 ملت ایران و دژ یگانه فرهنگ فارسی، سخنی بود از خود او،  
 که این غزل را به عنوان ارادتی به خواجه شیراز و شاعر همه  
 عصرها و قرن‌هایمان در حضور شما عزیزان برادران و خواهران  
 و میهمانان گرامی خواندم و در حقیقت توصیفی برای خود  
 حافظ شیرازی است.

حافظ بدون شک، درخشان‌ترین ستاره فرهنگ فارسی

است شعر فارسی، در طول این چندین قرن تا امروز نداریم هیچ شاعری را که به قدر حافظ، در اعماق و زوایای جامعه ما و ذهن و دل ملت ما نفوذ کرده باشد و حضور داشته باشد. شاعر همه قهرهاست و همه قشرهاست. از عرفای بی خود از خود مجذوب جلوه‌های الهی، تا ادیبان و شاعران خوش ذوق، تا زندان بی سرو پا و تا مردان و زنان معمولی جامعه ما، هر کدام در حافظ سخن دل خود را یافتند و به زبان او، شرح حال و وصف حال خود را سرودند. شاعری که دیوان او تا امروز هم، پرفروش‌ترین کتاب و پرنشترترین کتاب، بعد از قرآن است و دیوان او در همه جای این کشور و در بسیاری از خانه‌ها یا بیشتر خانه‌ها با قداست و حرمت، در کنار کتاب الهی گذاشته شده است. شاعری که لفظ و معنا را و قالب و محتوا را با هم به اوج رسانده و در هر مقوله‌ای که سخن رانده، زبده‌ترین و موجزترین و شیرین‌ترین را گفته است. امروز بزرگداشت این شاعر است.

البته در جامعه ما و در بیرون از کشور ما، در باره حافظ، سخن‌ها گفتند و قلم‌ها زدند و به ده‌ها زبان دیوان او را برگرداندند و ده‌ها کتاب در شرح حال او یا دیوان او نوشتند؛ اما همچنان حافظ به صورت کامل، ناشناخته است. این را اعتراف می‌کنیم و بر اساس این اعتراف باید حرکت کنیم و

این کنگره بزرگترین هنرش این خواهد بود این شاء الله که در این راه گامی به جلو باشد».

## ۲. حافظ از دو منظر شایسته ارج نهادن است

حضرت آقا در ادامه، فرمایشات خود را به سمت بیان ویژگی‌های حافظ سوق داده و دو ویژگی را در حافظ شایسته تقدیر می‌دانند: ۱. زبان حافظ ۲. معارف حافظ. ایشان می‌فرمایند:

«ما حافظ را فقط به عنوان یک حادثه تاریخی ارج نمی‌نهیم، بلکه حافظ همچنین حامل یک پیام و یک فرهنگ است. دو خصوصیت وجود دارد که به ما حکم می‌کند که از حافظ تجلیل کنیم و یاد او را زنده کنیم. اول: زبان فاخر و استواری همچنان در قله زبان فارسی و شعر فارسی است

و ما این زبان را باید ارج بنهیم و از آن معراجی بسازیم به سوی زبان پاک پیراسته کامل والا؛ چیزی که امروز از آن محرومیم. دوم: معارف حافظ است که خود او تکرار می‌کند که از نکات قرآنی استفاده کرده است. قرآن درس همیشگی زندگی انسان است و دیوان حافظ مستفاد از قرآن است و خود او اعتراف می‌کند که نکات قرآنی را آموخته و زبان خودش را به آن‌ها گشوده است. پس محتوای شعر حافظ آنجا که از جنبه شعری محض خارج می‌شود و قدم در وادی بیان معارف و



اخلاقیات می‌گذارد، یک گنجینه و ذخیره است برای ملت امروز ما و نسل‌های آینده و همچنین برای ملت‌های دیگر؛ چون معارف والای انسانی مرز نمی‌شناسد. پس بزرگداشت از حافظ، بزرگداشت از فرهنگ قرآنی و اسلامی و ایرانی است و بزرگداشت از آن اندیشه‌های نابی است که در این دیوان کوچک، گردآوری شده و به بهترین و شیواترین زبان، ادا شده است».

نکته مهم در این فراز از فرمایشات مقام معظم رهبری این است که ایشان، معارف حافظ را متخذ از قرآن کریم دانسته و به عنوان یک گنجینه و ذخیره برای تمام بشریت عنوان می‌کنند، زیرا به فرموده ایشان، حافظ از معارف والای انسانی سخن گفته و دیوان حافظ، مجموع اندیشه‌های نابی است که به بهترین و شیواترین زبان ادا شده است.

در این جا مقام معظم رهبری، همسوبا فرمایشاتشان درباره ملای رومی و مثنوی معنوی وی، نگاه حافظ را (که به فرموده خود ایشان و به تصریح مرحوم شهید مطهری، نگاهی عرفانی است) در زمره معارف قرآنی و بلکه اصل دین مطرح نموده و بار دیگر تصریح می‌فرمایند که قرائت مورد تأیید ایشان از دین، همان قرائت عرفای بزرگ اسلامی است.

۳. سخن حافظ سخنی رمزی است و جفای به اوست، اگر او را

عارف ندانیم

مقام معظم رهبری در قسمت دیگری از سخنان خویش می فرماید:

«... و بالأخره به کاربردن معانی رمزی و کنایی، که این هیچ

شکی درش نیست، یعنی حتی آن کسانی که شعر حافظ را یکسره

شعر عاشقانه و به قول خودشان زندانه می دانند و هیچ معتقد

به گرایش عرفانی در حافظ نیستند که واقعاً جفای به حافظ

است کسی این جور حرف بزند حتی آن ها هم در یک مواردی،

نمی توانند رد کنند که سخن حافظ، سخن رمزی است. یعنی

کاملاً روشن است که سخن حافظ، اینجا عبارتی را و تعبیری

را به جای معنای دیگر مورد نظر خودش گذاشته است.».

حضرت آیه الله خامنه ای در این فرمایش به دو نکته اساسی

درباره شخصیت و اثر حافظ اشاره می کنند: اول اینکه اگر حافظ

را لااقل اهل گرایشات عرفانی ندانیم به او جفا کرده ایم. دوم اینکه

ایشان همانند امام خمینی تصریح می فرمایند که اشعار حافظ در

بسیاری از مواضع، زبان خاص خود را دارد و به عبارت دیگر، زبان

حافظ رمزی است.

خوب است اشاره شود حضرت آقا نیز در برخی از اشعار خود

از همین اشارات و اصطلاحات عرفانی استفاده می کنند که یک

نمونه از آن را به نظاره می نشینیم:

حرفی بگویی و از لبِ خود کام ده مرا  
ساقی! زیبا فتاده شدم، جام ده مرا  
فرسوده دل ز مشغلهٔ جسم و جان، بیا  
بستان ز خود، فراغت ایام ده مرا  
رزق مرا، حواله به نامحرمان مکن  
از دست خویش، بادهٔ گلفام ده مرا  
بوی گلی، مشام مرا تازه می‌کند  
ای گل‌عذار، بوسه به پیغام ده مرا  
عمرم برفت و حسرت مستی ز دل نرفت  
عمری دگر ز معجزه جام ده مرا  
ای عشق، شعله بردل پرآرزو بزن  
چندی رهایی از هوس خام ده مرا  
جانم بگیر و جام می‌از دست من بگیر  
ای مدعی هرآنچه دهی نام، ده مرا  
مرغ دلم به یاد رفیقان به خون تپید  
یا رب امید رستن از این دام ده مرا  
بشکفت غنچه دلم ای باد نوبهار  
خندان دلی بسان «امین» وام ده مرا<sup>۱</sup>

#### ۴. توضیحی درباره جهان بینی حافظ

حضرت آیه الله خامنه ای پس از به پایان رساندن فرمایشات خود در زمینه ویژگی های لفظی شعر حافظ، به بحث جهان بینی حافظ پرداخته و ضمن بیان وجود اختلاف در این زمینه، به شماری از غرض ورزی ها درباره حافظ اشاره می فرمایند:

«یک بحث دیگر درباره جهان بینی حافظ است. در باب جهان بینی حافظ، بحث های زیادی شده بنده هم در این زمینه نظری دارم که عرض می کنم. مطمئناً در این جلسه هم بحث های مختلفی خواهد شد و نظرات گوناگونی ابراز خواهد شد و حالا که مسئله اختلاف انگیز هست و مورد بحث هست؛ چه بهتر که کسانی دور از تعصب، دور از پیش داوری حقیقتاً بروند وارد دیوان حافظ بشوند تا جهان بینی این مرد بزرگ را به صورت قطعی و مسلم بیاورند بیرون. متأسفانه در دوره اخیر در این چهل، پنجاه سال اخیر کتاب هایی نوشته شد که در این کتاب ها، این بی نظری و بی غرضی رعایت نشد و مطالبی نوشته شد و گفته شد که حقاً و انصافاً بعضی از آن ها، جفای به حافظ است. بعضی اهانت به حافظ است. بعضی بی بصری در مقابل حافظ است و انسان حیرت می کند که چرا بایستی این حرف ها به ذهن کسی خطور کند؟! حافظ را کافرو بی دین و زندقه و منکر آخرت

و از این قبیل چیزها معرفی کردند! آن کسی که زیباترین اشعارش، اشعار عرفانی است یا لا اقل اشعار عرفانی، جزو زیباترین اشعار اوست:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد  
جلوه‌ای کردخت دید ملک عشق نداشت  
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز  
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد  
عین غیرت شد از این آتش و بر آدم زد  
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد

و از این قبیل، اشعار فراوانی که در سرتاسر دیوان حافظ پراکنده است و ندای یک عرفان والای مصفای علوی را می‌دهد و خبرش در وجود حافظ. این را ندیده بگیرند! بیایند بگویند این آدم به خدا و به قیامت و به دین معتقد نبود! این از این.

شبهه همین جفا شاید یک مرحله پائین تر است جفای آن کسانی است که علی‌رغم این همه شعر عرفانی و این همه شعر اخلاقی در وجود حافظ، جهان بینی او را جهان بینی شک و بی‌خبری و بی‌اطلاعی از غیب و معرفت جهانی و انسانی معرفی کردند و خود او را که حالا درباره خود او بعداً

عرض خواهم کرد یک انسانی که معتقد به دم غنیمتی و  
دمدمی مزاجی و اسیر شهوات روزمره زندگی و نیازهای پست  
و حقیرمادی!»

حضرت آقا در این فراز از فرمایشات خود، با اشاره به  
بی‌انصافی‌هایی که نسبت به حافظ شده است (و متأسفانه  
هم‌اکنون نیز از جانب شماری افراد بی‌اطلاع ادامه دارد!) وجه  
برجسته اشعار حافظ را مضامین عرفانی بیان کرده و از شعر او  
ندای یک عرفان مصفا‌ی علوی را می‌شنوند.

### ۵. جهان‌بینی حافظ، جهان‌بینی عرفانی

مقام معظم رهبری در ادامه بیانات خود، بر این نکته اساسی  
پافشاری می‌کنند که جهان‌بینی حافظ، یک جهان‌بینی عرفانی  
است:

«بنده جهان‌بینی حافظ را جهان‌بینی عرفانی می‌دانم.  
بلاشک حافظ یک عارف است. البته همین‌جا بگویم:  
وقتی ما می‌گوییم یک عارف است، منظورمان این نیست  
که از اولی که رفت مکتب یا از مکتب آمد بیرون یک عارف  
شبهه «بایزید» بود تا آخر عمرش. نه، مردی بوده هفتاد سال،  
هفتاد و پنج سال عمر کرده اگر سی سال آخر عمرش هم با

عرفان گذرانده باشد، خب یک عارف است.  
عرفای بزرگ هم، از اوّل بای بسم الله زندگیشان که عارف  
نبودند. بالآخره یک دورانی را گذراندند یا دوران عادی را یا  
دوران کسب و تجارت را یا دوران علم و تحصیل علم و فضل  
را یا دوران فسق و فجور را، یک چیزی را گذراندند. یک وقت  
هم به خاطریک حادثه‌ای یا به خاطر معلوماتی یا به خاطر  
هردلیلی، به معنویت و نور، راه پیدا کردند و عارف شدند. ما  
می‌گوییم حافظ، عارف به وصال حق رسیده و از دنیا رفته.  
جهان بینی حافظ آنچه که به عنوان جهان بینی او می‌شود  
معرفی کرد و سخن آخر حافظ هست آن جهان بینی عرفانی  
است بدون شک. همان‌طور که عرض کردم، حتی بسیاری  
از کسانی که او را غرق در کاجویی و سقوط شهوانی هم  
معرفی می‌کنند؛ در بیانات ستایش آمیز، اما در واقع هجوآمیز  
خودشان، آن‌ها هم قبول می‌کنند که حافظ نمی‌تواند محدود  
باشد به همین مسائل حتی در ضمن کلماتشان این چیزها  
هست».

حضرت آقا در این بخش از سخنان خود، حافظ را یک عارف  
به وصال حق رسیده معرفی می‌نمایند؛ جدای از این که اصل این  
تعبیر، از تعبیرات خاص عرفانی محسوب می‌شود، این نگاه که

حافظ، یک انسان کامل<sup>۱</sup> به معنای عرفانی بوده است، اندیشه‌ای است که عارفان بزرگی چون مرحوم قاضی رحمتهما الله رانیز به سمت خود متمایل نموده است.<sup>۲</sup>

البته مقام معظم رهبری در ادامه فرمایشات خود، تصریح می‌فرمایند که از دیدگاه ایشان، تمام اشعار حافظ دارای مضامین عرفانی نیست و ممکن است حافظ بعضی از آن‌ها را در هوای عشق ظاهری سروده باشد، اما نهایتاً نگاه کلی و روح حاکم بر اشعار حافظ، یک نگاه کاملاً عرفانی است.

### ۶. شاخصه‌های جهان‌بینی عرفانی حافظ

مقام معظم رهبری پس از تثبیت عرفانی بودن جهان‌بینی حافظ، در قامت یک عالم مدقق و خبره در حافظ‌شناسی و عرفان، به بیان شاخصه‌ها و مظاهر جهان‌بینی عرفانی حافظ در اشعار او می‌پردازند. ما در ادامه و در فصل «اندیشه‌های عرفانی مقام معظم رهبری» به توضیح بخش‌هایی از این فقرات خواهیم پرداخت و اکنون تنها به ذکر فرمایشات ایشان اکتفاء می‌کنیم.

۱. در زبان عرفان، انسان کامل به کسی گفته می‌شود که حداقل از خودیت خود رها شده و به فناء فی الله رسیده باشد؛ دقیقاً مشابه تعبیر مقام معظم رهبری که می‌فرمایند: عارف به وصال حق رسیده.

۲. روح مجرد، ص ۳۴۳. «مرحوم قاضی رحمتهما الله حافظ شیرازی راهم عارفی کامل می‌دانستند، و اشعار مختلف او را شرح منازل و مراحل سلوک تفسیر می‌فرمودند.»



## عشق

حضرت آیه الله خامنه ای به عنوان اولین شاخص جهان بینی عرفانی حافظ می فرماید:

«اولاً بارزترین مظهر این جهان بینی در کلام حافظ عشق است و این بدین خاطر است که بشر در راه طولانی ای که دارد در این مراحل طولانی سلوک انسان تا برسد به لقاء الله که از منزل یقظه شروع می شود و این منازل گوناگون جز با شهپر عشق امکان ندارد که حرکت بکند. بدون محبت و بدون عشق و جذبۀ عاشقانه، هیچ سالکی نمی تواند این طریق را حرکت کند. لذا در جهان بینی عرفا و در مکتب عارفان، عشق و محبت جایگاه بسیار برجسته ای دارد و در دیوان حافظ هم، این موج می زند:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادت ببری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند

به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

طریق عشق طریق عجب خطرناک است

نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری

این، نَفَس یک عارف است. امکان ندارد کسی بدون پایهٔ  
والائی از عرفان این جور حرف بزند».

### وحدت وجود

حضرت آقا، در بیان دومین محور اندیشهٔ عرفانی حافظ،  
به مبحث بسیار دقیق و عمیق وحدت وجود پرداخته و به  
لغزش‌های علمی افراد کم‌اطلاع در این زمینه اشاره می‌فرمایند:

«در مباحث عرفان نظری، وحدت وجود که یکی از  
اصلی‌ترین مباحث عرفان است، در کلمات حافظ فراوان  
دیده می‌شود. البته باز هم نمی‌توانم خودداری کنم از اظهار  
تأسف، از اینکه بعضی از نویسندگان و ادبای محقق که  
با وجود مقام والای تحقیق در ادبیات، از عرفان عرفان  
نظری اطلاعی ندارند و در آن کاری نکردند! وحدت وجود  
را که به حافظ نسبت داده شده، به معنای همه‌خدائی که  
ناشی از عدم درک درست مسئله است، تعبیر کردند و آن  
را جزو شَطَحِیَاق دانستند که بر زبان حافظ مثل بعضی از  
عرفای دیگر صادر می‌شده و نه یک بینش و طرز فکر و  
جهان بینی!

مسئلهٔ وحدت تجلی که از مباحث معروف عرفان و میان  
عرفاست. در مقابل نظریهٔ فلاسفهٔ اسلامی که قائل به

کثرت فاعلیت حق هستند، عرفا قائلند به وحدت فاعلیت  
و وحدت تجلی.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

صوفی از خنده می در طمع خام افتاد

یا آن غزلی که در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد که قبلاً  
خواندم.

هر دو عالم یک فروغ روی اوست

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم»

### حیرت

«یکی دیگر از مباحث عرفانی موجود در بساط عرفا، مسئله  
حیرت است. همان چیزی که در کلام کسانی که معنای  
حیرت عارف را درک نکردند، متأسفانه به شک تعبیر شده  
و آن را به شک تفسیر کردند یا تعبیر کردند. شک یعنی تردید  
در ریشه قضایا، و در اصل قضیه. این غیر از حیرت عارف  
است که هر چه عرفان او و معرفت او بیشتر می شود، حیرت  
او نیز بیشتر می شود و «زدنی فیک حیره» از دعاهایی است که  
نقل شده و ماثور است. «و ما عرفناک حق معرفتک» که از  
رسول اکرم نقل شد»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در آئین گشایش کنگره جهانی حافظ.

## بی‌اعتنائی به دنیا

«بی‌اعتنائی به دنیا، دید عارفانه است. اینی که ما بیائیم این تعبیّرات مربوط به بی‌اعتنائی را مربوط به زندگی او بدانیم این درست نیست. بالأخره آن زندگی که آن‌ها تصویری می‌کنند و از کلام خود او استفاده می‌کنند: «خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی»؛ پولی می‌خواسته، وظیفه‌ای می‌خواسته تا اینکه بتواند همان بادهٔ خودش را تأمین کند! آن زند مورد تصویر آن آقایان، این چه طور می‌تواند به دنیا و ما فیها بی‌اعتنا باشد؟! اگر همان شاه شجاع و حتی همان امیر مبارز الدین منفور پیش حافظ، اگر پولی به حافظ می‌داد، آن حافظی که آن‌ها تصویری می‌کنند، مطمئناً آن پول را از او می‌گرفت و می‌رفت و صرف «می» می‌کرد و می‌خورد و می‌خوراند و می‌نوشید و می‌نوشانید. اینکه بی‌اعتنائی به دنیا تویش در نمی‌آید. بی‌اعتنائی به دنیا مال آن انسان مستغنی است. کی مستغنی است؟ آن کسی که دلش با خدا آشناست.

غلام همت آتم که زیر چرخ کبود  
ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است



در این بازار اگر سودی است بادرویش خرسند است  
الهی منعمم گردان به درویشی و خرسندی

این مال یک آدم زنده عرق خور پلاسِ درِ خانهٔ عرق فروش  
نیست! آن چهرهٔ زشتی که بعضی ترسیم می‌کنند از حافظ،  
این مال یک عارف پاک‌باخته است استغنا، بی‌اعتنائی به  
دنیا»<sup>۱</sup>.

### سوء ظن به استدلال

«از جملهٔ خصوصیات عارفانهٔ حافظ در دیوانش، سوء ظن  
او به استدلال است. که این مال عرفاست که:

پای استدلال‌لیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

می‌گوید استدلال تمکین نمی‌کند و نمی‌تواند تو را به همه جا

برساند. حافظ هم همین مضمون را در غزل‌های متعددی

گفته است: «که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما

را، یعنی از راه حکمت نمی‌شود فهمید»<sup>۲</sup>.

---

#### ۱. همان.

۲. البته همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، مشکل اهل عرفان به عقل و استدلال  
برهانی نبوده است بلکه اهل عرفان با تخمین‌های ذهنی و فضا‌های عقلی موجود  
در دورهٔ خود مشکل داشتند، به همین دلیل عمده عارفان پس از جناب ملاحظه،  
فلسفه او که مملو از استدلال‌ات عقلی و برهین عمیق است را پذیرفته و خود جزو  
مدرسین، مدافعین و مروجین بنام دستگاه فلسفی او شدند.

### مبارزه با نفاق

«بجث سالوس ستیزی حافظ هم از همین قبیل بجث عرفانی است. یکی از بییت‌الغزل‌های دیوان حافظ، سالوس ستیزی است. دشمن نفاق و دوزنگی است و تزویر در هر که که باشد؛ چه در شیخ، چه در صوفی، چه در امیر. برای او فرق نمی‌کند؛ با تزویر مخالف است. این هم ناشی از همان دید عرفانی است. گرچه برواعظ شهراین سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود  
این حرف یک عارف است. نَفَس، نَفَسِ یک عارف است.  
راست هم می‌گوید مسلمانی، اصلاً اسلام، یعنی تسلیم در  
مقابل پروردگار و محو شدن در او امر او و لوفروتراز پایه عرفان  
و معرفت. این با تزویر و ریا که شرک است، نمی‌سازد».

### ۷. شخصیت حافظ، شخصیتی راه‌عرفان پیموده

مقام معظم رهبری پس از تبیین مظاهر جهان بینی عرفانی در شعر حافظ، به بیان ویژگی‌های شخصیت حافظ پرداخته و وی را نهایتاً شخصیتی عالم، اما اهل عرفان و سلوک و مبرای از آفات دوران معاصر خود و بدون تعلق به سلسله‌های مشهور صوفیانه مطرح می‌فرمایند:

«حافظ به هیچ وجه آن رند میکده‌نشین اسیر می و مطرب

و مَهْ جبین که تصویر کردند بعضی، نیست و باز تکرار می‌کنم که منظور من از حافظ، آن شخصیتی است که از حافظ در تاریخ ماندگار است یعنی آن بخش اصلی و عمده عمر حافظ که بخش پایانی عمر اوست. نمی‌گویم در طول عمرش چنین نبوده، شاید هم بوده البته قرائنی هم بر این معنا دلالت می‌کند اما حافظ در اقلّثلث آخر زندگی‌اش، یک انسان وارسته و والاست. اولاً یک عالم زمانه است، یعنی درس خوانده و تحصیل کرده و مدرسه رفته است. فقه و حدیث و کلام و تفسیر و ادب فارسی و ادب عربی را آموخته. حتی آن چنان که حدس زده می‌شود از اصطلاحاتی که در نجوم و غیره به کار رفته، در این علوم هم دستی داشته و تحصیلی کرده، یک عالم است. این عالم، بساط علم فروشی و زهد فروشی و دین فروشی را هرگز نگسترده، که آن روز چنین بساط‌هایی رواج داشته. این عالم، در بخش عمده‌ای از عمرش، راه سلوک و عرفان را هم پیموده. در اینکه وابسته به فرقه‌ای از متصوّفه هم نیست، شاید شکی نباشد. یعنی هیچ‌یک از فرق متصوّفه، نمی‌توانند ادعا کنند که حافظ جزو سلسله آن‌هاست؛ زیرا که برای او هیچ مرشدی، شیخی، قطبی بیان نشده و بعید هم به نظر می‌رسد که او قطبی و شیخی داشته باشد و در این دیوانی که از افراد زیادی

در او سخن رفته، از آن مرشد و معلّم سخنی نرفته باشد. البته در اشعار او، اشاره‌ای هست به اینکه بدون پیرنمی‌شود رفت در راه عشق، که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد:  
 به راه عشق منه بی دلیل راه قدم  
 که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

بنابراین یک انسان وارسته‌ای است که شعرا و سخن شاعرانه او در زمان خودش، هم در شیراز و هم در سراسر ایران و خارج از ایران گسترش یافته بوده و شهرت یافته بوده که خود او در اشعارش، به این اشاره می‌کند: از بنگاله و هند و چین تا روم و مصر، آنچه که در شعر خودش هست. باید هم همین جور باشد حقّاً و انصافاً».

به عنوان جمع‌بندی فرمایشات حضرت آیه الله خامنه‌ای در باب حافظ می‌توان گفت: ایشان حافظ را یک شخصیت عرفانی می‌دانند و روح حاکم بر بسیاری از اشعار او را نیز، مظهر جهان بینی عرفانی وی تلقی می‌فرمایند و به صورت صریح، اندیشه حافظ را که یک اندیشه درجه یک عرفانی است، به عنوان ترجمان معارف قرآن کریم، معارف والای انسانی و یک عرفان مصفا‌ی آسمانی و روحانی معرفی می‌نمایند.



### ۳. صدرالمتألهین شیرازی

بدون شک یکی از ستارگان درخشان آسمان حکمت و اندیشه جهان اسلام، ملاًصدرای شیرازی، مبتکر مکتب فکری «حکمت متعالیه» است. عظمت ملاًصدرا در مسائل حکمی و فلسفی آن چنان بالاست که شخصیت بزرگی نظیر مرحوم علامه طباطبائی در باب ملاًصدرا می‌فرمایند: «ما هرچه داریم از جناب آخوند صدرالمتألهین داریم!»<sup>۱</sup> مرحوم شهید مطهری نیز پس از توضیح جریانات مهم معارفی در جهان اسلام، در وصف ملاًصدرا و مکتب حکمی او می‌فرمایند:

«در درس گذشته اجمالاً به چهار روش فکری در دوره اسلامی اشاره کردیم و نمایندگان معروف آن‌ها را نیز نام بردیم. اکنون اضافه می‌کنیم که این چهار جریان در جهان اسلام ادامه یافتند تا در یک نقطه به یکدیگر رسیدند و جمعاً جریان واحدی را به وجود آوردند. نقطه‌ای که این چهار جریان در آنجا با یکدیگر تلاقی کردند «حکمت متعالیه» نامیده می‌شود. حکمت متعالیه به وسیله صدرالمتألهین شیرازی (متوفی در سال ۱۰۵۰ هجری قمری) پایه‌گذاری شد. کلمه «حکمت متعالی» به وسیله بوعلی نیز- در اشارات- به کار رفته است ولی فلسفه بوعلی هرگز به این نام معروف نشد.

---

۱. به نقل از حضرت علامه حسن زاده.

صدرالمتأهین رسماً فلسفه خود را «حکمت متعالیه» خواند و فلسفه وی به همین نام مشهور شد. مکتب صدرالمتأهین از لحاظ روش شبیه مکتب اشراقی است یعنی به استدلال و کشف و شهود توأم معتقد است، ولی از نظر اصول و از نظر استنتاجات متفاوت است.

در مکتب صدرالمتأهین بسیاری از مسائل مورد اختلاف مشاء و اشراق، یا مورد اختلاف فلسفه و عرفان، و یا مورد اختلاف فلسفه و کلام برای همیشه حل شده است.

فلسفه صدرالمتأهین یک فلسفه التقاطی نیست، بلکه یک نظام خاص فلسفی است که هرچند روش های فکری گوناگون اسلامی در پیدایش آن مؤثر بوده اند باید آن را نظام فکری مستقلی دانست.

صدرالمتأهین کتاب های متعدد دارد، از آن جمله است: اسفار اربعه، الشواهد الربوبیه، مبدأ و معاد، عرشیه، مشاعر، شرح هدایه اثیرالدین ابهری... صدرالمتأهین از جمله کارهایی که کرد این بود که به مباحث فلسفی که از نوع سلوک فکری و عقلی است، نظام و ترتیبی داد شبیه آنچه عرفا در سلوک قلبی و روحی بیان داشته اند<sup>۱</sup>.

مرحوم امام نیز در آثار خود با تعابیر بلندی نظیر: «شیخ عارفان کامل، جناب صدرالمتألهین»<sup>۱</sup>، «حکیم متأله و شیخ عارفین»<sup>۲</sup> و «محقق بزرگ و فیلسوف کبیر»<sup>۳</sup> یاد می‌نمایند. مقام معظم رهبری نیز در فرمایشات خود، همواره حکمت متعالیه را تأیید نموده و از مآلصدرها به عنوان یک حکیم و عارف ممتاز یاد می‌نمایند. حضرت آقا در تشنگی جهان غرب نسبت به معارف عمیق اسلامی، که از قلم جناب صدرالمتألهین تراوش نموده می‌فرمایند: «یکی از فضایل برجستهٔ زمان ما که به طور کامل با فرهنگ جدید آشنا بود و چند زبان می‌دانست و سال‌ها در دانشگاه‌های مختلف دنیا تدریس کرده یا تعلیم گرفته بود، پس از سفری که برای یک فرصت مطالعاتی به اروپا رفته و بازگشته بود، نوشته یا گفته بود که امروز ذهنیت دنیای غرب، دیگر دنبال این زرق و برقها نیست؛ بلکه به دنبال «شیخ انصاری‌ها» و «آخوند مآلصدرها» هاست! و این دیگر حرف من طلبه نیست. امروز این انسان‌های معنوی هستند که از زیر انبار تهمت‌ها می‌درخشند و مردمی را که در تاریکی مادیت دست و پا می‌زنند، به خود جذب می‌کنند.

۱. شرح دعای سحر (ترجمه)، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۳۹.

شیخ انصاری و آخوند مآلصدرای یکی فقیه و دیگری حکیم عارف - هردو در دنیای غرب، با خصوصیت زهد و عبادت فراوان، به یاد ماندنی و تاریخی هستند<sup>۱</sup>.

همچنین در امتزاج مسائل عقلی و عرفانی در حکمت متعالیه می فرمایند:

«فلسفه اسلامی، پایه و دستگاهی بوده که انسان را به دین، خدا و معرفت دینی نزدیک می کرده است. فلسفه برای نزدیک شدن به خدا و پیدا کردن یک معرفت درست از حقایق عالم وجود است؛ لذا بهترین فلاسفه ما - مثل ابن سینا و مآلصدرای - عارف هم بوده اند.

اصلاً آمیزش عرفان با فلسفه در فلسفه جدید - یعنی فلسفه مآلصدرای - به خاطر این است که فلسفه وسیله و نردبانی است که انسان را به معرفت الهی و خدا می رساند؛ پالایش می کند و در انسان اخلاق به وجود می آورد. ما نباید بگذاریم فلسفه به یک سلسله ذهنیات مجرد از معنویت و خدا و عرفان تبدیل شود. راهش هم تقویت فلسفه مآلصدرای است؛ یعنی راهی که مآلصدرای آمده، راه درستی است. آن فلسفه

۱. بیانات در دیدار روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در صحن مدرسه فیضیه قم، ۱۳۷۴/۰۹/۱۶.

است که انسان را وادار می‌کند هفت سفرییاده به حج برود و به همه زخارف دنیوی بی‌اعتنایی کند. البته نمی‌خواهیم بگوییم هرکس در این دستگاه فلسفی قرار نداشته باشد، اهل دنیاست؛ نه، اما این راه خوبی است. راه فلسفه باید راه تدین و افزایش ارتباط و اتصال انسان به خدا باشد؛ این را باید در آموزش فلسفه، در تدوین کتاب فلسفی، در درس فلسفی و در انجمن فلسفه - همین که به آن اشاره شد - رعایت کرد. اهل فلسفه‌ای که ما قبلاً دیده بودیم، همه همین‌طور بودند؛ کسانی بودند که از لحاظ معنوی و الهی و ارتباطات قلبی و روحی با خداوند، از بقیه افرادی که در زمینه‌های علمی حوزه کار می‌کردند، بهتر و زبده‌تر و شفاف‌تر بودند<sup>۱</sup>.

در این عبارت نیز به وضوح گرایش‌های عرفانی مقام معظم رهبری آشکار است که از توضیح و بسط آن صرف نظر می‌نماییم. حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در دیدار با فضلالی حوزه علمیه قم نیز استنباط نظامات تمدنی از مباحث عرفانی جناب ملاحظه‌دار را به عنوان یکی از وظائف حوزه علمیه برمی‌شمارند:

«دو سه نکته در خصوص آموزش فلسفه و پژوهش فلسفی عرض می‌کنم، که خوشبختانه دیدم در ذهن بعضی دوستان

---

۱. بیانات رهبر در دیدار گروهی از فضلالی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲/۱۰/۲۹

هم هست. یکی مسئلهٔ امتداد سیاسی - اجتماعی فلسفه است که من مکرر به دوستان گفته‌ام و الآن هم در تأیید فرمایش بعضی از آقایان عرض می‌کنم؛ منتها نه با تعبیر رنسانس فلسفی؛ نباید به این معنا مطرح شود. ما به رنسانس فلسفی یا واژگون کردن اساس فلسفه مان احتیاج نداریم. نقص فلسفهٔ ما این نیست که ذهنی است - فلسفه طبعاً با ذهن و عقل سروکار دارد - نقص فلسفهٔ ما این است که این ذهنیت امتداد سیاسی و اجتماعی ندارد. فلسفه‌های غربی برای همهٔ مسائل زندگی مردم، کم و بیش تکلیفی معین می‌کند: سیستم اجتماعی را معین می‌کند، سیستم سیاسی را معین می‌کند، وضع حکومت را معین می‌کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کند؛ اما فلسفهٔ ما به طور کلی در زمینهٔ ذهنیاتِ مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند. شما ببینید این امتداد را تأمین کنید، و این ممکن است؛ کما اینکه خود توحید یک مبنای فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا إله إلا الله» فقط در تصوّرات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی‌ماند؛ وارد جامعه می‌شود و تکلیف حاکم را معین می‌کند، تکلیف محکوم را معین می‌کند، تکلیف مردم را معین می‌کند. می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمّی را

پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریان‌های بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید.

از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشیاء»، از مبانی ملاحظه‌دارا، - اگر نگوییم از همه این‌ها، از بسیاری از این‌ها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه‌های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد و... این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ‌کس غیر از شما نمی‌تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید»<sup>۱</sup>.

همچنین مقام معظم رهبری در پیام خود به «کنگره بزرگداشت صدرالمتألهین» نیز پیامی ارسال نموده و در آن، ضمن اشاره به نکات بسیار مهمی در تبیین شخصیت صدرا و مکتب فلسفی او، از عمق اعتقاد خود به این حکیم و عارف الهی نیز زپرده برمی‌دارند؛ پیام معظم‌له به این شرح است:

«از تشکیل این مجمع بزرگ علمی و فکری که برگرداندیشه

و شخصیت فیلسوف نامدار ایرانی، حکیم صدرالمتألهین شیرازی فراهم آمده، احساس افتخار و مسرت می‌کنم و خدای سبحان را سپاس می‌گویم.

اگرچه دانسته‌های دنیای غرب و حتی بخش‌هایی از دنیای اسلام از این شخصیت کم‌نظیرچندان وسیع نیست، ولی حوزه‌های فلسفی ایران لااقل در سه قرن اخیر یعنی تقریباً از صد سال پس از تألیف کتاب اسفار تاکنون یکسره از آراء فلسفی صدرالمتألهین تغذیه شده و کتاب‌ها و آراء مهم او که بسیاری از آن‌ها حداقل در قالب استدلالی و عقلانی‌اش از ابتکارات اوست محور درس و تحقیق و شرح و تنقیح بوده است. از طرفه‌های زمانه این است که صدرالمتألهین، هم بیشترین پیروان و منتحان فلسفی و هم بیشترین منتقدان و مخالفان را در مدت چهار قرن گذشته داشته است. در این مدت بیشترین مشعلداران فلسفه الهی در ایران، دنباله‌روان و شارحان فلسفه‌ای به شمار می‌روند که او با نبوغ و ابتکار خود همچون ناسخ شیوه‌های معروف مشایی و اشراقی، و مشتمل بر همه برجستگی‌های آن، بنیان نهاد و مبانی آن را در هزاران صفحه با تقریر رسا و پرجاذبه خویش، تبیین کرد. و باز در همین مدت کسان زیادی از منتحان عقاید او در ابواب وجود و الهیات خاص و معاد و غیره، به همان سرنوشتی



دچار شدند که وی در دوران زندگی اش آن را به تلخی آزموده و موطن مألوف را بخاطر آن ترک کرد. البته نقد علمی و تحقیق آراء او بدور از توّسل به طعن و جنجال نیز از دوران یکی از دو شاگرد بلافصل و مقرّبش تا امروز ادامه داشته و نام آورانی چند از حکمای متأله، در برخی از اصلی‌ترین مبانی دستگاه فلسفی شامخ صدرایی، مناقشات جدّی وارد کرده‌اند. تردید نباید کرد که هم آن تأثیر خاضع‌کننده بر روی بزرگانی از سرآمدان فلسفی، و هم این برانگیختگی عقیدتی یا علمی از سوی منتقدان و مخالفان، به نقطهٔ یگانه‌ای اشاره می‌کند که همانا جز عظمت فکری، و نیروی ابداع، و بنیان رفیع فلسفهٔ این حکیم بزرگ، چیز دیگری نیست.

مکتب فلسفی صدرالمتألهین همچون شخصیت و زندگی خود او، مجموعهٔ درهم‌تنیده و به‌وحدت رسیدهٔ چند عنصر گرانها است. در فلسفهٔ او از فاخرترین عناصر معرفت یعنی عقل منطقی، و شهود عرفانی، و وحی قرآنی، در کنار هم بهره گرفته شده، و در ترکیب شخصیت او تحقیق و تأمل برهانی، و ذوق و مکاشفهٔ عرفانی، و تعبد و تدین و زهد و انس با کتاب و سنّت، همه باهم دخیل گشته، و در عمر علمی پنجاه‌سالهٔ او مرحله‌های تحصیلی به مراکز علمی روزگار، با مهاجرت به کهک قم برای عزلت و انزوا، و با هفت نوبت پیاده



در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشهٔ انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت و در آن پابرجا خواهد گشت.

ما ایرانیان بیش از همه به این فلسفه الهی و امدار و بیش از همه در برابر آن مکلفیم. دوران ما با دمیدن خورشیدی چون امام خمینی که یگانهٔ دین و فلسفه و سیاست و خود یکی از صاحب‌نظران برجسته در حکمت متعالیه بود، و نیز با حوزهٔ درسی و تحقیقی پربرکت حکیم علامهٔ طباطبایی که استاد یگانهٔ مبانی مآصدرا در طول سی سال در حوزهٔ قم به شمار می‌رفت، و تلاش تلامذه و هم‌دوره‌ای آنان، بی‌شک دورهٔ بابرکتی برای فلسفهٔ الهی است. و اکنون برپایی این گردهمایی بزرگ از فرزندگان ایرانی و غیرایرانی مؤدهٔ آگاهی‌های ژرف‌تر و گسترده‌تری در باب فلسفه مآصدرا می‌رساند. شاید این یکی از موجباتی شود که مسیر مستقیم و تکاملی و نامتناقض فلسفه که از میرزات فلسفهٔ اسلامی به‌ویژه پس از روشن شدن مشعل حکمت صدرایی است، در ذهن اندیشوران و فیلسوفان غرب، با مسیر پرتقاطع و پرتناقض و پرنشیب و فراز فلسفهٔ غربی در همین چهارصد سال مقایسه شود و فرصت تازه‌ای برای نقد و بحث در باشگاه جهانی معرفت و استدلال عقلانی، فراهم آید.



عرفان قرار گرفته است. اظهارنظرهای مختلف دربارهٔ بایزید، منحصر به دوران معاصر نبوده و همواره، تا نزاع میان مدافعین و مخالفین عرفان، وجود داشته است، دربارهٔ شخصیت بایزید نیز اظهارنظرهای مختلفی مطرح شده است. در تاریخ نقل کرده‌اند:

«شیخ بهائی همراه با شاه عباس صفوی در حال سفر بودند، روزی از موضعی نزدیک به مزار بایزید بسطامی عبور می‌کردند، شیخ بهائی به شاه عباس پیشنهاد می‌دهد که خوب است سری هم به مزار بایزید بزنیم. یکی از ملازمان پادشاه که با عرفان میانه خوبی نداشته است، به شاه عباس که بر روی مسئلهٔ تشیع به شدت غیرت داشته است می‌گوید: بایزید سنی بوده و شایسته نیست به مزار او برویم! شیخ بهائی از این حرف آشفته می‌شود و اظهار می‌کند: اتفاقاً بایزید شیعه بوده و از شاگردان خاص حضرت امام صادق علیه السلام محسوب می‌شود و امام آن قدر به وی اعتماد داشتند که فرزند خود را برای تربیت به بایزید می‌سپارند و با او راهی بسطام می‌کنند!

بالاخره شاه عباس به حرف شیخ بهائی گوش داده و همراه ملازمان بر سر مزار بایزید حاضر می‌شود؛ در کنار قبر، دیوان مثنوی معنوی ملائی رومی قرار داشته است. شیخ بهائی به مناسبت اختلاف پیش آمده جهت شخصیت جناب

بایزید، به شاه عباس پیش نهاد می دهد که به کتاب مثنوی  
تفأل زده و حقیقت مطلب را جو یا شوند، پس از اجازه شاه،  
شیخ بهائی دیوان را باز کرده و با این بیت مواجه می شوند:

از درون طعنه زنی بر بایزید

وز درونت ننگ می آید یزید

این اتفاق موجب پی بردن شاه عباس به مقامات بایزید و  
سرافکنندگی مخالفان در پیشگاه شاه می شود.<sup>۱</sup>

ابوالحسن خرقانی نیز، یکی دیگر از عارفان بزرگ و چهره های  
شاخص سیرو سلوک به شمار می آید؛ مرحوم شهید آیه الله  
مطهری رحمۃ اللہ علیہ درباره جناب ابوالحسن خرقانی می نویسد:

«شیخ ابوالحسن خرقانی. یکی از معروف ترین عرفاست.  
عرفا داستان هایی شگفت به او نسبت می دهند. از جمله  
مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می رفته و با  
روح او تماس می گرفته و مشکلات خویش را حل می کرده  
است. مولوی می گوید:

از پس آن سالها آمد پدید

بوالحسن بعد وفات بایزید

۱. تحریری از مطالب اصول فصول التوضیح، ج ۲، صص ۵۱۷ و ۵۱۸ و الرسائل الرجالیه،  
ج ۲، ص ۵۱۷.

بر سرگورش نشستی با حضور  
گاه و بیگه نیز رفتی بی فتور  
یا مثال شیخ پیشش آمدی  
یا که می گفתי شکالش حل شدی

مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می نماید که  
ارادت و افری به او داشته است. می گویند با ابوعلی سینا  
فیلسوف معروف و ابوسعید ابوالخیر عارف معروف ملاقات  
داشته است. وی در سال ۴۲۵ درگذشته است»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری در دیدار با مردم شاهرود، از این دو عارف  
برجسته یاد کرده و از آن ها به عنوان معلم حقیقی دین و اخلاق  
یاد می فرماید:

«اینجا منطقه عالم خیز است؛ منطقه معلمان دین و اخلاق.  
در زمان گذشته هم نام بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی  
راهه مسلمانان و مرتبطين با معارف اسلام- و لو غیر  
مسلمان- شنیده اید. البته امثال بایزید و ابوالحسن خرقانی  
را با این مدعیان صوفی گری نباید اشتباه کرد. آن ها داستان

دیگری دارند و ماجرا و سخن دیگری است»<sup>۱</sup>.

مخالفان عرفان، در بسیاری از مواضع و بابی اطلاعی نسبت به حقیقت امر، با توهین و تهمت نسبت به این دو شخصیت بزرگ عرفان و خصوصاً جناب بایزید بسطامی، سعی در مخدوش نمودن چهرهٔ تابناک معنویت ناب اسلامی دارند اما مقام معظم رهبری در فرمایش خود، این دو چهرهٔ بزرگ عرفانی را مطرح و حساب آن‌ها را از «عارف‌نمایان» به طور کلی جدا می‌نماید. نکتهٔ دیگری که در این فرمایش قابل تأمل است، این است که عده‌ای معتقدند هرچند مباحث عرفانی خوب و صحیح است، اما نباید این مباحث به صورت عمومی مطرح شوند و تنها محل این بحث‌ها، کلاس‌های درس حوزه‌های علمیه است.

حضرت آقا در قامت رهبر جامعه اسلامی، در یک دیدار عمومی با تمام اقشار مردم، به صراحت از دو شخصیت جنجالی عرفان تعریف و تمجید می‌کنند تا علاوه بر خط بطلان کشیدن بر این تفکر اشتباه، به همگان درس دهند که عرفان و معنویت، کتمان بردار و مخفی شدنی نیست و باید مطالب ناب معرفتی و تهذیبی، در عالی‌ترین سطح خود برای عموم مردم قابل استفاده و دسترسی باشد.

۱. بیانات رهبر در دیدار با مردم شاهرود، ۱۳۸۵/۰۸/۲۰.



## ۵. شیخ صفی‌الدین اردبیلی

یکی دیگر از شخصیت‌های بسیار مطرح در فضای عرفان اسلامی و شیعی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی پدر معنوی حکومت صفویه در ایران است. عظمت و گرایشات بسیار شدید عرفانی وی، در میان خاص و عام، شهره و زبانزد است. مقام معظم رهبری در دیدار با مردم اردبیل و در بیان نقش مردمان این شهر در گسترش تشیع در ایران می‌فرمایند:

«در تاریخ گذشته، در دوران طلوع صفویه، سرزمین اردبیل توانست دو خدمت بزرگ به این کشور بکند. اول اینکه توانست از کشوری که بخش‌های آن از هم جدا و باهم در حال اختلاف و درگیری بودند، یک کشور متحد، بزرگ و مقتدر، به وجود آورد. قبل از طلوع صفویه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزت و عظمت ایران در آن دوران‌ها خبری نبود. این عزت را صفویه دادند. و صفویه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز یعنی اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آن‌ها ایران را به همهٔ عالمیان در دنیای آن روز، متحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند.

خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنوی عامل

اول محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم همین مردم شجاع، همین عشایر غیور از این سرزمین با نام امیرالمؤمنین، با نام امام حسین، با نام شهیدای کربلا، با نام ائمه معصومین علیهم‌السلام توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یکپارچه، محکم و مقتدر به وجود آورند.

این اقتداری بود که از معنویت، از دین و از تعالیم اهل بیت به وجود آمد. بزرگانی که در این مدت در طول چند قرن در اردبیل پرورش پیدا کرده‌اند، همه همین خط مستقیم رانسان می‌دهند. خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی، برخلاف آنچه که بعضی گمان می‌کنند، یک صوفی مسلک از قبیل آنچه که ادعا می‌شود، نبود. یک عالم، یک عارف، یک مفسر و یک محدث بود. آن‌گونه که مرحوم علامه مجلسی بنا بر آنچه از او نقل کرده‌اند ذکر می‌کند، شیخ صفی‌الدین اردبیلی در ردیف سید بن طاووس و ابن فهد حلی علمای فقیه و در عین حال عارف قرار داشت و کسی بود که در کنار علامه حلی در دستگاه شاه خدابنده توانستند جوانه‌های شیعه را در قرن هفتم و هشتم در این کشور به وجود آورند و پایه فقهی و متین و استدلالی آن را در حوزه‌های علمیه، رایج کنند.

بعد هم فرزندان او عرفای مجاهد بودند؛ لذا گفته‌اند اردبیلی «دارالارشاد» است. یعنی اینجا کسانی هستند که ارشاد به دین می‌کنند. بحث، بحث دارالارشاد است؛ بحث صوفی‌گری و کارها و سخن‌ها و دعواهایی از این قبیل نیست. بحث برسر معنویت دین و معنویت شیعه و خاندان اهل بیت است»<sup>۱</sup>.

ایشان همچنین در بیان یک توصیه معنوی به جوانان اردبیلی می‌فرمایند:

«من امروز مطالبی را که فکر کردم با شما در میان بگذارم، به سه قسم تقسیم کردم: قسم اول، چند جمله معنوی است... آن جمله معنوی را از شیخ صفی‌الدین اردبیلی اقتباس کردم؛ همین عارف عالم مفسر و دانای معارف دین که قرن‌هاست در شهر شما خفته است. از شیخ صفی‌الدین پرسیدند: شیخنا! پیغمبر فرموده است که من هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم؛ چرا؟ پیغمبر که گناه نمی‌کرد؛ و حتی خدا در سوره فتح در مورد ترک اولای پیغمبر فرمود: ﴿لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؛ او که بار و زور و بالای بردوش ندارد؛ استغفار چرا؟ شیخ در جواب گفت: پیغمبر با مجاهدت خود، با ذکر و با تلاش عظیم معنوی خود، هر

۱. بیانات رهبر در دیدار با مردم اردبیل، ۱۳۷۹/۰۵/۰۵.

روز مرحله‌ای از مراحل قرب به خدا را طی می‌کرد. پیغمبر هم باینکه انسان کامل است، متوقف نیست؛ اما ساحت قدس قرب الهی پایان ندارد. او هم باید هر روز یک مرحله پیش برود و هر روز یک مرحله جلو می‌رفت. پیغمبر وقتی به مرحله‌ی دیروز نگاه می‌کرد، آن را به صورت حجابی، بُعدی و دوری‌ای مشاهده می‌کرد؛ لذا از دوری دیروز استغفار می‌کرد. هر روز یک مرحله‌ی نومی گشود و از حضور در مرحله‌ی قبلی که نسبت به موضع امروز، دوری بود از خدا آموزش می‌طلبید.

این درس بزرگی است؛ عمق معنا و بطن این سخن مثل اقیانوس هاست. یک لحظه توقف در راه کمال انسانی جایز نیست. در این اقیانوس عظیم که بعضی از ما در آغاز راه تا قوزک پا و بعضی تا زانوئمان وارد شدیم، کسانی «دل به دریا زده» شنا می‌کنند و کسانی مرحله‌ها پیش رفتند، خود را نورانی کرده‌اند، از فراز مادیات عالم و از فراز خواسته‌های حقیر و آرزوهای کوچک پرواز می‌کنند. دنیا را ندیده نمی‌گیرند، اما دنیا را هدف قرار نمی‌دهند. آن بلندپروازان این آسمان لایتناهی هم هر روز برای پروازی بلندتر، همت تازه‌تری را به خرج می‌دهند.

جوان‌ها همان‌طور که جسمشان نشاط و تازگی و نیرو

دارد، روحشان هم سرشار از نشاط است. این موجود را با قدرت فکراو، با قدرت خرد او، با توان جسمی او، با توان عصبی او، با نیروهای ناشناخته وجود او خدای متعال خلق کرده است تا از این طبیعت، از این خور و خواب و از این دنیای مادی، همچون وسیله‌ای استفاده کند و خود را به مقامات قرب الهی برساند.

نباید تصوّر کرد که این نگاه، نگاه منزوی و منعزل از دنیاست؛ نه. راه قرب الهی از وسط همین مادیات عبور می‌کند؛ اما در مادیات متوقف نمی‌شود. گناه بزرگ بشریتی که خود را در مادّیت غرق کرده است، این نیست که به دنیا پرداخته است؛ گناه او این است که فراتر از خواست‌های مادی، آرمانی را، ستاره درخشانی را، هدف و سرمنزل بلندی را تصوّر نکرده است.

شما جوانان پسران و دختران در آغاز راهید؛ هم توان دارید، هم قدرت انتخاب دارید و می‌توانید این راه را طی کنید؛ و این راه در جمهوری اسلامی و در هر نظام اسلامی و الهی، پیش پای انسان‌ها باز است. راه معنویت و صفا، کوچۀ بن بست نیست»<sup>۱</sup>.

## ۶. فیض کاشانی

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته علوم و معارف اسلامی، فیض کاشانی، داماد و مفسر مکتب علمی مآلصدر است. مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه در وصف این عالم جامع می‌فرمایند:

«این مرد جامع علوم است و به جامعیت او در عالم اسلام کمتر کسی را سراغ داریم؛ و ملاحظه می‌شود که در علوم مستقلاً وارد شده، و علوم را با هم خلط و مزج نکرده است. در تفسیر «صافی» و «أصفی» و «مُصَنَّفی» که روش تفسیر روائی را دارد، ابدأ وارد مسائل فلسفی و عرفانی و شهودی نمی‌گردد. در اخبار، کسی که کتاب «واقی» او را مطالعه کند می‌بیند یک اخباری صرف است و گویی اصلاً فلسفه نخوانده است. در کتاب‌های عرفانی و ذوقی نیز از همان روش تجاوز نمی‌کند، و از موضوع خارج نمی‌شود؛ با اینکه در فلسفه استاد و از میبژان شاگردان صدر المتألهین بوده است».

حضرت آیه الله خامنه‌ای در بیان جلالت شخصیت فیض کاشانی با تصریح به عارف بودن این عالم بزرگ می‌فرمایند:

«... به بعضی از شخصیت‌های تاریخی کاشان ظلم شده است؛ یعنی حق آن‌ها چنان‌که باید، شناخته نشده است.

یکی از آن‌ها مرحوم فیض کاشانی است. فیض کاشانی، یکی از شخصیت‌های کم‌نظیر و انسانی است که در چندین علم مختلف، جزو سرآمدان است. یک حکیم و فیلسوف بزرگ، یک متکلم برجسته، یک محدث نام‌آور، یک رجالی صاحب‌مبنا و مکتب، یک فقیه صاحب‌آراء برجسته، یک شاعر و یک عارف است. همه این خصوصیات در این مرد جمع است. در کتیبه شخصیت‌های برجسته مملکت و در چشم خواص و عوام، فیض کاشانی این جلوه‌رانداز دارد. حتی شنیدم مقبره این عالم بزرگ و فتان در کاشان از آن آبادی و عمرانی که شایسته آن است، برخوردار نیست. البته گویا فیض وصیت کرده است که روی مقبره او سقف نباشد. به‌هرحال ستایش بزرگانی از قبیل فیض، ستایش علم و معرفت است»<sup>۱</sup>.

ایشان همچنین در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران، از فیض به‌عنوان «عارف معروف زمان صفویه» نام می‌برند.<sup>۲</sup>  
در این‌جا مناسب است به مناسبت ذکر و یاد این حکیم

۱. بیانات رهبر در دیدار با مردم کاشان، ۲۰/۰۸/۱۳۸۰.

۲. ۱۳۷۷/۰۲/۲۲.

و عارف بزرگ، یکی از متون عرفانی وی که در زمره ممتازترین متون ادبی و عرفانی زبان فارسی به شمار می آید را ذکر کرده و به این بهانه، رایحه خوش توحید را در صفحات کاغذ، از قلم این شخصیت الهی و بزرگ جاری سازیم. سخن جناب فیض، در اثر معروف وی یعنی «کلمات مکنونه» بدین قرار است:

«طلب ای عاشقان خوش رفتار

تا کی از خانه هین ره صحرا

در جهان شاهی و ما فارغ

زین سپس دست ماودامن دوست

طرب ای نیکوان شیرین کار

تا کی از کعبه هین در حمار

در قدح جرعه ای و ما هشیار

بعد از این گوش ما و حلقه یار

اگرچه کزویبان مالا اعلی در مقام لودنوت ائمه متوقفند

و مقربان حضرت علیا به قصور ما عرفناک معترف، و

کریمه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ هربیننده را شامل است و نص

إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ راننده هر

بینا و عاقل؛ اما شیرمردان بیسه ولایت دم از لمْ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ

أَرَهُ می زنند، و قدم بر جاده لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا

می دارند.



بلی، به کنه حقیقت راه نیست، چراکه او محیط است به همه چیز؛ پس محاط به چیزی نتواند شد. و ادراک چیزی بی احاطه به آن صورت نیندد؛ فَاذِن ﴿لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾.

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

کآنجا همیشه باد به دست است دام را

فَدَعُ عَنْكَ بَحْرًا ضَلَّ فِيهِ السَّوَابِغُ.

در این ورطه کشتی فروشد هزار

که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار

اما به اعتبار تجلی در مظاهرا اسماء و صفات در هر موجودی

روئی دارد، و در هر مرتقی جلوه‌ای می نماید.

﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾

﴿وَلَوْ أَنَّكُمْ أَذَلْتُمْ مَجَلِّلٍ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى، لَهَبَطَ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>

و این تجلی همه راهست؛ لیکن خواص می دانند که چه

می بینند، و لهذا می گویند: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ

وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ<sup>۴</sup>.

۱. سوره طه، آیه ۱۱۰: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾.

۲. سوره البقرة، آیه ۱۱۵: ﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقِيُّ وَالْمَغْرِبِيُّ فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.

۳. (و اگر شما ریسمانی را به سوی پست ترین نقطه زمین آویزان کنید و بفرستید، تحقیقاً بر خدا سقوط خواهد نمود).

۴. (من ندیدم چیزی را مگر آنکه پیش از او و پس از او و با او خدا را دیدم).

دلی کز معرفت نور و صفا دید  
 بهر چیزی که دید اول خدا دید  
 بهر که می نگرم صورت تو می بینم  
 از این میان همه در چشم من تومی آئی  
 و عوام نمی دانند که چه می بینند.  
 ﴿أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾<sup>۱</sup>  
 گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی  
 گفتم که نیک بنگر شاید رسیده باشی

•••

دوست نزدیکتر از من به من است  
 وین عجب تر که من از وی دورم  
 چکنم با که توان گفتم که دوست  
 در کنار من و من مهجورم

قال الله تعالى: ﴿سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى  
 يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 شَهِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. سوره فضل، آیه ۵۴: (آگاه باش ای پیامبر! که آنان نسبت به لقاء پروردگارشان در شک و تردید به سر می برند. آگاه باش که او تحقیقاً به هر چیز محیط می باشد).

۲. سوره فضل، آیه ۵۳.

قیل: یعنی سَأُكْجَلُ عَيْنَ بَصِيرَتِهِمْ بِنُورِ تَوْفِيقٍ وَهُدَايَتِي،  
 لِيُشَاهِدُونِي فِي مَظَاهِرِي الْأَفَاقِيَةِ وَالْأَنْفُسِيَةِ مُشَاهَدَةً عَيَانًا؛  
 حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْأَفَاقِ وَلَا فِي الْأَنْفُسِ إِلَّا أَنَا وَ  
 صِفَاتِي وَأَسْمَائِي، وَأَنَا الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. ثُمَّ أَكَدَهُ  
 بِقَوْلِهِ: «أَوْ لَمْ يَكْفِ» عَلَى سَبِيلِ التَّعَجُّبِ.

[«به زودی ما آیات خودمان را به ایشان در موجودات نواحی  
 جهان، و در وجود خودشان نشان خواهیم داد؛ تا برای آنان روشن  
 شود که نشان داده شده (آیه ای که نشان ماست) حَقّ است.  
 آیا برای پروردگارت این کفایت نمی کند که او بر هر چیز شاهد  
 و حاضر و ناظر می باشد؟

در تفسیر این آیه گفته شده است که: یعنی من به زودی  
 چشم بصیرت آن ها را به واسطه نور توفیق و هدایتم سرمه  
 می کشم؛ تا مراد مظاهر آفاقیه و انفسیه ام با مشاهده عیانی  
 مشاهده نمایند؛ تا آنکه برایشان روشن گردد که نه در آفاق و  
 نه در نفوس، ابداً چیزی وجود ندارد مگر من و صفات من و  
 اسماء من، و من هستم اول و من هستم آخر و ظاهر و باطن.  
 سپس این مطلب را تأکید نمود به کلامش بر سبیل تعجب  
 که: آیا کفایت نمی کند که پروردگارت بر هر چیز شاهد و حاضر  
 و ناظر می باشد؟!]

معنی إِنَّ اللَّهَ حَجَلَى لِعِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَرَوْهُ، وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ

أَنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

إِنَّ اللَّهَ تَجَلَّى لِعِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ رَأَوْهُ، وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ

يَتَجَلَّى لَهُمْ

قَوْلُهُ: «تَجَلَّى لِعِبَادِهِ» أَيْ أَظْهَرَ ذَاتَهُ فِي مِرْءَاةِ كُلِّ شَيْءٍ مَحِيثٌ

يُمْكِنُ أَنْ يَرَى رُؤْيَا عَيَانٍ، مِنْ غَيْرِ أَنْ رَأَوْهُ بِهَذَا التَّجَلَّى رُؤْيَا

عَيَانٍ، لِعَدَمِ مَعْرِفَتِهِمْ بِالْأَشْيَاءِ مِنْ حَيْثُ مَظْهَرِيَّتِهَا لَهُ وَأَنَّهَا

عَبْدٌ ذَاتُهُ الظَّاهِرَةُ فِيهَا.

«وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ» أَيْ أَظْهَرَهَا لَهُمْ فِي آيَاتِ الْآفَاقِ وَالْإِنْسِ مِنْ

حَيْثُ إِنَّهَا سَوَاهِدُ ظَاهِرَةٌ لَهُ، وَدَلَائِلُ بَاهِرَةٌ عَلَيْهِ؛ فَرَأَوْهُ رُؤْيَا عِلْمٍ

وَعِرْفَانٍ.

«من غیر آن یتجلی لهم» ای من غیر آن یتجلی ذاتہ فیہا عیاناً حیث

یعرفون آئہا مظاہرہ لہ، و مرایا لذاتہ و آئہ الظاہر فیہا بذاتہ.

[حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللہ علیہ گفته اند:

خداوند ظهور نموده است برای بندگانش بدون آنکه او را

بینند، و خودش را به آنان نمایانده است بدون آنکه برای

ایشان ظهور بنماید.

کلام وی کہ فرموده است: تَجَلَّى لِعِبَادِهِ یعنی ذات خود را در

آئینہ تمام اشیاء ظاہر کردہ است بہ طوری کہ ممکن است

دیدہ شود با دیدہ عیان، بدون آنکہ بندگانش او را بدین

ظهور ببینند با دیده عیان؛ به جهت آنکه مردم معرفت به اشیاء ندارند از جهت مظهریت آن‌ها برای خداوند، و اینکه اشیاء عین ذات او هستند که در آن‌ها ظاهر گشته است. و کلام وی که فرموده است: **وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ** یعنی ذات خودش را برای بندگان در آیات آفاقیه و انفسیه ظاهر نموده است، از جهت آنکه آن‌ها شواهد ظاهره‌ای برای وی می‌باشند، و دلائل باهره‌ای برای او هستند؛ بنابراین او را با رؤیت علم و عرفان دیده‌اند.

**مِنْ غَيْرَ أَنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ** یعنی بدون آنکه ذاتش را در اشیاء عیاناً ظاهر کند به طوری که بندگان بشناسند که اشیاء مظاهروی می‌باشند، و آئینه‌هائی برای ذات او هستند به قسمی که خداوند با ذات خودش در آن‌ها ظاهر است.» [۱]

... وَ رَوَى الشَّيْخُ الصَّدُوقُ مُحَمَّدُ بْنُ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيَّ رَحِمَهُ اللهُ فِي كِتَابِ «التَّوْحِيدِ» بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!

قَالَ: نَعَمْ، وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! فَقُلْتُ: مَتَى؟!

قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى!

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَفْتِكَ هَذَا؟! قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ

لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَفَأَحَدُتُ بِهَذَا عَنْكَ؟!

فَقَالَ: لَا! فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ، فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرَ جَاهِلٍ بِمَعْنَى مَا تَقُولُ، ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ هَذَا تَشْبِيهُ؛ كَفَرَ. وَلَيْسَتْ الرَّؤْيِيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرَّؤْيِيَةِ بِالْعَيْنِ؛ تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشَبِّهُونَ وَالْمُلْجِدُونَ!<sup>۱</sup>  
 كلام امام صادق عليه السلام: أَلَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟!

[«و شیخ صدوق محمد بن بابویه قتی رحمته الله علیه در کتاب «توحید» با اسنادش از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: من به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم: مرا آگاه کن از خداوند عز و جل، آیا مؤمنین در روز قیامت وی را می بینند؟! گفت: آری، و او را پیش از روز قیامت هم دیده اند!

من گفتم: در چه زمان؟!

گفت: در زمانی که به آن ها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: بلی!

پس از آن حضرت قدری سکوت کردند و سپس گفتند: تحقیقاً مؤمنین در دنیا هم قبل از روز قیامت وی را می بینند! آیا تو او را در همین زمان و وقت فعلی خود ندیدی؟!

ابوبصیر گفت: من به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، آیا من این قضیه واقعه را که اینک واقع شد، از تو برای دیگران روایت بنمایم؟!

گفت: نه! به علت آنکه اگر تو آن را حدیث کنی و منکر

۱. توحید صدوق، نشر مکتبه الصدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، ص ۱۱۷، روایت شماره ۲۰.

جاهلی به معنی و مفاد گفتار توآن را انکار کند، و سپس در نزد خود آن را تشبیه بپندارد؛ در این صورت کافر می‌شود. آری رؤیت با دل مانند رؤیت با چشم نیست؛ بلند است خداوند از توصیفی که اهل تشبیه و الحاد می‌کنند».

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْكَأْظِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ. اِخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرِ مُسْتَوْرٍ [و نیز شیخ صدوق از حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که حضرت گفتند: ما بین خداوند و مخلوقاتش هیچ پرده و حجابی وجود ندارد، غیر از خود مخلوقات خداوند. از مخلوقاتش پنهان شد بدون پرده و حجاب پنهان‌کننده‌ای، و مستور گردید بدون ساتر پوشنده‌ای!] ]

از فریب نقش نتوان خامه نقاش دید  
ورنه در این سقف زنگاری یکی در کار هست

۱. در اصول کافی، ج ۱، باب التَّهْيِ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ، ص ۱۰۵، از مُحَمَّد بن الحسن، از نَسِیْل بن زیاد، از مُحَمَّد بن إِسْمَاعِيل بن بَزْرَع، از مُحَمَّد بن زَيْد روایت کرده است که گفت: «من به محضر حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ رسیدم تا از توحید از او بپرسم. و او بر من املاء نمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ اِنْشَاءً، وَ مُتَبَدِّعِهَا اِبْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ وَ قَبِيضٌ اِلْتِرَاعٌ، وَ لَا لِعِلَّةٍ فَلَا يَصِحُّ الْاِبْتِدَاعُ. خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَجِّدًا بِذَلِكَ الْاِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةَ رُبُوبِيَّتِهِ. لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ، وَ لَا تَبْلُغُهُ الْاَوْهَامُ وَ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ، وَ لَا يَحِيْطُ بِهِ الْمَقْدَارُ. عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَ كَلَّتْ دُونَهُ الْاَبْصَارُ، وَ ضَلَّ فِيهِ تَصَارِيْفُ الصِّفَاتِ. اِخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرِ مُسْتَوْرٍ. عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَ وُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ، وَ نُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ؛ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ الْكَبِيْرُ الْمُتَعَالَى.»

قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ: إِنَّ الْعَالَمَ غَيْبٌ لَمْ يُظْهَرْ قَطُّ؛ وَالْحَقُّ تَعَالَى هُوَ الظَّاهِرُ مَا غَابَ قَطُّ. وَ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ عَلَى عَكْسِ الصَّوَابِ؛ فَيَقُولُونَ: الْعَالَمُ ظَاهِرٌ وَالْحَقُّ تَعَالَى غَيْبٌ.

فَهُمْ بِهَذَا الِاعْتِبَارِ فِي مُقْتَضَى هَذَا الشَّرْكَ كُلُّهُمْ عَبِيدٌ لِلسَّوَى، وَ قَدْ عَافَى اللهُ بَعْضَ عَبِيدِهِ عَنَ هَذَا الدَّاءِ.

[«بعضی از اهل معرفت گفته‌اند: جهان، غیب است که هیچ وقت آشکاراننده است؛ و حق تعالی اوست تنها ظاهر که هیچ وقت پنهان نگشته است. و مردم در این مسئله خلاف راه راست را معتقدند. مردم می‌گویند: عالم ظاهر است و حق تعالی غیب است.

بنابراین، مردم بر اساس این اعتبار به مقتضای این شرک، همگی بندگانی برای غیر می‌باشند؛ و فقط خداوند بعضی از بندگانش را از این مرض عافیت بخشیده است.»]

برافکن پرده تا معلوم گردد

که یاران دیگری را می‌پرستند

بلی هر ذره که از خانه به صحرا شود، صورت آفتاب ببیند؛ اما

نمی‌داند که چه می‌بیند؟

چندین هزار ذره سراسیمه می‌دوند

در آفتاب و غافل از آن کآفتاب چیست



## ۷. حاج مآهادی سبزواری

مرحوم حاجی سبزواری رحمۃ اللہ علیہ، از حکیمان و عرفان عصر قاجاریه و بزرگترین شارح و مروج مکتب حکمی عرفانی جناب مآصدرا به حساب می آید. مرحوم شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ در وصف این حکیم الهی می فرماید:

«حاجی سبزواری صاحب کتاب منظومه، حکیم و فیلسوف و عارف و فوق العاده مرد متقی با حالی است و گرچه شهرتش به علمش است ولی مقام عملش از مقام علمش بالاتر است، شعرهم می گفته، هم به فارسی و هم به عربی، البته شاعر درجه اول نیست ولی شعرهای خوب هم زیاد دارد. بعضی شعرهایش واقعاً عالی است»<sup>۱</sup>.

همچنین ایشان در *داستان راستان* و در ذیل حکایت «شاه و حکیم» به شرح واقعه ای با محوریت مرحوم حاج مآهادی سبزواری رحمۃ اللہ علیہ پرداخته و می فرماید:

«ناصرالدین شاه در سفر خراسان به هرات شهری که وارد می شد، طبق معمول، تمام طبقات به استقبال و دیدنش می رفتند، موقع حرکت از آن شهر نیز او را مشایعت می کردند. تا اینکه وارد سبزواری شد. در سبزواری نیز عموم طبقات از او استقبال و دیدن کردند. تنها کسی که به بهانه انزوا و

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۶۱۱.

گوشه‌نشینی از استقبال و دیدن امتناع کرد حکیم و فیلسوف و عارف معروف، حاج ملاهادی سبزواری بود. از قضا تنها شخصیتی که شاه در نظر گرفته بود در طول راه مسافرت خراسان او را از نزدیک ببیند، همین مرد بود که تدریجاً شهرت عمومی در همه ایران پیدا کرده بود و از اطراف کشور طلاب به محضرش شتافته بودند و حوزه علمیه عظیمی در سبزواری تشکیل یافته بود.

شاه که از آن همه استقبال‌ها و دیدن‌ها و کرنش‌ها و تملق‌ها خسته شده بود، تصمیم گرفت خودش به دیدن حکیم برود. به شاه گفتند: «حکیم، شاه و وزیر نمی‌شناسد». شاه گفت: «ولی شاه، حکیم را می‌شناسد». جریان را به حکیم اطلاع دادند. تعیین وقت شد و یک روز در حدود ظهر شاه فقط به اتفاق یک نفر پیشخدمت به خانه حکیم رفت. خانه‌ای بود محقر با اسباب و لوازمی بسیار ساده. شاه ضمن صحبت‌ها گفت: «هر نعمتی شکری دارد. شکر نعمت علم تدریس و ارشاد است، شکر نعمت مال اعانت و دستگیری است، شکر نعمت سلطنت هم البته انجام حوائج است، لهذا من میل دارم شما از من چیزی بخواهید تا توفیق انجام آن را پیدا کنم». - من حاجتی ندارم، چیزی هم نمی‌خواهم. - شنیده‌ام شما یک زمین زراعتی دارید، اجازه بدهید دستور

دهم آن زمین از مالیات معاف باشد.

- دفتر مالیات دولت مضبوط است که از هر شهری چقدر وصول شود. اساس آن با تغییرات جزئی بهم نمی خورد. اگر در این شهر از من مالیات نگیرند همان مبلغ را از دیگران زیادتر خواهند گرفت، تا مجموعی که از سبزواریان باید وصول شود تکمیل گردد. شاه راضی نشوند که تخفیف دادن به من یا معاف شدن من از مالیات، سبب تحمیلی بریتیمان و بیوه زنان گردد. بعلاوه دولت که وظیفه دارد حافظ جان و مال مردم باشد، هزینه هم دارد و باید تأمین شود. ما با رضا و رغبت، خودمان این مالیات را می دهیم.

شاه گفت: «میل دارم امروز در خدمت شما غذا صرف کنم و از همان غذای هر روز شما بخورم، دستور بفرمایید ناهار شما را بیاورند». حکیم بدون آنکه از جا حرکت کند فریاد کرد: «غذای مرا بیاورید». فوراً آوردند، طبقی چوبین که بر روی آن چند قرص نان و چند قاشق و یک ظرف دوغ و مقداری نمک دیده می شد جلوشاه و حکیم گذاشتند. حکیم به شاه گفت: «بخور که نان حلال است، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است». شاه یک قاشق خورد اما دید به چنین غذایی عادت ندارد و از نظر او قابل خوردن نیست. از حکیم اجازه خواست که مقداری از آن نان ها را به دستمال ببندد و تیمناً

و تبرکاً همراه خود ببرد. پس از چند لحظه شاه با یک دنیا بهت و حیرت خانه حکیم را ترک کرد<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری در پیام خود به کنگره بزرگداشت حاج مآلهادی سبزواری پیامی جامع ارسال نموده و در آن به نکات بسیار مهمی اشاره می‌نماید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خدای بزرگ را سپاس که دل‌های بیدار و قدرشناس شما مردان علم را به تجلیل از شخصیت حکیمی بلند مرتبه برانگیخت که دنیای پا در گل و گرفتار امروز، به شناخت انسان‌هایی چون او آزاده و سردر بلندای ملکوت، بسی نیازمند است. مدح چنان خورشیدسیرتانی، جزاز صاحبان چشم‌های روشن و بصیرت‌های نافذ نمی‌شاید، که توانسته باشند حجاب پرزرق و برق علم بی‌عمل، و فلسفه بی‌روح، و ماده بی‌معنا را دیده و ترکیب بدیع اندیشه بلند، و روان روشن، و دل خاشع، و ذوق لبریز، و تن خاکسار را در کسانی چون حکیم فرزانه قرن سیزدهم، یعنی حاجی مآلهادی سبزواری تماشا کنند. این جمع فرهیخته بر آن است که حکیم سبزواری را بازشناسی کند. هرکه برگی چند از سرگذشت آن

بزرگ را خوانده باشد نیک می‌داند که در زمرهٔ کسانی چون او عرش‌سیر و خاک‌نشین کمتر کسانی چون او در دوران زندگی، شناخته شده‌اند.

او را در زندگی اش خلق بی‌شماری شناخته و بدو دل سپرده و پرواز شکوهمندش را از منفذ تنگ چشم مادی دیده‌اند. چندین کتاب او پیش از درگذشتش به چاپ رسیده و در حوزه‌های حکمت و دین، دستگیراستادان و دانشجویان شده و نام درخشان او را به دوردست‌ها برده است. و از زمان او تا امروز هزاران صفحه دربارهٔ او و فلسفه‌اش و کتاب‌هایش، قلم زده شده است.

بازشناسی نام‌آوری چون این بلندآوازه‌مرد، چگونه و به چه معنی است؟ در این باب سه دیدگاه باهم و در کنار هم، سزاوار ژرف‌نگری است: نخست، نگاهی تازه به حکمت اوست که آمیزه‌ای از تفکر قدیم عقلانی با رشحهٔ الهام عرفانی است. در محشر اندیشه‌های فلسفی روز که غالباً از نور معنی و پرتو توحید، بیگانه و بی‌خبر است، جای این فلسفهٔ قرآنی و پایه‌های استقرار و خلل‌ناپذیرش، خالی است. زبانی آشنا با فرهنگ و معارف کنونی جهان، و دستی چیره در ترسیم زیبایی‌های «حکمت متعالیه» و در پشت آن، ذهنی ژرف بین و نواندیش و جامع‌نگریه کار است تا فلسفهٔ این حکیم

بزرگ رادر نمایشگاه فاخرترین فرآورده‌های بشری، در جای  
سزاوار خود بنشانند.

دوم نظری از سرعبرت به تأثیر این معرفت فلسفی، در  
بنای شخصیت خود فیلسوف است. اگر فلسفه، شناختی  
درست از هستی، برای بنای انسان راستین است، کدام  
تجربه از این بهتر و گویاتر؟ و سوم زدودن این گمان غلط  
که فلسفه اسلامی از قرن‌های میانه هجری به خاموشی و  
افول تکرار گراییده است. این غفلت خسارت بار، که قرن‌ها  
گریبان‌گیر مطالعه‌کنندگان غربی و حتی عربی بوده است،  
می‌تواند با جلب نظرها به حکیم سبزواری که خود یکی از  
شارحان و مفسران حکمت مقایسه صدرایی و شاگرد فلاسفه  
بزرگ اصفهان است، دریده شود و شعاع هدایت گره‌شست  
قرن فلسفه اسلامی از خواجه طوسی تا حاجی سبزواری و  
معاصران و شاگردان او برفضای اندیشه فلسفی در جهان  
معاصر بتابد. بازشناسی حکیم سبزواری در این زمینه‌ها،  
متضمن ادای حق این بزرگ‌مرد فیلسوف و عارف و زاهد  
و شاعری است که بزرگداشت او، شما صاحب‌دلان را به کنار  
تربت پاک او کشانیده است.

والسّلام علیکم ورحمة الله . سید علی خامنه‌ای<sup>۱</sup>.

۱. پیام به کنگره بزرگداشت حاج مآلهادی سبزواری، ۱۳۷۲/۰۲/۰۱.

## ۸. سید ابن طاووس

یقیناً یکی از شخصیت‌های بی نظیر عرصه فقه و عرفان و معنویت در جهان تشیع، سید ابن طاووس رحمته الله علیه، عالم و دانشمند بزرگ قرن هفتم و هشتم در جهان تشیع است. عظمت معنوی این فقیه بزرگ آن چنان زبانزد است که اهل عرفان و سلوک او را به عنوان «سید اهل مراقبه» می‌شناسند. علامه آیه الله حسینی طهرانی رحمته الله علیه می‌فرماید: «مرحوم استاد [علامه طباطبائی] بدو نفر از علماء اسلام بسیار ارج می‌نهادند و مقام و منزلت آنان را به عظمت یاد می‌کردند: اول: سید اجلّ علی بن طاووس اعلی الله تعالی مقامه الشریف، و به کتاب «إقبال» او اهتیت می‌دادند و او را «سید أهل المراقبة» می‌خواندند.

دوم: سید مهدی بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه، و از کیفیت زندگی و سلوک علمی و عملی و مراقبات او بسیار تحسین می‌نمودند. و تشرّف او و سید ابن طاووس را به خدمت حضرت امام زمان ارواحنا فداه کراراً و مزاراً نقل می‌نمودند. و نسبت به نداشتن هوای نفس، و مجاهدات آنان در راه وصول به مقصود، و کیفیت زندگی و سعی و اهتمام در تحصیل مرزات خدای تعالی، مُعجَب بوده و با دیده اِبهت و تجلیل و تکریم می‌نگریستند»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای در وصف این مرد  
تماماً الهی، می‌فرمایند:

«... این سید بن طاووس که علی بن طاووس باشد فقیه  
است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثق  
است، مورد احترام همه است، استاد فقهای بسیار بزرگی  
است؛ خودش ادیب و شاعرو شخصیت خیلی برجسته‌ای  
است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجزاً نوشت. البته  
قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان ابن نما مقتل  
دارد، «شیخ طوسی» مقتل دارد، دیگران هم دارند. مقتل‌های  
زیادی قبل از ایشان نوشته شد؛ اما وقتی «هوف» آمد، تقریباً  
همه آن مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی  
است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب  
شده است. من حالا چند جمله از این‌ها را می‌خوانم...»<sup>۱</sup>.

برای استفاده بیشتر از بیانات این عارف دل سوخته، به چند  
جمله حکیمانه از ایشان اشاره می‌کنیم:

«آنچه از بنده مؤمن در طول اقامتش در این دنیا خواسته  
شده این است که قلبش را از هر چه مکروه مولایش  
می‌باشد پاک کند و جمیع جوارحش را در آنچه موجب تقرب

۱. بیانات رهبر در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۷/۰۲/۱۸.



به رضایت پروردگار است به کار گیرد»<sup>۱</sup>.  
«شیطان مانند سگِ چوپان است، اگر متعرض تو شد از مولایت طلب کن اذیت او را دفع کند، نه اینکه با قدرتِ خود مشغول جنگیدن با او شوی، چراکه شیطان با این کار به هدف خود رسیده و تو را از خدمت و توجّه به مولایت بازداشته و به خود مشغول کرده»<sup>۲</sup>.

«در یکی از مسافرت‌هایی که به جهت زیارت امام حسین علیه السلام می‌رفتم، جهت خواندن نمازهای مستحب و واجب توقف کردیم اما رفقای ما عجله داشتند که هرچه سریع‌تر حرکت کنند و خود را به کربلا برسانند. من به آن‌ها گفتم: آیا قصد ما از زیارت امام حسین علیه السلام خداست؟ و یا اینکه قصد ما از خداوند، امام حسین علیه السلام است؟ آن‌ها گفتند قصد از زیارت، خدا می‌باشد. گفتم اگر ما اعمال خود را در راه خدا که زیارت امام هم به خاطر همین راه است خراب و ضایع کنیم، در این صورت حال ما در ملاقاتِ حضرت با ما چگونه خواهد بود، و چگونه خدا با ما که نزد امام حسین علیه السلام رفته و فضل خداوند را خواهیم، برخورد خواهد کرد؟!»<sup>۳</sup>.

۱. اقبال، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲. کشف‌المحجّة، فصل ۱۱۲، ص ۱۴۹.

۳. همان.

«سزاوار است که هنگامی که می‌خواهی نماز و دعا بخوانی و صدقه بدهی مقدّم کنی در قلبت درخواست سلامتی کسی را که واجب است اهتمام بیشتری به سلامتی او داشته باشی نسبت به سلامتی خودت، و او کسی است که اعتقاد به امامت او داری و وی را سبب سعادت دنیا و آخرت میدانی، و البته بدان که او محتاج نماز و صدقه و دعای تو نیست، لکن اگر او رایاری کردی خداتورا یاری کرده و در حصن محفوظی قرار داده و این کمال وفاداری است که نائب رسول خدا را بر نفس خود مقدّم کنی در هر خیری، و دفع کنی از او هر محذوری را و این طریقه روش هرانسانی است نسبت به کسی که او عزیزتر است برایش از نفسش»<sup>۱</sup>

### مکتب عرفانی نجف

در صفحات گذشته دیدگاه مقام معظم رهبری، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای را نسبت به شماری از عارفان بزرگ و نامدار جهان اسلام بررسی کردیم. در کمتر از دو قرن پیش، جریان عرفانی‌ای در نجف و به دستان فقیه و عالم بزرگ، مرحوم آیه‌الله سیدعلی شوشتری

۱. لدروع الواقیة من الاخطار فیما یعمل مثلها فی کل شهر علی التکرار، ص ۳۲. (مقاله سید اهل مراقبه، حجة الاسلام والمسلمین شیخ حسین رضائی، پایگاه اینترنتی عرفان و حکمت)

آغاز به رشد و بالندگی نمود و بسیاری از شخصیت‌های برجسته وقت، نظیر مرحوم شیخ انصاری، آخوند خراسانی و... را تحت تأثیر خود قرار داد.

یکی از شاگردان برجسته عرفانی مرحوم آیه‌الله شوشتری، یعنی حاج ملاحسین قلی همدانی، راه استاد خویش را ادامه داد و تا آن جا پیش رفت که به طور کلی فضای علمی و حتی عموم نجف و بلکه جهان اسلام را مورد تأثیر جدی خود قرار داد و موجی از معنویت، حقیقت‌خواهی، میل به توحید و شوق لقاءالله را در جامعه شیعی آن دوران به راه انداخت.

گفته شده مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی آن چنان در تربیت نفوس و سیردادن انسان‌ها به سمت خداوند متعال، ید بیضاء نشان داد که از میان شاگردان وی، ۳۰۰ نفر به درجهٔ خوبان و محبان حقیقی درگاه عزربوبی خداوند متعال دست پیدا نمودند. هریک از شاگردان مرحوم ملاحسین قلی همدانی، چون مشعلی فروزان، شعله‌های حرارت عشق خداوند را به نفوس انسانی زده و هریک به قدر توان خود، توحید و شوق لقاء الهی را در جان‌ها زنده نمودند.

از میان شاگردان حاج ملاحسین قلی همدانی، چند شخصیت بارز، گوی سبقت را از دیگران ربوده و نام خود را برای همیشه در آسمان تاریخ عرفان ناب ثبت نمودند. مرحوم آیه‌الله سید احمد

کربلائی، مرحوم آیه الله شیخ محمد بهاری، مرحوم آیه الله سید محمد سعید حبیبی و مرحوم آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی از میرزترین شاگردان عرفانی حاج ملاحسین قلی همدانی به شمار می آیند و هریک به نوبه خود، مشعلی فروزان، در ظلمت دنیا و دنیا زدگی، برای حرکت به سوی خداوند متعال گشتند. از میان شاگردان بزرگ و متعدد مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی، آیه الله سید احمد آقای کربلائی توانست با تربیت شاگرد بی نظیری همچون آیه الله سید علی قاضی، فصلی جدید در عرفان اسلامی باز نماید.

مرحوم آیه الله سید علی قاضی از بزرگترین عارفان دوران معاصر ما محسوب می شوند که نقش ایشان در گسترش عرفان کم نظیر و شاید بتوان گفت بی نظیر است. هرچند مرحوم قاضی در مدت حیات خود، کمتر از صد شاگرد سلوکی تربیت کرده باشند اما، تعداد بسیاری از این شاگردان، در سایه عنایات خداوند متعال، به بالاترین درجات عرفان رسیده و نقش های بسیار مهمی در عرصه های علمی، سیاسی، فرهنگی و عرفانی ایفاء نمودند؛ مرحوم علامه طباطبائی، آیه الله الهی طباطبائی، آیه الله بهجت، حاج سید هاشم حداد، آیه الله سید حسن مسقطی، آیه الله قوچانی، آیه الله محمد تقی آملی و آیه الله سید عبدالکریم کشمیری رحمة الله علیه از جمله شاگردان سلوکی مرحوم قاضی به شمار می آیند.

از جریان عرفانی ای که توسط مرحوم آیه الله شوشتری آغاز، توسط مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی گسترش و توسط مرحوم قاضی عمق پیدا نمود، در زبان متخصصان معاصر عرفان پژوهی، به عنوان «مکتب عرفانی نجف» یاد می شود.

اعتقاد و دستیابی به بالاترین معارف عرفانی، در کنار پایبندی عمیق به شریعت و دستورات دینی، از مکتب عرفانی شیعی فقهاتی نجف، نمونه کاملی برای سلوک الی الله ساخته است که نه تنها عموم مردم خدا جو که متخصصان و مجتهدان علوم دینی را نیز به خود جذب نموده و از این جهت، به بهترین شکل ممکن، عرفان را به فضای فکری اسلام شناسان متخصص معرفی نموده است.

عرفان عمیق و جامعیت این مکتب عرفانی، سبب شده است تا شخصیت عرفان شناس و بصیری نظیر مقام معظم رهبری به این جریان عمیقاً معتقد شده و در مجالات متعددی، این مکتب عرفانی را به عنوان بهترین مسیر عرفانی و بلکه بهترین الگوی تهذیب و معنویت همگانی، معرفی نمایند.

به عبارت دیگر هر چند مقام معظم رهبری شخصیت هایی بی نظیر عرفانی مانند بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی را به عنوان معلمان حقیقی دین و اخلاق معرفی نموده و در پس اشعار جناب مولانا و حافظ، اصول اصول دین اسلام را مشاهده نموده

و اسلام ناب را درمی یابند، اما در مکتب عرفانی نجف ویژگی‌ها و شاخص‌هایی را بیان می‌فرمایند که گویا این مکتب، علی‌رغم تمام ویژگی‌های عرفانی گذشتگان، مزیت‌هایی دارد که آن را به عنوان نمونه منحصربه‌فرد عرفان و جریان خاص‌الخاص مطرح می‌کند. حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در معرفی این جریان عرفانی می‌فرمایند:

«مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی کسی بوده است که جریان سلوکی عرفان متشرعی خالص ناب از آن بزرگوار جوشیده. مرحوم آقا سید علی شوشتری معروف که استاد میرزا و استاد خیلی از بزرگان بود و خودش فقیه بزرگوار بود، توانست یک نفر را تربیت کند و او آخوند ملاحسین قلی همدانی است که این سلسله را به راه انداخته است. مرحوم آقا شیخ محمد بهاری، مرحوم آقا سید احمد کربلایی، مرحوم آقا میرزا جواد آقای تبریزی - پدر مرحوم آقا میرزا علی آقای قاضی - و بزرگان دیگر، هرکدام در این عرصه، تلاش فراوانی کردند.»<sup>۱</sup>

مشاهده می‌کنید که حضرت آقا در معرفی جریان عرفانی نجف از وصف «عرفان متشرعی خالص ناب» استفاده می‌فرمایند که

۱. بیانات رهبر در دیدار علما و روحانیون استان همدان، ۱۳۸۳/۰۴/۱۵.

جایگاه و حقیقت این مکتب در منظومه فکری ایشان را به خوبی نمایان می‌سازد. ایشان در بیان دیگری می‌فرمایند:

«عرفان، همان مرحوم قاضی است، مرحوم ملاحسین قلی همدانی است، مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی این‌هاست»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری در موضعی دیگر و در بیان جامعیت علمی و عملی بزرگان مکتب عرفانی نجف می‌فرمایند:

«مهم‌ترین مسئله در این باب، این است که ما در بین سلسله علمی فقهی و حکمی خودمان در حوزه‌های علمیه - در این صراط مستقیم - یک گذرگاه و جریان خاص الخاص داریم که می‌تواند برای همه الگو باشد، هم برای علما الگو باشد - علمای بزرگ و کوچک - هم برای آحاد مردم و هم برای جوان‌ها؛ می‌توانند واقعا الگو باشند. این‌ها کسانی هستند که به پایبندی به ظواهر اکتفا نکردند، در طریق معرفت و طریق سلوک و طریق توحید تلاش کردند. مجاهدت کردند، کار کردند و به مقامات عالیه رسیدند. و مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی رانه با طرق من در آوردی و تحلیلی - مثل بعضی

---

۱. بیانات رهبر در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

از سلسله‌ها و دکان‌های تصوف و عرفان و مانند این‌ها- بلکه صرفاً از طریق شرع مقدس آن هم با خبرویت بالا به دست آوردند.

همین سلسله مرحوم آقای قاضی -مجموعه این بزرگواران که از مرحوم حاج سیدعلی شوشتری شروع می‌شود- همه‌شان مجتهدین تراز اول بودند. یعنی مرحوم آسید علی شوشتری که شاگرد شیخ [مرتضی انصاری] بود و استاد اخلاقی و سلوکی شیخ بود- در فقه و اصول شاگرد شیخ [انصاری] بود، در سلوک و اخلاق، استاد شیخ بود [و] شیخ می‌آمد از ایشان استفاده می‌کرد- بعد از فوت مرحوم شیخ [انصاری] که یک مدت خیلی کوتاهی هم [ایشان بعد از شیخ] زنده بودند، درس شیخ را از همان جایی که بود شروع کردند، شاگردانی که در درس مرحوم حاج سید علی شوشتری شرکت کردند، می‌گفتند ما فرقی ندیدیم بین شیخ [انصاری] و بین او؛ یعنی مقام او از لحاظ علمی و فقهی در این مرحله است.

شاگرد برجسته‌اش، مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی است که از لحاظ عرفانی و معنوی و سلوکی حقیقتاً در عرش است، یعنی عظمت مقام مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی قابل توصیف نیست؛ ایشان از لحاظ مآلئ و علمی



که ایشان جزو شاگردان شیخ بودند- جزو شاگردان درجه یک شیخ در علم فقه و اصول بودند؛ ولی معنای سلوکی و عرفانی و توحیدی برزندگی ایشان غلبه کرد، چون در این طریق مشی می‌کرد.

شاگردان ایشان - که اساتید مرحوم آقای قاضی باشند- مثل مرحوم حاج سید احمد کربلایی، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری و افرادی از این قبیل، این‌ها همه افرادی بودند که از لحاظ فقهی در رتبه بالا بودند؛ یعنی مرحوم حاج سید احمد کربلایی جوری بود که مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی احتیاطات خودش را به ایشان مراجعه می‌کرد و قطعاً [ایشان] در معرض مرجعیت بود؛ اما خود ایشان امتناع کردند - گله کردند که چرا احتیاطات را به من مراجعه می‌کنید، اجتناب کردند- و در همین عالم معنویت بودند. مرحوم جد ما - مرحوم آقای آسید هاشم نجف آبادی - دیده بود، درک کرده بود مرحوم آسید احمد را؛ می‌گفت ما وقتی سحر یا شب می‌رفتیم طرف سهله یا از سهله برمی‌گشتیم، صدای گریه این مرد - آسید احمد - از داخل خانه اش که سرراه بود شنیده می‌شد. این‌ها یک حالات اینجوری ای داشتند. مرحوم آقای قاضی هم شاگرد این‌ها است...»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری در این فرمایش خود به چند ویژگی اساسی مکتب عرفانی نجف اشاره می‌فرمایند:

**اول:** این جریان نسبت به تمام جریانات تهذیبی، اخلاقی و علمی برتری دارد و اگر تمام علمای بزرگوار اسلام «خاص» بوده و در صراط مستقیم مشی می‌نمایند، مکتب عرفانی نجف جریان «خاص الخاص» بوده و بر تمام مکاتب تربیتی تفوق و برتری دارد.

**دوم:** این جریان، با ویژگی‌های متعدد و مزیت‌های خود، این قابلیت را دارد که برای تمام اقشار جامعه الگو باشد و آن‌ها را به دریای بی‌کران توحید هدایت نماید.

**سوم:** طریقه عرفانی نجف، از شرع مقدس اسلام به دست آمده و اساساً جامع میان تمامی دستورات دین در تمام سطوح و متخذ از قرآن کریم و فرمایشات ائمه علیهم‌السلام است.

**چهارم:** بزرگان این جریان از برترین فقها و دین‌شناسان عصر خود بودند، و کسی نمی‌تواند در اجتهاد و دین‌شناسی بزرگان این جریان خدشه‌ای وارد سازد.

مجموعه این ویژگی‌ها و مزیت‌های مکتب عرفانی نجف در نگاه مقام معظم رهبری است که دستیابی عموم مردم، خصوصاً جوانان را به قله‌های این مکتب، از «برترین آرزو»های خود می‌شمارند:

«آماده‌سازی فضا برای رشد معنویت و رهایی از بردگی شهوت و غضب در انسان‌های مستعد؛ این هم یکی از

آن برترین آرزوها است که غالباً به این توجّه نیست. باید فضا جوری بشود که انسان‌های مستعد بتوانند در آن فضا حرکت کنند، امثال حاج میرزا علی‌آقای قاضی‌ها و علامه طباطبائی‌ها و شخصیت‌های برجسته این جوری به وجود بیایند؛ انسان‌های والا و برتر که از این فضای مادی توانسته‌اند تعالی پیدا کنند و فراتر بروند؛ یعنی فضا بایستی برای این آماده بشود. البته همه ما استعداد یک چنین چیزی را نداریم اما در میان ما کسانی هستند که استعداد این حرکت را دارند، به خصوص در دوره جوانی»<sup>۱</sup>.

تاکنون با مقام و منزلت مکتب عرفانی نجف در دیدگاه مقام معظم رهبری علیه السلام آشنا شدیم؛ از آن جا که در فرمایشات ایشان، مکتب عرفانی نجف، بیش از هر خصیصه دیگری، باید به عنوان الگوی آحاد مردم و خصوصاً نسل جوان معرفی شده و دستیابی به قله‌های این مسیر برای جوانان فراهم شود، و از آن جا که به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»<sup>۲</sup> هنگام یادکردن از خوبان و صالحان، رحمت الهی نازل می‌شود) خوب است که در ادامه، با بزرگان این جریان خاص‌الخاص بیشتر آشنا شده و

۱. بیانات رهبر در دیدار با دانشجویان، ۱۳۹۷/۰۳/۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۹.

فرمایشات مقام معظم رهبری دربارهٔ این ستارگان درخشان آسمان عرفان را بیش از پیش بررسی نماییم.

### آیه الله سید علی شوشتری

همان طور که پیش تر نیز اشاره شد، مرحوم آیه الله سید علی شوشتری رحمته الله علیه، نقطهٔ آغازین جریان عرفانی نجف بوده و این مسیر مبارک به دست ایشان آغاز شده است. مرحوم علامه طباطبائی در بیان ورود مرحوم آیه الله شوشتری به وادی عرفان و آغاز مکتب عرفانی نجف به دست ایشان می فرمایند:

«در حدود متجاوز از یک صد سال پیش در شوشتر عالمی جلیل القدر مصدر قضاء و مراجعات عامه بوده است به نام آقا سید علی شوشتری. ایشان مانند سایر علمای اعلام به تصدّی امور عامّه از تدریس و قضاء و مرجعیت اشتغال داشته اند.

یک روز ناگهان کسی در منزل را می زند، وقتی که از او سؤال می شود می گوید: در را باز کن کسی با شما کاری دارد. مرحوم آقا سید علی وقتی در را باز می کند می بیند شخص جولائی (بافنده ای) است، می گوید: چه کار دارید؟ مرد جولاد در پاسخ می گوید: فلان حکمی را که نموده اید طبق دعوی شهود به ملکیت فلان ملک برای فلان کس، صحیح نیست. آن

ملک متعلق به طفل صغیریتیمی است و قبالة آن در فلان محلّ، دفن است.

این راهی را که شما در پیش گرفته اید صحیح نیست و راه شما این نیست. آیه الله شوشتری در جواب می گوید: مگر من خطا رفته ام؟ جولاً می گوید: سخن همان است که گفتم. این را می گوید و می رود. آیه الله در فکر فرومی رود این مرد که بود؟ و چه سخنی گفت؟ در صدد تحقیق برمی آید، معلوم می شود که در همان محلّ قبالة ملک طفل یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده اند. بسیار بر خود می ترسد و با خود می گوید: مبدا بسیاری از حکم های را که داده ایم از این قبیل بوده باشد، و وحشت و هراس او را در می گیرد. در شب بعد همان موقع جولاً در می زند و می گوید: آقا سید علی شوشتری راه این نیست که شما می روید. و در شب سوّم نیز عین واقعه به همین کیفیت تکرار می شود و جولاً می گوید: معطل نشوید، فوراً تمام ااثا البیت را جمع نموده، خانه را بفروشید و به نجف اشرف مشرف شوید و وظائفی را که به شما گفته ام انجام دهید، و پس از شش ماه در وادی السلام نجف اشرف به انتظار من باشید.

مرحوم شوشتری بی درنگ مشغول انجام دستورات می گردد، خانه را می فروشد و ااثا البیت را جمع آوری نموده و تجهیز

حرکت خود را به نجف اشرف می‌کند. در اولین وحله‌ای که وارد نجف می‌شود در وادی السّلام هنگام طلوع آفتاب، مرد جولا را می‌بیند که گوئی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری وارد نجف اشرف می‌شوند و طبق دستورات جولا عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست. - رضوان الله علیه و سلام الله علیه -.

مرحوم آقا سید علی شوشتری برای رعایت احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری به درس فقه و اصول او حاضر می‌شوند و مرحوم شیخ هم در هفته یک بار به درس مرحوم آقا سید علی که در اخلاق بوده است حاضر می‌شدند، و پس از فوت مرحوم شیخ رحمته الله علیه مرحوم شوشتری رحمته الله علیه بر مسند تدریس شیخ می‌نشینند و درس را از همان جا که مانده بود شروع می‌کنند ولی عمرایشان کفاف ننموده و پس از شش ماه به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوستند<sup>۱</sup>.

همان طور که در فرمایش مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه به وضوح روشن شد، شیخ انصاری رحمته الله علیه، فقیه بزرگ و درجه اول جهان تشیع یکی از افرادی بودند که محضر مرحوم شوشتری را ادراک

۱. رساله لبالب، صص ۱۴۶-۱۴۸.

نموده و در زمره شاگردان اخلاقی این فقیه و عارف ممتاز به حساب می آیند. رهبر فقید انقلاب قدس الله نفسه الزکیه، با اشاره به همین رابطه اخلاقی - سلوکی میان جناب سید و شیخ اعظم (شیخ مرتضی انصاری) می فرماید:

«اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرس نیاز دارد! درس و بحث می خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی گردد، فقیه و عالم نمی شود؛ لیکن علوم معنوی و اخلاق - که هدف بعثت انبیا و از لطیف ترین و دقیق ترین علوم است - به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می گردد؟! کرا آشنیده ام سید جلیل معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری بوده است»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز ضمن تأکید بر مقام شامخ علمی و عملی مرحوم آیه الله شوشتری، همان طور که پیش تر گذشت می فرماید:

«همین سلسله مرحوم آقای قاضی - مجموعه این بزرگواران که از مرحوم حاج سید علی شوشتری شروع می شود - همه شان

۱. موسوعه امام خمینی، ج ۵، ص ۹.

مجتهدین تراز اول بودند. یعنی مرحوم آسید علی شوشتری که شاگرد شیخ [مرتضی انصاری] بود و استاد اخلاق و سلوکی شیخ بود - در فقه و اصول شاگرد شیخ [انصاری] بود، در سلوک و اخلاق، استاد شیخ بود [و] شیخ می آمد از ایشان استفاده می کرد - بعد از فوت مرحوم شیخ [انصاری] که یک مدت خیلی کوتاهی هم [ایشان بعد از شیخ] زنده بودند، درس شیخ را از همان جایی که بود شروع کردند، شاگردانی که در درس مرحوم حاج سید علی شوشتری شرکت کردند، می گفتند ما فرقی ندیدیم بین شیخ [انصاری] و بین او؛ یعنی مقام او از لحاظ علمی و فقهی در این مرحله است.»

### آیه الله حاج ملاحسین قلی همدانی

هرچند جریان عرفانی نجف به دستان مرحوم آیه الله شوشتری آغاز به کار نمود اما بالندگی و شکوفایی این جریان، در دوران فعالیت شاگرد عرفانی ممتاز مرحوم شوشتری، یعنی آیه الله حاج ملاحسین قلی همدانی رخ داد. شهید آیه الله مطهری رحمته الله علیه در وصف این عارف بزرگ می نویسد:

«مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملاحسین قلی همدانی در جزینی قدس سره است. این مرد بزرگ و بزرگوار که فرزند یک چوپان پاک سرشت بود برای



ادامه تحصیل از همدان به تهران آمد. صیت شهرت و جاذبه معنویت حکیم سبزواری او را به سبزواری کشانید. مدتی - که تاریخ و مقدارش را فعلاً نمی دانم - در حوزه آن حکیم شرکت کرد. پس از آن به عتبات شتافت و برای تکمیل علوم منقول، جزء شاگردان استاد المتأخرین حاج شیخ مرتضی انصاری قرار گرفت.

در همان ایام توفیق تشرف حضور آقا سید علی شوشتری را یافت و در نزد آن عارف کامل مراحل سیرو سلوک راطی کرد و خود به مقامی از کمال و معرفت رسید که کمتر نظیری برایش می توان جست.

اگر همه شاگردان حوزه حکیم سبزواری به حضور در حوزه او افتخار می کنند، حوزه حکیم به حضور چنین مردی مفتخر است.

حوزه تعلیم و تربیت مرحوم آخوند ملا حسین قلی بیشتر حوزه تربیت بود تا تعلیم، حوزه انسان سازی بود. از این حوزه مردان بزرگی برخاسته اند<sup>۱</sup>.

---

۱. مجموعه آثار، ج ۱۴، صص ۵۲۷ و ۵۲۸. ممکن است ارتباط میان مرحوم حاج ملا حسین قلی با حکیم سبزواری مورد تردید بعضی از محققان قرار گرفته باشد اما غرض ما در این جا بیان نظر متفکر شهید مرحوم مطهری پیرامون مرحوم آیه الحق حاج ملا حسین قلی همدانی بوده و تحقیقات تاریخی را به موضع دیگری موکول می نماییم.

ایشان همچنين در ضمن مبحث توبه به خاطره‌ای از این مرد بزرگ الهی اشاره کرده و می‌فرماید:

«مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی از علمای بزرگ اخلاق و سیرو سلوک در اعصار اخیر بوده است؛ شاگرد مرحوم میرزای شیرازی (اعلی الله مقامه) و شیخ انصاری بوده و خود میرزای بزرگ برای ایشان احترام زیادی قائل بوده است. یکی از اکابر علما و بزرگان شاگردان ایشان نوشته است: مردی آمد خدمت مرحوم آخوند و ایشان او را توبه داد. بعد از چند روز که این آدم توبه کرده آمد، اصلاً نمی‌توانستیم او را بشناسیم. به این سرعت، این آدم تمام گوشت‌های بدنش آب شده بود. من این را از جنبه روانشناسی دارم عرض می‌کنم، من می‌گویم این چیست در بشر؟ آخوند ملاً حسین قلی همدانی نه شلاق داشت، نه سرنیزه، نه توبی نه تشری، فقط یک نیروی ارشاد داشت، یک نیروی معنویت داشت، با وجدان و دل این آدم سرو کار داشت.

این چه وجدان نهفته‌ای در آن آدم بود که او را زنده کرد و آن چنان علیه خودش و علیه شهوات بدنی اش و علیه این گوشت‌هایی که از معصیت روییده بود برانگیخت که بعد از چند روز که او را دیدند گفتند ما او را نمی‌شناختیم، این چنین لاغر شده بود»<sup>۱</sup>.

تأثیر کلام و تَفَسّ مرحوم آیه‌الله حسین قلی همدانی آن چنان قوی و شدید بوده است که مرحوم آیه‌الله قاضی می‌فرمایند: «من که به نجف تشرّف حاصل کردم روزی در معبری آخوندی را دیدم شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی‌کند راه می‌رود. از یکی پرسیدم که این آقا اختلال فکرو حواس دارد؟ گفت: نه، الآن از جلسه درس اخلاق آخوند ملاًحسین قلی همدانی به درآمده و هروقت آخوند صحبت می‌فرماید در حضار اثری می‌گذارد که بدین صورت از کثرت تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب، از محضراو بیرون می‌آیند»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز همان‌طور که اشاره شد، در نهایت تجلیل نسبت به حاج ملاًحسین قلی همدانی فرموده‌اند: «شاگرد برجسته‌اشان [یعنی سید علی آقای شوشتری]، مرحوم آخوند ملاًحسین قلی همدانی است که از لحاظ عرفانی و معنوی و سلوکی حقیقتاً در عرش است، یعنی عظمت مقام مرحوم آخوند ملاًحسین قلی همدانی قابل توصیف نیست؛ ایشان از لحاظ ملاًئی و علمی - که ایشان جزو شاگردان شیخ بودند - جزو شاگردان درجه‌ یک شیخ

در علم فقه و اصول بودند؛ ولی معنای سلوکی و عرفانی و توحیدی برزندگی ایشان غلبه کرد، چون در این طریق مشی می‌کرد»<sup>۱</sup>.

و یا در تعبیر دیگری، به صراحت عرفان را در مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی و شاگردان ایشان منحصر کرده و می‌فرماید:

«عرفان، همان مرحوم قاضی است، مرحوم ملاحسین قلی همدانی است، مرحوم سید احمد کربلائی است. عرفان واقعی این هاست»<sup>۲</sup>.

مرحوم آخوند حاج ملاحسین قلی همدانی، با لطف و عنایت خداوند متعال توانست نهضتی بزرگ در خداطلبی و سیر و سلوک الی الله ایجاد کند و به این واسطه شاگردان فراوانی را تربیت نماید. در ادامه با شماری از شاگردان مرحوم حاج ملاحسین قلی آشنا خواهیم شد.

---

۱. بیانات رهبر در دیدار اعضای ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت فقیه متأله حضرت آیه الله سید علی قاضی رحمته الله علیه، ۱۳۹۱/۰۴/۲۶.

۲. بیانات رهبر در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

### آیه الله سید احمد کربلایی

یکی از مبرزترین و زبده ترین شاگردان عارف بزرگ، حاج ملاحسین قلی همدانی، موحد بزرگ و فقیه عالی قدر مرحوم آیه الله سید احمد کربلایی است. مرحوم کربلایی نیز همانند آیه الله شوشتری و ملاحسین قلی همدانی، از بزرگترین دانشمندان عصر خود به حساب آمده و در زمره برترین مجتهدان علوم اسلامی مطرح، بوده اند، اما هیچ گاه به تحصیل علوم ظاهری اکتفاء نکرده و با مجاهدت و سیر و سلوک خالصانه، حجاب های میان خود و خداوند را کنار زده و به نهایت قرب الهی و فناء فی الله نائل شدند. مرحوم علامه طباطبائی در وصف این عارف بزرگ می نویسد:

«آقای آقا سید احمد کربلایی اخیراً در بوتۀ تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت، شیخ بزرگوار آخوند ملاً حسین قلی همدانی قدس الله سرّه العزیز قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده، و از همگنان گوی سبقت ربروده؛ و بالاخره در صفّ اوّل و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردیده؛ و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود.

و بعد از درگذشت مرحوم آخوند، در عتبه مقدّسه نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده، و در معارف

اهیه و تربیت و تکمیل مردم، ید بیضا نشان می داد. جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان، به ین تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دائره کمال گذاشته و پشت پای به بساط طبیعت زده؛ و از سُکان دار خُلد و محرمان حریم قرب شدند!.

و همچنین علامه آیه الله حسینی طهرانی رحمته الله علیه نیز دربارهٔ مرحوم کربلایی رحمته الله علیه نگاشته اند:

«مرحوم آیه الله حاج سید احمد طهرانی کربلایی از اعظم فقهاء شیعه امامیه و از اساطین حکمت و عرفان الهی بوده است. اما در حکمت و عرفان همین بس که پس از رحلت مرحوم عارف بی بدیل و حکیم مرّی، و مدرّس وحید، و فقیه عالیقدر: حضرت آیه الله العظمی آخوند مولی حسین قلی همدانی رحمته الله علیه، در نجف اشرف، با عدیل و هم ردیف خود: مرحوم حاج شیخ محمد بهاری، در میان سیصد تن از شاگردان آن مرحوم، از مبرزترین شاگردان، و از اساتید وحید این فنّ بوده اند؛ و پس از مهاجرت آیه الله بهاری به همدان، یگانه عالم اخلاق و مرّی نفوس و راهنمای طالبان حقیقت در طی راه مقصود، و ورود در سُبل سلام و ارائه طریق لقای حضرت احدیت، و سیر در معارج و مدارج کمال نفس

انسانی، و ایصال به کعبه مقصود، و حرم معبود بوده است. شرح فضائل او از وصف خارج است؛ چه در میان علمای نجف اشرف و خواصی که با وی رفت و آمد داشته‌اند؛ این مطلب معلوم و از مسلمات اهل فن به شمار می‌آید.

علامه حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی رحمته الله علیه در «أعلام الشیعه» گوید: ... سید احمد یگانه فرد زمان، و اوحدی عصر خود بود، در مراتب علم و عمل و سلوک و زهد و ورع و تقوی و معرفت بالله، و خوف و خشیت از او. نمازهای خود را در مکان‌های خلوت به جای می‌آورد؛ و از اقتدا کردن مردم به وی در نمازها خودداری می‌نمود؛ و بسیار گریه می‌کرد؛ و کثیرالبکاء بود؛ به طوری که نمی‌توانست از گریه در نمازها خویش‌تن‌داری نماید، به خصوص در نمازهای شب. و من در مدّت دو سال که به همسایگی او فائزو بهره‌مند شدم؛- زیرا منزل من نزدیک منزل او بود- در این مدّت از او چیزهایی را مشاهده نمودم که بیانش به طول می‌انجامد.

او به مادرش بسیار مهربان بود، و در خدمت او بود. و قبل از مادرش در آخرین تشهد نماز عصر در روز جمعه، ۲۷ شوال ۱۳۳۲ رحلت کرد.

و جنازه او را شاگردان او، و جمعی از مخلصین و اصدقای او تشییع کردند و در صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در

قسمت شمالی مقابل ایوانی که در پشت مرقد مطهر واقع است دفن شد»<sup>۱</sup>.

مرحوم شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ نیز در مواضعی از آثار گران قدر خود از مرحوم آیه الله کربلایی یاد کرده و ایشان را به بزرگی ستوده اند؛ برای مثال در تفسیر قرآن خود می فرمایند:

«مرحوم سید احمد کربلایی یکی از بزرگان بوده است. نامه هایی میان ایشان و عالم بسیار بزرگ مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رحمۃ اللہ علیہ استاد علامه طباطبایی رد و بدل شده است. گفتند مرحوم آقا سید احمد یک چشمش کور بوده. علامه طباطبایی (سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى) نقل می کردند که او در آخرین نامه اش می نویسد: دوست دارم که چشم دیگرم هم کور بشود که جزا و دیگر چیزی را نبینم. یک چنین کوری از هر بینایی بیناتر است... این را چنین آدمی روی حقیقت می گوید. این خودش لذت معنوی و روحانی است»<sup>۲</sup>.

مقام معظم رهبری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نیز، در مواضع فراوانی از فرمایشات خود، بر عظمت بالای عرفانی و علمی مرحوم آیه الله کربلایی تصریح

۱. توحید علمی و عینی، صص ۱۷-۱۹.

۲. مجموعه آثار، ج ۲۶، صص ۵۲۸-۵۷۵.



نموده و مقام این رجل الهی را در قله های توحید و عبودیت ترسیم فرموده اند. حضرت آقا همان طور که پیش تر نیز به بخشی از این فرمایش ایشان اشاره نمودیم می فرمایند:

«مرحوم حاج سید احمد کربلایی جوری بود که مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی احتیاطات خودش را به ایشان مراجعه می کرد و قطعاً ایشان [در معرض مرجعیت بود؛ اما خود ایشان امتناع کردند- گله کردند که چرا احتیاطات را به من مراجعه می کنید، اجتناب کردند- و در همین عالم معنویت بودند. مرحوم جدّ ما- مرحوم آقای آسید هاشم نجف آبادی- دیده بود، درک کرده بود مرحوم آسید احمد را؛ می گفت ما وقتی سحر یا شب می رفتیم طرف سهله یا از سهله برمی گشتیم، صدای گریه این مرد- آسید احمد- از داخل خانه اش که سر راه بود شنیده می شد. این ها یک حالات اینجوری ای داشتند»<sup>۱</sup>.

### آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی

یکی دیگر از چهره های شاخص معنویت ناب اسلامی و مکتب عرفانی نجف، فقیه عاشق و عارف واصل، مرحوم آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی می باشند. بنیانگذار کبیر انقلاب رحمته الله علیه احترام زائد الوصفی برای این عارف بزرگ قائل بوده اند تا آن جا که

۱. بیانات رهبر در تاریخ ۱۳۹۱/۰۴/۲۶.

مرحوم شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ از ایشان نقل می‌کنند:  
 «در قبرستان قم یک مرد خوابیده است و او حاج میرزا جواد  
 آقای تبریزی است»<sup>۱</sup>.

مرحوم آیه‌الله ملک‌تبریزی با تألیف کتبی نظیر المراقبات،  
 اسرار الصلوة و رساله لقاء الله نقش مهمی در ترویج عرفان،  
 معنویت و سیر و سلوک در جامعه و در میان آحاد مردم داشته  
 و از این روبزرگان فراوانی از جمله حضرت امام، به آثار این مرد  
 بزرگ الهی اعتناء داشته و دیگران را به انس با این کتب تشویق و  
 ترغیب می‌نمودند. حضرت علامه حسن‌زاده حفظه‌الله در وصف  
 این عالم جلیل‌القدر می‌نویسند:

«عارف الهی، سالک مستقیم، محقق ربانی، فقیه صمدانی،  
 و مرتب نفوس آیه‌الله حاج شیخ میرزا جواد آقای ملک‌  
 تبریزی رحمۃ اللہ علیہ از اعظام علمای الهی عصر اخیر، و بحق از  
 علمای فقه و اصول و اخلاق و حکمت و عرفان بوده است.  
 عظمت مقام عروج روحی آن جناب از تدبیر دستورالعملی  
 که برای آیه‌الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی ارسال

۱. روح مجرد، ص ۲۸۵. خود مرحوم شهید مطهری نیز می‌فرمایند: «مرحوم حاج  
 میرزا جواد آقا ملک‌تبریزی از بزرگان اهل معرفت زمان ما- که پنجاه و دو سال پیش  
 از دنیا رفته است و قبر او در قم است و من هر وقت به قم مشرف می‌شوم آرزو دارم قبر  
 این مرد بزرگ را زیارت کنم» (مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۶۰۵).

داشت و در این کراسه آن را نقل می‌کنیم، دانسته می‌شود. آنکه او را سالک مستقیم گفته‌ام از این روست که آن مرحوم به فعلیت رسیده بود و تا استقامت نبوده باشد هیچ سالکی از قوت به فعل نمی‌رسد... حاج میرزا جواد آقا بعد از تحصیل مقدمات در مسقط الرأس خود تبریز، به عراق عرب مهاجرت کرد و در نجف اشرف در جوار ولایت مطلقه حضرت آدم اولیاء الله حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رحل اقامت افکند و در محضر اعلام دین به کسب معارف حقه الهیه پرداخت، تا در طبقه علیای دراست فقه و اصول در محضر شریف فقیه بزرگ شیخ آقا رضای همدانی و دیگر فقه‌های عظام، به مرتبه عالیۀ اجتهاد نائل آمد و صاحب نظر شد و گاهی فتاوی فقهی به نظر شریف خود را در کتاب‌های خود عنوان می‌کند، علاوه اینکه تألیفات فقهی مستقل دارد چنانکه گفته خواهد شد.

از تأییدات آن سوئی که شامل حال مرحوم میرزا جواد آقای ملکی شده بود اینکه: در عصر تشریفش به آستانه ولایت در نجف اشرف، توفیق ادراک ساحت اعلای بزرگترین معلم اخلاق در عصر اخیر، جمال السالکین جناب آخوند ملاً حسین قلی همدانی را به دست آورد که بر اثر قناعت قابل و امتیاز فاعل، به سیر و سلوک منازل و مراحل عالیۀ عوالم

نفس نائل آمد. رسالهُ لقاء الله وی بارقه‌ای از بارقه‌های  
آتشین و دل‌نشین آن محفل عرشی است. و اسرارالصلاتش  
مشقی از خروارها شروق اسرار آن محضراعلی است. و  
مراقباتش نمودی از درس حضور و شهود آن مجلس اسنای  
استاد بزرگ ربانی آخوند ملاًحسین قلی همدانی است افاض  
الله علینا من برکات انفاسهما النفیسة»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز بارها و بارها در فرمایشات خود به این  
بزرگ مرد الهی اشاره نموده و مقامات بلند وی راستوده‌اند. ایشان  
در عبارتی مفصل می‌فرمایند:

«شنیدم مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف که  
از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحب‌دل زمان خودش بوده  
است اوایی که برای تحصیل وارد نجف شد، با اینکه طلبه  
بود، ولی به شیوهٔ اعیان و اشراف حرکت می‌کرد. نوکری  
دنبال سرش بود و پوستینی قیمتی روی دوشش می‌انداخت  
و لباس‌های فاخری می‌پوشید؛ چون از خانوادهٔ اعیان و  
اشراف بود و پدرش در تبریز ملک‌التجار بوده یا از خانوادهٔ  
ملک‌التجار بودند. ایشان، طلبه و اهل فضل و اهل معنا  
بود و بعد از آنکه توفیق شامل حال این جوان صالح و مؤمن

شد، به درِ خانهٔ عارف معروف آن روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی که در زمان خودش در نجف، مرجع و ملجأ و قبلهٔ اهل معنا و اهل دل بوده است و حتی بزرگان می رفتند در محضر ایشان می نشستند و استفاده می کردند راهنمایی شد.

روز اولی که مرحوم حاج میرزا جواد آقا، با آن هیئت یک طلبهٔ اعیان و اشراف متعین، به درس آخوند ملاً حسین قلی همدانی می رود، وقتی که می خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاً حسین قلی همدانی، از آنجا صدا می زند که همان جا یعنی همان دم در، روی کفش ها بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان جا می نشیند. البته به او برمی خورد و احساس اهانت می کند؛ اما خود این و تحمل این تربیت و ریاضت الهی، او را پیش می برد. جلسات درس را ادامه می دهد. استاد را آن چنان که حق آن استاد بوده گرامی می دارد و به مجلس درس او می رود. یک روز در مجلس درس، او که در او آخر مجلس هم نشسته بود، بعد که درس تمام می شود، مرحوم آخوند ملاً حسین قلی همدانی، به حاج میرزا جواد آقا رو می کند و می گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور! بلند می شود، قلیان را بیرون می برد؛ اما چطور چنین کاری بکند؟! اعیان، اعیان زاده، جلوی جمعیت، با آن لباس های فاخر! ببینید،

انسان‌های صالح و بزرگ را این‌طور تربیت می‌کردند. قلیان را می‌برد، به نوکرش که بیرون در ایستاده بود، می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جواد آقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این‌هم که قلیان را به دست بگیرد و داخل مجلس بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاً حسین قلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه اینکه بدهی نوکرت درست کند. این، شکستن آن من متعرض فضول موجب شرک انسانی در وجود انسان است. این، آن منیت و خودبزرگی بینی و خودشگفتی و برای خود ارزش و مقامی در مقابل حق قائل شدن را از بین می‌برد و او را وارد جاده‌ای می‌کند و به مدارج کمالی می‌رساند که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به آن مقامات رسید. او در زمان حیات خود، قبله‌اهل معنا بود و امروز قبر آن بزرگوار، محل توجه اهل باطن و اهل معناست. بنابراین، قدم اول، شکستن من درونی هر انسانی است که اگر انسان، دائم او را با توجه و تذکر و موعظه و ریاضت همین‌طور ریاضت‌ها پست و زبون و حقیر نکند، در وجود او رشد خواهد کرد و فرعونی خواهد شد»<sup>۱</sup>.

۱. سخنرانی رهبر در دیدار با اقشار مختلف مردم، ۳۰/۰۱/۱۳۶۹.

در این سخن، حضرت آیه الله خامنه‌ای، شخصیت آیه الله ملکی تبریزی را با اوصافی نظیر «یکی از بزرگان اولیا و عرفا»، «از مردان صاحب‌دلِ زمان خود» و «قبله اهل معنا در حیات» ترسیم می‌فرمایند و قبر آن بزرگوار را محل توجه اهل باطن و معنا می‌دانند. همچنین حضرت آقا در آیین بازگشایی کنگره بین‌المللی حافظ، این قضیه را نقل می‌فرمایند که:

«مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، عارف معروف دوره قبل از ما که یکی از سوختگان و مجذوبان زمان خودش بوده و بزرگانی را تربیت کرده، در قنوت نماز شب می‌خوانده:  
 زان پیش‌تر که عالم فانی شود خراب  
 ما راز جام باده گلگون خراب کن»

### آیه الله شیخ محمد بهاری

یکی دیگر از شاگردان شاخص و موفق مرحوم حاج ملا حسین قلی همدانی، آیه الله شیخ محمد بهاری است. مرحوم بهاری در مسائل سلوکی از استاد خود بهره شایانی برده و مشهور است که در مدت زمان بسیار کوتاهی سیرو سلوک خود را به انتها رسانده و در بارگاه قدس ربوبی متمکن گشتند. مرحوم علامه طباطبائی درباره این شخصیت ممتاز الهی می‌فرمایند:

«استاد ما مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی رحمته الله علیه»

می فرمودند: استاد ما مرحوم آقا حاج سید احمد کربلایی قدس الله نفسه می فرمود: ما پیوسته در خدمت مرحوم آیه‌الحقّ آخوند مولى حسین قلی همدانی بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود. ولی همین که آقای حاج شیخ محمد بهاری با آخوند روابط آشنائی و ارادت را پیدا نمود؛ و دائماً در خدمت او تردد داشت؛ آخوند را از ما دزدید»<sup>۱</sup>.

از جملات معروف ایشان است که:

«فقه مقدمه تهذیب اخلاق و اخلاق مقدمه توحید است  
بیچاره در مقدمه اولی گیر کرده و هنوز چند مقدمه دیگر  
مانده است!»<sup>۲</sup>.

و هم ایشان فرمودند:

«تارک الصلاة رابل تارک النوافل رادم از عرفان زدن غلط  
اندر غلط است»<sup>۳</sup>.

مقام معظم رهبری از مرحوم آیه الله بهاری مانند تمامی بزرگان  
جریان عرفانی نجف تجلیل کرده و عرفان ایشان را عرفانی حقیقی

۱. توحید علمی و عینی، ص ۱۷.

۲. هزار و یک نکته، نکته ۱۰۶.

۳. همان، نکته ۴۴۲.



و برگرفته از معارف اهل بیت علیهم السلام می دانند. ایشان در دیدار با اعضای بزرگداشت مرحوم بهاری می فرمایند:

«اگر با استفاده از آثار و برکات وجودی ایشان (شیخ محمد بهاری) در جامعه ما به خصوص در این اوان که جوانان ما میل به معنویت و مسایل عرفانی و معنوی زیاد دارند، جریان های صحیح و صراط مستقیمی که مرحوم بهاری آن را به ما نشان دادند، جلوی پای افراد قرار بگیرد، گرایش به این عرفان های دروغین و سلسله های عجیب و غریب و مخلوط و مغشوش پیش نمی آید.

مرحوم آقای حاج شیخ محمد بهاری رحمته الله علیه شخصیت خیلی برجسته ای است. ایشان هم فقیه بزرگی هستند هم عارفند. عرفان ایشان از نوع این عرفان های خانقاهی و این چیزها مطلقاً نیست و با این ها مخالفند. لکن ذوق، وجد حال و بهجت معنوی در پرتو استفاده از کتاب و سنت و از روش معصومین علیهم السلام این شاخصه عمده راهی است که این بزرگواران طی کرده اند که البته ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی هستند که آن بزرگوار شاخص این سلسله است»<sup>۱</sup>.

### آیه‌الله سید عبدالحسین لاری

یکی دیگر از شاگردان ممتاز و برجسته مرحوم حاج ملاحسین قلی همدانی، مرجع تقلید بی بدیل، مرحوم آیه‌الله سید عبدالحسین لاری است. اداره کل پژوهش‌های رسانه در «ویژه‌نامه آخوند ملاحسین قلی همدانی» به ذکر ارتباط مرحوم لاری با مرحوم حاج ملاحسین قلی پرداخته و دورنمایی از زندگی ایشان نیز ارائه داده است. به علت تحقیقات مفید و زبان گیرا، عین عبارات این ویژه‌نامه در ادامه تقدیم می‌شود:

«این مرجع مجاهد شیعه و سیاستمدار پرهیزگار اسلام، تا هفت سالگی تحصیلات مقدماتی خود را به پایان برد و سپس به مدارس علوم دینی رفت. وی آموزش‌های عالی معارف حوزوی را در محضر میرزای شیرازی - تا زمانی که آن مرجع بیدار در نجف اشرف سکونت داشت - و نیز سید محمد حسین کاظمی، فاضل ایروانی و شیخ لطف‌الله مازندرانی آموخت. آنگاه برای فراگیری علوم عقلی و عرفانی به محفل درس آخوند همدانی راه یافت؛ همان فقیه وارسته‌ای که پیوسته می‌گفت راضی نیستم کسی به حوزه درس من وارد شود، مگر آنکه متقی و مجاهد باشد.<sup>۲</sup>

۱. ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، صص ۱۷-۱۹

۲. شجره طیبه، ص ۶.

سید عبدالحسین علوم عقلی را از مرحوم آخوند همدانی فراگرفت. شخصیت معنوی آخوند بروی تأثیر بسزایی نهاد و پیوسته از ایشان با نام عارفی فرزانه و دانشوری گرانمایه یاد می‌کرد. آخوند به سید عبدالحسین علاقه ویژه و توجه داشت و او را نمونه بارز فقهی مبارز و پرهیزگار می‌دانست. سید عبدالحسین بعد از طی مراتب علمی، فقهی و کسب کمالات معنوی از استادان یاد شده و دریافت اجازهٔ اجتهاد از مراجع وقت نجف، به قلّه رفیع اجتهاد نایل شد تا اینکه در سنین جوانی در گروه استادان معروف و عالی قدر حوزه نجف درآمد.<sup>۱</sup>

ایشان به برکت پرورش‌های اخلاقی و عرفانی حسین قلی همدانی، عارف سحرخیزی گردید که سرشار از ایمان و توجه به خدا بود، ولی این ویژگی نه تنها او را منزوی نساخت، همدلی و همدردی با افراد جامعه به ویژه ستم‌دیدگان و محرومان را پیشهٔ خود کرد. تا جایی که از خویشان خود فراتر رفته بود و همواره به جامعه و امت اسلامی فکر می‌کرد. وی این نگرش را برای رسیدن به کمال حقیقی لازم می‌دانست؛ یعنی در کنار ریاضت‌های نفسانی و سلوک عرفانی، به اصلاح‌ها و رفع آلودگی‌های اجتماعی توجه داشت. او که این‌گونه در

۱. ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، ص ۲۰.

عرصه‌های سیاسی حضور می‌یافت، تأکید می‌کرد: «مدتی که در نجف بودم، کسی را به حسن حافظه، خلوص نیت، سجایای اخلاقی و اجابت دعا مانند آخوند همدانی ندیدم»<sup>۱</sup>. زمانی که سید لاری به ایران آمد و مشاهده کرد غاصبان قاجار، کارگزاران استعمار و عمال اجانب برای مردم مسلمان این سرزمین مشکلاتی پدید آورده‌اند، برای مقابله با آنان گروهی را تربیت و مسلح نمود. با نظارت و برنامه‌ریزی‌های وی و کمک این نیروهای سلحشور، مردم استان فارس از زیر یوغ زورمداران زبرپرست رهایی می‌یافتند. سپس مرحوم لاری در آن قلمرو، حکومت اسلامی تشکیل داد و احکام الهی را به اجرا گذاشت.

با وقوع حوادث مشروطه، این مجتهد عارف و شجاع برای افزایش آگاهی مردم، کتاب قانون مشروطه مشروعه را به نگارش درآورد و اندیشه‌های سیاسی خود درباره مشروطه را بیان کرد. همچنین، جهاد دلیرمردان جنوب ایران و اهالی تنگستان به رهبری آیه‌الله سید عبدالحسین لاری، موجب شد بخش پهناوری از قلمرو ایران از استعمار انگلیسی‌ها رها شود. سرانجام این فقیه فداکار، که تمام زندگی‌اش به کسب

۱. «استاد از دیدگاه شاگرد»، کنگره بزرگداشت ابعاد تربیتی مکتبی آخوند ملاحسین قلی همدانی، همدان، ۱۳۷۳.

علم و معرفت<sup>۱</sup>، تهذیب نفس، مبارزه، دفاع و جهاد سپری  
گردید، در سال ۱۳۴۲ هـ ق به سرای باقی شتافت»<sup>۲</sup>.

مقام معظم رهبری در مواضع بسیار گوناگونی از مقام شامخ  
آیه الله لاری تمجید نموده و با تعبیری بسیار عالی و راقی از این  
عالم سالک مجاهد یاد نموده اند. برای مثال ایشان می فرمایند:  
«مردم نمی دانند که وقتی انگلیسی ها در بوشهر نیرو پیاده  
کردند، مرحوم آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری، آن  
ملاّی مجاهد ترزاز اول اعلام جهاد داد و مردم را مسلح کرد  
و خودش نیز مسلح شد و پیشاپیش مردم حرکت و جهاد  
کرد»<sup>۳</sup>.

---

۱. البته مرحوم لاری طبق نقل نزدیکان ایشان در معنویت و کسب روحیه جهاد فی  
سبیل الله از استاد خود مرحوم حاج ملا حسین قلی همدانی استفاده شایانی نمود اما  
ممکن است تمام مبانی نظری استاد خود را نپذیرفته و در پاره‌ای از مسائل اختلاف  
نظریه‌ای داشته باشد و جزو عرفای مکتب نجف به حساب نیایند. اتفاقاً مقام معظم  
رهبری نیز پیرامون ایشان بیشتر بر همین خصلت‌های یاد شده اشاره کرده و در همین  
زمینه‌ها است که از مرحوم لاری تجلیل کم نظیری به عمل می‌آورند.

۲. سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، صص ۱۱۰-۱۳۹؛ جمعی از پژوهشگران  
حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، ج ۲، صص ۵۳۴-۵۳۹.

۳. سخنرانی رهبر در دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه جماعات و وعاظ نقاط مختلف  
کشور در آستانه ماه مبارک رمضان، ۱۳۷۰/۱۲/۱۴.

و در موضع دیگری فرموده‌اند:

«مرحوم سید عبدالحسین لاری چهرهٔ برجسته و ممتازی بود که در حدود صد سال قبل، در همین استان و به کمک عشایر غیور و دلیر استان فارس، مبارزات خودش را شروع کرد؛ با سلطهٔ انگلیس‌ها مبارزه کرد؛ برای استقرار نظام قانونی و مشروطیت مبارزه کرد؛ برای تشکیل حکومت اسلامی مبارزه کرد»<sup>۱</sup>.

و یا فرموده‌اند:

«نام لارد در تاریخ اخیر ایران از نام مرحوم آیه‌الله العظمی سید عبدالحسین لاری قابل جدا کردن نیست. هر جا یادی از لارو نگاهی به تاریخ صدساله، صد و بیست سالهٔ اخیر کشور بشود، نام این مرد بزرگ در این تاریخچه، برجسته و درخشنده است.

فی خواهیم به افتخار به گذشتگان اکتفا کنیم، اما می خواهیم از راه شناختن تاریخ خود، گذشتهٔ خود و برجستگان این تاریخ، خود را درست بشناسیم؛ امروزمان را درست بفهمیم و راه فرامان را تشخیص بدهیم و باز کنیم. منطقهٔ لارستان در صد و اندی سال پیش به همت این

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مردم شیراز، ۱۱/۰۲/۱۳۸۷.

مرد بزرگ و کمک مردم این منطقه - مردم شهرها و عشایر - یک حرکت اسلامی بسیار پرماجرایی را در تاریخ ما ثبت کردند. اگر ارزیابی ما درباره ملت‌ها تابع این است که مقدار آگاهی آن‌ها را بسنجیم، مقدار عزم و اراده ملی آن‌ها را بسنجیم، روشن بینی و شجاعت آن‌ها در اقدام را بسنجیم - اگر این وسیله سنجش قدر و قیمت جمعیت‌ها و ملت‌هاست - باید بگوئیم مردم لارو منطقه لارستان بزرگ، به حسب این مقیاس‌ها و معیارها جزو برجسته‌ترین مردم کشور پهناور ما هستند. آن روزی که مسئله آزادی خواهی و مبارزه با استبداد در کمتر نقطه‌ای از کشور مطرح بود، در این منطقه به برکت روحانیت این مجتهد بزرگ و آگاه، مسئله مبارزه با استبداد برای مردم مطرح شد. آن روزی که مقاومت در مقابل اشغالگران خارجی برای بسیاری از ملت‌های منطقه ما و ملت خود ما چندان معنای روشنی نداشت، مردم منطقه لارستان به رهبری این سید بزرگوار در برابر اشغال انگلیس ایستادند؛ در مقابل زورگویی انگلیس‌ها جان خودشان را کف دست قرار دادند. مرحوم آیه الله آسید عبدالحسین لاری در نامه‌ای که به فرزند خودش می‌نویسد، می‌نویسد فشارها زیاد است، اما من تا آخرین قطره خون خودم ایستاده‌ام.

وقتی رهبر این جور است، وقتی پیشوای مردم این جور صادقانه می‌ایستد، به طور طبیعی عزم و اراده ملی در جهت درست به کار می‌افتد و ملت‌ها را هدایت می‌کند. بعد از آن بزرگوار هم فرزند او، مرحوم آیه‌الله آسید عبدالمحمد- که شخصیت برجسته روحانی است- هم مبارزاتی را انجام دادند.<sup>۱</sup>

همچنین حضرت آقا در پیامی به همایش بزرگداشت مرحوم لاری به جامعیت علمی، اخلاقی و جهادی این شخصیت بزرگ اشاره کرده و می‌نگارند:

«برپاسازی بزرگداشت برای عالم عظیم الشان و مجتهد ممتاز مجاهد، مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید عبدالحسین لاری، که اکنون بحمدالله به تحقق پیوسته است، از جمله کارهای شایسته و وظائف مهم مسئولان امور فرهنگی در جمهوری اسلامی است. آشنایی نسل کنونی انقلاب با چهره نورانی علمی و سیاسی و جهادی و اخلاقی این شخصیت بزرگ، می‌تواند برگ زرین تازه‌ای از کتاب قطور افتخارات ملی ایرانیان را در برابر چشم آنان بگشاید و آنان را با تجربه‌های پیشین خود، که برای امروز و آینده، درس و سرمشق است، هرچه بیشتر آشنا سازد.»

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار عمومی مردم لار، ۱۳۸۷/۰۲/۱۹.



مرحوم آیه الله العظمی آقا سید عبدالحسین لاری در میان علمای معاصر خود، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بوده است و به گمان زیاد، همین ویژگی‌ها موجب آن شده است که میرزای بزرگ مجدد شیرازی او را از سامرا و از حلقه گرم‌تعلیم و تعلم آن حوزه بزرگ، و از میان شاگردان خود برگزیده، به منطقه فارس و بوشهر، که خود از وضعیت حساس آن به خوبی مطلع بوده است، گسیل دارد. آن روز منطقه فارس و بوشهر، اسیر سلطه جبار نظامیان انگلیسی بود. و این قطعه خونین از میهن و ملت ما، از اشغال خشن و ظالمانه نظامیان و سیاستمداران انگلیسی، در رنج و مصیبت می‌زیست، مرحوم سید عبدالحسین لاری پرچم جهاد و مبارزه با اشغالگران را برافراشت؛ و اولین نمونه کوچک، ولی پرمعنا از حکومت اسلامی را در این خطه تشکیل داد. بدیهی است که عده و عده اشغالگران انگلیسی و رجال سیاسی و درباری دست‌نشانده آنان، توانستند بر مجموعه کوچک و مؤمن، ولی تهی دست پیرامون سید بزرگوار فائق آیند و آن بزرگوار و خانواده‌اش را به محنتی سخت دچار کنند؛ ولی ندای حق طلبانه و ظلم‌ستیزان عالم دینی راستین را نتوانستند خاموش سازند. و آن روحانی جلیل‌القدر یک بار دیگر در جریان مشروطیت ایران، حضور روحیه قوی و ذهن

روشن و درک عمیق خود از قضایای کشور را به نمایش گذاشت و علم عدالتخواهی و مبارزه با استبداد قاجاری را در منطقه فارس برافراشت.

بی شک مرحوم آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری یکی از فقهای بزرگ و کم نظیری است که به طور یکسان، عرصه علم دین، و صحنه جهاد و سیاسی را، با مشعل فروزان وجود خویش روشن ساخته است. او یکی از مفاخر حوزه های علمیه، و یکی از شخصیت های برجسته تاریخ ایران است. سزاست که درباره ابعاد علمی و اخلاقی و جهادی و سیاسی این شخصیت بزرگ، تحقیق و تفحصی شایسته، صورت گیرد و اندکی از حق عظیم او و خاندان با فضیلتش ادا شود. توفیقات همه حضار محترم، به خصوص دست اندرکاران این گردهمایی را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم ورحمة الله. سید علی خامنه ای<sup>۱</sup>.

مرحوم آیه الله لاری در کنار مرحوم آیه الله سید محمدسعید حبوبی در کنار مجاهدت های معنوی و تلاش جدی در عرصه جهاد اکبر، با حضور پررنگ خود در جهاد اصغر و مبارزه با استکبار، به خوبی امتداد اجتماعی مکتب تربیتی مرحوم

آخوند حاج ملاحسین قلی همدانی را نشان داده و به توهم انزوای اهل عرفان و بی تفاوتی اجتماعی ایشان به خوبی خط بطلان کشیدند.

### آیه الله سید علی قاضی

مرحوم آیه الله سید علی قاضی رحمته الله علیه، از برجسته ترین عارفان تاریخ اسلام و بلکه جهان بشریت و زبده ترین شاگرد عرفانی مرحوم آیه الله سید احمد کربلائی به شمار می آیند. بسیاری از بزرگان و محققان از جمله شهید مطهری رحمته الله علیه بر «عارف کامل» بودن ایشان تصریح نموده<sup>۱</sup> و حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه در وصف این مرد بزرگ الهی می فرماید: «قاضی کوهی بود از عظمت و مقام توحید»<sup>۲</sup>.

یکی از شاگردان برجسته مرحوم علامه طباطبائی می نگارد:  
«استاد علامه می فرمودند: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم؛ از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رحمت گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می شدم؛ تا یک روز در مدرسه ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می کردند؛ چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من

۱. مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۵۳۸.

۲. به نقل از روح مجرد، ص ۲۸۵.

گذاردند و گفتند: ای فرزند! دنیا می خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می خواهی نماز شب بخوان! این سخن آن قدر در من اثر کرد که از آن به بعد تا زمانی که به ایران مراجعت کردم پنج سال تمام در محضر مرحوم قاضی روز و شب بسر می بردم؛ و آنی از ادراک فیض ایشان دریغ نمی کردم؛ و از آن وقتی که به وطن مآلوف بازگشتم تا وقت رحلت استاد پیوسته روابط ما برقرار بود و مرحوم قاضی طبق روابط استاد و شاگردی دستوراتی می دادند و مکاتبات از طرفین برقرار بود.

ایشان می فرمودند: ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم. مرحوم قاضی از مجتهدین عظام بود؛ ولی مقید بودند که در منزل خود درس بگویند؛ و دوره‌هایی از فقه درس داده‌اند؛ و نماز جماعت را نیز برای شاگردان خود در منزل اقامه می نموده‌اند؛ و نماز ایشان بسیار باطمینان بود؛ و طول می کشید؛ و پس از نماز مغرب که در اول استتار شمس تحت الافق اقامه می کردند تا وقت عشاء به تعقیبات مغرب می پرداختند؛ و قدری طول می کشید... در دهه اول و دوم ماه رمضان، مجالس تعلیم و انس در شب‌ها بود؛ در حدود چهار ساعت از شب گذشته شاگردان به محضر ایشان می رفتند و دو ساعت مجلس طول می کشید؛ ولی در دهه سوم مجلس تعطیل بود و مرحوم قاضی دیگر تا آخر ماه

رمضان دیده نمی شدند؛ و هرچه شاگردان به دنبال ایشان می گشتند در نجف، در مسجد کوفه، در مسجد سهله، و یا در کربلا، ابدا اثری از ایشان نبود؛ و این رویهٔ مرحوم قاضی در همه سال بود تا زمان رحلت.

مرحوم قاضی در لغت عرب بی نظیر بود؛ گویند چهل هزار لغت از حفظ داشت؛ و شعر عربی را چنان می سرود که اعراب تشخیص نمی دادند سرایندهٔ این شعر عجمی است. روزی در بین مذاکرات، مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالله مامقانی رحمته الله علیه به ایشان می گوید: من آن قدر در لغت و شعر عرب تسلط دارم که اگر شخص غیر عرب، شعری عربی بسراید من می فهمم که سراینده عجم است؛ گرچه آن شعر در اعلی درجه از فصاحت و بلاغت باشد.

مرحوم قاضی یکی از قصائد عربی را که سراینده اش عرب بود شروع به خواندن می کند؛ و در بین آن قصیده از خود چند شعرا بالبداهه اضافه می کند؛ و سپس به ایشان می گوید: کدام یک از این ها را غیر عرب سروده است؟ و ایشان نتوانستند تشخیص دهند.

مرحوم قاضی در تفسیر قرآن کریم و معانی آن ید طولائی داشت؛ و مرحوم استاد ما علامه طباطبائی می فرمودند: این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی بما تعلیم دادند؛ و ما

در تفسیر از مسیرو ممشای ایشان پیروی می‌کنیم؛ و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند؛ و ما طریقه فهم احادیث را که فقه الحدیث گویند از ایشان آموخته‌ایم.

مرحوم قاضی در تهذیب نفس و اخلاق و سیرو سلوک در معارف الهیه، و واردات قلبیه، و مکاشفات غیبیه، سبحانیه، و مشاهدات عینیه، فرید عصر و حسنۀ دهر و سلمان زمان و ترجمان قرآن بود.

چون کوهی عظیم سرشار از اسرار الهی بود؛ و به تربیت شاگردان در این قسمت همت می‌گماشت و روزها در مجالس خصوصی که در منزل داشت، شاگردان ساعتی مجتمع می‌شدند، و آن مرحوم به نصیحت و موعظه و پند و ارشاد می‌پرداخت.

جمع کثیری از اعلام به ین تربیت او در احقاب مختلف، در مسیر حقیقت قدم برداشتند؛ و صاحب کمالات و مقامات گشتند؛ و از وارستگان و پاکان و آزادگان شدند؛ و به نور معرفت توحید منور؛ و در حرم امن وارد و عالم کثرت و اعتبار را در هم نور دیدند.

از جمله استاد گرانمایه ما علامه طباطبائی و برادر ارجمندشان آیه‌الحق مرحوم حاج سید محمد حسن الهی رحمۃ اللہ علیہما بودند که در

تمام مراحل و منازل با هم رفیق و شریک بوده و چون فرقدان پیوسته با هم ملازم، و یار و غمگسار یکدیگر بودند. و از جمله آیات دیگری چون حاج شیخ محمد تقی آملی؛ و حاج شیخ علی محمد بروجردی؛ و حاج شیخ علی اکبر مرندی؛ و حاج سید حسن مسقطی؛ و حاج سید احمد کشمیری؛ و حاج میرزا ابراهیم سیستانی؛ و حاج شیخ علی قسام؛ و وصی محترم آن استاد حضرت آیه الله حاج شیخ عباس هاتف قوجانی که هر یک از آنان به نوبه خود ستارگان درخشان آسمان فضیلت و توحید و معرفتند؛ شکر الله مساعیم الجمیلة.

مرحوم قاضی رحمۃ اللہ علیہ خود در امور معرفت، شاگرد پدرشان مرحوم آیه الحق آقای سید حسین قاضی که از معاریف شاگردان مرحوم مجدد آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی رحمۃ اللہ علیہ بوده اند؛ می باشند و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق امام قلی نخبجویی و ایشان شاگرد مرحوم آیه الحق آقا سید قریش قزوینی هستند.

گویند چون مرحوم آقا سید حسین قاضی از سامراء از محضر مرحوم مجدد عازم مراجعت به آذربایجان مسقط الرأس خود بوده اند؛ در ضمن خدا حافظی، مرحوم مجدد به ایشان

یک جمله نصیحت می‌کند؛ و آن اینکه: در شبانه روز یک ساعت را برای خود بگذار! مرحوم آقا سید حسین در تبریز چنان متوغل امور الهیه می‌گردد؛ که در سال بعد چون چند نفر از تجار تبریز به سامراء مشرف شده و شرفیاب حضور مرحوم میرزا شدند؛ مرحوم میرزا از احوال آقا سید حسین قاضی استفسار می‌کنند؛ آنان در جواب می‌گویند: یک ساعتی که شما نصیحت فرموده‌اید تمام اوقات ایشان را گرفته؛ و در شب و روز ایشان با خدای خود مراده دارند.

ولی چون مرحوم قاضی به نجف آمدند در تحت تربیت مرحوم آیه‌الحق آقای سید احمد کربلائی طهرانی قرار گرفتند و با مراقبت ایشان طی طریق می‌نموده‌اند.

مرحوم قاضی نیز سالیان متمادی ملازم و هم صحبت مرحوم عابد زاهد ناسک وحید عصره حاج سید مرتضی کشمیری رحمته‌الله بوده‌اند البته نه به عنوان شاگردی؛ بلکه بعنوان ملازمت و استفاده از حالات؛ و تماشای احوال و واردات و البته در مسلک عرفانیه بین این دو بزرگوار تباینی بعید وجود داشته است.

اما طریقه تربیت آیه‌الحق آقای سید احمد کربلائی طبق رویه استادشان مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی، معرفت نفس بوده و برای وصول به این مرام، مراقبه را از اهم امور



می شمرده اند؛ و آخوند شاگرد آیه‌الحقّ و فقیه عالی قدر مرحوم آقا سید علی شوشتری است که ایشان استاد شیخ مرتضی انصاری در اخلاق و شاگرد ایشان در فقه بوده‌اند.

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیه با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال به طریق خاصی دستورات اخلاقی می دادند؛ و دل‌های آنان را آماده برای پذیرش الهامات عالم غیب می نمودند. خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند؛ و بعضی از شب‌ها را به تنهائی در آن حجرات بیتوته می کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می کردند؛ بعضی از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند؛ و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد؛ و صورت زیبائی را دیدید؛ و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید؛ توجه ننمائید؛ و دنبال عمل خود باشید!... مرحوم قاضی از نقطه نظر عمل آیتی عجیب بود؛ اهل نجف و بالاخص اهل علم از او داستان‌هایی دارند؛ در نهایت تهیدستی زندگی می نمود با عائله سنگین و چنان غرق توکل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله به قدر ذره‌ای او را از مسیر خارج نمی کرد. یکی از رفقای نجفی ما که فعلاً از اعلام نجف است برای من

می‌گفت: من یک روز بدکان سبزی فروشی رفته بودم؛ دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهوسوا کردن است؛ ولی به عکس معهود؛ کاهوهای پلاسیده و آن‌هایی که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند برمی‌دارد.

من کاملاً متوجه بودم؛ تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد؛ و مرحوم قاضی آن‌ها را در زیر عبا گرفت و روانه شد؛ من که در آن وقت طلبهٔ جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود به دنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما به عکس همه چرا این کاهوهای غیرمطلوب را سوا کردید!؟

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان من! این مرد فروشنده؛ شخص بی‌بضاعت و فقیری است؛ و من گاهی به او مساعدت می‌کنم؛ و نمی‌خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم تا اولاً آن عزت و شرف آبرو از بین برود؛ و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن؛ و در کسب هم ضعیف شود. و برای ما فرق ندارد کاهوی لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد؛ و ظهر که دکان خود را می‌بندد؛ به بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تصرّر او مبادرت به خریدن کردم»<sup>۱</sup>.

در معرفی اجمالی مکتب عرفانی نجف بیان شد که مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله قاضی رانقطه عطف این جریان خاص الخاص دانسته و پس از انحصار عرفان در مرحوم قاضی و اساتید ایشان، یکی از برترین آرزوهای خود را آمادگی فضا برای وصول آحاد جامعه، خصوصاً جوانان، به مقام مرحوم قاضی عنوان می نمایند. حضرت آقا در دیدار با دست اندرکاران کنگره بین المللی بزرگداشت مرحوم قاضی فرمایش مفصلی دارند که علی رغم تذکر بعضی از فرازهای آن در صفحات پیشین، اکنون تمام آن را جهت مزید اطلاع ذکر می نمایم:

«خب، کار بسیار شایسته ای است؛ تجلیل از مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی، ان شاء الله یکی از کارهای بسیار مفید و کار بزرگی است. مرحوم آقای قاضی - میرزا علی آقای قاضی - یکی از حسنات دهر است؛ یعنی واقعاً شخصیت برجسته علمی و عملی مرحوم آقای قاضی، حالا اگر نگوییم بی نظیر، حقاً در بین بزرگان کم نظیر است.

خب، ایشان علاوه بر مقامات معنوی و عرفانی خودشان، شاگردان زیادی را هم تربیت کردند که این خیلی با ارزش است؛ شخصیت های بزرگی که ما بعضی از این ها را ملاقات کردیم، زیارت کردیم: مرحوم آقای طباطبائی، مرحوم آقای آسید محمد حسن الهی - اخوی ایشان - مرحوم آقای آمیرزا

ابراهیم شریفی - که داماد مرحوم آقای قاضی بودند، در زابل بودند و جزو شاگردان برجسته آقای قاضی بودند - مرحوم آقای حاج شیخ عباس قوچانی، و در این اواخر هم مرحوم آقای بهجت؛ بزرگان دیگری هم بودند، مثل مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی آملی، مرحوم آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و شخصیت‌های متعدد دیگری.

مهمترین مسئله در این باب، این است که مادر بین سلسله علمی فقهی و حکمی خودمان در حوزه‌های علمیه - در این صراط مستقیم - یک گذرگاه و جریان خاص الخاص داریم که می‌تواند برای همه الگو باشد، هم برای علما الگو باشد - علمای بزرگ و کوچک - هم برای آحاد مردم و هم برای جوان‌ها؛ می‌توانند واقعاً الگو باشند. این‌ها کسانی هستند که به پایبندی به ظواهر اکتفاء نکردند، در طریق معرفت و طریق سلوک و طریق توحید تلاش کردند مجاهدت کردند کار کردند، و به مقامات عالیه رسیدند. و مهم این است که این حرکت عظیم سلوکی و ریاضتی رانه با طرق من‌درآوردی و تخیلی - مثل بعضی از سلسله‌ها و دکان‌های تصوف و عرفان و مانند این‌ها - بلکه صرفاً از طریق شرع مقدس، آن هم با خبرویت بالا، به دست آوردند.

همین سلسله مرحوم آقای قاضی - مجموعه این بزرگواران که

از مرحوم حاج سید علی شوشتری شروع می‌شود- همه‌شان مجتهدین تراز اول بودند. یعنی مرحوم آسید علی شوشتری که شاگرد شیخ بود و استاد اخلاقی و سلوکی شیخ بود- در فقه و اصول شاگرد شیخ بود، در سلوک و اخلاق استاد شیخ بود [و] شیخ می‌آمد از ایشان استفاده می‌کرد- بعد از فوت مرحوم شیخ که یک مدت خیلی کوتاهی هم [ایشان بعد از شیخ] زنده بودند، درس شیخ را از همان جایی که بود شروع کردند؛ شاگردانی که در درس مرحوم حاج سید علی شوشتری شرکت کردند، می‌گفتند ما فرقی ندیدیم بین شیخ و بین او؛ یعنی مقام او از لحاظ علمی و فقهی در این مرحله است. شاگرد برجسته ایشان، مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی است که از لحاظ عرفانی و معنوی و سلوکی حقیقتاً در عرش است، یعنی عظمت مقام مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی قابل توصیف نیست؛ ایشان از لحاظ مآلئی و علمی- که ایشان جزو شاگردان شیخ بودند- جزو شاگردان درجه یک شیخ در علم فقه و اصول بودند؛ ولی معنای سلوکی و عرفانی و توحیدی برزندگی ایشان غلبه کرد، چون در این طریق مشی می‌کرد. شاگردان ایشان- که اساتید مرحوم آقای قاضی باشند- مثل مرحوم حاج سید احمد کربلائی، مرحوم حاج شیخ محمد بهاری و افرادی از این قبیل، این‌ها

همه افرادی بودند که از لحاظ فقهی در رتبه بالا بودند؛ یعنی مرحوم حاج سید احمد کربلایی جووری بود که مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی احتیاطات خودش را به ایشان مراجعه می‌کرد و قطعاً [ایشان] در معرض مرجعیت بود؛ اما خود ایشان امتناع کردند- گله کردند که چرا احتیاطات را به من مراجعه می‌کنید، اجتناب کردند- و در همین عالم معنویت بودند. مرحوم جدّ ما- مرحوم آقای آسید هاشم نجف آبادی- دیده بود، درک کرده بود مرحوم آسید احمد را؛ می‌گفت ما وقتی سحر یا شب می‌رفتیم طرف سهله یا از سهله برمی‌گشتیم، صدای گریه این مرد- آسید احمد- از داخل خانه‌اش که سرراه بود شنیده می‌شد. این‌ها یک حالات اینجووری‌ای داشتند.

خب، مرحوم آقای قاضی هم شاگرد این‌ها است. ایشان البته هم شاگرد پدرشان مرحوم آقای آسید حسین هستند، هم- بعد که می‌آیند نجف- شاگرد مرحوم آسید احمد بودند، ده سال یا دوازده سال هم شاگرد مرحوم سید مرتضای کشمیری بودند؛ البته در این کتابی که آقازاده مرحوم آقای قاضی- مرحوم آسید محمدحسن- نوشتند، می‌گویند ایشان پیش مرحوم آسید مرتضای کشمیری تلمذ نمی‌کرده، از مصاحبت او استفاده می‌کرده؛ لکن در همان کتاب یا در

نوشته‌های مرحوم آقای آسید محمدحسین طهرانی دیدم -  
 یادم نیست الان کجا خواندم - مرحوم آقای قاضی می‌گوید  
 من نمازخواندن را از آسید مرتضای کشمیری یاد گرفتم. شما  
 ببینید معانی این کلمات چقدر عمیق است. ماها هم نماز  
 می‌خوانیم و خیال هم می‌کنیم که نماز خوب می‌خوانیم. این  
 مردِ عارفِ بزرگی که سالها پیش پدرش در تبریز تربیت شده  
 بود و پیش رفته بود، وقتی می‌آید نجف [و] ده سال پیش  
 مرحوم آسید مرتضای کشمیری می‌ماند، می‌گوید من نماز  
 خواندن را از او یاد گرفتم. آن وقت شاگردهای مرحوم آقای  
 حاج میرزا علی آقای قاضی نقل می‌کنند که ایشان با همه  
 [گرفتاری] - خیلی گرفتار بوده در زندگی، عائله سنگین و  
 فقر و مشکلات - وقتی وارد نماز می‌شد، از همه دنیا غافل  
 می‌شد؛ یعنی آنچنان غرق در ذکر و خشوع و توسل در حال  
 نماز بود که از همه عالم فارغ می‌شد.

خب، این یک گذرگاه فوق‌العاده‌ای است؛ گذرگاه  
 خاص‌الخاص است. برای ماها از این جهت حجّت است  
 که ما بفهمیم این هم هست؛ این مقامات، این حرکت، این  
 سلوک، این خلوص در راه خدا هست.

هیچ اهل بُروز مکاشفات و مانند این‌ها هم نبودند؛ خب  
 خیلی چیزها از آن‌ها نقل شده - نقلیات موثق که در مورد

عجایب زندگی مرحوم آقای قاضی که به نظر ماها عجایب است نقل شده، یکی دو تا نیست؛ موثق هم هست، آدم یقین پیدا می‌کند از صحت طُرُق که دارد- لکن اصلاً این‌ها در زندگی این بزرگوارها اهمیتی ندارد، نقشی ندارد. خود ایشان هم به شاگردهایشان می‌گفتند؛ می‌گفتند اگر چنانچه یک حالت مکاشفه‌ای برایتان دست داد اعتناء نکنید، کازتان را بکنید، ذکرتان را بگویید، آن حالت خشوع را حفظ بکنید؛ یعنی مقامات این‌ها این است. بالاخره خیلی مهم است که شخصیت‌های اینجوری احیاء بشوند، شناخته بشوند، معرفی بشوند؛ منتها در معرفی این‌ها از آدم‌های خبره استفاده کنید؛ یعنی کسانی بیایند درباره این‌ها حرف بزنند که بتوانند مقامات این‌ها را- لا اقل در لفظ، در زبان- برای ماها بیان کنند که ما یک استفاده‌ای ببریم، بهره‌ای ببریم؛ و الا صرف [بیان] مقامات علمی و فقهی- که در حد اعلی این‌ها داشتند- کافی نیست برای معرفی امثال شخصیتی مثل مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی.

خب، ایشان عمر طولانی هم الحمدلله داشتند، و توفیقات زیادی هم داشتند، شاگردهای زیادی هم تربیت کردند، از لحاظ معانی سلوک و عرفان و مانند این‌ها هم از افرادی است که عرض کردم حداقل این است که بگوییم کم نظیر



[است]، یعنی واقعاً شخصیت ایشان برجسته است. در این کتابی که آقازاده ایشان - مرحوم آقای آسید محمدحسن - نوشتند که من چند سال پیش دستم رسید و مکرر نگاه کردم، چند تا نامه از ایشان هست [ولی] در این کتاب جوری حاشیه زده شده که آدم نمی فهمد کدام قسمت جزو متن است کدام قسمت جزو حاشیه است. اگر بتوانید متن این نوشته‌ها را که حتماً در اختیار بقیه بازمندگان آن مرحومین است به دست بیاورید - چهار پنج نامه است که یکی اش به احتمال قوی خطاب به آقای طباطبائی است، البته عنوان ندارد اما آدم از متنش حدس می زند که خطاب به آقای طباطبائی است؛ یکی اش احتمالاً خطاب به مرحوم آقای آسید محمدحسن الهی است؛ یکی دو نامه خطاب به مرحوم آشیخ ابراهیم شریفی زابلی است که داماد ایشان بوده است؛ یکی خطاب به عموم شاگردانشان است به مناسبت حلول ماه رجب یا حلول ماه ذیقعدہ که می گویند ماه حرام شروع شد و درباره اهمیت ماه‌های حرام چیزهایی آنجا می نویسند؛ و شاید بعضی هم خطاب به دیگرها - و اگر خود این نامه‌ها را جداگانه منتشر کنید، به نظر من یک یادگار خیلی خوبی است.

به هر حال از آقایان متشکر هستیم و امیدواریم ان شاء الله

کار به بهترین وجهی پیش برود»<sup>۱</sup>.

عظمت علمی و معنوی مرحوم آیه الله قاضی به قدری فراوان و بیش از ادراک نگارنده است که تنها می توان سر را به زیر انداخته و عرض کرد: قلم اینجا رسید و سر بشکست!  
بهبتر است برای آشنایی با مقام منبع این عارف بزرگوار، اندکی کلامات بزرگان وادی عرفان و معنویت در شأن این «کوه توحید» را بیان نماییم.

مرحوم علامه طباطبائی در وصف استاد بی بدیل خود می فرماید:  
«ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم.»<sup>۲</sup>

ایشان در فرمایش دیگری، سبک بدیع تفسیری خود را از برکات مرحوم آیه الله قاضی دانسته و می فرماید:  
«این سبک تفسیر آیه به آیه را مرحوم قاضی بما تعلیم دادند، و ما در تفسیر، از مسیرو ممشای ایشان پیروی می کنیم. و در فهم معانی روایات وارده از ائمه معصومین ذهن بسیار باز و روشنی داشتند، و ما طریقه فهم احادیث را که «فقه الحدیث» گویند از ایشان آموخته ایم.»<sup>۳</sup>

۱. بیانات ۱۳۹۱/۰۴/۲۶.

۲. مهرتابان، ص ۲۵ و ۲۶.

۳. همان، ص ۲۷.

همچنین مرحوم آیه الله شهید مطهری نقل می نمایند که:  
«آقای طباطبایی می فرمودند من اوایل که اسفار می خواندم خیلی کار می کردم و خیلی فکر می کردم و خیلی هم تجزیه و تحلیل می کردم. بعد کم کم در من این غرور پیدا شده بود که خود آخوند هم اگر بیاید دیگر بهتر از این نمی تواند این مطالب را تجزیه و تحلیل کند. تا بعد می روند نزد استادشان مرحوم آقای قاضی که استاد سیرو سلوک و معنویت بوده است. آقای طباطبایی می فرمودند وقتی که ایشان وارد بحث مسائل وجود شد یک مرتبه معتقد شدم که من تا به حال یک کلمه از اسفار نمی فهمیدم.»<sup>۱</sup>

عارف دلسوخته مرحوم آیه الله سید عبدالکریم کشمیری نیز در وصف مرحوم قاضی می گویند:

«او مردی الهی و ملکوتی بود، اهل این زمین نبود، ما هر هم و غمی از امور دنیا و معنویات داشتیم وقتی پیش آقای قاضی می رفتیم، برطرف می شد... رفیقش خدا بود... توکلش بر خدا قوی بود و منزوی از خلق... به فنا فی الله رسیده بود.»<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۱۴۵.

۲. عطش، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

و همچنین علامه حسن زاده می‌فرمایند:  
«ایشان از اعجوبه‌های دهر بود.»<sup>۱</sup>

### دستورالعمل‌های آیه‌الله سید علی قاضی

در کتاب ارزشمند «عطش» بخشی از دستورات پراکنده مرحوم آیه‌الله قاضی رحمته‌الله علیه تجمیع و احیاناً ترجمه شده است که جهت تنویر هرچه بیشتر قلوب و آشنایی با مرام و سیره تربیتی این عارف کامل، بخشی از این دستورات را مرور می‌نماییم:

#### نماز

«شما را سفارش می‌کنم به اینکه نمازهایتان را در بهترین و با فضیلت‌ترین اوقات آن‌ها به جا بیاورید و آن نمازها با نوافل، ۵۱ رکعت است؛ پس اگر نتوانستید، ۴۴ رکعت بخوانید و اگر مشغله‌های دنیوی نگذاشت آن‌ها را به جا آورید، حداقل نماز توابعین را بخوانید [نماز اهل انابه و توبه هشت رکعت هنگام زوال است].»

مرحوم علامه طباطبایی و آیه‌الله بهجت از ایشان نقل می‌کنند که می‌فرمودند:

«اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرالین کند.»

مرحوم آقای سید هاشم رضوی هندی می فرمایند: روزی یکی را به محضر آقای قاضی آوردند که مثلاً آقا دستش را بگیرد و راهنمایی اش کند. مرحوم آقای قاضی فرموده بودند: «به این آقا بگویید که نماز را در اول وقت بخواند». بعد معلوم شد که آن آقا وسواس در عبادات داشته و نماز را تا آخر وقت به تأخیر می انداخته است.

«اما وصیت های دیگر، عمده آن ها نماز است. می فرمودند نماز را بازاری نکنید اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع. اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ میماند و تسبیح صدیقه کبری علیه السلام که از ذکر کبیره شمار می آید و آیت الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود.»

## قرآن

آیه الله نجابت می فرمودند:

«آیه الله میرزا علی قاضی به مرحوم آیه الله شیخ علی محمد بروجردی (از شاگردان برجسته آقای قاضی) فرموده بودند که: هیچ گاه از قرآن جدا مشو و ایشان تا آخر عمر بر این سفارش

آقای قاضی وفادار و پایبند بود. هر وقت از کارهای ضروری و روزمره فارغ می شد، قرآن می خواند و با قرآن بود.»

آیه الله قاضی در نامه ای به آیه الله طباطبایی می فرمودند:  
 دستورالعمل، قرآن کریم است؛ فیه دواء کل دواء و شفاء کل  
 عله و دوا کل غله علماً و عملاً و حالاً. آن قره العیون مخلصین را  
 همیشه جلوی چشم داشته باشید و با آن هادی طریق مقیم و  
 صراط مستقیم سیرنمایید و از جمله سیرهای شریف آن قرائت  
 است به حسن صورت و آداب دیگر، صوص در بطون لیالی...  
 همچنین ایشان به عموم شاگردان خود توصیه می فرمودند که:  
 «بر شما باد به قرائت قرآن کریم در شب با صدای زیبا و غم  
 انگیز، پس آن نوشیدنی و شراب مؤمنان است.»

### نماز شب

مرحوم قاضی پیرامون اهمیت نماز شب می فرمودند:  
 «اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن  
 نیست، و تعجب از کسی است که می خواهد به کمال  
 دست یابد و در حالی که برای نماز شب قیام نمی کند و ما  
 نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات دست یابد مگر به  
 وسیله نماز شب.»

توسل به ائمه اطهار و خصوصاً حضرت سیدالشهداء علیه السلام

مرحوم قاضی در یکی از نامه های خود می نگارند:

«.... و تمام طرق.... توسل به ائمه اطهار علیهم السلام و توجه تام به مبدأ است. چونکه صد آمد، نود هم پیش ما است. با درویش و طریق آن ها کاری نداریم. طریقه، طریقه علما و فقها است، با صدق و صفا.»

و از ایشان نقل شده است که می فرمودند:

« محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این فضیلت هم حضرت قربنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.»

اتفاقاً فتح باب مرحوم قاضی و دستیابی ایشان به مقامات توحیدی نیز به برکت توسل به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و ابتداءً از دریچه وجود مقدس حضرت عباس علیه السلام رخ می دهد. نقل شده است که:

« آیه الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شریفین امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام به جا می آورد. یک بار، وقتی به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می

رسد، با خود می اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برآیم ظهور نکرده است؛ هر چه دارم، به عنایت خدا و به برکت ثبات است. در راه، سید ترک زبانی که به ظاهر دیوانه است، به طرف او می دود و می گوید: «سید علی! سید علی! امروز، مرجع اولیا در تمام دنیا، حضرت ابوالفضل علیه السلام است» و او آن قدر سر درگریان است که متوجه نمی شود آن سید چه می گوید. به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام مشرف می شود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می خواند و می خواهد مشغول نماز مغرب شود.

تکبیره الاحرام را که می گوید، می بیند وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام به طور کلی عوض می شود؛ آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. قرائت را کمی نگه می دارد، تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می دهد. مستحبات را کم می کند و نماز را سریع تر از همیشه به پایان می رساند. به حرم امام حسین علیه السلام نمی رود و به دنبال جایی خلوت، به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکنند، به پشت بام می رود. آن جا دراز می کشد و دوباره آن حال می آید و بیشتر می ماند. تا این که اهل منزل سینی



چای رامی آورد، آن حال می رود. نماز عشا رامی خواند و دوباره آن وضع، برمی گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره اش را هم ندیده است و حالا که دیده نه می تواند در بدن بماند و نه می تواند بیرون بیاید. دوباره که شام رامی آوردند و آن حال قطع می شود و نیمه شب دوباره برمی گردد و مدت بیشتری طول می کشد. آری؛ بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید: آن چه رامی خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین علیه السلام در رابطه رویم گشود. ابن فارض، یک قصیده تائیه برای استادش گفته است؛ من هم یک قصیده تائیه نمره یک برای امام حسین علیه السلام گفته ام که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحواتم، برایم باز کرد.»<sup>۱</sup>

مرحوم قاضی پیرامون دعا جهت تعجیل حضرت صاحب الامرار و احنا له الفداء نیز می فرمودند:

«از آن چیزها که بسیار لازم و با اهمیت است دعا برای فرج حضرت حجت صلوات الله علیه در قنوت نماز و تراست بلکه در هر روز و در همه دعاها.»

### دل هیچ کس را نرنجانید!

مرحوم قاضی در دستوری عمومی به شاگردان خود می فرماید:  
 «دیگران که، گرچه این حرفها آهن سرد کوبیدن است، ولی  
 بنده لازم است بگویم اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت  
 صدق، موافقت ظاهر با باطن و ترک خدعه و حيله و تقدم  
 در سلام و نیکویی کردن با هر برّو فاجر، مگر در جایی که خدا  
 نهی کرده. الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید!  
 تا توانی دلی بدست آور      دل شکستن هنرفی باشد»

### حق الناس

آیه الله نجات نقل می کنند:

«وقتی که بنده مشرف شدم خدمت ایشان فرمودند: هر حق  
 که هر کس برگردن تو دارد باید ادا کنی. خدمت ایشان عرض  
 کردم: مدتی قبل در بین شاگردهایم که نزد بنده درس طلبگی  
 می خواندند، یکی خوب درس نمی خواند. بنده ایشان را  
 تنبیه کردم. اذن از ولی او هم داشتم در تربیت. در ضمن این  
 جاهم نیست که از او طلب رضایت کنم. می فرمودند: هیچ  
 راهی نداری، باید پیدایش کنی. گفتم آدرس ندارم، گفتند  
 باید پیدا کنی.  
 آقای قاضی فرمودند: هر حق که برگردن باشد تا ادا کنی

باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست. یعنی این‌ها همه مال حضرت احدیت است. و حضرت احدیت رضایت خود را در راضی شدن مردم قرار داده است.»<sup>۱</sup>

### عمل به روایت عنوان بصری

مرحوم علامه طهرانی می‌نویسند:

«[مرحوم قاضی] برای گذشتن از نفس اماره، و خواهشهای مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات برمی‌خیزد، روایت عنوان بصری را دستور می‌دادند به شاگردان و تلامذه و میدان سیرو سلوک إلی الله تا آن را بنویسند و بدان عمل کنند. یعنی یک دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این روایت بود. و علاوه بر این می‌فرموده‌اند باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دو بار آن را مطالعه نمایند.»<sup>۲</sup>

---

۱. عمده مطالب این بخش از کتاب عطش، ص ۲۷۰ تا ۲۸۴ استفاده شده است.

۲. روح مجرد، ص ۱۷۶. برای مطالعه ترجمه حدیث شریف «عنوان بصری» به پیوست شماره ۳ رجوع شود.

## علامه طباطبائی

نام علامه طباطبائی رحمته الله علیه، مشعل همیشه فروزان عرفان و حکمت، برای تمامی طالبان راه حق، نامی آشنا و بهجت‌انگیز است. کم‌تر کسی است که در فضای علمی امروز، به دنبال شناخت صحیح و کاملی از اسلام باشد اما با آراء و نظریات حکیم متأله علامه سید محمد حسین طباطبائی آشنا برخورد ننماید.

مرحوم علامه طباطبائی جدای از تربیت شاگردان بسیار ممتازی که در میان آن‌ها، شخصیت‌هایی نظیر شهید آیه‌الله مرتضی مطهری و شمار زیادی از مراجع تقلید و عالمان برجسته معاصر دیده می‌شود، با آثاری سترگی نظیر *بداية الحکمه*، *نهایة الحکمه*، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، *شیعه در اسلام*، *قرآن در اسلام*، *رسائل*، *حواشی بر اسفار* و از همه مهم‌تر تفسیر شریف و بی‌نظیر *المیزان* شناخته می‌شود اما متأسفانه بعد عرفانی و سلوکی این شخصیت جامع‌الاطراف در بسیاری از مجالات، مغفول مانده است.

بزرگان زیادی درباره شخصیت متعالی مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه سخن گفته‌اند، اما مقام معظم رهبری، با بصیرت و شناخت مثال‌زدنی خود، ضمن رصد شخصیت جامع مرحوم علامه طباطبائی، در فرمایشات گوناگونی تلاش نمودند تا این

فیلسوف و مفسر بزرگوار را، همان‌گونه که بود، در قامت یک سالک راه‌رفته و یک عارف تمام‌عیار معرفی نمایند. در ادامه به ذکر مواضعی از سخنان مقام معظم رهبری در تبیین شخصیت مرحوم علامه اشاره خواهیم نمود.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیامی به مناسبت اولین سالگرد رحلت ملکوتی علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ چنین می‌فرمایند:

«بسم الله الرحمن الرحيم .

اکنون که یکسال از ارتحال فقید بزرگ اسلام حضرت استاد آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبائی می‌گذرد، جای آن است که یاد گرامی این حکیم الهی و این فقیه پرهیزکار و این مفسر قرآن و این اسلام‌شناس بزرگ در خاطره نسل کنونی انقلابی ما پایگاه شایسته خود را باز یابد و در هنگامه شور و شوق عاشقان لقاء الله که ذخیره هستی را با اشتیاق تمام نثار اسلام و قرآن می‌کنند، مشعل اندیشه ژرف و راهنمای او، در آیین بندهان روزگار تجدید شکوه و عظمت اسلام، تابناک‌تر از همیشه جلوه‌گری کند.

امید است که این مجمع دانش پژوهان و حکمت‌شناسان آگاه بتواند نقش بزرگ خود را در ادای این واجب تاریخی به تمام و کمال ایفاء کند و یاد زنده آن مرد علم را در خاطره روزگار ما زنده تر و برجسته تر سازد.

حقیقت آنست که انقلاب اسلامی کبیرایرانیان در این روزگار، در مبنا و ریشه، یک انقلاب فرهنگی و مبتنی بر احیای ارزشهای فرهنگی اسلام است. همه بعدی بودن این انقلاب ناشی از آنست که اندیشهٔ اسلام، یعنی محور این فرهنگ آسمانی و الهی، اندیشه‌ای همه بعدی است که به انسان از جوانب مختلف می‌نگرد و به جنبه‌های مادی زندگی وی نیز در کنار جنبه‌های معنوی آن بها می‌دهد. به سخنی کوتاه می‌باید گفت: انقلاب ما بمعنای حاکمیت اسلام بر ذهن و بر عمل انسانهاست و اسلام که همان ره آورد پیامبران الهی برای بشر است، یک حقیقت فرهنگی است، یک ایمان است که از آن شیوهٔ زندگی درست و به هنجار انسان می‌تراود و جوانه می‌زند.

در این انقلاب واقعیت‌های زندگی، یعنی روشهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی همه ساخته و پرداختهٔ آن ایمانند، پس در چنین انقلابی مهم‌تر از همه، باز پس گرفتن ارزشهای اصیل فرهنگی و معنوی از دست تطاول روزگاران گذشته و بازگرداندن ریشه‌های فکری و عقیدتی آن ایمان فعال و سازنده به فضای جامعه و به حریم دلهای مردم است، در این انقلاب همهٔ تلاشهای اقتصادی و سیاسی و نظامی و غیر آن باید برمبنای این تجدید بنای

ایمانی و فرهنگی صورت گیرد و از آن جدا نماند که جدا ماندن از آن، انحراف و در نهایت مرگ این انقلاب را معنی می دهد. با چنین تعلق ای از انقلاب می توان شخصیت علامه فقید بزرگوار زمان ما را به درستی ارزیابی کرد و جایگاه حقیقی او را در مجموعه عظیم این انقلاب به درستی شناخت. او مجموعه ای از معارف و فرهنگ اسلام بود، فقیه بود، حکیم بود، آگاه از اندوخته های فلسفی شرق و غربی بود، مفسر قرآن بود، از علوم اسلامی یعنی علمی که از اسلام نشأت گرفته یا از آن تغذیه کرده است مطلع بود، از اصول، از کلام، از ادبیات، از نجوم و هیأت و ریاضیات و از برخی علوم بی نام و نشان دیگر.

شخصیت او در لابلای این دانستنیهای بسیار به کمک ریاضتی مداوم و دراز مدت، پرورده، صیقل یافته و پرداخته شده بود. از کسانی بود که تنها مکتب جامعی چون اسلام می تواند امثال او را در دامان پربرکت خویش پرورش دهد، چهره معنوی او، سیمای پرصلابت مردی بود که ایمانی استوار و عرفانی راستین را با دانشی گسترده و عمیق توأم ساخته و با آمیزه شگرف وجود خویش ثابت کرده بود که اسلام می تواند سوز درون دلسوختگان شیفته را با عقل راسخ فرزنانگان فرهیخته یکجا گرد آورد، او، تلاش و جهاد

بی انتها و خاموش نشدنی خود را هم به این معجون الهی در آمیخته بود. در یکی از حساسترین دوران‌های حیات اسلام و تشیع، جانانه به دفاع از حریم معنویت اسلامی و حکمت و معرفت الهی برخاسته و مفاهیم زیبای اجتماعی اسلام را از آیات کلام الهی استخراج کرده و به عرضه کامل و جامع اسلام پرداخته بود. او مدافعی استوار از ارزشهای فرهنگ اسلام در برابر بساط نیرنگ مکاتبی بود که با بهره‌گیری از انواع شیوه‌ها و ترفندها بر این فرهنگ الهی تاختن آورده و بتدریج رابطه دلها و مغزها را در بخشهایی از جامعه، از چشمه سار زلال آن گسسته بودند، او که در حوزه علمیه قم، در شمار درخشنده ترین گوهرها بود و به آن مدرسه اسلامی پربرکت، ارزش می بخشید، تنها به آن حوزه محدود نشده بود و بتدریج در همه حوزه‌های علمی و در همه محافل اسلامی و در سطح وسیع جامعه حضور خود را مجسم‌ترو برجسته‌تر می ساخت، معارفی که از زبان و قلم او بر صفحه دلها و کاغذها نقش بسته بود از صدها و هزارها زبان و با صدها و هزارها بیان در همه جا منتشر می‌گشت و به همه کس علم و معرفت می‌آموخت.

اکنون این چراغ برافروخته و روشنی بخش به خاموشی گراییده است اما، خورشید طلوع کرده و عالم افروز اسلام



می رود که همه زوایا را در این کشور فراگیرد، جامعه امروز به سمت همان سرمنزلی پیش می رود که او در اندیشه بلند خود آنرا می دید و بسوی آن برمی انگیخت، در پیشاپیش این کاروان مردی از سلاله انبیاء و رهبری از زمره عاشقان و عارفان بالله، فقیهی بزرگ و اسلام شناس راه رامی پیماید و هدف رامی نمایاند، عطر دل آویز دنیای انبیاء و اولیاء به مشام می رسد، آخرت با دنیا در آمیخته و بهشت الهی در میچه ای بسوی زمین گشوده است، هنگامه، هنگامه اولیاء و فقها و عرفا است و جای آن فقیه و عارف و سالکی که اکنون به یاد یکمین سالگرد رحلتش گرد آمده ایم خالیست. استاد علامه بزرگوار ما باید با گسترش میراث فرهنگی گرانبهایی که گرد آورده و اندوخته بود در جامعه حاضر و شاهد بماند و سرانگشت اشارت او راه درست را به همه راهروان بیاموزد، این مهم بعهدۀ دانش پژوهان و معرفت پروران است و امید که این مجمع بزرگ و محترم از عهدۀ سهم خود در این تکلیف بخوبی برآید.»<sup>۱</sup>

همچنین حضرت آقا به مناسبت دومین سال رحلت مرحوم علامه طباطبائی در پیامی می فرمایند:

«بسم الله الرحمن الرحيم.

از روزی که شمع وجود آموزگار کبیر، حکیم فرزانهٔ زمان، علامهٔ بزرگوار حضرت آیت الله سید محمد حسین طباطبائی قدس سره به خاموشی گرایید، دو سال گذشته است. فقدان آن بزرگوار بی شک ضایعه ای عظیم برای عالم اسلام است و خاکستر حسرت و دردی را که این فقدان، بر جان و دل گوهرشناسان معنی فرو پاشیده است، گذار ایام به سادگی نتواند زدود.

اما در متن دریغ و حسرتی که کام اندیشه راتلخ می‌کند، حرکت و تلاش شاگردان آن عزیز در جهت نشر افکار و آثار آن بزرگوار و تشریح و توضیح شخصیت کم نظیر ایشان، بذرایین امید روشن و شیرین را در دلهای می‌پروراند که اگر چه پیکر شریف استادی در خاک خفته است، اما اندیشهٔ والا و تابناک او، به سرزندگی و شادابی هر چه بیشتر در حال بالندگی و فروغ ابدی آن همچنان روشن‌گر راه امروز و فردای رهروان راه خداست. زهی سعادت برملت‌ی که سالکان راه حق و اولیای خدا را به شایستگی و سزاواری قدر می‌شناسد و در پرتگاه حیات، از پرتو تعالیم هستی بخش آنان دیده بر نمی‌گیرد و غفلت روانی دارد. این است آن اکسیر جاودانه ای که فقدان دردناک استادی عظیم الشان همچون علامه

طباطبائی راتا حدی قابل تحمل می نماید.

با اینهمه هیچگاه مرگ يك عالم ربانی بمعنای پایان حیات وی نبوده است و بسا عالمان که تأثیر تعلیمات آنان پس از مرگ آنان نیز همچون دوران حیات شان بل بیشتر، خط و راه و جهت حرکت جامعه را بسوی تعالی و کمال هموار ساخته است و بی تردید، علامه بزرگوار ما از این دست است.

پرتو درخشان و تابناک تعلیمات و اندیشهٔ این بزرگمرد عالم معنی در زمینهٔ معارف اسلامی، فقه، تفسیر، حکمت، اخلاق و عرفان، به غنا و سرشاری هرچه بیشتر گنجینهٔ عظیم فرهنگ و معارف جهان اسلام، سالیان دراز همچنان خواهد افزود و نام نیکش که هم اینک نیز مرزهای جغرافیایی را در نور دیده است، در مجامع و محافل اهل فرهنگ و معرفت، در جهان، روز بروز آوازهٔ بیشتری خواهد یافت و فخر و مباهات بر اسلام و مسلمین که ذخیرهٔ ای این چنین عظیم و گرانها به عالم بشریت ارمغان کرده اند.

بیگان و وظیفهٔ تبیین مبانی فکری آن استاد در فلسفه و تفسیر و ترجمهٔ آثار او به زبانهای زندهٔ دنیا و زمینه سازی برای گسترش دامن آن اندیشهٔ بلند در مراکز علمی و دانشگاههای جهان اسلام، در نخستین بار بردوش کسانی است که خود پیوستهٔ همان کاروانند که علامهٔ استاد بزرگوار

ما از پیشروان آن بود و دستگاہهای دولتی مربوط در نظام جمهوری اسلامی باید آن را در این مهم یاری کند. اینجانب همصدا با همهٔ شاگردان آن استاد عالیقدر و ملت بزرگ ایران، در دومین سالروز ارتحال ایشان، یا دو نام عزیزش را گرامی می‌دارم و از درگاه خداوند متعال مسألت دارم که به همهٔ ما توفیق درک تعلیمات و شناخت شخصیت و تداوم راه ایشان را عنایت فرموده، جامعهٔ اسلامی ما را پیوسته از نعمت وجود عالمان و فقهای پرهیزگاری همچون استاد علامهٔ فقید بهره‌ور و مباحی فرماید.»

حضرت آقا در موضع دیگری می‌فرمایند:

«مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان [نظری] هم وارد بود؛ منتها آنچه در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد»<sup>۱</sup>.

و یا فرموده‌اند:

«آماده‌سازی فضا برای رشد معنویّت و رهایی از بردگی

۱. بیانات رهبر در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

شهوَت و غضب در انسان‌های مستعد؛ این هم یکی از آن برترین آرزوها است که غالباً به این توجّه نیست. باید فضا جوَری بشود که انسان‌های مستعد بتوانند در آن فضا حرکت کنند، امثال حاج میرزا علی‌آقای قاضی‌ها و علامه طباطبائی‌ها و شخصیّت‌های برجسته این جوَری به وجود بیایند؛ انسانهای والا و برتر که از این فضای مادی توانسته‌اند تعالی پیدا کنند و فراتر بروند؛ یعنی فضا بایستی برای این آماده بشود. البته همه ما استعداد یک چنین چیزی را نداریم اما در میان ما کسانی هستند که استعداد این حرکت را دارند، بخصوص در دوره جوانی»<sup>۱</sup>.

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای علاوه بر تأکید بر مقام عرفانی مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه و تجلیل از این مقام ایشان، در سخنان متعددی، پافشاری مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه بر نشر معارف عمیق الهی و دفاع از کیان عقاید اسلامی در برابر شبهات راستوده و این ویژگی را به عنوان مزیت‌های خاص علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه معرفی نموده‌اند. ایشان در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت می‌فرمایند:

«همین مشهدی که شما مثال زدید و تعجب می‌کنید که

۱. بیانات رهبر در دیدار با دانشجویان، ۱۳۹۷/۰۳/۰۷.

مشهد طالب و مایل مسائل حکمی و فلسفی است، خب این مشهد یک روزی در کشور ما کانون حکمت بوده است. یعنی حکمای بزرگی در این شهر حضور داشتند؛ مثل مرحوم آقا بزرگ حکیم، پسرش آقا میرزا مهدی حکیم، یا مثل مرحوم شیخ اسدالله یزدی که عارف بود؛ این‌ها همه در مشهد بودند، مال دوره قبل از دوره اساتید ما هستند. یعنی پدر من، هم پیش مرحوم آقا بزرگ درس خوانده بود، هم پیش مرحوم آشیخ اسدالله یزدی. طبقه قبل از ما و اساتید ما، این‌ها را درک کرده بودند قبل از این‌ها، مرحوم آ میرزا حبیب - عارف و حکیم - در مشهد بوده. یا مرحوم حاج فاضل سبزواری الاصل سرخروی در مشهد در عین حال که ملاً و مدرّس فقه و اصول بود، لیکن اهل حکمت بود. بنابراین مشهد مرکز اینجوری بوده. خب، دقت نکردند، توجه نکردند، یک باره از بین رفت؛ مشهد تبدیل شد به یک مرکز ضد حکمت. یعنی توجه نکنید، اینجوری می‌شود. به نظر من هنر بزرگ مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه این بود که پافشاری کرد و کار خود را در شرائط مختلف ادامه داد. حتی طبق آن نقل‌هائی که ما شنیدیم - گرچه آن وقت هم بنده به ذهنم بود، منتها دقیق یادم نیست - هنگامی که ایشان «اسفار» را تعطیل کردند، همان جا در همان مسجد

سلماسی «شفاء» را شروع کردند. خب، این یعنی استقامت. پس کار اول شما این است»<sup>۱</sup>.

و نزدیک به همین معنا فرموده‌اند:

«در گذشته در حوزهٔ قم با فلسفه و وجود مرحوم آقای طباطبایی مخالفت می‌شد. می‌دانید درس اسفار ایشان به دستور تعطیل گردید و ایشان مجبور شد شفا تدریس کند. در دورهٔ اخیر، قم مرکز حوزهٔ فلسفی ما بوده است؛ آقای طباطبایی هم انسان کاملاً متشجع، مواظب، دائم الذکر، متعبد، اهل تفسیر و اهل حدیث بوده؛ از آن قلندر مآب‌های آن طوری نبوده است - البته جلسات خصوصی را کاری نداریم - مراتب علمی و فقه و اصولش هم طوری نبوده که کسی بتواند آن‌ها را انکار کند؛ در عین حال کسی مثل آقای طباطبایی که جرأت کرد و فلسفه را ادامه داد و عقب نزد، این طور مورد تهاجم قرار گرفت. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که امروز سطح تفکرات و معرفت فلسفی ما در جامعه و بین علمای دین محدود است. با بودن استادی مثل آقای طباطبایی، جا داشت امروز تعداد زیادی استاد درجهٔ یک از تلامذۀ ایشان در قم و دیگر شهرستان‌ها داشته باشیم.

۱. بیانات رهبر در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

آقای طباطبائی فرد فعّالی بود؛ بنابراین جریان فلسفی‌ای که به وسیلهٔ ایشان پایه‌گذاری شد، باید به شکل وسیعی گسترش پیدا می‌کرد، که نکرده است»<sup>۱</sup>.

در نگاه مقام معظم رهبری، علامه طباطبائی در کنار ویژگی‌های معنوی فراوان و در کنار پافشاری جهت گسترش معارف ناب اسلامی، با دیدی عمیق نسبت به دین و منابع مقدس آن، به سراغ مواجهه با افکار روز رفته و وظیفهٔ خود را در انجام این مهم تعریف نموده بودند. حضرت آقا در بارهٔ عمق علمی علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه می‌فرمایند:

«تفکرات مرحوم طباطبائی و مرحوم مطهری - این متفکران شیعه - در زمینه‌های اجتماعی و مباحث عمومی اسلام، عمیق‌تر از همه است؛ مباحث تخصصی، مثل فقه و عرفان و فلسفه و این‌ها که جای خود دارد. نباید این‌گونه باشد که مادر باب مسائل شیعه، ناگهان بحثی را ارایه کنیم که بحث سبک و کم‌مایه و رقیق باشد؛ بحث خیلی عمیق نباشد»<sup>۲</sup>.

۱. بیانات رهبر در دیدار با جمعی از نخبگان حوزوی، ۱۳۸۹/۱۰/۲۹.

۲. بیانات رهبر در دیدار با اعضای ستاد برگزاری کنفرانس بین‌المللی اهل بیت، ۱۳۶۹/۰۱/۲۶.



و یا با این عبارات، بر فهم عمیق مرحوم علامه طباطبائی بر روایات اهل بیت علیهم السلام صحه می گذارند که:

«سال ۳۸ و ۳۹ که بنده تازه به قم رفته بودم، مرحوم آقای طباطبائی آن فیلسوف و عارف بزرگ جلسه‌ی خاصی داشتند که روی روایت‌های مختلفی بحث می کردند؛ مثلاً یک روایت را که آدم خیال می کرد روایت معروفی است و همه‌ی زوایای آن شناخته شده است، از «کافی» انتخاب می کردند، بعد آن چنان در آن تعمق می کردند که ابعاد جدیدی از آن روایت برای حاضران در جلسه مکشوف می شد.

ما واقعاً در برنامه‌های معارفی خود کدام قسمت از این معارف عجیب را می خواهیم بیان کنیم؟ کدامیک بیشتر مورد نیاز مردم است؟ با چه زبانی می خواهیم آن را بیان کنیم؟ این‌ها مسائلی است که از عهده کسی که حالا مثلاً چند تا مدرک و مرجع و کتاب را نگاه می کند و مطالبی را جمع آوری می کند، برقی آید؛ این محقق مذهبی می خواهد»<sup>۱</sup>.

همچنین حضرت آقا با تأکید بر ضرورت شناسی مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه و مواجهه ایشان با تفکرات معارض اسلامی می فرمایند:

۱. بیانات رهبر در دیدار با گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی، ۱۳۷۰/۱۲/۱۳.

«کسی مثل مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه در حوزه علمیه قم پیدا شد؛ ایشان، هم فقیه بود و هم اصولی؛ هم می توانست درس خارج فقه مفصلی بدهد؛ هم می توانست درس خارج اصول مفصلی ترتیب دهد و فضلا را جمع کند؛ اما او به کاری پرداخت که آن روز آن را لازم می دانست. بعد هم حوادث و وقایع شهادت داد براین که این ها لازم است. او گفت من می بینم که دارند تفکرات و فلسفه کاذب مارکسیستی را در ذهن ها جا می دهند؛ نمی شود با توضیح المسائل این ها را پاسخ دهیم؛ توضیح المسائل جای خودش را دارد؛ جواب این شبهه ها را با چیز دیگری باید داد. ایشان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نوشت»<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه طباطبائی همانطور که در بیانات مقام معظم رهبری نیز اشاره شد، با پای فشاری بر اصول مسلم دین مبین اسلام و تلاش جهت نشر معارف حقیقی قرآن و عترت، رنگ و بوی حوزه علمیه قم را به طور کامل عوض نموده و با تربیت شاگردان ممتاز و برجسته، بار جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی را به دوش کشیدند. بسیاری از شاگردان علامه طباطبائی، در زمان حیات و پس از رحلت این حکیم و عارف الهی مشعلی فروزان

۱. بیانات رهبر در دیدار با جمعی از روحانیون همدان، ۱۳۸۳/۰۴/۱۵.

شده و از ستارگان آسمان عرفان و دانش به شمار آمدند. در ادامه به تلقی این شاگردان از استاد خود، یعنی مرحوم علامه طباطبائی خواهیم پرداخت.

شهادت آیه الله مطهری درباره استاد عظیم الشان خویش می فرماید:

«... حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبائی - روحی فداه - واقعاً یکی از خدمت گزاران بسیار بسیار بزرگ اسلام است. او به راستی مجسمه تقوا و معنویت است. در تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی طی کرده است. من سالیان دراز از فیض محضر پربرکت این مرد بزرگ بهره مند بوده ام و الان هم هستم. کتاب تفسیر المیزان ایشان یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است. من می توانم ادعا کنم که بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».

«... او بسیار بسیار مرد عظیم و جلیل القدری است. مردی که صد سال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند. علامه طباطبائی، چند تا نظریه در فلسفه دارند؛ نظریاتی در سطح جهانی که شاید پنجاه یا شصت سال دیگر ارزش این ها روشن بشود. البته ایشان تنها در ایران شناخته شده نیستند، بلکه در

دنیای اسلام شناخته هستند. نه تنها در دنیای اسلام، در دنیای غیراسلام، در اروپا، در آمریکا هم مستشرقینی که با معارف اسلامی آشنا هستند، ایشان را به عنوان یک متفکر بزرگ می‌شناسند...»<sup>۱</sup>

حضرت علامه ذوالفنون آیه الله حسن زاده آملی نیز در بیانی شیوا می‌فرمایند:

«... ایشان از اولیاء الله بودند. همواره در حضور، در مراقبت، در توجه بود. چه بسا برایم پیش آمد که در محضر شریف ایشان، دیده ام به سیمای ایشان می‌افتاد، طلعت ایشان را، لقاء ایشان را، چهره ایشان را زیارت می‌کردم. حال ایشان را، فکرایشان را مشاهده می‌کردم که ظاهر، عنوان باطن بود. از ظاهر احوالش احساس می‌کردم... آن جناب سوره والعصر قرآن، سوره متحرک بود. این حقایق در او نشسته بود و خود آن جناب هم به این سوره مبارکه قرآن، یعنی سوره والعصر، عنایت خاصی داشت.

به تفسیرالمیزان رجوع کنید؛ می‌بینید که حضرتش در ابتدای تفسیر این سوره، بیانی دارد که خداوند متعال جمیع معارف قرآنی و حقایق الهیه و انسانی را در این سوره کوچک بیان

فرموده است. خلاصه ایشان سورهٔ والعصر، حی متحرک در میان مردم بود»<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه آیه الله حسینی طهرانی درباره ایشان می فرماید:  
«من چه گویم درباره کسی که عمرم، حیاتم و نفسم با اوست. من اگر خداشناس باشم یا پیغمبرشناس و یا امام شناس، همهٔ این ها به برکت رحمت و لطف اوست. یعنی از وقتی که خداوند او را به ما عنایت کرد، همه چیز را مرمت فرمود...»<sup>۲</sup>

همچنین حضرت آیه الله جوادی آملی در بیانی می فرماید:  
«... علامه طباطبایی با بهره مندی از حکمت و خیرکثیر توانست به درجه عین الیقین نسبت به تفسیروحی الهی نایل و از پشتوانه حق الیقین برخوردار شود. چنین انسانی قلمرو هستی اش وسیع است و در محدوده زمان و زمین و زبان منحصر نمی شود. روح او جاویدان و هرگز مرگ در حریمش راه ندارد... علامه طباطبایی با سیر در آیات انفسی توانست از ذات اقدس الهی مدد جوید و به مکتب آفاق نرفته، مسئله آموز صد مدرس آفاقی شود. با چنین سیری به جای این

۱. هزار و یک نکته، صفحه ۵۲۰، یادها و یادگارها صفحه ۹۷.

۲. مهر تابان صفحه ۷۹.

که قرآن را از بیرون بیابد با فیض الهی از درون خود، قرآنی شد...»<sup>۱</sup>

«... او عارف کامل بود که خدای متعال مهم ترین آرمان و آمال او بود. همان که در دعای کمیل آمده: «یا غایهٔ آمال العارفین». ایشان در ردیف همان عارفین بود و در زمرهٔ همان عرفا بود که از ثقلین یعنی قرآن و عترت، مایه‌ها گرفت و پایه‌هایی ساخت. بنابراین، عرفان صحیح را با استمداد از آیات و مخصوصاً روایات اهل بیت به خوبی عرضه می‌کرد و تشریح می‌کرد و به خوبی تدریس می‌کرد...»<sup>۲</sup>

حضرت آیه الله مصباح یزدی درباره وجود نازنین مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند:

«... علامه طباطبائی در زمرهٔ انسان‌هایی است که سال‌ها بلکه قرن‌ها باید بگذرد تا ابعاد وجودی اش به طور کامل شناخته شود و برکات بزرگی که در جامعه اسلامی از خود برجای گذاشته مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد... علامه طباطبائی از کمالات معنوی عظیمی برخوردار بود و به درجات والایی از معرفت و عرفان رسیده بود که این توفیق‌ها

۱. کتاب شمس الوحی تبریزی، تألیف آیه الله جوادی آملی، چاپ قم، صفحه ۷۱ و ۹۵.

۲. ویژه نامه «جمهوری اسلامی»، مورخ ۱۳۷۴/۸/۲۴.

را برای دیگران بیان نمی‌کرد و در کتمان آن‌ها می‌کوشید... و به طور قطع می‌توان گفت که بسیاری از اسرار معنوی این بزرگ مرد، حتی برای خواص هم مکتوم است...»<sup>۱</sup>

همان‌طور که در این قسمت به وضوح مشاهده شد، مقام معظم رهبری در ضمن تجلیل و تعابیری اعجاب‌برانگیز نسبت به استوانه‌های عرفان فقه‌ای شیعی معاصر، این ستارگان درخشان آسمان معنویت را به اقشار مختلف جامعه در مجالات گوناگونی معرفی نموده و مقام و سیره آن‌ها را به عنوان الگو، آن‌هم نه برای قشری خاص، که برای تمام اقشار جامعه تبیین نمودند.

### ارتباط رهبر معظم انقلاب اسلامی با عرفای معاصر

مقام معظم رهبری، علاوه بر ارتباط علمی با مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله (به عنوان یکی از چهره‌های برجسته مکتب عرفانی نجف) پیش از انقلاب اسلامی، در دوران ریاست جمهوری و حتی پس از حضور در جایگاه ولایت امری، با تعداد زیادی از شخصیت‌های نام‌آشنا و حتی گمنام اهل معنا و عرفان ارتباط داشته و نسبت به شماری از این اشخاص، بیاناتی نیز داشته‌اند

---

۱. تماشای فرزندی و فروزنگری، آیه‌الله مصباح یزدی، تدوین غلامرضا گلی زواره، ص ۳۷ و ۴۱، چاپ قم، ۱۳۸۶.

که مقام این افراد در نزد آیه الله خامنه‌ای و بعضاً مقدار ارتباط ایشان با این شخصیت‌ها را نشان می‌دهد.

یکی از بهترین و موثق‌ترین منابع که در آن، مقام معظم رهبری نظر خود را نسبت به شخصیت‌های مطرح عرفانی معاصر بیان نموده‌اند، پیام‌هایی است که ایشان به مناسبت درگذشت این بزرگان صادر فرموده‌اند؛ در ادامه و جهت تکمیل این فصل، به ذکر پیام‌ها و بعضاً خاطراتی از مقام معظم رهبری نسبت به شخصیت‌های عرفانی برجسته و مطرح معاصر که البته عمدتاً منسوب به جریان عرفانی نجف (یا همان جریان شاخص و تراز عرفانی در دیدگاه مقام معظم رهبری) می‌باشند اشاره نموده و تفصیل دیدگاه حضرت آقا نسبت به بزرگان اهل معنای معاصر را به مجال دیگری موکول می‌نماییم.

### آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی

بدون شک یکی از شخصیت‌های برجسته فقاقت، حکمت و سلوک معنوی نجف اشرف، مرحوم آیه الله شیخ عباس قوچانی است. این عالم بزرگوار پس از گذراندن بخشی از تحصیلات خود در مشهد مقدس، رهسپار نجف اشرف شده و در آن جا به تکمیل آموخته‌های خود پیرامون علوم و معارف آل محمد صلی الله علیه و آله پرداخت. عظمت علمی مرحوم آیه الله قوچانی به اندازه‌ای بود که بزرگان



آن وقت را به اذعان و اعتراف واداشته و جلسات درسی مختلف و خصوصاً حکمت این بزرگوار در نجف اشرف زبانزد گشت.

مرحوم آیه الله قوچانی در سلوک و تهذیب معنوی نیز قدمی استوار داشت و به دلیل اخلاص و صفای باطن فوق العاده خود توفیق یافت تا به عنوان وصی سلوکی عارف بزرگ و عظیم الشأن، مرحوم آیه الله سید علی قاضی قدس الله نفسه الزکیه دستگیر عاشقان سالکان و دلدادگان کوی دوست باشد؛ ظاهراً واسطه آشنایی مرحوم قوچانی با حضرت آیه الله قاضی، مرحوم آیه الله بهجت بوده اند.<sup>۱</sup>

مرحوم آیه الله قوچانی پیرامون ارتباط خود با مرحوم آیه الله قاضی می فرمودند:

«سال های اول مصاحبت با آیه الله قاضی سپری شد بدون آن که چیزی بفهمم. فقط در مجلس ایشان می آمدم و می رفتم و برای جلسه بعد خودم را آماده می کردم... البته به همراه مواظبت به سعی و تلاش در امر سلوک و عزم محکم

---

۱. عطش، ص ۱۳۹. در این کتاب آمده است: آیه الله قوچانی تا زمانی که در مشهد بودند استادی نداشتند اما وقتی به نجف آمدند در بین طلبه های مدرسه با آیه الله بهجت برخورد کرده، متوجه شدند ایشان وضعیت روحی خاصی دارند، روش و رفتار ویژه ای دارند و غیر از دیگران هستند. به همین خاطر از ایشان درخواست کردند که اگر شما شخصی را می شناسید به ما هم معرفی کنید و به این وسیله توسط آیه الله بهجت با آقای قاضی آشنا شدند و حدود چهارده سال از محضر آیه الله قاضی استفاده کردند.

برای استفاده از ایشان، بدون آن که در اراده‌ام خللی وارد شود و یا کوچک‌ترین ضعفی در اخلاصم حاصل آید و اطمینان روحی‌ام نسبت به این مسأله تضعیف گردد به امید آن که به زودی از این رفت و آمدها و مصاحبت‌ها بهره‌فراوانی خواهم برد و شاید هم بیشتر از آنچه که توقع دارم، نصیبم شود.

... پس از گذشت پنج یا شش سال... يك زمان متوجه شدم که من در محضراستاد هستم... و او در طول شب و روز، مراقب حرکات من است و بر من مستولی شده و در تمام احوال مرا همراهی می‌کند. با این شدت مراقبت، لغزش کجا بود؟ و کوتاهی و تقصیر کجا؟

دیدم که مثلاً معاشرت با دیگران و ادای فرایض و نوافل یا قیام به وظایف شبانه تمام این اعمال در حضور استاد و جلوی چشم او اتفاق می‌افتد... وقتی که این را دریافتم، هرچه بیشتر به احتیاط و دقت خود افزودم؛ به طوری که هیچ عملی از من صادر نمی‌شد که مرا به سبب آن، مورد سؤال قرار دهند و مؤاخذه نمایند... از این مراقبت و همراهی او با شاگردانش حتی در شدیدترین لحظات بیماری‌اش نیز کاسته نشد.»<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طهرانی نیز که بواسطه توصیه مرحوم علامه طباطبائی در زمره شاگردان این بزرگ مرد الهی قرار می‌گیرند، نقل می‌فرمایند که:

«مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عباس قوچانی از خودشان نقل کردند؛ البتّه در يك أربعين یا بیشتر، مرحوم قاضی دستوراتی برای ذکر و ورد و فکریه ایشان داده بودند که از جمله آثارش این بود که: هر وقت - در کوچه و بازار که می‌رفتم - چشمم به زن نامحرمی می‌افتاد، بدون اختیار پلک‌هایم به روی هم می‌آمد؛ و این مشهود بود که بدون اراده و اختیار من است.»<sup>۱</sup>

مرحوم آیه‌الله قوچانی، تنها ناقل دیدار حضرت امام با مرحوم قاضی رضوان الله علیهما می‌باشند؛ مرحوم قاضی در این دیدار در قالب قرائت داستانی کرامت‌گونه، حوادث نهضت، انقلاب اسلامی و احیانا وقایع پس از آن را بیان کرده و بشارت سرنگون شدن رژیم منحوس پهلوی به دستان این رهبر الهی را می‌دهند؛ مرحوم آیه‌الله قوچانی پیرامون این دیدار می‌فرمایند:

«چون آقای قاضی گفتارشان به پایان رسید آقای [آیه‌الله] حاج آقا روح‌الله رفتند، و ما همه در تعجب افتادیم که این

قرائت کتاب و این داستان بدون اندک مناسبتی و این  
بیاناتِ مرحوم قاضی بدون اندک مناسبتی با مجلس و ورود  
[آیه الله] آقای حاج آقا روح الله چه معنی دارد؟ و تا به حال هم  
نفهمیدیم آن چه بود.»

ایشان پس از رحلت مرحوم آیه الله بروجردی و اقدامات انقلابی  
رهبر فقید انقلاب جهت نفی تصویب نامه انجمن های ایالتی و  
ولایتی می فرمایند:

«اینک با قیام آیه الله خمینی کم کم بیانات مرحوم قاضی در  
آن مجلس برای ذهن من تداعی می شود و مفهوم می گردد  
که تمام آن گفتارها راجع به همین امور مربوطه به وضع فعلی  
بوده است.»

داماد مرحوم آیه الله قوچانی، مضمون حکایت قرائت شده  
توسط مرحوم قاضی را چنین نقل می نماید:

«مضمون آن حکایت آن بود که یک مملکتی بود که در آن  
مملکت سلطانی حکومت می کرد. این سلطان به جهت  
فسق و فجور و معصیتی که از ناحیه خود و خاندانش در آن  
مملکت رخ داد به تباهی دینی کشیده شد و فساد در آنجا رایج  
شد عالم بزرگوار و مردی روحانی و الهی علیه آن سلطان قیام

کرد. این مرد روحانی هرچه آن سلطان رانصیحت کرد به نتیجه ای نرسید لذا مجبور شد علیه سلطان اقدام شدیدتری بکند. پس از این شدت عمل، سلطان آن عالم دینی را دستگیر و پس از زندان او را به یکی از ممالک مجاور تبعید کرد. بعد از مدتی که آن عالم در مملکتی که در مجاور مملکت خودش بود در حال تبعید به سر می برد آن سلطان مجدداً او را به مملکت دیگری که اعتاب مقدسه (قبور ائمه اطهار) در آن بودند تبعید کرد. این عالم مدتی در آن شهری که اعتاب مقدسه بود زندگی کرد تا اینکه اراده خداوند بر این قرار گرفت که این عالم به مملکت خود وارد شد و آن سلطان فرار کرد و در خارج از مملکت خود از دنیا رفت و زمان آن مملکت به دست آن عالم جلیل القدر افتاد و به تدریج به مدینه فاضله ای تبدیل شد و دیگر فساد تا ظهور حضرت بقیة الله به آن راه نخواهد یافت.»<sup>۱</sup>

همچنین ایشان ادامه می دهند:

«بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گفتند که آقای حاج آقا روح الله

۱. پرتال امام خمینی، کد مطلب: ۴۹۴۲۹.

قطعاً به ایران باز می‌گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد.<sup>۱</sup>

مقام معظم رهبری در دوران حضور خود در نجف اشرف، با این شخصیت برجسته الهی ارتباط داشته و در جلسات مرحوم آیه الله قوچانی حضور می‌یافتند؛ آیه الله کاظم صدیقی امام جمعه موقت تهران درباره این ارتباط می‌فرماید:

«آقا از ابتدا نسبت به اهل باطن یک کشش خاصی داشته، بنابراین خیلی‌ها سرراش قرار گرفتند. مثلاً حضور ایشان در جلسات مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی...»<sup>۲</sup>

مقام معظم رهبری نیز در یکی از سخنرانی‌های خود به ارتباط و آشنایی شان با مرحوم آیه الله قوچانی رحمته الله علیه اشاره کرده و حصول فناء فی الله و شهود خداوند برای ایشان در اواخر عمر شریفشان را تصدیق می‌نمایند؛ معظم له می‌فرمایند:

۱. همان.

۲. جوان آنلاین، کد خبر: ۹۶۳۲۲۹.

«پیرمردهای ما؛ اساتید سلوک و عرفان، سی، چهل یا پنجاه سال زحمت کشیدند، ریاضت کشیدند، عبادت کردند، تا در آخر عمرشان آن حالت فنا در آن‌ها به وجود آمد و وجه‌الله را رؤیت کردند؛ توانستند لقاء الله را کسب کنند. یکی از عرفای معروف سلاک که از علمای بزرگی بود که من زیارتش کرده بودم، در این چند سال آخر زندگی اش تنها در نجف زندگی می‌کرد؛ آقا زاده اش که در تهران بود، به من گفت که ایشان از نجف به من نوشته که آن چیزی که سالهای متمادی در انتظارش بودم، همین روزها خدا نصیبم کرد و آن را به دست آوردم. او بعد از چهل، پنجاه سال ریاضت، گناه نکردن، عبادت کردن، مستحبات را انجام دادن، روزه گرفتن، سختی‌ها را تحمل کردن، گرسنگی و فقر نجف را به جان خریدن، از عناوین و القاب و ریاست‌ها کناره گرفتن و به این‌ها چشم ندوختن، زندگی را زاهدانه گذراندن و با توجه دائم به خدا، این حالت برایش پیدا شده...»<sup>۱</sup>

### آیه‌الله حاج شیخ محمد تقی بهجت فومنی

مرحوم آیه‌الله بهجت رحمته‌الله از مراجع بزرگ تقلید معاصرواز شخصیت‌های مطرح عرفانی و معنوی در ایران و بلکه جهان

۱. بیانات در دیدار با وزیر، مدیران و کارکنان وزارت اطلاعات، ۱۳/۰۷/۱۳۸۳.

تشیع به شمار می‌آیند. آثار نبوغ معنوی و طهارت و پاکی از کودکی در ناصیهٔ مرحوم آیه‌الله بهجت مشهود بوده و ایشان از همان اوان کودکی دارای حالات خوش معنوی و احیاناً مکاشفاتی بوده‌اند؛ ایشان در ادامه جهت تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مشرف شده و در آن جا به برکت آشنایی با مرحوم علامه طباطبائی و برادر مکرمشان، به حلقهٔ شاگردان عارف بزرگ، مرحوم آیه‌الله قاضی قدس الله نفسه الزکیه را پیدا کرده و از این عارف بزرگ استفاده شایانی می‌نمایند.<sup>۱</sup>

آیه‌الله بهجت پیش از انقلاب و حتی پس از آن با حضرت امام قدس الله نفسه ارتباط داشته و حکایاتی از این ارتباط در کتاب‌های مرتبط و فضای مجازی نیز منتشر شده است. مقام معظم رهبری نیز، ظاهراً پس از تصدی مسئولیت ریاست جمهوری با آیه‌الله بهجت از نزدیک ارتباط گرفته و مراودات بین این دو عالم الهی، تا پایان حیات مرحوم آقای بهجت ادامه پیدا می‌کند. آیه‌الله ری شهری دربارهٔ شاید آغازین دیدار مقام معظم رهبری با آیه‌الله بهجت نقل می‌نمایند که:

«رهبر انقلاب در دوران تصدی‌گری مسئولیت ریاست

جمهوری به دیدن آیه‌الله بهجت رفتند و سؤال کردند، با

---

۱. البته ظاهراً مرحوم آیه‌الله بهجت از بزرگان دیگری نیز استفاده‌های معنوی و سلوکی برده‌اند.



توجه به شرایط کنونی مملکت چگونه با مسئولیت خطیری که مردم و امام عزّه الله تعالیّه بردوش من گذاشت‌اند رفتار کنم؟ آیه‌الله‌العظمی بهجت ابتدا سرشان را پایین انداختند و سکوت کردند. بعد از آن سر بلند کردند و گفتند: الحمدلله شما به مبانی مستحضرید، اگر به آن می‌رسید، طبق موازین عمل کنید، من ملتزم هستم که شما را تنها نگذارم<sup>۱</sup>.

همان‌طور که مشخص است، این حکایت از یک ارتباطی باطنی و معنوی میان آیه‌الله بهجت و مقام معظم رهبری حکایت می‌کند و مسلماً این قبیل سخنان، از جنس ارتباط حضرت آقا با سایر مراجع عظام تقلید نیست. آیه‌الله مسعودی خمینی نیز حکایت دیگری نقل می‌نمایند که از منزلت مرحوم آیه‌الله بهجت در نزد مقام معظم رهبری پرده برمی‌دارد:

«در جریان ساخت گنبدی که برای حضرت معصومه ع ساخته شد، علماء به خدمت رهبرانقلاب رفتند و سؤالی در مورد شکل ساخت گنبد پرسیدند. رهبرانقلاب در پاسخ به علما گفتند: آیه‌الله بهجت هرچه بگویند من چشم بسته قبول می‌کنم»<sup>۲</sup>.

۱. پایگاه خبری yjc.ir؛ کد خبر: ۶۸۱۸۰۷۴.

۲. همان.

حضرت آیه الله بهجت در ادامه به تعهدی که در ابتدا به مقام معظم رهبری داده بودند، پایبند مانده و در مواضع متعددی با توجهات باطنی به انقلاب و رهبری یاری رسانده‌اند؛ حضرت آیه الله صدیقی امام جمعه موقت تهران در مصاحبه ای می فرمایند:

«در جریان فتنه ۱۸ تیر، آقازاده مقام معظم رهبری با مرحوم آقای بهجت دیداری داشتند که مرحوم آیه الله بروجردی هم در آن جلسه حضور داشتند. آیه الله بهجت به آقازاده رهبر انقلاب فرمودند: به پدر سلام برسانید و بگویید محکم در جای خودش بنشینید، دشمنان می خواهند پدر شما را از جایگاهش بلند و ضربه های سنگینی را به نظام وارد کنند»<sup>۱</sup>.

و یا گفته‌اند:

«در خواب یا مکاشفه ای ایشان [مرحوم آیه الله بهجت] خطری را نسبت به انقلاب پیش بینی کرده بودند و به مقام معظم رهبری پیغام دادند که خطری را نسبت به انقلاب پیش بینی کرده‌اند و توصیه صدقه و دعاهاى خاص را به ایشان کردند و فرمودند: آنچه از من ساخته بود نیز انجام دادم»<sup>۲</sup>.

۱. خبرگزاری تسنیم، تاریخ: ۱۳۹۳/۰۲/۲۶.

۲. همان.

مجموع این تعابیر، در فرض دقت کامل در نقل، حاکی از رابطه معنوی ای خاص میان مرحوم آیه الله بهجت رحمته الله علیه و مقام معظم رهبری بوده و سطح رابطه حضرت آقا با ایشان را بسیار بالاتراز احترام دائمی آیه الله خامنه ای به تمامی علما و بزرگان جهان اسلام و تشیع می برد. به همین دلیل ایشان در پیام تسلیتی سوزناک، حسن ختام رابطه خویش با این مرجع بزرگ الهی را در قالب این الفاظ بیان می دارند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا اليه راجعون.

با دریغ و افسوس فراوان خبریافتیم که عالم ربانی، فقیه عالی قدر و عارف روشن ضمیر حضرت آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی بهجت «قدس الله نفسه الزکیة» دارفانی را وداع گفته و به جوار رحمت حق پیوسته است.

برای اینجانب و همه ارادتمندان آن مرد بزرگ، این مصیبتی سنگین و ضایعه ای جبران ناپذیر است: ثلم فی الاسلام ثلمه لا یسدها شیء. آن بزرگوار که از برجستگان مراجع تقلید معاصر به شمار می رفتند، معلم بزرگ اخلاق و عرفان و سرچشمه فیوضات معنوی بی پایان نیز بودند. دل نورانی و مصفای آن پارسای پرهیزکار، آیینۀ روشن و صیقل یافته الهام الهی، و کلام معطر او راهنمای اندیشه و عمل رهجویان و سالکان بود.

اینجانب تسلیت صمیمانه خود را به پیشگاه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه تقدیم می‌دارم و به حضرات علمای اعلام و مراجع عظام و شاگردان و ارادتمندان و مستفیضان از نَفَس گرم او و به‌ویژه به خاندان مکرم و آقا زادگان ارجمند ایشان تسلیت عرض می‌کنم و برای خود و دیگر داغ‌داران از خداوند متعال درخواست تسلا و برای روح مطهر آن بزرگوار طلب رحمت و مغفرت می‌کنم.

و السلام علیه و رحمة الله، سید علی خامنه‌ای<sup>۱</sup>.

حضرت آقا در دیدار با طلاب حوزه علمیه قم نیز، ضمن تأکید و ضرورت مسائل تهذیبی، از بزرگانی نظیر علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه، آیه الله ملکی تبریزی رحمته‌الله‌علیه و حضرت آیه الله بهجت رحمته‌الله‌علیه یاد کرده و ایشان را به عنوان قله‌های تهذیبی معرفی می‌نماید:

«مسئله دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان امروز حوزه بیش از گذشته به مسئله تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه می‌کنند و کار می‌کنند، این را تأیید می‌کنند. امروز در همه دنیا این جور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و

---

۱. پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در بی درگذشت حضرت آیه الله بهجت.

مادیت، جوان‌ها را بی‌حوصله می‌کند؛ جوان‌ها را افسرده می‌کند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوان‌ها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفان‌های کاذب رشد پیدا می‌کند و یک عده‌ای طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزه علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر- نیازمند تهذیب است. ما قله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار این‌ها، شناخت زندگی این‌ها، حرف‌های این‌ها، خودش یکی از شفاف‌بخش‌ترین چیزهایی است که می‌تواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دها را نورانی کند»<sup>۱</sup>.

### آیه‌الله سید کمال‌الدین موسوی شیرازی

مرحوم آیه‌الله سید کمال موسوی زندگی خود را همواره بر محور تحصیل علم، جهاد با نفس و مبارزه با طواغیت و مستکبرین صرف نمود. در علوم رسمی به محضر بزرگان متعددی از جمله بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی و مرحوم آیه‌الله خوئی رسید و چه

۱. بیانات در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۰۷/۲۹.

پیش از انقلاب و چه پس از آن، همواره در کنار استاد و امام خویش جانانه ایستادگی نموده و علاوه بر مبارزه علیه رژیم منحوس پهلوی، در دفاع مقدّس نیز حضور قابل توجهی داشت.

مرحوم آیه الله موسوی، در سیر و سلوک معنوی خود به محضر عارف کامل مرحوم آیه الله حاج شیخ جواد انصاری همدانی مشرّف شد؛ مرحوم آیه الله انصاری از جمله اولیاء الهی بودند که عمده مسیر سلوک معنوی خود را بدون استاد سپری کرده و به تعبیر مرحوم آیه الله قاضی رحمتهما علیهما، توحید را مستقیماً از خود خداوند اخذ نموده بودند.<sup>۱</sup>

مشهور است که مرحوم آیه الله موسوی در جلسات اخلاقی خود، با تدریس کتاب‌هایی نظیر «لقاء الله» و «المراقبات» مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی، نفوس مشتاق لقاء الهی را پرورش داده و به سوی خداوند متعال رهبری می نمودند.

مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده این عالم مجاهد و این سالک الهی مطالب نقل می فرمایند که حاکی از مقام برجسته ایشان در امور معنوی و جایگاه خاص ایشان در نزد مقام معظم رهبری و مرحوم رهبر فقید انقلاب است. حضرت آیه الله خامنه‌ای می فرمایند:

---

۱. علاوه بر مرحوم آیه الله موسوی، افراد متعدد دیگری از محضر سراسر پیرکت مرحوم آیه الله انصاری همدانی استفاده نمودند که می توان در این میان از بزرگانی نظیر: مرحوم آیه الله نجابت، علامه آیه الله حسینی طهرانی، شهید آیه الله دستغیب، حاج اسماعیل دولابی و... رضوان الله علیهم اجمعین نام برد.

«ما سال‌های [متممادی با آن مرحوم مأنوس و محشور بودیم. من از سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ با مرحوم آقا سید کمال رفیق شدم. ایشان به مشهد آمده بودند و هنوز محاسنشان درست در نیامده بود. البته ایشان چند سال از من بزرگ‌تر بودند. لکن بنده با وجود کم سن و سالی، طلبه‌ای معمم بودم. خیلی کم سن و سال بودم و شاید شانزده سال سن داشتم. فکرمی‌کنم بنده در آن موقع مکاسب و کفایه و از این قبیل می‌خواندم و مثل اینکه مدتی بود درس خارج را هم شروع کرده بودم.

آقا سید کمال آن وقت جوان بیست ساله و شاید هم بیست‌دو، سه ساله‌ای بودند. ایشان با یکی از آقازاده‌های شیرازی به مشهد آمده بودند و من برای دیدنشان به مدرسهٔ خیرات‌خان رفتم.

ارتباط ما با آقازاده شیرازی در حدّ سلام و علیک بود اما با آقا سید کمال رفیق صمیمی شدیم. بعد از آن دیدار، دیگر ایشان به سراغ ما آمدند و رفاقت صمیمی و گرمی بین ما پیدا شد که سی و چند سال طول کشید.

دو سه سال از رفاقتمان گذشته بود که یک روز هنگام عصر در اتاق خودم - واقع در مدرسه نواب - نشسته بودم. صحبت از زمانی است که هنوز از مشهد به قم نرفته بودم.

دیدم دلم به شدت گرفته است. با خودم فکر کردم چه کسی اینجا باشد دل من باز می شود؟ یکی یکی رفقا را به ذهنم آوردم. دیدم نه؛ فایده ندارد. یک وقت یاد آقا سید کمال افتادم. گفتم اگر آقا سید کمال اینجا بود دلم باز می شد. ولی آقا سید کمال قم بودند و ما به ایشان دسترسی نداشتیم. با همان حال دل گرفتگی بیرون آمدم و جلوی اتاقم به قدم زدن پرداختم. یک وقت دیدم آن طرف مدرسه سیدی دم باغچه نشسته اند! گفتم: عجب! مثل اینکه آقا سید کمال است!

باورم نمی آمد. گفتم بروم نزدیک تربیینم چه کسی ست؟ یک دفعه دیدم بله؛ خود آقا سید کمال آن جا نشسته اند! گفتم: آقا سید کمال شما میاید؟ گفت: بله. گفتم: ای بابا! من زیرسقف این آسمان، همه موجودات بشری را در نظر آوردم و دیدم فقط شما باید اینجا باشید تا دلم باز شود و حالا شما اینجا میاید!

برای خودم منکشف شد که آن حالت من، به خاطر حضور آقا سید کمال در آن محیط بوده است. واقعا اینطور نبود که حالا من خواسته باشم و خدا آقا سید کمال را احضار کرده باشد. تلاطم روحی من و آن حالت دل گرفتگی، ایضا به فکر آقا سید کمال افتادن، به این خاطر بود که ایشان آن جا



حضور داشتند و با امواج وجودشان ما را همین طور منقلب می‌کرد!

غرض اینکه چنین علقه‌ای با ایشان داشتیم. علی‌ای حال در سال‌های ۴۱، ۴۲ بود که ایشان به کرمان رفتند و در آن جا ازدواج کردند و چند سال آن جا اقامت گزیدند. یک روز می‌خواستیم به زاهدان بروم، با خودم گفتم: به کرمان که رسیدم، به خاطر آقا سید کمال، چند روز آن جا می‌مانم. همین طور هم شد. یعنی در کرمان به خاطر آقا سید کمال توقف چند روزه‌ای کردم. با هم خیلی مأنوس بودیم؛ خیلی! در آن ایام، یک وقت با خودم فکرمی‌کردم: اگر نخواهم در قم بمانم، کجا می‌مانم؟ به این نتیجه رسیدم که ساکن تهران خواهم شد و اگر نشد کرمان؛ آن هم به خاطر آقا سید کمال! اصلاً به فکر مشهد نمی‌افتادم که بخواهم آن جا ساکن شوم. خداوند درجاتشان را عالی کند. ایشان سال‌های متمادی مقیم نجف بودند و من از دیدارشان محروم مانده بودم. مربوط به سال‌های قبل از انقلاب است که ما هم در مشهد ساکن بودیم. پس از پیروزی انقلاب هم، فرصت دیدار ایشان دست نداده بود و ما سرگرم و مشغول امور بودیم. تا اینکه یک روز در دفتر امام نشستیم، ناگهان دیدم آقا سید کمال وارد شدند. برای من خیلی مفاجئه بود. ایشان آمدند و

همین طور که ما نشسته بودیم، عبور کردند و رفتند گوشه‌ای نشستند. گفتم: آقا سید کمال؛ شمای؟ و این بیت را که به نظراز کلیم کاشانی است خواندم:

بیگانه وار می‌گذری از دیار چشم ای نور دیده! حبّ وطن  
در دل تونیست؟!

غرض این‌که ایشان از جا برخاستند، جلو آمدند و دیده بوسی کردیم. من آن زمان رئیس جمهور بودم. گفتم: از حالا به بعد دیگر باید شما را مرتب زیارت کنیم. ایشان هم گفتند: هر طور شما مایل باشید. این بود که گاهی هفته‌ای یک بار، دو هفته‌ای یک بار، سه هفته‌ای یکبار-دیگر بیشتر از سه هفته فاصله نمی‌شد- همدیگر را می‌دیدیم. به ایشان گفته بودم: به دلیل گرفتاری‌های بسیار، فرصت نخواهد شد با شما تماس بگیرم. شما که فراغت بیشتری دارید، تماس بگیرید و ما را از این گرفتاری‌ها بیرون بکشید. لذا هر وقت مجال بود، ایشان با دفتر ما تماس می‌گرفتند و بعد به این‌جا تشریف می‌آوردند.

سال ۶۶ ایشان فوت شدند. فوتشان را هم حاج احمد آقا به من خبر داد. عصر یک روز در دفتر نشسته بودم که ایشان تلفن کرد و گفت: آقا سید کمال از قم به تهران می‌آمده- همین‌طور آرام آرام می‌خواست خبر بدهد. چون می‌دانست

که من چقدر به آقا سید کمال علاقه مندم - که ماشینشان تصادف کرده است. پرسیدم: طوری نشده، گفت: چرا! غرض؛ از فوت ایشان خبر داد و من بسیار منقلب شدم. این نکته را هم بد نیست برای خانم و برای آقایان بگویم، بشنوند. حدود چهار، پنج شب بعد از فوت مرحوم آقا سید کمال، خدمت امام بودیم. مرحوم آقا سید کمال و امام گهگاه با هم خلوت می کردند و جلسات دو نفری داشتند. از این موضوع فقط من با خبر بودم و هیچ کس دیگر نمی دانست. خیلی پنهان نزد امام می رفتند. دو نفری پهلوی هم می نشستند و صحبت می کردند. برداشت من این است که امام از ایشان استفاده معنوی می کردند.

آقا سید کمال، زیاد هم اهل حرف زدن نبودند. اغلب اوقات سکوت می کردند و گاهی کلمه ای بر زبان می آوردند. با امام جلسات دو نفری داشتند، اینطور حدس می زدم که امام از حضور ایشان بهره روحی و معنوی می برند.

غرض؛ خدمت امام بودیم و جلسه رؤسای سه قوه بود. امام گاهی در جلسات رؤسای سه قوه حضور می یافتند و تقریباً نیم ساعتی می نشستند. ولی آن شب، هفت، هشت ده دقیقه بیشتر نشستند و زود جلسه را ترک کردند. وقتی از جا برخاستند تا بروند، رفقا گفتند: چطور شد که آقا زود

برخواستند؟! ایشان گفتند: دیگر حال ندارم، ناراحتم. و به طرف در اتاق رفتند. معمولاً ما ایشان را تا دم در اتاق بدرقه می‌کردیم و تشریف می‌بردند. همین‌طور که می‌رفتند گفتند: حادثه‌ای برای ما رخ داده که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم! دو مرتبه گفتند: خیلی ناراحتم.

ما وحشت زده شدیم و گفتیم شاید برای فرزندانشان، دخترهایشان یا نوّه‌هایشان حادثه‌ای اتفاق افتاده است. ولی حاج احمد آقا برگشت و گفت: خبر فوت آقا سید کمال را تازه به امام داده‌ایم.

آن وقت معلوم شد که ناراحتی امام به خاطر ایشان است. من تا آن موقع نمی‌دانستم امام اینقدر به ایشان علاقه دارند؛ تا حدّی که بگویند برای ما حادثه‌ای اتفاق افتاده که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم!

از آن بهشتی‌های حقیقی و بی‌شک و شبهه، یکی مرحوم آقا سید کمالند. خدا در جاتشان را عالی کند. ما خیلی خوشحال شدیم از اینکه شما لطف کردید و به این‌جا تشریف آوردید و توانستیم آقایان را، خانم‌ها را و بچه‌ها را زیارت کنیم، ان شاء الله موفق و مؤید باشید.»<sup>۱</sup>

۱. دیدار با خانواده آیه‌الله سید کمال موسوی شیرازی، ۱۳۷۵/۰۳/۲۸؛ به نقل از: کریمانه، صص ۲۳۵-۲۳۷.

همانطور که مقام معظم رهبری اشاره فرمودند، این عالم ربانی در سال ۱۳۶۶ پس از عمری مجاهدت با نفس، استکبار جهانی و فرق انحرافی نظیر بهائیت، دیده از جهان فرو بست و پس از اقامه نماز توسط مرحوم آیه الله بهاء الدینی رحمته الله علیه، پیکر مطهرش در حرم حضرت معصومه علیها السلام میهمان شد.

### آیه الله سید رضا بهاء الدینی

یکی از شخصیت های برجسته و معنوی حوزه علمیه قم در سال های اخیر، عالم بزرگ اخلاقی و عارف دلسوخته، مرحوم آیه الله بهاء الدینی رحمته الله علیه محسوب می شوند. شخصیت های برجسته ای چون شهید صیاد شیرازی از مرتبطان و شاگردان مرحوم آیه الله بهاء الدینی رحمته الله علیه به شمار می آیند. مقام معظم رهبری، در فرمایشی که سابقاً به آن اشاره شد، از این عالم فرزانه به عنوان یکی از قله های عرفان و اخلاق در حوزه علمیه یاد می نمایند.

رابطه مرحوم آیه الله بهاء الدینی با رهبر فرزانه انقلاب بسیار خاص بود حضرت آیه الله صدیقی نقل می کنند:

یکی از دوستانمان (آقای فرحناک) برایم نقل کرد، صحبت از قائم مقامی [آقای منتظری] که شد، ایشان [حضرت آیه الله بهاء الدینی] گفتند نه! من این جور نمی بینم. کسی که ما دلخوش به او هستیم، آسید علی آقاست! آن وقت اصلاً کسی

خوابش راهم نمی دید، اصلاً آن فضا، فضایی بود که کسی نمی توانست مقابل قائم مقامی چیزی بگوید. رابطه شان با رهبری هم بسیار خوب بود. ایشان همین اواخر عمرشان آمدند تهران و رفتند بیمارستان. من هم اینجا رفتم دیدنشان و هم بعد رفتم قم. ایشان فرمود می دانستم مشکل من پزشکی نیست. با طبیب حل نمی شود، ولی، چون حضرت آقا خواستند بروم، به احترام ایشان رفتم... ایشان با پیشنهاد حضرت آقا رفته بود و می گفتند با اینکه می دانستم مؤثر واقع نمی شود، به احترام ایشان رفتم.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیام تسلیت این عاشق دلسوخته عالم قدس، در بیانی که گویای مقامات این عارف بزرگ است می فرمایند:

«باتأسف و اندوه خبر یافتیم که عالم ربّانی و فقیه عارف و پارسا حضرت آیه الله حاج آقا رضا بهاء الدینی قدس الله روحه دارفانی را وداع گفته و به جوار رحمت حق پیوسته است. برای حوزه علمیّه قم و روحانیت معظم اسلام، این ضایعه ئی بی جبران و فقدانی دردناک است. این عالم بزرگ از جمله نوادری بود که همواره در حوزه های علمیه همچون ستاره درخشان معنویت و عرفان، راهنمای خواص و مایه

دلگرمی و امید برجستگان‌اند. مقام رفیع اخلاق و معنوی آن بزرگ‌مرد موجب آن بود که هر کلمه و اشاره او چون برقی در چشم ارادتمندانش بدرخشد و دریچه‌ای به عوالم معنا بگشاید. مجلس او همواره معراج روح مستعد فضایی جوانی بود که می‌خواستند علم دین را با صفای عطرآگین عرفان دینی توأم سازند. معلّم اخلاق و سالکِ اِلَى الله بود، و صحبت نورانی و کلام رازگشای او، دل مستعد را در یاد خدا مستغرق می‌کرد.

پیرمراد جوانان پاک‌باز جبهه و جنگ در دوران دفاع مقدس و شمع محفل بسیجیان عاشق بود، و بارها صفوف مقدم جبهه‌ها را با حضور خود نورانیت مضاعف بخشید. این عالم کهنسال و مراد و مقبولِ فضلاء و علماء، عمر بابرکت و پرفیض خود را در بهشتی از پارسائی و زندگی زاهدانه، در کنج محقرخانه‌ای که دهها سال شاهد غنای معنوی صاحبش بود به سرآورد و بی‌اعتنائی حقیقی به زخارف ناپایدار دنیوی را که سیره همه صاحب‌دلان برجسته حوزه‌های علمیه است، درس ماندگار خود ساخت. همان‌طور که حیات مبارک آن اسوه پارسائی و تقوا، در حوزه علمیه قم برجسته و محسوس بود، ضایعه وفات ایشان نیز در آن حوزه عظیم الشان بسی بزرگ و سنگین است. این‌جانب این

مصیبت دردناک را به حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه  
 و به همهٔ اعظام و اعلام حوزه‌های علمیه و نیز به فضلالی  
 جوان و طلاب پاک‌نهاد و همهٔ دل‌های سرشار از شور و  
 شوق معنویت و حضور، و نیز به خاندان معظم و فرزندان  
 مکرم و دیگر بازماندگان ایشان تسلیت می‌گویم و علو مقام  
 روح مطهر آن عبد صالح را در درجات قرب، از حضرت حق  
 متعال مسئلت می‌نمایم. سید علی خامنه‌ای<sup>۱</sup>.

شخصیت‌هایی نظیر شهید صیاد شیرازی را باید از شاگردان  
 سلوکی این عالم پارسا دانست.<sup>۲</sup>

### علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

مرحوم علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ نیز یکی دیگر از شخصیت‌های  
 برجسته مکتب عرفانی نجف در دوران معاصر بوده‌اند و با مقام  
 معظم رهبری، پس از زعامت ایشان در منصب ولایت امری،  
 دیدارهایی داشته و حضرت آقا نیز تجلیل‌هایی از ایشان به  
 عمل آورده‌اند. پدر بزرگوار مرحوم علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ از عالمان  
 شناخته‌شدهٔ تهران بوده و منازعات جدی و سرسختانه‌ای با

۱. ۱۳۷۶/۰۷/۲۴.۱

۲. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «مکتب سلیمانی» مراجعه نمایید.



پهلوی اول داشته‌اند؛ مرحوم علامه حسینی طهرانی رحمته‌الله‌علیه نیز پس از هجرت به شهر مقدس قم جهت تحصیل علوم دینیّه، در زمره شاگردان سلوکی مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه درآمده و جلسات خاص عرفانی مرحوم علامه را به تقریر درآورده و در قالب رساله لب‌الباب منتشر نمودند.

ایشان سپس برای تکمیل تحصیلات خود به نجف اشرف مشرف شده و به پیشنهاد مرحوم علامه طباطبائی، با وصی سلوکی مرحوم قاضی رحمته‌الله‌علیه، یعنی آیه‌الله شیخ عباس قوچانی رحمته‌الله‌علیه مرتبط می‌شوند. علامه طهرانی رحمته‌الله‌علیه در کنار تکمیل تحصیلات دینی خود، همواره به سیر و سلوک الی‌الله نیز اهتمام ورزیده و پس از مرحوم قوچانی با مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی و نهایتاً مرحوم حاج سید هاشم حداد رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین از نظر سلوکی مرتبط شده و استفاده‌های شایانی نمودند.

مرحوم علامه طهرانی رحمته‌الله‌علیه نیز، مانند والد معظم خود، تمام سال‌های پیش از انقلاب را به همکاری با معمار کبیر انقلاب پرداخته و اقدامات ارزشمندی برای سرنگونی رژیم منحوس پهلوی و تثبیت حکومت اسلامی انجام دادند.

پس از انقلاب نیز بارها و بارها به حمایت خود از رهبر کبیر انقلاب تصریح کرده و لزوم تبعیت تمام اقشار جامعه حتی مراجع تقلید از ایشان را در آثار گفتاری و قلمی خود گوشزد می‌نمودند.

ایشان پس از رحلت حضرت امام، به حمایت همه جانبه از رهبری حضرت آیه الله خامنه ای پرداخته و نزدیکان و شاگردان سلوکی خود را به دعا برای حفظ و سلامتی ایشان در موقعیت های استجابت دعا توصیه می نمودند و به عنوان یک فتوای فقهی، هر امری که موجب تضعیف ایشان بشود را حرام شرعی دانسته و تمام مرتبطین خود را به لزوم پشتیبانی دائمی از مقام معظم رهبری امر می نمودند.<sup>۱</sup>

ظاهراً واسطهٔ آشنایی مقام معظم رهبری با علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ مرحوم شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ بوده اند اما میان این دو بزرگوار، تا پیش از رحلت رهبر فقید انقلاب رحمۃ اللہ علیہ دیداری رخ نمی دهد و اولین دیدار میان ایشان، مربوط به سال های آغازین رهبری حضرت آیه الله خامنه ای است. یکی از فرزندان مرحوم علامه طهرانی رحمۃ اللہ علیہ نقل می کند:

«روزی پس از ارتحال مرحوم والد - قدس سره - به اتفاق سایر اخوان در محضر آیه الله خامنه ای - مدّظله - بودیم. ایشان در ضمن صحبت مطلبی را از مرحوم والد بیان کردند و فرمودند: برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما

---

۱. برای آشنایی بیشتر با مواضع سیاسی ایشان می توان به کتاب وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام و برای فهم بهتر و دقیق تر نگاه ایشان نسبت به انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری، می توان به کتاب نور مجرد جلد سوم رجوع کرد.

از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است، زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان ملاقات داشتم ایشان از مسائلی صحبت به میان می‌آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آن‌ها خبر داشتم»<sup>۱</sup>.

همچنین مقام معظم رهبری در پیام تسلیت خود به مناسب ارتحال این عالم فرزانه می‌فرمایند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

حضرات محترم حجج اسلام، آقایان حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی و اخوان.

خبر رحلت عالم عامل ربّانی، و سالک مجاهد روحانی، آیه‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی را با اندوه و افسوس بسیار دریافت کردم و عمیقاً متأسّف و مصیبت زده شدم.

ایشان از جمله فرزندان معدودی بودند که مراتب برجسته علمی را با درجات والایی معنویت و سلوک دارا بودند، و در کنار فقاہت فنی و اجتهادی، به فقه الله اکبر نیز که از مقوله شهود و محصول تجربه حسی و مجاهدت معنوی است نیز نائل گشته بودند.

---

۱. به نقل از خبرگزاری مهر، کد خبر: ۱۵۸۸۳۱۸.

فقدان آن عزیز برای آشنایان و ارادتمندان خسارتی دردناک و غمی هائل است.

این جانب با قلبی اندوهگین و ملول به شما آقا زادگان محترم و والده محترمه و دیگر فرزندان و اخوان و کسان و نزدیکان و نیز دوستان و ارادتمندان ایشان تسلیت می گویم، و از خداوند متعال برای ایشان علو درجات و حشر با احبّه و اولیاء را مسألت می کنم.

هِنِيئًا لَهُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ و عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ. و سلام علیکم و رحمة الله. سید علی خامنه ای<sup>۱</sup>.

### آیه الله حاج شیخ عزیزالله خوشوقت

پدر و مادر وی اهل زنجان بودند اما چند سالی را به خاطر ناامنی منطقه، به باکو مهاجرت کرده بودند که عزیز، دومین فرزند خانواده، در آنجا تولد یافت. ایشان پس از تحصیلات دبیرستان، به علوم حوزوی روی آورد و پس از ۵ سال تحصیل در مسجد لرزاده تهران راهی دیار علم و تقوا، قم شد. حضرت آیه الله خوشوقت رحمته الله علیه، دروس خارج فقه و اصول را نزد حضرات آیات عظام سید حسین بروجردی و امام خمینی رحمته الله علیه سپری کرد و حکمت و فلسفه و تفسیر را نزد علامه طباطبایی رحمته الله علیه آموخت.

۱. پیام تسلیت رهبر معظم انقلاب در بی درگذشت علامه آیه الله حسینی طهرانی.

انفاس ملکوتی رادمرد فرزانه، آیه الله العظمی محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه، ایشان را بیش از دیگران با دقایق و رموز اخلاق و مدارج معرفت آشنا ساخت و همین امر ایشان را مورد توجه و محبت ویژه علامه قرار داد.

آیه الله خوشوقت پس از پایان دروس حوزوی، به تهران بازگشت و در سن ۳۳ سالگی ازدواج کرد. حاصل ازدواج ایشان، دو فرزند پسر و چهار دختر است. پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، طی حکمی از سوی امام خمینی رحمته الله علیه به عنوان نماینده ویژه ایشان در ستاد عالی انقلاب فرهنگی منصوب شدند. ایشان اغلب در زمینه های فرهنگی، ارشاد و هدایت جوانان و تربیت فضیلاي مستعد، نقشی بزرگ ایفا نمود.

اقامت در تهران، برپایی نماز جماعت در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام، تربیت طلاب و فضیلاي حوزه علمیه، درس اخلاق و توجه به خواسته ها و حاجات مردم، انس با جوانان، بسیجیان، رزمندگان و خانواده های شهدا در طول بیش از پنجاه سال از ایشان چهره ای دوست داشتنی و مردمی ساخت. وی به دلیل فهم عمیق و آرای بدیعی که در آیات و روایات و دعاها به ویژه صحیفه سجادیه و نهج البلاغه داشت، گنجینه ای از تقوا و زهد و معارف در عصر حاضر به شمار می رفت.

شیوه سلوک و تقرب به خدا نزد آیه الله خوشوقت تا حد زیادی

برگرفته از علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ است و خلاصهٔ آن، این است که برای رشد ایمان و سلوک در صراط مستقیم الهی، دو امر لازم است؛ اول ترک گناه و انجام واجبات و دوم، ذکر قلبی و لسانی خداوند متعال.

آیه الله خوشوقت، به رغم اجتناب از زندگی در شهر قم و تدریس سنتی علوم حوزوی در آن شهر مقدس، طی دو دههٔ اخیر، مرتباً در حوزهٔ علمیهٔ قم حضور می‌یافت و طلاب تشنهٔ سیر و سلوک حقیقی، از محضر ایشان بهره‌ها می‌بردند.

دفاع صریح و غیرتمندانهٔ ایشان از انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ و مقام معظم رهبری دام‌ظله، و نیز حضور مکرر ایشان در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل در دوران دفاع مقدس، زیانزد خاص و عام است! مقام معظم رهبری در طول حیات این عالم بزرگوار، با ایشان از نزدیک ارتباط داشته و به همین دلیل، با دلی آکنده از غم و اندوه پس از رحلت ایشان به دیدار بازماندگان رفته و می‌فرمایند:

«تسلیت عرض می‌کنیم به آقازاده‌ها و خانواده و همهٔ شماها و به همهٔ اهل معنا و اهل معرفت و اهل سلوک درگذشت جناب آقای خوشوقت را. در واقع اگر کسی متأثر می‌شود، گریه می‌کند، ناراحت می‌شود، باید برای خودش باشد.

ایشان که خب یک عمر طولانی با برکتی را گذراندند، و همه‌اش هم در راه خدا، همه‌اش برای خدا؛ زندگی پاکیزه، نورانی. از اول جوانی، ایشان در همین راه توحید و راه معرفت و راه سلوک بودند. تا آخرین عمر طولانی، ایشان در این راه ظاهراً لحظه‌ای توقف نکردند و پیش رفتند. خب خدای متعال هم ان شاء الله عملش با ایشان عمل بندگان صالح خواهد بود، عمل اولیاء خواهد بود ان شاء الله. گفت: پس عزا بر خود کنید ای خفتگان!

امیدواریم ان شاء الله برکات آقای خوشوقت منقطع نشود از ماها، از شما جوان‌ها، و برکات ایشان استمرار داشته باشد. بعد از رهاشدن از قید مادی و مادیت، ارواح بندگان خوب خدا توانایی‌های بیشتری دارند؛ دعا می‌کنند، دستگیری می‌کنند، هدایت می‌کنند. رابطه را بتوانیم با این‌ها حفظ کنیم و نگه‌داریم به نفعمان است، بتوانیم رابطه‌مان را با این‌ها حفظ کنیم، منتفع بشویم از دعایشان، از توجهاتشان، از برکاتشان ان شاء الله. خدا ان شاء الله درجات ایشان را عالی کند، و جایشان هم خیلی خالی است در این اتاق. خیلی متشکر!»

همچنین حضرت آقا در پیام تسلیت خود به مناسبت درگذشت مرحوم آیه الله خوشوقت رحمۃ اللہ علیہ می فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم.

با تأسف و اندوه فراوان، خبر رحلت عالم ربانی، سالک الی الله و عارف بالله مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ عزیزالله خوشوقت رحمۃ اللہ علیہ را دریافت کردم. عمری بابرکت، سرشار از معنویت و تهذیب، و گام های پیوسته در سلوک الی الله، همراه با مجاهدتی کم نظیر در تربیت نفوس مستعد و دل های مشتاق، خلاصه ای از زندگی نامه این روحانی مهذب و این معلم اخلاق و معرفت است. بی شک فقدان این شخصیت ممتاز، برای آشنایان رتبه معنوی آن بزرگوار، مصیبتی اندوه بار و برای شاگردان و مستفیدان محضر پرفیض او ثلمه ای بزرگ است.

این جانب تسلیت صمیمانه خود را به خانواده مکرم و فرزندان محترم و دیگر وابستگان و به همه ارادتمندان ایشان معروض می دارم و علو درجات و شمول رحمت حق و حشر با اولیاء الله را برای روح مطهرشان از خداوند متعال مسألت می کنم. سید علی خامنه ای<sup>۱</sup>.

---

۱. پیام تسلیت رهبرانقلاب در پی ارتحال آیه الله حاج شیخ عزیزالله خوشوقت.



### آیه‌الله شیخ علی سعادت پرور (پهلوانی)

مرحوم آیه‌الله شیخ علی سعادت پرور یکی از شاگردان عرفانی و سلوکی مرحوم علامه طباطبائی و از مروجین سلوک الی الله در دوران معاصر بودند که با تربیت شاگردان متعدد و تألیفات خود آتش طلب کمالات معنوی و خروج از مادیات را در جامعه روشن نگاه داشتند.

مرحوم آیه‌الله پهلوانی با انتشار تقریرات دروس عرفانی مرحوم علامه طباطبائی نقش بسزایی در ترویج اندیشه‌های این عارف بزرگوار در میان آحاد مشتاقان سیرو سلوک و معارف ناب اسلامی داشتند. مرحوم سعادت پرور با اعتقاد عمیق به انقلاب اسلامی زیست و بذرا این اعتقاد را در نهاد شاگردان و مرادان خویش نیز کاشت؛ نقل است که ایشان تصویری از مقام معظم رهبری بالای سر خویش نصب نموده و می‌فرمودند:

«کسی که هنوز نمی‌داند حق با کیست به درد سیرو سلوک  
الی الله نمی‌خورد!»

مقام معظم رهبری پس از رحلت این عالم بزرگوار در دیدار با خانواده ایشان می‌فرمایند:

«طهارت و پاکیزگی واقعی را شیخ علی آقای پهلوانی در طول  
۸۰ سال زندگی خود گذراند و زهد و تقوای واقعی و بی‌رغبتی

به دنیا به معنای حقیقی کلمه در این مرد وجود داشت. این‌ها خوبان زمان ما هستند و ما آن‌ها را نمی‌شناسیم. ما وقتی در جریان معمولی زندگی دنیا سیر می‌کنیم خیال می‌کنیم همه دنیا همین است در حالی که در این عمق‌ها چیزها هست و الان هم هست. در روایت آمده «إِنَّ اللَّهَ أَخْفَىٰ أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ». خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی نگه داشته است. یکی همین است که بندگان خاص خود را در بین آحاد مردم پنهان کرده است، می‌آیند و در بین جمعیت می‌نشینند و آدم با آن‌ها صحبت می‌کند هر چند به باطنشان راه پیدا نمی‌کند در حالی که آن باطن یک دریا است یک غوغایی است که گردون‌ها و گیتی‌هاست مرغ دل را.

مرحوم آشیخ علی آقا در خانه نشسته بود و مریدان و دوستان ایشان به سراغشان می‌رفتند و همین راه را ذره ذره در دل این‌ها هم باز می‌کرد و هر کسی به قدر استعدادش بهره می‌برد.

اخوی خودم نقل می‌کردند که به مشهد رفته بودم دیدم آشیخ علی آقا آنجاست، گفتم ما بیرون مشهد هستیم شما هم تشریف می‌آورید؟ گفت نه. گفتم هوای مشهد خیلی گرم است شما هم تشریف بیاورید. گفت: نه می‌ترسم چیزی تقسیم کنند من نباشم.»<sup>۱</sup>

۱. به نقل از خبرگزاری رسا.

همچنین معظم له در پیام تسلیت خود به مناسبت رحلت  
این عالم دلسوخته می نگارند:

« جناب مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ

حسن آقای تهرانی دامت برکاته

باتاسف و تاثرخبررحلت برادر بزرگوارتان عالم عامل و عارف  
پارسا و پرهیزگار مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج  
شیخ علی آقای پهلوانی تهرانی را دریافت کردم. آن بزرگوار  
عمرطیب و طاهرو همراه با تلاش مبارکی را درتعلیم و ترویج  
معارف الهی و توحیدی گذراندند و نمونه ای از صفا و اخلاص  
بودند. امید است لطف و فضل الهی و مغفرت و رحمتی که به  
بندگان صالح خود وعده فرموده است، شامل حال این بنده  
پاک و بی آلایش باشد. اینجانب به جنابعالی و خانواده محترم  
و مکرم ایشان صمیمانه تسلیت عرض می کنم.  
والسلام علیکم ورحمة الله، سید علی خامنه ای.»



## فصل دوم

### اندیشه‌های عرفانی مقام معظم رهبری

همان‌طور که در مقدمه کتاب به عرض رسید، عرفان از دوشاخه اصلی عملی و نظری تشکیل می‌شود؛ عرفان عملی به بحث‌های سلوکی و تهذیب نفس پرداخته و عرفان نظری نگاه عارف به جهان هستی را تبیین می‌نماید. در بخش اول تلاش نمودیم تا با بررسی دیدگاه حضرت آیه الله خامنه‌ای نسبت به شخصیت‌هایی که در بین تمام صاحب‌نظران به عرفان و معنویت شهره هستند، اصل وجود رویکردهای عرفانی در اندیشه مقام معظم رهبری را ثابت نماییم و به وضوح نشان دهیم که حضرت آقا در تحلیل‌های خود نگاهی کاملاً عرفانی داشته و دعوت ایشان به معنویت و اخلاق، تنها دعوتی به مسائل خشک مربوط به اصلاح نفس نیست، بلکه ایشان در مسائل تهذیب نفس، حقیقتاً متمایل و بلکه مروج نگاه عرفانی و نه صرفاً اخلاقی هستند.<sup>۱</sup>

---

۱. به تفاوت میان اخلاق و عرفان در مقدمه کتاب اشاره شد؛ البته حضرت آقا در بحث تهذیب نفس نگاه وسیع‌تری دارند که در ادامه به آن اشاره خواهیم نمود.

اکنون و در این فصل، درصدد هستیم تا از دل فرمایشات مقام معظم رهبری، اندیشه‌های عرفانی این رهبر الهی را استخراج کرده و جهان بینی ایشان در مسائل نظری و رویکرد کلان و جزئی ایشان در بحث‌های سلوکی و عملی را تبیین نماییم؛ به همین دلیل مطالب این فصل را نیز در دو بخش کلی دنبال خواهیم کرد.

### بخش اول:

#### عرفان نظری در اندیشه مقام معظم رهبری علیه السلام

گام اول تبیین اندیشه‌های عرفانی مقام معظم رهبری را به نگاه ایشان درباره هستی‌شناسی عرفانی یا همان عرفان نظری اختصاص می‌دهیم. بزرگان و متخصصان علم عرفان معتقدند عرفان نظری از دو مبحث اصلی و رئیسی، یعنی «وحدت وجود» و «انسان کامل» تشکیل شده است؛ مراجعه به کتب درسی عرفان نظری مانند تمهید القواعد و مصباح الانس نیز این گفته را تقویت می‌نماید که عارفان ما در مباحث نظری خود، عمدتاً حول دو محور «خدا» و «انسان» صحبت نموده‌اند. یکی از محققان این وادی، پس از بررسی مسائل عرفان نظری از دیدگاه متخصصان و صاحبان اصلی این دانش می‌نویسد:

«می‌توان گفت: اساس مسائل عرفان [نظری] در دو امر

خلاصه می‌شود؛

۱. توحید چیست؟ که همان مباحث وحدت شخصی وجود و لوازم و فروع آن است.
۲. موحد کیست؟ که مباحث انسان کامل و امور مربوط به آن است»<sup>۱</sup>

البته باید توجه کرد که در نگاه عارف، بحث از انسان کامل نیز به نوعی به مسئله توحید مربوط شده و به همین دلیل می توان گفت اصلی ترین مسئله عرفان همان مسئله توحید عرفانی بوده و اصل و اساس عرفان نظری را «وحدت وجود» شکل می دهد. از آن جا که این لفظ رهن شماری از افراد بی اطلاع شده و گروهی نگاه عارفان مسلمان به توحید را، خلاف شریعت دانسته اند و یا به برداشت های عجیبی در این بحث دچار شده اند، خوب است که ابتدا و به صورت غیر تفصیلی، درباره آن توضیحی ارائه شود. بدیهی است که در این مجال، تنها به دنبال تبیین این مسئله بوده و در صدد هستیم که بیان نماییم این نظریه، منافی شریعت مقدس نبوده و قائلین به آن، نه تنها به مخالفت با آیات قرآن کریم و روایات ائمه علیهم السلام برخاستند بلکه تنها گروهی بودند که موفق

---

۱. مبانی و فلسفه عرفان نظری، ص ۶۴؛ همچنین برای مطالعه بیشتر می توانید رجوع نمایید به: تعلیقه استاد آیه الله حسن رضانی بر تمهید القواعد، صص ۱۳۱ و ۱۳۲،  
تحریر تمهید القواعد، ص ۵۵.

شدند تا حقیقت ظواهر دین مبین را کشف نموده و به عمق معانی آیات قرآن کریم و روایات ائمه اطهار علیهم السلام دست پیدا کنند.

### توضیحی درباره وحدت وجود یا توحید قرآنی

پیش از شروع به بحث اصلی خوب است یادآور شویم که کشف حقیقت توحید از منظر قرآن کریم و روایات، مسئله‌ای بسیار فنی بوده و نیاز به سال‌ها کار علمی تخصصی در کنار مجاهدت‌های معنوی و سلوکی دارد؛ عده زیادی از بزرگان دین و دیانت نظیر مرحوم خواجه نصیر طوسی، سید حیدر آملی، میرداماد، شیخ بهائی، ملاصدار، فیض کاشانی، ملا محمد تقی مجلسی، مرحوم آیه الله قاضی، آیه الله میرزا جواد ملکی تبریزی، علامه طباطبائی و خصوصاً حضرت امام رحمهم الله جميعاً ضمن تفتید شدید به شریعت و دین مقدس اسلام به اندیشه وحدت وجود معتقد بوده و این نظریه را همان توحید قرآن کریم می‌دانسته‌اند و هیچ مغایرتی میان این اندیشه و تعالیم آسمانی دین مبین اسلام، که خود بهترین آشنایان با آن بوده‌اند، احساس نمی‌کردند. در مقابل کسانی که به اندازه این بزرگواران عمر خود را صرف تحقیقات عمیق حکمی و عرفانی نکرده و با این علوم شریف، به اندازه این بزرگان آشنایی ندارند، این نظریه را مغایر تعالیم دین دانسته و آن را به شدت انکار کرده‌اند؛ وظیفه ما در این



میان، این است که یا خود به حد تخصص رسیده و در این مسائل به جمع‌بندی برسیم و یا به کلام متخصصین فن گوش نموده و سخنان آنان را در ترازوی وجدان خود سنجدیده و به آن دل دهیم. امام امت رحمته‌الله علیه در بیان این معنا می‌فرماید:

«... پس معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است بر طبق احتیاجات بشر و مقامات ثلاثه انسانیه. و هیچ‌یک از علمای یکی از این علوم حقّ اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان‌طور که تصدیق بی‌تصور از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می‌آید، تکذیب بی‌تصور نیز همین‌طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکمانی دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آن‌ها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آنکه سر خجلت به زیر افکنیم.

و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم». هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون

علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن بحقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تومی خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد- رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره»<sup>۱</sup>.

پس از این مقدمه نوبت به تبیین مسئله وحدت وجود می رسد: عارفان و قائلان به این نظریه معتقدند در عالم وجود، غیر از خدا موجود مستقلی وجود ندارد؛ یعنی وجود خداوند چنان سیطره و احاطه بر سایر موجودات دارد، که هیچ موجودی در قبال او، و در برابر او تاب عرض اندام ندارد. در این نگاه تمام موجودات وجودشان از حق است؛ و همه آیه و نشانه او هستند؛ بنابراین همه موجودات، ظهورات و تجلیات خداوند به حساب می آیند.

به بیان دیگر عارفان با آنکه کثرات خلقی و واقعیت داشتن ماسوی الله را همچون فرشتگان، آسمانها، سیارات، کوهها، درختان و انسانها، می پذیرند اما هیچ یک از آنها را از سنخ و

۱. شرح چهل حدیث، صص ۳۸۹-۳۹۰.

طبیعت وجود نمی‌شمارند بلکه آن‌ها را ظهورات و تجلیات و شئون وجود می‌دانند. در این نگاه میان خداوند و مخلوقات وی هیچ نسبت دوگانگی یا بیگانگی نمی‌تواند فرض شود زیرا وجود خداوند وجود بی‌نهایت و غیرمتناهی است، در صورتی که هرگاه صحبت از دوگانگی می‌شود، حتماً آن دو حقیقت، محدود نیز هستند؛ زیرا فرض اینکه «دوتا» هستند به این معناست که از یکدیگر بریده و جدایند و هر یک از آن‌ها خصوصیتی دارد که دیگری ندارد؛ چون روشن است که اگر دو چیز از همه جهات و در همه صفات و خصوصیات با هم یکی باشند، دیگر دوتا نخواهند بود و با هم یکی می‌شوند.

بنابراین اگر دوگانگی دو چیز را تصور کنیم، فوراً باید نتیجه بگیریم که آن دو چیز محدود هستند و هر کدام چیزی دارد که دیگری ندارد. اما برای عارف مسلمان که تمام موجودات را ظهور و تجلی خداوند می‌داند و در برابر خداوند، استقلال برای غیر قائل نیست معنا ندارد که در برابر خداوند، وجودی ولو بسیار محدودتر و ضعیف‌تر را فرض کند.

### وحدت در کثرت نفس، آیتی برای توحید

به اعتقاد عرفا بهترین مثالی که در نزد ما برای نسبت خالق و مخلوق وجود دارد (و البته باز هم از جهاتی ناقص است) نسبت

نفس ما به قوا و ادراکاتش است<sup>۱</sup>. در حقیقت نفس ما تنها راه نفوذ ما به عالم ماورای محسوسات است و تأمل در آن، افق‌های جدیدی را در برابر ما می‌گشاید، زیرا همان‌طور که در بحث‌های خداشناسی و فلسفی گفته شده است رابطه علیت حقیقی را نمی‌توان در عالم اجسام پیدا کرد و باید سراغ رابطه حقیقی علیت را در عالم مجردات گرفت و نیز می‌دانیم نفس هر انسان در دسترس‌ترین حقیقت مجردی است که پیش‌روی هر انسانی قرار دارد. برای درک این تمثیل گلی را درون ذهن خود تصور نمایید. اگر بخواهیم نسبت نفس با این گل را در نموداری رسم کنیم نمی‌توانیم برای گل قسمتی را جدای از نفس هاشور بزیم. در حقیقت ادراکات نفس، وجودی مجزا و جدای از نفس ندارند. همه‌اش خود نفس است که با همه همراه است و در همه موجود است و حاضر و در عین حال، از همه برتر و بالاتر است. با همه و بی‌همه؛ داخل همه و خارج از همه.

در اینجا می‌بینیم که ما نوعی رابطه جدید میان دو چیز کشف کردیم که در عالم اجسام قابل یافتن نیست. نفس و گل در عین اینکه دو تا هستند یکی می‌باشند، ولی نسبتشان یک نسبت دوسویه نیست، بلکه یک سویه است؛ یعنی گل درون حیطه نفس است ولی نفس در حیطه هیچ‌یک از ادراکاتش از جمله این

۱. الفتوحات المکیة، جلد ۲، ص ۴۵۹، الاسفار الأربعة، ج ۷، صص ۲۵۵ و ۲۵۶؛ ج ۸، ص ۲۲۳.

گل خلاصه نمی‌شود، بلکه او مقام بلند و علوی دارد که ادراکات را بدانجا راهی نیست. به تعبیر دیگر ادراکات انسان چیزی اضافه بر اصل نفس و بیرون از وی نیست، خود نفس است که در درون خود تکثیر یافته و در عین وحدتش، متکثر گشته است. ادراکات، نفس را محدود نمی‌سازد بلکه توسعه می‌بخشد. چنین رابطه‌ای می‌تواند برای فهمی اجمالی از رابطه خالق و مخلوق راهگشا باشد. از رابطه کثرات نفس با نفس، به رابطه شأن و ذی الشان تعبیر می‌شود. در این رابطه شأن از ذی الشان هیچ استقلالی ندارد و در عین حال ذی الشان از او کاملاً مستقل است.

### تفاوت اول رابطه خالق و مخلوق با رابطه نفس و ادراکات

در ابتدا گفته شد مثال رابطه نفس و ذهن با تصورات و ادراکات هر چند از جهاتی، مانند نشان دادن تسلط و احاطه خالق به مخلوق، مناسب است اما باید دانست رابطه خالق و مخلوق باز هم به مراتب از این رابطه برتر است. زیرا علم و ادراکی که در ما وجود دارد با وجود آنکه عین ما است ولی افزوده‌ای است که با آمدن آن، نفس رشد نموده و بالا می‌رود و به اعتقاد خود حکما این علم بیرون به نفس انسان عطا می‌شود و اضافه می‌گردد، گرچه وقتی افزوده می‌شود مانند افزوده شدن رنگ به جسم نیست که در کنار جسم می‌نشیند ولی با او یکی نمی‌شود؛ بلکه واقعاً در عمق

نفس نشسته و در درون آن جا گرفته و به تعبیر دیگر وجود نفس با آمدن آن توسعه یافته و وسعتش بیشتر می شود. برای اینکه کمی به مثال خالق و مخلوق نزدیک تر شویم می توانیم مواردی را مثال بنزیم که در آن ها می خواهیم چیزی را به یاد بیاوریم.

### مثالی دقیق تر؛ قوه حافظه و عملیات یادآوری

فرض کنید گلی را قبلاً در بالای کوهی دیده اید و مدتی گذشته و تصویر آن از صفحه ذهن شما پاک گشته ولی در خزانه حافظه باقی مانده است. اکنون کسی آن گل و کوه را به شما یادآوری می کند. در این حال نفس شما تصویری را که به ظاهر اثری از آن در نفس شما نیست ولی در اعماق حافظه نگهداری می شود، بیرون کشیده و دوباره در صفحه نفس حاضر می نماید. در اینجا گلی که در ذهن حاضر شده است؛ چیزی نیست که از بیرون نفس به آن افزوده شده باشد، بلکه همان است که از قبل در نفس بوده و الآن ظهور یافته و دوباره پس از مدتی در نفس غرق شده و پنهان خواهد شد. در اینجا نفس خودش است که در درون خود چیزی را از مرتبه ای به مرتبه ای سوق می دهد و بالا و پایین می برد و جالب اینجاست که وقتی که تصویری به درون نفس می رود کلاً گم می گردد و باز که به عرصه ظاهر نفس می آید شکل و رنگ و خصوصیاتش را باز می یابد.

در خزانه حافظه ده‌ها چیز رنگارنگ و با صفات گوناگون هست ولی همه به آنجا که می‌رسند گویی رنگ و شکلشان را می‌بازند و تنوع خود را از دست می‌دهند و انسان در آنجا هیچ کثرتی را حس نمی‌کند مگر زمانی که آن چیزها را دوباره از خزانه بیرون بیاورد و از کمون به ظهور بکشاند. مسئله خلقت الهی از این منظر، مانند کار حافظه است که چیزی از بیرون به آن افزوده نمی‌شود و خداوند متعال خودش از عالم خزائن خود آنچه را از قبل دارد پایین فرستاده و در عالم خلق آشکار می‌نماید، گرچه عالم خلق نیز در حیطه وجود خود اوست؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ و ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾.

### تفاوت دوم رابطه خالق و مخلوق با نفس و ادراکات

البته ما با همه این تشبیه‌ها باز هم به نسبت حقیقی خالق و مخلوق راه پیدا نمی‌کنیم؛ زیرا نفس و همه خصوصیات آن متغیر است و حادث و ممکن اما خداوند قدیم و ازلی و ثابت است؛ ولی تشابه این قدر هست که با تأمل در نفس و افعال و قوا و ادراکات آن، نوعی نسبت «وحدت در کثرت» را که برای فهم مسئله توحید بسیار راهگشاست، درک کنیم.

۱. سوره الحجر، آیه ۲۱.

۲. سوره فضل، آیه ۵۴.

حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه در مواضع متعددی از آثار خود دربارهٔ تبیین مسئلهٔ وحدت وجود قلم زده و یا سخنانی فرموده‌اند که اکثر این سخنان کاملاً تخصصی بوده و نیاز به تحصیل مقدماتی دارند؛ اما از میان فرمایشات ایشان دروس تفسیر سورهٔ حمد جنبهٔ عمومی داشته و مخاطب آن تمام اقشار جامعه است، پس مناسب است به عنوان حسن ختام این بخش، به ذکر بخشی از فرمایشات ایشان در آن دروس اکتفاء نماییم:

«همهٔ عالم اسم الله‌اند؛ تمام عالم، چون اسم نشانه است؛ همهٔ موجوداتی که در عالم هستند نشانهٔ ذات مقدّس حق تعالی هستند. منتها نشانه بودنش را، بعضی‌ها می‌توانند به عمقش برسند، که این چطور نشانه است؛ و بعضی هم به طور اجمال می‌توانند بفهمند که نشانه است. آن‌که به طور اجمال است این است که موجود خودبه‌خود وجود پیدا نمی‌کند. این مسئله واضح است در عقل؛ و عقل هر بشری به حسب فطرت این را می‌فهمد که موجودی که ممکن است باشد، ممکن است نباشد، این ممکنی که هم ممکن است باشد هم ممکن است نباشد این خودبه‌خودی وجود پیدا نمی‌کند. این باید منتهی بشود به یک موجودی که بالذات موجود است، یعنی قابل سلب نیست وجود از او، ازلی است. موجوداتی که می‌شود موجود باشند و می‌شود هم موجود نباشند، این‌ها



خود به خود وجود پیدا نمی‌کنند، محتاج به این هستند که از خارج یک کسی آن‌ها را ایجاد کند.

اگر فرض بکنیم این فضایی که وهمی است - اگر هیچ نباشد، یک فضای وهمی است، واقعی ندارد - ما اگر فرض کنیم که یک فضایی هست و این فضا هم همیشه است، این فضا که فقط فضاست نمی‌شود که بی‌خود متبدل شود، این فضا به یک موجودی، یا موجودی در او بی‌خود پیدا بشود. آن‌هایی که می‌گویند: از اول در دنیا یک فضای نامتناهی بوده است - علی‌رغم اشکالی که در نامتناهی هست<sup>۱</sup> - و بعد هم یک هوایی، بخاری پیدا شده است، آن وقت به دنبال آن از این موجود چیز دیگری پیدا شده است، این برخلاف ضرورت عقل است که یک چیزی خودش [بی‌دلیل] یک چیز دیگری بشود، بدون این که یک علتی از خارج در کار باشد یک چیزی به خودی خود یک چیز دیگری بشود. هر چیزی که متبدل به یک چیز دیگری می‌شود یک علت خارجی دارد، و الا یک موجودی به خودی خود یک چیز دیگری می‌شود، یک علت خارجی می‌خواهد که آب مثلاً یخ ببندد، یا آب جوش بیاید. اگر آب نه [در] سرمای آن درجه

۱. اشاره امام به اشکالات و دلایل حکمای الهی بر ردّ فضای نامتناهی و اثبات تناهی ابعاد است. رک. الحکمة المتعالیة، ج ۴، ص ۲۱-۲۳؛ شرح المنظومة، ج ۴، ص ۱۸۷.

[زیر صفر] و نه گرمای آن درجه [۱۰۰] باشد، تا ابد هم همین آب است؛ اگر هم بگنجد، یک علت خارجی دارد، یک چیز خارجی باید آن را بگداند.

ولهذا این اجمالی که هر معلولی محتاج به علت است و هر ممکنی محتاج به یک علتی است، جزء واضحات عقول است، که هر کسی مسئله را تأمل و تصور بکند تصدیقش هم می‌کند، که [محال است] یک چیزی که می‌شود باشد و می‌شود نباشد، بی‌خودی بشود، یا بی‌خودی نباشد. نبودن، از باب این که چیزی نیست تا باشد، آن دیگر علت نمی‌خواهد؛ اما یک چیز ممکنی که نیست، بی‌خودی، بدون علت متبدل شود بشود هست، [امتناع] این از ضروریات عقول است.

این مقداری که همه موجودات عالم اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند، این یک مقدار اجمالی است که همه عقول این را می‌توانند بفهمند، و همه عالم را اسماء الله بدانند. و اما آن معنای واقعی مطلب که این جا مسئله اسم‌گذاری نیست، مثل این که ما [اگر] بخواهیم یک چیزی را بفهمانیم به غیر، اسم بر آن می‌گذاریم، می‌گوییم «چراغ» یا «اتومبیل» یا «انسان»، «زید».

این واقعیتی است که یک موجود غیرمتناهی در همه اوصاف کمال، یک موجودی که در تمام اوصاف کمال

غیرمتناهی است، حد ندارد، موجود لاحد است - اگر موجود حد داشته باشد «ممکن» است - موجود است و هیچ حدی در موجودیتش نیست، این به ضرورت عقل باید تمام همه کمالات باشد. برای این که اگر فاقد یک کمالی باشد محدود می شود؛ محدود که شد ممکن است.

فرق مابین ممکن و واجب این است که او غیرمتناهی است در همه چیز؛ موجود مطلق است و این ها موجود محدودند. اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طور لامتناهی، به طور غیرمحدود نباشد در او، متبذل می شود [به ممکن]، آن که ما خیال کردیم واجب بوده، واجب نبوده، ممکن بوده.

یک چنین موجودی که مبدأ یک ایجاد می شود، و مبدأ یک وجود می شود، تمام آن موجوداتی که به مبدایت او وجود پیدا می کنند، این ها مستجمع همان اوصاف هستند به طریق نقص. منتها مراتب دارد:

یک مرتبه اعلاست که در آن همه اوصاف حق تعالی هست، منتها به اندازه ای که امکان دارد، به اندازه ای که می شود یک موجودی واجد باشد، آن «اسم اعظم» است. «اسم اعظم» عبارت از آن اسمی است و آن علامتی است که واجد همه کمالات حق تعالی است به طور ناقص - و به طور ناقص یعنی نقص امکانی - و واجد همه کمالات الهی است

نسبت به سایر موجودات، به طور کمال. این موجوداتی که دنبال آن اسم اعظم می آیند این ها هم واجد همان کمالات هستند، منتها به اندازه سعه هستی خودشان، به اندازه سعه وجودی خودشان، تا برسد به همین موجودات مادی.

این موجودات مادی را که ما خیال می کنیم قدرت، علم و هیچ یک از کمالات را ندارند، این طور نیست. ما در حجاب هستیم که نمی توانیم ادراک کنیم. همین موجودات پایین هم که از انسان پایین ترند، و از حیوان پایین ترند، و موجودات ناقص هستند، در آن ها هم همه آن کمالات منعکس است، منتها به اندازه سعه وجودی خودشان. حتی ادراک هم دارند؛ همان ادراکی که در انسان هست در آن ها هم هست: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ بعضی از باب این که نمی دانستند می شود یک موجود ناقص هم ادراک داشته باشد، آن را حمل کرده بودند به این که این تسبیح تکوینی است؛<sup>۱</sup> و حال آن که آیه غیر از این را می گوید. تسبیح تکوینی را که ما می دانیم. - تسبیح تکوینی یعنی

۰۱ (هیچ چیزی نیست مگر آن که با حمد او تسبیح گوید، لکن تسبیح آن ها را نمی فهمید). سوره الإسراء، آیه ۴۴.

۰۲. الکشاف، ج ۲، صص ۶۱۹-۶۲۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۱۹.

این‌ها موجوداتی هستند و علّی هم دارند- خیرمسئله این نیست، تسبیح می‌کنند.

در روایات، تسبیح بعضی از موجودات را هم ذکر کرده‌اند که [آن] تسبیح چیست<sup>۱</sup>. در قضیه تسبیح آن سنگریزه‌ای که در دست رسول الله ﷺ بوده<sup>۲</sup>.

[آن‌ها] شنیدند که چه می‌گوید. تسبیحی است که گوش من و شما اجنبی از اوست. نطق است؛ حرف است؛ لغت است، اما نه به لغت ما، نه نطقش نطق ما است. اما ادراک است، منتها ادراک به اندازه سعه وجودی خودش. لعل بعضی از مراتب عالیه، مثلاً از باب این که خودشان را می‌بینند که سرچشمه همه ادراکات هستند، بگویند که موجودات دیگر [ادراک] ندارند؛ البته آن مرتبه را ندارند. ما هم از باب این که ادراک نمی‌کنیم حقایق این موجودات را، ما هم محجوبیم، و چون محجوبیم، مطلع نیستیم، و چون مطلع نیستیم، خیال می‌کنیم [چیزی] در کار نیست.

خیلی چیزها را انسان خیال می‌کند نیست و هست، من

۱. بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۷، حدیث ۸.

۲. از ابن عباس نقل شده است که: «ملوک حضرموت شرفیاب شرف آن جناب شدند و گفتند: از کجا بدانیم شما رسول خدا هستید؟ حضرت مشتکی از ریگ‌های زمین را برداشت و فرمود: این ریگ‌ها شهادت می‌دهند، ریگ‌ها اول شروع کردند به تسبیح خدای تعالی بعداً شهادت دادند به رسالت آن جناب. (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۹، حدیث ۴۹).

و شما از آن اجنبی هستیم. الآن هم می‌گویند یک چیزهایی معلوم شده است، مثلاً در نباتات که سابق همه می‌گفتند این‌ها مرده هستند، حالا می‌گویند که با آنتن‌هایی که هست از ریشه‌های درخت که در آب جوش هست صدای هیاهو [می‌شنوند]. حالا این راست باشد یا دروغ نمی‌دانم؛ لکن عالم پرهیاهوست.

تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء الله هستید، زیانتان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است. به اسم الله «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حمد هم که می‌کنید اسم الله است. زبان شما که حرکت می‌کند اسم الله هست، از این جا پا می‌شوید، می‌روید به منزلتان، با اسم الله می‌روید. نمی‌توانید تفکیک کنید. خود شما اسم الله هستید، حرکات قلبتان هم اسم الله است، حرکات نبضتان هم اسم الله هست، این بادهایی که وزیده می‌شود همه اسم الله‌اند»<sup>۱</sup>.

ایشان در بیان دیگری می‌فرمایند:

«شاید هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (اول اوست، آخر هم اوست) [اشاره به این باشد که] دیگران اصلاً منفی‌اند.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ؛ هرچه ظهور است، اوست،  
 هوست، نه اینکه از اوست: هُوَ الظَّاهِرُ وَهُوَ الْبَاطِنُ وَهُوَ الْأَوَّلُ  
 وَهُوَ الْآخِرُ.

مراتب برای جلوه‌ها هست، لکن آن طور نیست که جلوه‌ها  
 از متجلی، یک جدایی داشته باشند، البته تصورش مشکل،  
 بعد از تصور، تصدیقش آسان است.<sup>۱</sup>

### وحدت وجود در اندیشه مقام معظم رهبری

پس از آشنایی اجمالی با حقیقت توحید قرآنی نوبت به  
 بررسی این رکن اصلی آموزه‌های عرفانی در اندیشه حضرت آیه‌الله  
 خامنه‌ای می‌رسد. باید توجه کرد که آیه‌الله خامنه‌ای برخلاف  
 امام خمینی رحمته‌الله‌علیه در مسائل اعتقادی و معارفی به صورت مستقل  
 دست به تألیف نروده و به حسب تتبع نگارنده نیز در هیچ سخنرانی  
 و یا پیام مکتوبی، به صورت مستقل به تبیین دیدگاه خود در باب  
 مسئله توحید و نحوه ارتباط مخلوقات با خالق خود نپرداخته‌اند  
 البته معظم له همانطور که پیشتر اشاره شد، مکتب عرفانی  
 نجف را جریان «خاص الخاص» حوزه‌های علمیه می‌دانند و این  
 بدین معناست که ایشان در اصول معارفی، عقاید و شیوه تربیتی  
 این جریان را که به اعتقاد و دفاع از وحدت وجود و امکان فناء

۱. تفسیر سوره حمد، ص ۱۵۵.

فی الله و... شهره هستند، کاملاً پذیرفته و بدان معتقدند اما جهت مزید اطلاع، از مجموع بیانات ایشان نیز می‌توان به اعتقاد ایشان پیرامون حقیقت نحوه ارتباط خالق با مخلوق و نحوه حضور خداوند متعال در عالم هستی پی برد و سایر مسائل عرفانی که در ادامه خواهد آمد، پی برد.

پیش‌تر اشاره شد که حضرت آیه الله خامنه‌ای بر اندیشه دوتن از عارفان بزرگ جهان اسلام و تشیع یعنی مولوی و حافظ تأکید کرده و اندیشه حافظ را نمود معارف ناب اسلامی و اشعار جناب مولوی را اصول اصول دین دانسته‌اند. خود مقام معظم رهبری در باب اندیشه حافظ درباره توحید نیز اشاراتی کرده و حافظ را قائل به وحدت وجود دانسته‌اند و در ضمن تشریح نگاه حافظ، به بعضی از سوءفهم‌ها در این مسئله پرداخته‌اند:

«در مباحث عرفان نظری، وحدت وجود که یکی از اصلی‌ترین مباحث عرفان است، در کلمات حافظ فراوان دیده می‌شود. البته باز هم نمی‌توانم خودداری کنم از اظهار تأسف، از اینکه بعضی از نویسندگان و ادبای محقق که با وجود مقام والای تحقیق در ادبیات، از عرفان نظری اطلاعی ندارند و در آن کاری نکردند! وحدت وجود را که به حافظ نسبت داده شده، به معنای همه‌خدائی که ناشی از عدم درک درست مسئله است، تعبیر کردند و آن



را جزو شطحیاتی دانستند که برزبان حافظ مثل بعضی از  
عرفای دیگر صادر می شده و نه یک بینش و طرز فکر و  
جهان بینی!

مسئله وحدت تجلی که از مباحث معروف عرفان و میان  
عرفاست. در مقابل نظریه فلاسفه اسلامی که قائل به  
کثرت فاعلیت حق هستند، عرفا قائلند به وحدت فاعلیت  
و وحدت تجلی.

عکس روی توجودرآینه جام افتاد  
صوفی از خنده می در طمع خام افتاد

یا آن غزلی که «درازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد» که قبلاً  
خواندم.

هر دو عالم یک فروغ روی اوست  
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم»

مقام معظم رهبری در باب اندیشه مولانا نیز، علاوه بر اینکه  
مثنوی وی را اصول اصول دین دانسته اند، به این نکته  
تصریح نموده اند که:

«...مولوی که یکسر عرفان و معنویت و اسلام ناب و  
معرفت توحیدی خالص است».

حضرت آقا در این جا صریحاً اندیشه مولانا در باب توحید را، «معرفت توحیدی خالص» بیان می فرمایند. اکنون باید دید، نگاه این عارف برجسته و ممتاز نسبت به مسئله توحید چگونه است. مرحوم شهید آیه الله مطهری رحمته الله علیه در این باب می فرمایند:

«بدون شک عرفان نظری مولوی همان عرفان محیی الدین است. مثلاً اصطلاح «ماعد مهاییم هستی ها نما- تو وجود مطلق و هستی ما» اصلاً مال محیی الدین است. این ها از محیی الدین به مولوی رسیده است. درست است که مولوی خودش هم یک نابغه فوق العاده ای است که در تشریح کردن و داستان آوردن و تمثیل کردن و حقایق را مجسم کردن نبوغ فوق العاده ای دارد، ولی فوق العاده تحت تأثیر عرفان محیی الدین است؛ و اساساً هرکس در عالم اسلام بعد از محیی الدین آمده است تحت تأثیر محیی الدین است و در واقع باید محیی الدین را پدر عرفان اسلامی شمرد»<sup>۱</sup>.

و در جای دیگری تصریح نموده اند:

«تا دوره محیی الدین مسئله وحدت هم اگر در عرفان مطرح شده- که مطرح هم بوده است- به صورت وحدت وجود به این معنا که بعدها مطرح شده نبوده است. اینکه درباره

وجود به شکل فلسفی بحث شود، برای اولین بار به وسیله محیی‌الدین و شاگردان او انجام گرفته است. ما قبل از محیی‌الدین و شاگردان او بحثی درباره وجود و تحت عنوان وجود نمی‌بینیم. حتی در عرفان فارسی هم از دوره محیی‌الدین به بعد است که مثلاً در تعبیرات مولوی هست. در تعبیرات فتّاری مثلاً، ما چنین چیزی پیدا نمی‌کنیم ولی در تعبیرات محیی‌الدینی هست و می‌بینیم که مثنوی اساساً بر مبنای همان وحدت وجود محیی‌الدینی می‌چرخد»<sup>۱</sup>.

مرحوم شهید مطهری در این عبارات، به تأثیر فراوان جناب مولوی از عارف بزرگ، محیی‌الدین ابن عربی تصریح نموده و جناب مولانا را کاملاً قائل به «وحدت وجود» معرفی می‌نمایند.<sup>۲</sup>

۱. مجموعه آثار، ج ۹، ص ۶۳. روشن است که مرحوم آیه الله مطهری معتقدند که ریشه‌های اولیه تحقیق پیرامون توحید قرآن کریم، در کلمات رسول خدا و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما وجود داشته و اولین قائلان به وحدت وجود را باید خواص اصحاب ائمه علیهم‌السلام دانست؛ آن چه مرحوم مطهری در صدد اشاره به آن هستند این است که اولین شخصی که در جهان اسلام از وحدت وجود با زبان فلسفی و فنی سخن گفته و آن را در قالب اصطلاحات پایه‌گذاری نموده است، جناب محیی‌الدین ابن عربی است؛ برای آشنایی با نقش ویژه ائمه علیهم‌السلام و خصوصاً حضرت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام در گسترش معارف ناب فلسفی می‌توان به کتاب «علی و فلسفه الهی» اثر علامه طباطبائی و آثار مشابه مراجعه نمود.

۲. البته اعتقاد جناب مولانا به وحدت وجود از مسلمات مباحث تاریخ عرفان و مولوی‌شناسی است و تاکنون هیچ‌یک از متخصصان فن در این مسئله تردیدی به خود راه نداده‌اند.

از دل این تعبیرات به وضوح روشن می شود که مقام معظم رهبری، در واقع همان اندیشه وحدت وجود را «توحید خالص» خوانده و جهان بینی مبتنی بر آن را «معارف والای انسانی» دانسته و بزرگداشت چنین نگاهی را «بزرگداشت فرهنگ قرآنی، اسلامی و ایرانی» بیان می فرمایند. حضرت آیه الله خامنه ای در فرمایش دیگری، به عنوان یکی از انتظارات خود بیان می دارند که باید از مبانی نظری ای مانند «وحدت وجود»، نظامات متعدد تمدنی استخراج شود:

«فلسفه های غربی برای همه مسائل زندگی مردم، کم و بیش تکلیفی معین می کند: سیستم اجتماعی را معین می کند، سیستم سیاسی را معین می کند، وضع حکومت را معین می کند، کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می کند؛ اما فلسفه ما به طور کلی در زمینه ذهنیات مجرد باقی می ماند و امتداد پیدا نمی کند. شما بیایید این امتداد را تأمین کنید، و این ممکن است؛ کما اینکه خود توحید یک مبنا فی فلسفی و یک اندیشه است؛ اما شما ببینید این توحید یک امتداد اجتماعی و سیاسی دارد. «لا اله الا الله» فقط در تصوّرات و فروض فلسفی و عقلی منحصر و زندانی نمی ماند؛ وارد جامعه می شود و تکلیف حاکم را معین می کند، تکلیف محکوم را معین می کند، تکلیف مردم را معین می کند.

می‌توان در مبانی موجود فلسفی ما نقاط مهمی را پیدا کرد که اگر گسترش داده شود و تعمیق گردد، جریان‌های بسیار فیاضی را در خارج از محیط ذهنیت به وجود می‌آورد و تکلیف جامعه و حکومت و اقتصاد را معین می‌کند. دنبال این‌ها بگردید، این نقاط را مشخص و رویشان کار کنید؛ آن‌گاه یک دستگاه فلسفی درست کنید. از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء»، از مبانی ملاًصدرا، - اگر نگوییم از همه این‌ها، از بسیاری از این‌ها - می‌شود یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد؛ فضلاً از آن فلسفه‌های مضاف که آقایان فرمودند: فلسفه اخلاق، فلسفه اقتصاد و... این، یکی از کارهای اساسی است. این کار را هم هیچ‌کس غیر از شما نمی‌تواند بکند؛ شما باید این کار را انجام دهید»<sup>۱</sup>.

مرحوم شهید مطهری رحمته‌الله علیه در باب اندیشه وحدت وجود صدرایی می‌فرمایند:

«به‌طور مسلم وحدت وجودی که در فلسفه ملاًصدرا مطرح است همان است که از عرفان آمده است و ابتکار ملاًصدرا نیست. ملاًصدرا منتهای هنرش این است که

۱. بیانات رهبر در دیدار گروهی از فضلاء حوزه علمیّه قم، ۱۳۸۹/۱۰/۲۹.

توانسته است برای این‌ها پایه‌های فلسفی محکم بریزد که از نظر فکری یک فیلسوف هم کاملاً قابل قبول باشد و آلاً اصل مسئله وحدت وجود یک مسئله عرفانی است. حتی خود ملاًصدرا در مسائل وجود در یک جا وقتی که تحت عنوان «نقاوة» (یعنی یک خلاصه‌ای) می‌خواهد مطلبی بگوید آن خلاصه‌اش تماماً همان حرف‌های قیصری در شرح فصوص الحکم است؛ یعنی نقاوه حرف‌های او همان خلاصه‌ای است که در مقدمه فصوص الحکم آمده است. بنابراین هرچه که او قبلاً گفته همه به منزله شرح فلسفی مطلبی بوده است که عرفا گفته‌اند<sup>۱</sup>.

### انسان کامل

یکی دیگر از پایه‌های مسائل عرفان نظری، مبحث «انسان کامل» است. جمعی از پیشینیان ما به دلیل دوری از معارف قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام تصور صحیحی نسبت به مقامات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان خود نداشته و این بزرگان را نهایتاً علماء ابرار (دانشمندانی نیکوکار) خطاب می‌نمودند، و اکثر علمای کلامی هم که قائل به عصمت بوده و امامت را یک مقام اختصاصی جدا می‌دانستند و مراتب علم غیب را قبول داشتند

۱. مجموعه آثار، ج ۹، ص ۱۸۹.

اما با این حال آنچه در روایات از علم غیب مطلق و ولایت تکوینیه آمده است را قبول نداشتند که بعدها به برکت عرفان اثبات گردید در صورتی که روایات ما مشحون از معارفی است که برای ائمه علیهم السلام، علاوه بر صلاح ظاهری، مقامات معنوی فوق العاده‌ای قائل شده و حضرات معصومین را خلیفه خدا در زمین، اسماء حسنی خداوند متعال و واسطه فیض میان خداوند و مخلوقات معرفی می‌نماید. عارفان الهی معتقدند هر انسانی برای رسیدن به کمال، چهار سفر سلوکی پیش روی خود دارد:

**سفر اول:** عبارت است از حرکت انسان به سوی خداوند متعال و کنارزدن حجاب‌های ظلمانی و نورانی برای رسیدن به بالاترین حقیقت هستی یعنی خداوند متعال.

**سفر دوم:** با فناء فی الله و پاک شدن انسان از خود آغاز می‌شود؛ انسان با رهایی از خود و غرق شدن در نور عظمت الهی کاملاً الهی شده و در دریای بیکران توحید غوطه‌ور می‌شود. البته باید توجه داشت که فانی شدن انسان در ذات یا اسماء الهی به معنای ورود در آن نمی‌باشد بلکه به معنای تجلی ذات یا اسماء الهی در شخص فانی است به نحوی که انسان منیت خود را از دست داده و دیگر منشأ اثر نیست و ذات الهی و یا اسماء و صفات الهی در نفس انسان حاکم می‌شوند، مانند بلندگو که خودش منشأ اثر نیست و صدای کس دیگری را پخش می‌کند؛ در این صورت است

که انسان لسان الله می شود و خداوند است که در او اثر می گذارد؛ به همین منوال انسان فانی، عین الله، اذن الله و ید الله می شود و آیینی ای از کمالات الهی را نشان داده و دریچه ای از نور الهی را به عالم توزیع می نماید. فناء به این معنا در اسماء و صفات بلکه در ذات احدیت نیز امکان دارد و در روایات نیز به آن اشاره شده است.

**سفر سوم:** حرکت انسان از عالم توحید به سمت کثرات عالم است؛ سالک در سفر دوم کاملاً غرق در یای وحدت است و نسبت به کثرات عالم ادراکی ندارد اما در سفر سوم، آهسته آهسته از حال فنا به حال بقاء رجوع می نماید. سالک در سفر سوم، مانند سفر اول با مخلوقات سرو کار داشته و تمام مخلوقات را ادراک می کند اما با این تفاوت که شخص تا پیش از فناء فی الله مخلوقات را به صورت مستقل و جدا بریده از خداوند می دید، اما به برکت پاک شدن از نفس خود، اکنون و در سفر سوم، تمام مخلوقات را مظهر اسماء الهی دیده و خداوند را در همه چیز نظاره می کند. مثل انسان در سفر سوم مانند کسی است که مدت ها بیهوش بوده و پس از مدتی کم کم به هوش می آید و اطراف و پیرامون خود را درک می کند؛ با این تفاوت که نگاه او پس از این هوشیاری، کاملاً عوض شده و علاوه بر نورانیت فوق العاده ای که کسب کرده است تمام عالم را با نگاهی توحیدی ملاحظه کرده و از هر شرکی به طور کلی پاک گشته است.



سفر چهارم: عبارت است از دستگیری انسان موحد و الهی از سایر مخلوقات؛ کسی که در سفر چهارم سلوکی خود قرار دارد، از آن جا که به خلوص و طهارت ذاتی رسیده است، این توانایی را پیدا می‌کند تا از سایر انسان‌ها نیز دستگیری کرده و آن‌ها را در جهت حرکت به سمت خداوند متعال رهبری نماید. در زبان متخصصین عرفان، گاه به شخصی که به فناء فی الله رسیده است (سفر دوم) و گاه به شخصی که در حال سفر چهارم خود است، انسان کامل گفته می‌شود. دانشمندان عرفان نظری، به برکت تحقیقات جناب محیی‌الدین ابن عربی و شاگردان ایشان توانستند برای اولین بار به صورت علمی و فنی، مقامات باطنی ائمه علیهم‌السلام را چنانکه شایسته بود تشریح و تبیین نموده و پرده‌ای از عمق معارف عالی روایات ما در زمینه مقامات باطنی ائمه اطهار علیهم‌السلام را تشریح نمایند. حضرت امام رحمته‌الله‌علیه در تبیین مسئله «انسان کامل» می‌فرمایند:

«... یا بن آدم خلقت الأشیاء لاجلک، و خلقتک لاجلی. و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرماید: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ و نیز فرماید: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ﴾. پس، انسان مخلوق «لاجل الله» و ساخته شده برای ذات مقدّس او است، و از میان موجودات او مصطفی و مختار است، غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است، و معاد او الی الله

و من الله و فی الله و بالله است، چنانچه در قرآن فرماید: ﴿إِنَّ  
 آلینا ایابهم﴾. و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به  
 حق کنند، بلکه مرجع و معاد آن‌ها به انسان است، چنانچه  
 در زیارت جامعه، که اظهار شمه‌ای از مقامات ولایت را  
 فرموده، می‌فرماید: و ایاب الخلق الیکم، و حسابهم علیکم.  
 و می‌فرماید: بکم فتح الله، و بکم یختم. و اینکه در آیه شریفه  
 حق می‌فرماید: ﴿إِنَّ آلینا ایابهم ثُمَّ إِنَّ عَلینا حسابهم﴾. و در  
 زیارت جامعه می‌فرماید: و ایاب الخلق الیکم و حسابهم  
 علیکم سرّی از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به  
 انسان الکامل رجوع الی الله است، زیرا که انسان کامل فانی  
 مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود تعین و انیت و انانیت  
 ندارد، بلکه خود از اسماء حسنی و اسم اعظم است، چنانچه  
 اشاره به این معنی در قرآن و احادیث شریفه بسیار است».

هرچند مقام معظم رهبری به علت مشاغل فراوان، هیچ‌گاه  
 برای تبیین دقیق نظریات خویش در مسائل معارفی فرصت کافی  
 نیافتند و از این رو داغ سوزانی بردل پژوهشگران این وادی نهاده  
 شده اما در خلال فرمایشات ایشان می‌توان روزه‌ای به اندیشه‌های  
 ایشان باز نمود. حضرت آقا در تبیین مقامات ائمه و خصوصاً

حضرت سیّد الشهدا علیه السلام، کاملاً از ادبیات عرفان نظری استفاده کرده و برخلاف بسیاری از متکلمان، امتیاز و ویژگی امام علیه السلام را فناء فی الله امام می‌دانند نه شاخصه‌های دیگری که در علم کلام بیان شده و احیاناً تناسبی هم با معارف روایی ما ندارد؛ حضرت آیه الله خامنه‌ای در تشریح علت برجستگی حادثه عاشورا می‌فرماید:

«شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسّل و فناء فی الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدّس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این‌طور با عظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این جانبِ اوّل یعنی جانب جهاد و شهادت آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خیلی‌ها مؤمنند و می‌روند مجاهدت می‌کنند، به شهادت هم می‌رسند شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبّت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه می‌گیرد. این‌گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا می‌کند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می‌گذارد»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات رهبر در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۱۳/۰۹/۱۳۷۶.

حضرت آیه الله خامنه ای در سخنان دیگری، از ادبیات رایج مکتب عرفانی نجف در تسمیه انسان کامل، یعنی «مخلصین» استفاده نموده و در آن فرمایش، فرق میان انسان مخلص و مخلص را بر مبنای رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم تشریح می نمایند:

«اگر ما اخلاص ورزیدیم، بنده مخلص می شویم؛ اخلاص ورزنده برای خدا، در عمل و نیت. اما فراتر از بنده مخلص، بندگان مخلص اند. مرحوم سید بحر العلوم رحمته الله، در رساله ای که در سیر و سلوک به ایشان منسوب است، بین مخلص و مخلص فرق می گذارد. می گوید: مخلص کسی است که عملی را فقط برای خدا انجام می دهد و کاری به کار دیگران ندارد. اما مخلص آن است که همه وجود خود را خالصاً و مخلصاً برای خدا قرار می دهد. همه هستی او فقط برای خداست. این، مرتبه بسیار والایی است که واقعاً دور از دسترس است. اما به نظر بنده، در این دوران، به خصوص جوانان و کسانی که در میدان های عمل و مبارزه و جهاد واردند، می توانند به این مرتبه هم برسند. البته برای امثال ما مشکل و خیلی دشوار است. ما خیلی دوریم! اما جوانان و به خصوص جوانان مؤمن و پاک و خالص، با آن دل های روشن و پاکی که دارند، می توانند به اینجا برسند.

البته رساله مذکور، منسوب به مرحوم بحرالعلوم است و قطعی نیست که مال ایشان باشد. بعد می فرماید: خدای متعال به این مخلصین سه وعده داده است؛ سه امتیاز بزرگ. یکی این است که فرموده است: ﴿فَأَيُّهُمْ الْمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾. یعنی در قیامت، همه مردم در محشر حاضر می شوند و مورد محاسبه الهی قرار می گیرند، مگر بندگان مخلص که آن‌ها معافند. آن‌ها چون ذره ذره اعمال و انفاس و حرکاتشان برای خدا بوده است، لذا از اینکه در این عرصه از عرصه حشر آفاق وارد شوند و مورد سؤال قرار گیرند، معافند.

امتیاز دوم این است که می فرماید: ﴿وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ • إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾. همه مردم، پاداش متناسب با عمل کاری را که انجام داده اند می گیرند، مگر بندگان مخلص خدا. این‌ها عملشان و پاداششان متناسب نیست. عملشان هرچه که باشد، پاداش آن‌ها بی نهایت است؛ زیرا این وجود متعلق به خدا، برای خدا و سرتاپا در خدمت اهداف الهی است. او، همه وجودش برای خدا خالص شده است.

۱. سوره صافات، آیات ۱۲۷-۱۲۸.

۲. سوره صافات، آیات ۳۹-۴۰.

روایتی را دیدم البته سند این روایات را فرصت نمی‌کنم نگاه کنم و نمی‌دانم سندش چگونه است که مضمونش این بود که خدای متعال می‌گوید: «اگر به بندهٔ مخلص یا مخلص، همهٔ دنیا را هم بدهم، حق او ادا نشده است». بنابراین، جزای او متناسب با عملی که انجام می‌دهد، نیست. یک نماز او برابر هزاران نمازی است که بندگان خوب خدا بخوانند.

امتیاز سوم که از همهٔ این‌ها بالاتر است، این است که ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ • إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ یعنی خدای متعال از آنچه که بندگان او توصیف کنند، منزّه است؛ مگر از آنچه که بندگان مخلص توصیف کنند. یعنی آن‌ها می‌توانند حق توصیف الهی را ادا کنند. بندگان دیگر، کمتر و کوچک‌تر از این هستند؛ و هرچه در باب پروردگار عالم بگویند: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»<sup>۲</sup>. اوصاف خدا از زبان انسان‌ها، ناقص و نارساست؛ مگر از ناحیهٔ بندگان مخلص. آن‌ها می‌توانند خدای متعال را کما هو حقه توصیف کنند. و لذاست که انسان اگر خود را به دعاهایی که از ائمه علیهم‌السلام، مأثور است، انس بدهد و مرتبط کند، امید این هست که توانسته باشد با خدای متعال، درست مناجات

۱. سوره صافات، آیات ۱۵۹-۱۶۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲.

کند و چنان که شایسته الهی است، با او حرف بزند»<sup>۱</sup>.

نگاهی که مقام معظم رهبری در این فرمایش از سید بحر العلوم رحمته الله علیه اقتباس نموده و بالسان تأیید ذکر می فرمایند، یک نگاه کاملاً عرفانی است که خود مرحوم سید بحر العلوم رحمته الله علیه نیز، در رساله سیرو سلوک خود آن را ذکر نموده اند؛ دقیقاً مشابه همین نگاه را در تقریر دروس عرفانی مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه در قالب رساله لب الباب و ثمرات حیات می توان پیگیری نمود؛ در واقع می توان گفت در هندسه فکری مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه و اساتید و شاگردان ایشان، عنوان مخلصین، عنوانی قرآنی برای انسان کامل عرفانی بوده و این دو عنوان دقیقاً ویژگی های یکسانی را به دنبال خود می کشند. همین نگاه در فرمایش مقام معظم رهبری نیز بالسان تأیید پیگیری می شود. علاوه بر این، حضرت آیه الله خامنه ای در توضیح سراسر استغفار انبیاء و اولیاء الهی، بر خلاف بیشتر متکلمین و طبق مبانی عرفانی می فرمایند:

«البته اینکه چرا شخصی مثل امیرالمؤمنین، شخصی مثل پیامبر، شخصی مثل امام سجاد که خدا اصلاً بهشت را برای خاطر این طوّر انسان ها آفریده باز از آتش جهنم می ترسند و به خدا پناه می برند، این خودش بحث جداگانه ای دارد.

ما کوچکیم؛ دید ما قاصراست؛ ما نزدیک بین هستیم؛ ما عظمت الهی را نمی فهمیم؛ ما مثل بچه کوچک و غیرممیزی هستیم که در مقابل یک شخص عظیم علمی بازی می کند؛ نمی آید و می رود و اصلاً عین خیالش هم نیست؛ چون نمی شناسد که این شخص کیست؛ اما شما که پدر او هستید و عقلتان صد برابر اوست، در مقابل آن شخصیت خضوع می کنید. ما در مقابل خدای متعال وضعیتمان این است. ما مثل بچه ها، مثل آدم های غافل، مثل آدم های پست، عظمت الهی را نمی فهمیم؛ اما آن کسانی که از مرحله علم، به مرحله ایمان رسیده اند؛ از مرحله ایمان، به مرحله شهود رسیده اند؛ از مرحله شهود، به مرحله فناء لله رسیده اند؛ آن ها هستند که عظمت الهی در چشمهایشان آن چنان جلوه می کند که هر عمل صالحی از آن ها سر بزنند، به نظرشان نمی آید؛ اصلاً می گویند ما کاری نکرده ایم. همیشه بدهکار ذات مقدس احدیتند»<sup>۱</sup>.

لازم به ذکر است که حضرت آیه الله خامنه ای این فرمایشات را در خطبه های نماز جمعه ایراد فرمودند و نفس استفاده از تعبیر شهود و فناء در جمعی چنان عمومی، خود محل تأمل و عبرت است.

۱. بیانات در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۳۷۸/۱۰/۱۰.



### دیدگاه مقام معظم رهبری دربارهٔ عرفان نظری

ممکن است گفته شود: حضرت آیه‌الله خامنه‌ای از اساس با عرفان نظری سرسازش نداشته و به همین دلیل استخراج نگاه ایشان در این زمینه از اساس کار باطل و بی‌ثمیری است. در پاسخ باید گفت: حضرت آقا در فرمایشات خود تصریح نموده‌اند که با عرفان نظری هیچ مشکلی ندارند؛ بله! این مطلب در منظومهٔ فکری مقام معظم رهبری کاملاً واضح و شفاف است که ایشان با توجه به وضعیت کنونی کشور، ترویج مطلق معنویت و توجه به عالم قدس را مطلوب شمرده و بلکه از این مهم در تمام این سالیان به‌عنوان یک ضرورت یاد می‌فرمایند.

حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در نگاه کلان خود که بردید جامع نسبت به واقعیت‌های موجود مبتنی بوده و ناشی از درک عمیق اولویت‌های الهی دین مبین اسلام است، هر نردبانی را برای صعود و عروج از باتلاق مادیت محض مبارک شمرده و حتی تفکرات خاص هستی‌شناسانهٔ بزرگان اخلاقی را مانع استفادهٔ افراد به منظور رشد و ترقی معنوی نمی‌داند. مقام معظم رهبری در دیدار با فضلالی حوزهٔ علمیهٔ قم در سفر خود به این شهر مقدس می‌فرمایند:

«مسئلهٔ دیگر در نظام رفتاری و اخلاقی حوزه‌ها، فیض بردن

از معنویات است، تهذیب است؛ این خیلی مهم است. جوان

امروز حوزه بیش از گذشته به مسئلهٔ تهذیب نیازمند است. کسانی که رشته‌های رفتارشناسی عمومی را مطالعه می‌کنند و کار می‌کنند، این را تأیید می‌کنند. امروز در همهٔ دنیا این جور است که وضع نظام مادی و فشار مادی و مادیت، جوان‌ها را بی‌حوصله می‌کند؛ جوان‌ها را افسرده می‌کند. در یک چنین وضعی، دستگیر جوان‌ها، توجه به معنویت و اخلاق است. علت اینکه می‌بینید عرفان‌های کاذب رشد پیدا می‌کند و یک عده‌ای طرفشان می‌روند، همین است؛ نیاز هست. جوان ما در حوزهٔ علمیه - جوان طلبه؛ چه دختر، چه پسر- نیازمند تهذیب است. مقاله‌های تهذیب داریم. در همین قم، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، مرحوم علامه طباطبائی، مرحوم آقای بهجت، مرحوم آقای بهاء‌الدینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم قله‌های تهذیب در حوزه بودند. رفتار این‌ها، شناخت زندگی این‌ها، حرف‌های این‌ها، خودش یکی از شفاف‌بخش‌ترین چیزهایی است که می‌تواند انسان را آرام کند؛ به انسان آرامش بدهد، روشنائی بدهد، دل‌ها را نورانی کند. در نجف بزرگانی بودند؛ سلسلهٔ شاگردان مرحوم آخوند ملاحسین قلی تا مرحوم آقای قاضی و دیگران و دیگران؛ این‌ها برجستگانند. به نخله‌های فکری و عرفانی این‌ها هم کاری نداریم. در اینجا مسئله، مسئلهٔ نظری

نیست. بعضی‌ها نخله‌های مختلفی هم داشتند. مرحوم سید مرتضی کشمیری رحمته‌الله یکی از اساتید مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است؛ اما نخله فکری این‌ها بکلی از هم متفاوت است. ایشان از داشتن یک کتابی بشدت منع می‌کند، ایشان به آن کتاب عشق می‌ورزد؛ منافاتی ندارد. همین بزرگانی که در مشهد بودند، مردمانی بودند که ما این‌ها را به تقوا و طهارت و پاکیزگی شناختیم؛ مرحوم حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرحوم حاج شیخ مجتبی [قزوینی] و امثال ایشان؛ این‌ها هم همین جورند. عمده این است که این دل‌زنگار گرفته رایک زبان معنوی، یک سخن برخاسته از دل شفا ببخشد و این زنگار را برطرف کند. بنابراین ما اینجا بحث عرفان‌های نظری را نداریم»<sup>۱</sup>.

در این جا مقتضی است که به چند نکته اشاره شود:  
**نکته اول:** در این فرمایش، صحبت از نفی عرفان نظری نیست، بلکه صحبت از ضرورت عرفان عملی و تهذیب نفس است. بله! حضرت آیه الله خامنه‌ای دام‌ظله نیز مانند تمامی بزرگان وادی عرفان و معنویت، عمل را اصل دانسته و علمی که منتج به عمل و سلوک الی الله شود را مفید می‌دانند. مرحوم حاج ملاحسین قلی

۱. بیانات رهبر در دیدار با طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۰۷/۲۹.

همدانی، سید احمد کربلائی، شیخ محمد بهاری، میرزا جواد ملکی تبریزی، مرحوم سید علی آقای قاضی رضوان الله علیه هیچ کدام، به حسب گزارش تاریخ، تدریس رسمی عرفان نظری نداشته و عمده هم خود را در تربیت و تهذیب نفوس قرار داده و ضمن دفاع از حقیقت توحید قرآنی و پافشاری بر آن، مطالب معارفی خود را در ضمن جلسات سلوکی و اخلاقی به شاگردان منتقل می نمودند، نه به صورت درسی آکادمیک و مستقل. خود مقام معظم رهبری در فرمایشی روشنگر می فرمایند:

«بنده هیچ دشمنی و مخالفتی با عرفان نظری ندارم. گفته می شود: «الانسان عدو لما جهله». بنده هیچ ورودی در عرفان نظری ندارم، اما هیچ عداوتی هم ندارم؛ منتها اعتقادم این است که ما نباید عرفان را به معنای الفاظ و تعبیرات و فرمول های ذهنی مثل بقیه علوم ببینیم. عرفان، همان مرحوم قاضی است، مرحوم ملاحسین قلی همدانی است، مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی این هاست. مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان هم وارد بود؛ منتها آنچه که در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد. خب، موضوع عرفان، ذات

مقدس پروردگار است؛ موضوع عرفان، خداست. از این جهت، برتر از همه علوم است. خب، این خدا باید در زندگی کسی که اهل عرفان است، تجلی پیدا کند. ما کسانی را دیدیم که گفته می‌شد در عرفان نظری از همه بهترند، اما در عرفان عملی یک قدم برنداشته بودند. ما افراد اینجوری را دیدیم و درک کردیم که اصلاً مسائل سلوکی و این‌ها را حس نکرده بودند. آنچه که من به آن تکیه دارم، این است که واقعاً یک حرکت عملی دیده شود؛ که این در مورد اهل معقول، به طور عام مطلوب است. آن کسانی هم که به عنوان اهل حکمت و اهل معقول شناخته شدند، غالباً کسانی‌اند که این جنبه معنوی در آن‌ها وجود داشته<sup>۱</sup>.

**نکته دوم:** فرق است میان مطالب عالی قرآن کریم و روایات، که عارفان الهی با مجاهدت‌های عظیم روحی و نفسانی خود، به مغزای آن رسیده و آن در مرتعالی را از اقیانوس موج علوم اهل بیت علیهم‌السلام صید نموده و برای ما به ارمغان آورده‌اند و اصطلاحاتی که در قالب الفاظ پیچیده (که البته علت پیچیده بیان نمودن عرفا، در نزد خود ایشان نیز توجیهات مقبولی دارد) و در لباس کتب درسی به اسم عرفان منتشر شده و برای خود یک

۱. بیانات رهبر در دیدار با مجمع عالی حکمت، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

بحث تخصصی علمی مجزا به شمار می‌روند؛ همان‌طور که در همین فصل مشاهده شد، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در مبحث «انسان کامل» و بسیاری از مباحث دیگر، همان معنای مدّ نظر اهل عرفان را، بدون پیش‌کشیدن اصطلاحات خاص مربوط به علم عرفان نظری مطرح نموده و در دیدار با اقشار مختلف مردم، این مطالب را بیان فرموده‌اند. شاید نقل این خاطره توسط مقام معظم رهبری نیز ناظر به همین نکته باشد:

«حالا شما از قول مرحوم آقای فاضل، از امام رحمته‌الله خاطره‌ای نقل کردید؛ خود من هم یک خاطره‌ای دارم که آن را هم بگویم. من از ایشان پرسیدم که شما درس مرحوم حاج میرزا جواد آقا را درک کردید یا نه؟ ایشان گفتند که نه، افسوس، افسوس، نشد. البته در برخی کتاب‌ها می‌نویسند که امام جزو شاگردهای آمیرزا جواد آقا بودند؛ در حالی که نخیر، قطعاً ایشان نبودند. ایشان گفتند که آقای آشیخ محمد علی اراکی آمد من را دو جلسه برد درس ایشان. ظاهراً شب‌های جمعه جلسه داشتند. ایشان گفتند دو جلسه رفتم، اما نپسندیدم. می‌گفتند آن وقت‌ها ذهن ما پر بود از آن حرف‌ها؛ یعنی همان حرف‌های عرفان نظری. امام درس هشتاد و چند سالگی افسوس می‌خورد که درس آمیرزا جواد آقا نرفته؛ با اینکه ایشان شاگرد و مرید و عاشق مرحوم شاه‌آبادی بوده.

یک خاطرهٔ دیگر هم به مناسبت عرفان نقل کنم. گفتند اولی که ایشان مرحوم آقای شاه‌آبادی را در قم دیده بودند، یک کسی گفته بود آن که شما دنبالش می‌گردید، این است. مرحوم شاه‌آبادی چند سالی هم در قم مانده بودند. ایشان گفتند که من و فلاقی - یک کس دیگری را اسم آوردند، که من حالا یادم نیست - دو نفری رفتیم پیش ایشان و گفتیم یک درسی برای ما شروع کنید. ایشان اول امتناع می‌کرد، اما بعد با اصرار زیاد ما گفت: خب، حالا چه می‌خواهید؟ منظومه، اسفار، فلان؟ گفتیم نه، ما از این چیزها گذشته‌ایم؛ «مصباح‌الانس» می‌خواهیم. ایشان گفت: ای، «مصباح‌الانس»؟! خانۀ ایشان ظاهراً گذر جدًّا بود. امام می‌گفتند از مدرسهٔ دارالشفاء یا فیضیه تا گذر جدًّا با ایشان همین‌طور رفتیم، تا اینکه بالاخره ایشان را وادار کردیم که برای ما «مصباح‌الانس» بگوید. امام از اول هم از «مصباح‌الانس» شروع کرده. ایشان خیلی هم به عرفان علاقه‌مند بودند. می‌دانید تبحر امام بیشتر در عرفان بود؛ بیش از فلسفه، یعنی امام متبحر و منغمردر عرفان بودند؛ خب، در فلسفه هم که ایشان بلاشک استاد بودند؛ لیکن حالا بعد از سن هشتاد سالگی به بالا، که یادم نیست چه

سالی بود، ایشان به من اینجوری می‌گفتند: افسوس؛ نه، ذهن ما آن وقت‌ها پر بود از آن حرف‌ها. خب، حرف‌های عرفان نظری، حرف‌های پر زرق و برق هم هست؛ اما آن چیز دیگری است، راه دیگری است، حرف دیگری است. من حرفم این است؛ و الا نخیر، بنده هیچ مخالفتی به این معنا با این مسئله ندارم»<sup>۱</sup>.

مرحوم آیه الله ملکی تبریزی در اصول اعتقادات هیچ تفاوتی با مرحوم آیه الله شاه آبادی رضوان الله علیهما نداشته و اتفاقاً مانند ایشان معتقد و مدافع سرسخت مطالب عرفانی و وحدت وجود هستند؛ اتفاقاً مرحوم آیه الله ملکی تبریزی در رساله لقاء الله خود نیز که مورد تأکید علما بوده و محور اصلی آن را بحث‌های سلوکی تشکیل می‌دهد، در اواخر بحث به اثبات وحدت شخصی وجود پرداخته و بر این مطلب، برهانی نیز اقامه می‌فرماید. تفاوت مرحوم آیه الله ملکی رحمه الله با سایرین در این است که عرفان ایشان و به طور کلی اساتید و شاگردان مکتب عرفانی نجف، نه به الفاظ خاص علمی گره خورده و نه در آن متوقف می‌شود.

**نکته سوم:** همان طور که بارها اشاره نمودیم، با وجود دید باز حضرت آیه الله خامنه‌ای در مسائل معنوی و تأکید ایشان بر



استفاده از ظرفیت تمام افراد صاحب نفس و معنوی، معظم<sup>له</sup> در این مباحث نیز بزرگان مکتب عرفانی نجف را به عنوان قله و اوج کار معرفی نموده و برالگو بودن این جریان برای تمام اقشار و آحاد جامعه تصریح می نمایند.

**نکته چهارم:** علی رغم اینکه مقام معظم رهبری در مسائل عرفانی (مانند سایر بزرگان) اصل را بر عمل قرار داده و گسترش عرفان نظری را ضرورتی برای تمام اقشار جامعه نمی دانند، اما با این وجود، به ضرورت طرح این مباحث برای فضاهای نخبگانی تصریح نموده و گسترش و تبیین مسائل عرفانی را راهکاری برای فعالان فرهنگی نخبگانی، توصیه نموده؛ بلکه به عنوان یک ضرورت مطرح می فرمایند؛ حضرت آقا در ابتدای شروع دروس تفسیر خود فرموده اند:

«ما در تفسیر آیات قرآن بیشتر توجه می کنیم به نیاز جامعه امروز فارسی زبان که عبارت است از دانستن ترجمه گویا و روان از قرآن و آن گاه تبیین مفاهیم قرآنی در حدی متوسط (منظور از حد متوسط این است که اکثر مفاهیم قرآنی دارای اوج های عرفانی و فلسفی و معرفتی است. گرد آن مفاهیم چندان نخواهیم گشت مگر در موارد ضروری و لازم) مثلاً در همین سوره حمد امام رحمته علیه السلام در اطراف همین مباحث چند جلسه درس تفسیر فرمودند که اوج مباحث عرفانی بود؛ من

هم خودم دستم به آن اوج‌ها نمی‌رسد و هم فعلاً برای عموم، این سطح متوسط را ضروری‌تری می‌شمارم اگرچه خواص مطمئناً به آن قله‌ها هم نیاز دارند...»<sup>۱</sup>.

آگاهی از نیاز نخبگان به مباحث عمیق عرفانی و ظرفیت عظیم عرفان برای اقناع نخبگانی است که سبب می‌شود قائد راحل عظیم‌الشان انقلاب در پیام تاریخی خود به گورباچوف چنین بفرمایند:

«...دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب عرفا و به خصوص محی‌الدین بن عربی نام نمی‌برم؛ که اگر خواستید از مباحث این بزرگ‌مرد مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در این‌گونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریک‌تر زموی منازل معرفت آگاه گردند، که بدون این سفر، آگاهی از آن امکان ندارد»<sup>۲</sup>.

۱. بیانات رهبر در جلسه دوم تفسیر سوره حمد، ۱۳۶۹/۱۲/۲۲.

۲. نامه‌های اخلاقی، ص ۱۴۰.

## بخش دوم:

### عرفان عملی در اندیشه مقام معظم رهبری علیه السلام

همان طور که در مقدمه نیز اشاره شد، عرفان عملی، یعنی حرکت انسان از خود به خداوند متعال؛ عرفان عملی و سیرو سلوک به سمت خداوند، در حقیقت یک هجرت است، هجرتی از قفس تنگ بدن مادی و عالم ظلمانی به سوی دریای بی کرانه توحید؛ هجرتی است که آغازش، همان لحظه‌ای است که تصمیم به حرکت می‌گیریم، مسافرش حقیقت ماست و هدف نهایی‌اش وصال و لقاء حضرت محبوب.

طبیعی است که حضرت آیه‌الله خامنه‌ای دام‌طله در قامت یک عالم دینی و یک مرجع تقلید، عموم مسلمین و مخاطبان خود را به تهذیب نفس و توجه به مسائل معنوی دعوت نمایند؛ اسلام دینی است جامع و همان طور که به امور مادی توجه نموده است، بارها و بارها بیشتر مسلمانان را به سمت امور معنوی سوق داده و بُعد معنوی انسان را اصل وجود او دانسته است. با این وجود هر عالم دینی که در فضای اسلام و قرآن تنفس نموده، به مسائل معنوی نیز اهمیت می‌دهد و بخشی از آموزه‌های خود را در راستای این امور قرار می‌دهد.

عرفان عملی اسلام نیز چیزی جدای از انجام دستورات دینی نیست؛ عارف حقیقی بیش از هر مسلمان دیگری به دستورات

شریعت عمل کرده و برانجام واجبات و مستحبات و ترک مکروهات و محرمات آن پافشاری دارد. تنها تفاوت عارف با دیگران در انجام دستورات دین، هدف و جهت گیری عارف است؛ هرکس به نیتی پا در وادی عمل گذاشته و به امیدی دستورات دینی را انجام می دهد؛ بعضی برای رهایی از آتش، بعضی برای دستیابی به نعمت های بهشتی، گروهی برای حال خوش معنوی و عده ای نیز برای تقویت نفس و به دست آوردن قابلیت انجام کارهای خارق العاده به انجام ریاضت های شرعی مبادرت می ورزند اما سالک الی الله، با احترام به هر نیت الهی و مورد امضاء دین مقدس اسلام، هدف خود از عبادات را، تنها و تنها رسیدن به قرب الهی و وصال و لقاء او قرار داده است؛ زبان انسان عارف همواره به این ابیات مترنم است:

الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین

به جنت می گریزد از درت یارب، شعورش بین

عارف از خشم الهی می ترسد و از نعمت های الهی نیز خشنود می شود اما فکر و ذکر او را تنها محبوب و معشوق حقیقی عالم، یعنی خداوند متعال، پُر نموده و اجازه ورود هیچ غریبه را به حرم دل نمی دهد از همین رو امام صادق علیه السلام فرمودند:

«الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُشْكَنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (قلب انسان، حرم

خداوند متعال است، در حرم خدا، غیر خداوند را قرار ندهید!) انسان عارف دقیقاً برای همین نکته است که رنگ و روی عبادت‌های خود را عوض کرده و محراب عبادت خود را با قبلة عشق تنظیم می‌نماید؛ مقام معظم رهبری نیز، همان‌طور که در صفحات پیش به وضوح دریافتیم، نه تنها یک رهبر حکیم فرزانه که یک فقیه روشن‌بین اهل عرفان تمام عیارند و به همین دلیل، فراتر از توصیه‌های عمومی معنوی و اخلاقی خود، در ضمن فرمایشات‌شان، به نکات عمیقی از عرفان عملی نیز اشاره نموده و گهگاه، سیره عاشقان قرب و فناء فی الله را، برای مخاطبان تشنه معارف ناب خود بیان می‌دارند. در این فصل، به آن قسمت از فرمایشات رهبر حکیم انقلاب می‌پردازیم که در مسائل معنوی، سطح فرمایشات خود را از دستورات عمومی اخلاقی بالاتر برده و عملاً حوزه‌های مختلف عرفان عملی را مدنظر قرار داده‌اند، ولیکن جهت تیمن و تبرک، ابتدا و به صورت بسیار گذرا، به ضرورت تهذیب نفس و اهمیت فوق‌العاده سیر و سلوک معنوی در کلام ایشان اشاره می‌نماییم. حضرت آقا در دیدار خود با جوانان می‌فرمایند: «جوانان عزیز! از تهذیب قلب غفلت نکنید، پایه همه بدبختی‌های ملت‌ها عدم خودسازی است، لذا همه باید تهذیب نفس کنید»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات رهبر در دیدار با جوانان، ۱۳۷۶/۶/۱۰.



بنالید، ای چشم‌های مؤمن! بگریید، ای انسان‌هایی که بندگی خدا را قبول کرده‌اید! عبودیت خود را تقویت کنید، بدون این‌ها همه دستاوردها هیچ است. ای نمازگزاران! تقوای خدای بزرگ را پیشه خود کنید.

خدا به پیغمبرش هم همین رایاد می‌دهد. همه بندگان خدا در هر مقطعی از مقاطع تاریخ تا وقتی با خدا بودند پیروز شدند، به مجرد اینکه از یاد خدا غافل شدند دست‌های شیطان گریبان آن‌ها را گرفت و به هر جا خواست کشانید. به معنویت بیش از پیش رویاورید. علاج همه نابسامانی‌ها و دوای همه دردها برای این ملت این است که لحظه‌ای یاد خدا را فراموش نکنند.

ما اگر با دعا خواندگان، با دعا کردمان، باراز و نیاز کردمان با خدا، با اشکی که از شوق و خوف خدا جاری می‌شود رابطه خودمان با خدا را روز به روز مستحکم‌تر کنیم باید مطمئن باشیم که نه آمریکا و نه همه قدرتمندان جهانی دست به دست هم، نخواهند توانست کمترین ضایعه‌ای را برای ما بوجود بیاورند.

مخصوصاً جوانان! شما با آن ده‌های پاکتان بیشتر رابطه خود با خدا را محکم کنید. جامعه‌ای که جوانانش بسم الله می‌گویند و به جهاد می‌روند و در سنگراز یاد خدا غافل

نمی‌شوند هرگز طعم تلخ شکست را نخواهد چشید. يك نگاهی به دنیا بکنیم، دنیا کجاست ما کجائیم؟ دنیائی که غرق در ما دیگری و فساد و فحشاست، دنیائی که روز به روز معنویتش ضعیف‌تر و ضعیف‌تر شده است هرگز باور نمی‌کردند و نمی‌کنند که بتوان انقلابی بر مبنای حکم خدا و یاد خدا بوجود آورد؛ اما این معجزه را در ایران می‌بینند.

شما همان پایگاه و قاعده اساسی شده‌اید که باید دنیا را از روی این پایگاه به تدریج از فساد، از بدبختی، از رنج‌های روحی نجات داد؛ بیهود نیست که چشم مستضعفان جهان به شماست. امروز در آفریقا، در آسیای دور، در خاورمیانه ملت‌ها به یاد ملت بزرگ ایران هیجان و قدرت پیدا می‌کنند، بعد از قرن‌ها شعله اسلام از این ملت جوشید و این به برکت یاد خدا و تقوای خدا بود. ای بندگان خدا! تقوای خود را، یاد خدا را، دوری از گناهان را فراموش نکنید؛ منشاء همه گناهان خود خواهی و خود پسندی است، از خودمان، از منافع خودمان خارج بشویم، بیرون بیائیم خود را تسلیم خدا کنیم<sup>۱</sup>.

اکنون پس از اتمام این مقدمه، با یاری خداوند متعال، وارد بررسی دیدگاه مقام معظم رهبری درباره عرفان عملی شده و



با شناخت نظرات ایشان در مسائل مهم عرفان عملی، تبیین و ترسیم دیدگاه مقام معظم رهبری نسبت به عرفان را به پایان خواهیم رساند.

### ۱. کار اصلی: رفع منیت

فرق عارف با سایرین در این است که دیگران «من» را محور اصلی افعال و نیات خود قرار داده و هرکاری که می‌کنند برای این «من» است، اما عارف به دنبال این است که با کنارزدن «من»، «او» را دریابد و به وصال خداوند متعال برسد. به عبارت دیگر عارفان معتقدند تا ذره‌ای منیت در وجود انسان باشد، انسان به لقاء الهی دست پیدا نمی‌کند و تا این کوه مستحکم «من» در وجود انسان از میان نرود، خداوند بر قلب انسان تجلی نخواهد کرد؛ برای همین عارف برخلاف آن دسته از مؤمنین که به دنبال کرامات و کارهای خارق‌العاده می‌روند، به دنبال «فناء» نفس خود رفته و از خداوند گداختن کوه نفس خود در آتش عشق الهی را طلب می‌کند. دقیقاً تفاوت عارف حقیقی با جریان‌های انحرافی صوفیه، در همین جا خود را نشان خواهد داد؛ صوفیان جاهل، مرتاضان هندی و شماری از مؤمنین نیک‌کردار، به دنبال «تقویت نفس» خود هستند و در صددند تا با تقویت نفس خود کارهایی انجام دهند که از انسان عادی سر نمی‌زند، اما عارف به این کارها کاری

نداشته، تمام مشکلات خود و دیگران را از همین «من» می بیند و از تمام عالم، تنها برای خداوند و لقاء او ارزش و اعتبار قائل است. راه شناخت عارف حقیقی نیز همین است؛ ممکن است کسی طی الارض داشته باشد یا با نفس خود بیماران را شفا دهد، اما «خدا» نداشته باشد و حقیقت توحید و توحید حقیقی به جانش ننشسته باشد! البته عارف در سایه عبودیت پروردگار، به تمام این کرامات و بسیار بیشتر از آن نیز دست پیدا می کند اما مسیروا، حرف او و کار او از همان ابتدا خداوند متعال و رسیدن به شهود توحید او بوده است و لاغیر. مقام معظم رهبری نیز در سخنان خود بر همین نکته اساسی دست گذاشته و گام اصلی سعادت را، کنارزدن منیت انسان بیان می دارند؛ ایشان در دیداری مربوط به روز ۲۳ ماه مبارک رمضان می فرمایند:

«مثال ما افراد معمولی، دچار تکبرهای عامیانه هستیم. آن کسانی که در درجات معنوی سیر می کنند و مقامات بالاتری را می بینند، آن ها هم در هر رتبه و شأنی که باشند، ممکن است دچار تکبر و اعجاب به نفس و خودبزرگ بینی بشوند، که برای آن ها خطر عظیمی است. این، برای هر کسی در هر مرتبه ای، خطر است.

قدم اول در راه خدا، شکستن خویشتن و خود را فقیر و تهی دست مطلق دیدن است. یعنی انسان در عین قدرت و

ثروت و علم و برخورداری از مزایا و محاسن و خصوصیات مثبت و در اوج دارایی و توانایی، واقعاً، نه به صورت تعارف، خود را در مقابل خدا، نیازمند و تهی دست و محتاج و کوچک و حقیر ببیند. این، آن روحیه کمال انسانی است که البته باید با تمرین به این جاها رسید.

شنیدم مرحوم حاج میرزا جواد آقای تبریزی معروف که از بزرگان اولیا و عرفا و مردان صاحب دل زمان خودش بوده است اوایی که برای تحصیل وارد نجف شد، با اینکه طلبه بود، ولی به شیوه اعیان و اشراف حرکت می کرد. نوکری دنبال سرش بود و پوستینی قیمتی روی دوشش می انداخت و لباس های فاخری می پوشید؛ چون از خانواده اعیان و اشراف بود و پدرش در تبریز ملک التجار بوده یا از خانواده ملک التجار بودند. ایشان، طلبه و اهل فضل و اهل معنا بود و بعد از آنکه توفیق شامل حال این جوان صالح و مؤمن شد، به در خانه عارف معروف آن روزگار، استاد علم اخلاق و معرفت و توحید، مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی که در زمان خودش در نجف، مرجع و ملجأ و قبله اهل معنا و اهل دل بوده است و حتی بزرگان می رفتند در محضرات ایشان می نشستند و استفاده می کردند راهنمایی شد.

روز اولی که مرحوم حاج میرزا جواد آقا، با آن هیئت یک

طلبهٔ اعیان و اشراف متعین، به درس آخوند ملاحسین قلی همدانی می‌رود، وقتی که می‌خواهد وارد مجلس درس بشود، آخوند ملاحسین قلی همدانی، از آنجا صدا می‌زند که همان جا یعنی همان دم در، روی کفش‌ها بنشین. حاج میرزا جواد آقا هم همان جا می‌نشینند. البته به او برمی‌خورد و احساس اهانت می‌کند؛ اما خودِ این و تحمل این تربیت و ریاضت الهی، او را پیش می‌برد. جلسات درس را ادامه می‌دهد. استاد را آن چنان که حق آن استاد بوده گرامی می‌دارد و به مجلس درس او می‌رود. یک روز در مجلس درس، او که در اواخر مجلس هم نشسته بود، بعد که درس تمام می‌شود، مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی، به حاج میرزا جواد آقا رو می‌کند و می‌گوید: برو این قلیان را برای من چاق کن و بیاور! بلند می‌شود، قلیان را بیرون می‌برد؛ اما چطور چنین کاری بکند؟! اعیان، اعیان‌زاده، جلوی جمعیت، با آن لباس‌های فاخر! ببینید، انسان‌های صالح و بزرگ را این‌طور تربیت می‌کردند. قلیان را می‌برد، به نوکرش که بیرون در ایستاده بود، می‌دهد و می‌گوید: این قلیان را چاق کن و بیاور. او می‌رود قلیان را درست می‌کند و می‌آورد به میرزا جواد آقا می‌دهد و ایشان قلیان را وارد مجلس می‌کند. البته این هم که قلیان را به دست بگیرد و داخل مجلس

بیاورد، کار مهم و سنگینی بوده است؛ اما مرحوم آخوند ملاً حسین قلی می‌گوید که خواستم خودت قلیان را درست کنی، نه اینکه بدهی نوکرت درست کند.

این، شکستن آن من متعرض فضول موجب شرک انسانی در وجود انسان است. این، آن منیت و خودبزرگ بینی و خودشگفتی و برای خود ارزش و مقامی در مقابل حق قائل شدن را از بین می‌برد و او را وارد جاده‌ای می‌کند و به مدارج کمالی می‌رساند که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به آن مقامات رسید. او در زمان حیات خود، قبله اهل معنا بود و امروز قهرآن بزرگوار، محل توجه اهل باطن و اهل معناست. بنابراین، قدم اول، شکستن من درونی هر انسانی است که اگر انسان، دائم او را با توجه و تذکر و موعظه و ریاضت همین‌طور ریاضت‌ها پست و زبون و حقیر نکند، در وجود او رشد خواهد کرد و فرعونی خواهد شد.

همه مفاسد عالم، زیر سر منیت‌های افراد بشر است. همه ظلم‌ها، همه تبعیض‌ها، همه جنگ‌ها و خونریزی‌ها، همه قتل‌های نابه‌حقی که در دنیا اتفاق می‌افتد، همه کارهایی که زندگی را بر بشر تلخ می‌کند و انسان را از سعادت خود دور می‌نماید، زیر سر این منیت و فرعون درونی‌ای است که در باطن من و شماست. اگر او را مهار نکنیم و این اسب سرکش

راکه در وجود ماست، دهنه نزنیم، بسیار خطرناک خواهد بود. نه فقط برای خود انسان خطرناک است، بلکه به قدر شأن و تأثیر و شعاع وجودی هرکسی، برای دنیای خارج از وجود و باطن خود او، خطرناک است. این منیت که خود انسان را به خاک سیاه می‌نشانند، به هر اندازه‌ای که یک انسان قدرت دارد در دنیای خارج و واقعی تأثیر بگذارد، به همان اندازه فساد ایجاد خواهد کرد. به همین خاطر است که در قرآن می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾: جهنم جایگاه متکبران است. گناه‌ها، فسادها و بدبختی‌ها، از تکبر ناشی می‌شود. کبر انسان‌هاست که دنیایی را در باطن خود آن‌ها و همچنین در فضای محیط به آن‌ها به وجود می‌آورد که در آن دنیا، شیطان مسلط و همه‌کاره است»<sup>۱</sup>.

## ۲. عشق الهی

هدف اصلی عارف و نهایت هدف او، از بین رفتن کوه منیت و فناء فی الله است؛ عارفان الهی معتقدند این مهم جز با عشق و محبت الهی میسر نخواهد شد. از آن جا که محبت پروردگار و عشق الهی یکی از اساسی‌ترین آموزه‌های دین مقدس اسلام و عرفان ناب شیعی است، خوب است کمی بیشتر با این حقیقت

۱. بیانات رهبر در دیدار با اقشار مختلف مردم، ۱۳۶۹/۰۱/۳۰.

ربانی و اکسیر الهی آشنا شویم.<sup>۱</sup>

محبت، کشش درونی به سوی چیزی است؛ وقتی آتش محبت شعله می‌کشد و شدت می‌یابد، آن را عشق می‌نامیم. عشق به کارها همچون ورزش، درس و... انسان را آنچنان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، ولی وقتی انسان عاشق موجودی دارای عقل و شعور و عاطفه می‌شود، عشقش او را متحول کرده و گاه از خواب و خوراک می‌اندازد. عشق، گاه سال‌ها عاشق را در آتش فراق می‌سوزاند و در فشاری شدید قرار می‌دهد تا در نهایت، عاشق دل سوخته در این راه جان می‌بازد.

محبت همواره توجه‌آفرین است و وقتی محبت شخصی به حد عشق می‌رسد، خواه ناخواه بر او متمرکز می‌شود. عاشق دائم به فکر کردن دربارهٔ معشوق مشغول شده و از چیزهای دیگر غافل می‌شود. این غفلت گاهی سبب می‌شود عاشق از خواب و خوراک نیز بیفتد و زندگی عادی او مختل شده و از برخی مزایای زندگی معمولی محروم شود.

از دیگر سو، عشق فوایدی هم دارد؛ عشق همراه با فراق سبب می‌شود انسان در خود فرورود و از لذت‌های حسی کناره‌گیری کند؛ رشتهٔ تعلقات خود را به لذت‌های مادی قطع کرده و در عوض به سوز و آه مشغول شود و بیشتر به یاد معشوق باشد.

---

۱. در مطالب این بخش از کتاب دریچه‌ای به عالم پنهان استفاده شایانی شده است.

کناره‌گرفتن از لذت‌های حسی و درخود فرورفتن، هم زمینه‌ساز بریدن از دنیا را در انسان فراهم می‌کند و بخل و حسادت و خودخواهی و... را از بین می‌برد و هم، نفس را لطیف‌تر کرده و چشم انسان را تا حدودی به عالم ماورای حس باز می‌کند؛ بنابراین، عاشق از راه قلبش و درآوردن، از حال معشوق باخبر شده و با او مرتبط می‌شود و گاه فراتر رفته و گوشه‌ای از پردهٔ غیب از مقابل دیدگانش کنار می‌رود.

هرچه انسان را به سوی کمال برتر و لذت عالی تر هدایت کند مثبت و هرچه انسان را از این واقعیت دور کند منفی است. کمال برتر، رسیدن به عالم توحید و بیرون رفتن از هر قید و تعلق است. رهایی مطلق و گشایش مطلق، عالی‌ترین حالی است که انسان می‌تواند به آن دست یابد و البته در آن، انسان خود خود را نیز گم می‌کند؛ زیرا «خود» انسان نیز قیدی است که باید گشوده شود.

عشق مثبت، عشقی است که عاشق را به سوی کمال مطلق رهنمون کند و کمال مطلق تنها در دست خداوند است؛ پس، عشق مثبت عشقی است که انسان را به سوی خداوند حرکت دهد. از این رو، بهترین عشق، عشق به خود خداوند است و سپس، عشق به عاشقان او یعنی اولیای الهی. این عشق‌ها وجود عاشق را پراز نور و طهارت می‌کند و کدورت‌ها را می‌شوید و روح انسان را از عالم دنیا کنده و به عالم ملکوت پرواز می‌دهد.



عشق به خدا یعنی عشق به بی‌رنگی و بی‌قیدی و بیرون آمدن از هر تعلقی؛ بالاترین و شیرین‌ترین لذت برای انسان نیز بیرون آمدن از همهٔ محدودیت‌ها و تعلق‌ها و غرق شدن در دریای تجرد و بی‌قیدی است. از همین رو، عشق به خدا عشق به برترین و عالی‌ترین سعادت است که می‌توان تصور کرد.

انسان در دنیا خود را سرگرم لذت‌ها و خوشی‌های محدود کرده و این سرگرمی، او را از جستجوی لذت برتر غافل می‌کند. در این میانه، انبیا و اولیا که لذت وصال الهی را چشیده‌اند تلاش می‌کنند انسان‌ها را به سوی این لذت برتر دعوت کرده و آتش عشق خدا را در قلب‌ها روشن کنند. انسان با کمک عقل و با استفاده از روشنگری اولیای الهی می‌تواند بفهمد برترین کمال، رفتن به سوی خداوند است و راه رسیدن به آن کمال نیز، عاشق شدن است و وقتی این حقیقت را فهمید تلاش می‌کند عشق خدا را به دست آورد.

از نگاه دیگر، انسان در درون خود همواره با تمام وجود، با خداوند است و خداوند از رگ گردن به او نزدیک‌تر است؛ از این رو، وقتی انسان کمی پرده‌ها را کنار می‌زند و خود و فقر درونی‌اش را بهتر می‌شناسد، می‌فهمد که از آغاز عمر همیشه در آغوش خداوند بوده و خداوند را در آغوش داشته و آنی از او جدا نشده است و درمی‌یابد همهٔ هستی او کشش و تمایل به خداوند بوده و

اصلاً به دلیل این اتصال و ربط به خداوند است که وجود دارد و اگر آن اتصال نباشد، عدم و نیستی محض خواهد بود. به تعبیر دیگر انسان می‌فهمد از آغاز، وجودش عشق خالص به پروردگار بوده اما خودش از این عشق ذاتی غافل شده است، حال با تقوا و مراقبه، پرده‌ها کنار رفته و آن را یافته است. هرچه فهم شخص از توحید بیشتر شود و فقر درونی خویش را بیشتر احساس کند، حضور خداوند را نیز در درون خود و در تمام هستی، بیشتر حس می‌کند و به او بیشتر عشق می‌ورزد. همه موجودات این عشق ذاتی را دارند و در درون خود سراسر ربط و اتصال با خداوند هستند و این عشق است که آن‌ها را سرپا نگه داشته است و بدون آن، لحظه‌ای دوام نخواهند یافت.

ما هنگامی به اهمیت عشق در نگاه عارف الهی، بیشتر پی می‌بریم که بدانیم از دید عارف، تنها راه رسیدن به خداوند متعال و کمال حقیقی، عاشق شدن است و انسان جز راه محبت، راه دیگری به عالم قدس و طهارت ندارد. به عبارت دیگر از دید حکمت و فلسفه الهی، معلول همواره از علت خود ضعیف‌تر بوده و توانایی معلول به مراتب از علت خود کمتر است؛ اعمال و افعالی که از انسان سر می‌زند، تماماً معلول نفس انسان بوده و در نتیجه از نفس انسان ضعیف‌ترند. حال اگر دانستیم که برای رسیدن به لقاء الهی، جز از بین بردن «من» و «نفس» چاره دیگری

نداریم، در می‌یابیم که اعمال و افعال و عبادات انسان به تنهایی برای دستیابی به این مهم کافی نخواهند بود، زیرا تمام اعمال و عبادات ما معلول نفس ما و ضعیف‌تر از آن است و معلوم است که وجود ضعیف‌تر نمی‌تواند وجود قوی‌تر از خود را محو و نابود سازد.

درست در این نقطه است که اهمیت عشق الهی آشکار می‌شود؛ این عشق و کشش محبوب است که از نفس مُحِبِّ و عاشق قوی‌تر بوده و می‌تواند او را به سوی عوالم بالاتر کشانده و در نهایت به فناء رساننده و عاشق را در آغوش معشوق قرار دهد. در منطق اسلام، اعمال و عبادات بسیار بسیار مهم بوده و ترک دستورات عبادی به هیچ وجه جایز نیست، اما هدف از انجام تمام عبادات رسیدن به محبت و عشق حقیقی است و بدون دستیابی به عشق پروردگار، عبادات ما تماماً اُبتَر بوده و به مقصود حقیقی خود نمی‌رسند. از میان مکاتب فکری مختلف در جهان اسلام، این عارفان راستین بوده‌اند که به برکت تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام، به نقش بی‌نظیر عشق در کمال انسانی پی برده و آن را به عنوان اکسیر اساسی سلوک و حرکت اخلاقی خود معرفی نموده‌اند. مقام معظم رهبری نیز با تأکید بر همین نکته بر ضرورت عشق الهی برای دست یافتن به کمال حقیقی صحه گذاشته و می‌فرمایند:

«...بشردر راه طولانی ای که دارد در این مراحل طولانی  
سلوک انسان تا برسد به لقاء الله که از منزل یقظه شروع  
می شود و این منازل گوناگون جزیا شهپر عشق امکان  
ندارد که حرکت بکنند. بدون محبت و بدون عشق و جذبۀ  
عاشقانه، هیچ سالکی نمی تواند این طریق را حرکت کند.  
لذا در جهان بینی عرفا و در مکتب عارفان، عشق و محبت  
جایگاه بسیار برجسته ای دارد...»<sup>۱</sup>.

همچنین حضرت آقا در ضمن غزلی لطیف راه رهایی از نفس  
و هیاهوی درون و حرکت از عالم کثرت به سمت وحدت را پناه  
بردن به دامان عشق بیان کرده و می فرمایند:  
طفلم و بنهاده سریر سردامان عشق  
تا کندم بی خود از زمزمه خویشتن

متن این غزل زیبا بدین شرح است:  
می کند آشفته ام همه خویشتن  
کاش برون می شدم از همه خویشتن  
می کشد از هر طرف چون پرکاهی مرا  
وسوسه این و آن، همه خویشتن

۱. بیانات رهبر در کنگرۀ بین المللی بزرگداشت حافظ، ۱۳۶۷/۰۸/۲۸.

پنجه درافکننده ام در دل خونین خویش  
گرگ وش افتاده ام در رمه خویشتن  
باده نا بم گهی، زهر هلاهل گهی  
خود به فغانم از این ملقمه خویشتن  
طفلم و بنهاده سر بر سردامان عشق  
تا کندم بی خود از زمزمه خویشتن  
مست و خرام امین، بی خبر از بود و هست  
از که ستانم بگو! مظلومه خویشتن

و شاگرد برجسته مکتب خمینی کبیر رحمۃ اللہ علیہ و خامنه ای حکیم،  
حاج قاسم سلیمانی رحمۃ اللہ علیہ چه قدر این حقیقت را به نیکی دریافته  
است، آنگاه که در وصیت نامه خویش می نویسد:

« عزیز من! جسم من در حال علیل شدن است. چگونه  
ممکن [است] کسی که چهل سال بردت ایستاده است را  
نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از  
تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مراد  
فراق خود بسوزان و بمیران.

عزیزم! من از بی قراری و رسوایی جاماندگی، سربه بیابان ها

---

۱. این غزل، روز سه شنبه ۱۳۹۷/۴/۵ در همایشی با عنوان دومین کنگره شعر کتاب  
دفاع مقدس برای نخستین بار منتشر شد.

گذارده‌ام؛ من به امیدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به کرمت دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوستت دارم. خوب می‌دانی جز تو را نمی‌خواهم. مرا به خودت متصل کن.

خدایا وحشت همه وجودم را فرا گرفته است. من قادر به مهار نفس خود نیستم، رسوایم نکن. مرا به حرمت کسانی که حرمتشان را بر خودت واجب کرده‌ای، قبل از شکستن حریمی که حرم آن‌ها را خدشه‌دار می‌کند، مرا به قافله‌ای که به سویت آمدند، متصل کن.

معبود من، عشق من و معشوق من، دوستت دارم. بارها تو را دیدم و حس کردم، نمی‌توانم از تو جدا بمانم. بس است، بس. مرا بپذیر، اما آنچنان که شایسته تو باشم<sup>۱</sup>.

### ۳. مراقبه

یکی از مهم‌ترین دستورات عارفان بزرگ، دستور به مراقبه است. مراقبه در معنای گسترده خود عمل به تمام «باید»های شریعت و ترک تمام «نباید»ها را شامل می‌شود؛ به عبارت دیگر عارفان بزرگ همواره توصیه می‌نمایند که برای رسیدن به عشق الهی، باید همواره اهتمام داشت تا دستورات شرع مقدس انجام

۱. وصیت‌نامه سردار شهید، سپهبد حاج قاسم سلیمانی رحمته‌الله.

شده و انسان خدایی ناکرده در وادی ای قرار نگیرد که غضب و خشم الهی را به همراه داشته باشد. به این حال انسان، که همواره مواظبت و مراقبت می‌نماید تا حرمت الهی را نگه داشته و آن چه را باید انجام داده و از آن چه نباید، پرهیز کند، حال «مراقبه» می‌گویند. مرحوم آیه‌الله شیخ محمد بهاری می‌فرمایند:

«معنی مراقبه کشیک نفس را کشیدن است که مبادا اعضا و جوارح را به خلاف وادارد و عمر عزیز را که هرآنی از آن بیش از تمام دنیا و مافیها قیمت دارد ضایع بگرداند.»<sup>۱</sup>

البته طبیعی است که هرچه انسان در مراحل سلوکی، بالاتر می‌رود و عوالم جدیدتری را کشف می‌کند، به بایدها و نبایدهای او نیز افزوده می‌شود و به تعبیر دیگری، مراقبه هر انسان بسته به مقام و درجه وی تغییر می‌نماید. آن چه جایگاه مراقبه در عرفان عملی را ممتاز می‌سازد این اعتقاد عرفای راستین است که دست یافتن به نقطه اصلی عشق الهی جز با مراقبه میسر نیست؛ مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله‌علیه در تعریف مراقبه و بیان اهمیت آن می‌فرمایند:

«وآن عبارت است از آنکه سالک در جمیع احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه اوست تحطی ننماید و از آنچه برآن عازم شده تخلف نکند.»

مراقبه معنای عامی است و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می‌کند. در ابتدای امر سلوک مراقبه عبارتست از آنکه از آنچه به درد دین و دنیای او نمی‌خورد اجتناب کند و از ما لا یعنی دوری گزیند و سعی کند تا خلاف رضای خدا در قول و فعل از او صادر نگردد، ولی کم‌کم این مراقبه شدت یافته و درجه به درجه بالا می‌رود... باید دانست که مراقبه از اهمّ شرائط سلوک است، و مشایخ عظام را در آن تأکیداتی است، و بسیاری آن را از لوازم حتمیه سیرو سلوک شمرده‌اند، چه آن به منزله حجر اساسی است، و ذکر و فکر و سایر شرائط بر آن حجبنا نهاده می‌شود، لذا تا مراقبه صورت نگیرد ذکر و فکر بدون اثر خواهد بود. مراقبه حکم پرهیز از غذای نامناسب برای مریض را دارد، و ذکر و فکر حکم دارو، و تا وقتی که مریض مزاج خود را پاک ننماید و از آنچه مناسب او نیست پرهیز نکند دارو بی‌اثر خواهد بود، و چه بسا گاهی اثر معکوس می‌دهد، لذا بزرگان و اساتید عظام این راه، سالک بدون مراقبه را از ذکر و فکر منع می‌کنند و ذکر و فکر را بر حسب درجات سالک انتخاب می‌نمایند»<sup>۱</sup>.



و همچنین در مقام دیگری مراتب و تأثیر مراقبه در طلوع عشق الهی در دل را با این عبارات توضیح می‌فرمایند که:

«یکی از اهمّ چیزهائی که در راه سیرو سلوک و در حکم ضروریتی از ضروریات آن است همانا امر مراقبه است. سالک باید از اولین قدم که در راه می‌گذارد تا آخرین قدم، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم حتمیه سالک است.

باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است، سالک در مراحل اولیه یک نوع مراقبه‌ای دارد و در مراحل دیگر انواع دیگری.

هرچه روبه کمال رود و طی منازل و مراحل کند مراقبه او دقیق‌تر و عمیق‌تر خواهد شد، به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالک مبتدی تحمیل کنند از عهده آن برنیامده و یکباره بار سلوک را به زمین می‌گذارد یا سوخته و هلاک می‌شود، ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اولیه و تقویت در سلوک می‌تواند مراتب عالیه از مراقبه را در مراحل بعدی به جای آرد، و در این حالات بسیاری از مباحات در منازل اولیه بر او حرام و ممنوع می‌گردد.

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن، آثار حبّ و عشق در ضمیر سالک هویدا می‌شود، زیرا عشق به جمال و کمال

علی الاطلاق فطری بشر بوده و با نهاد او خمیر شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است لیکن علاقه به کثرات و حبّ به مادّیات حجاب‌های عشق فطری می‌گردند و نمی‌گذارند که این پرتوازی ظاهر گردد. به واسطهٔ مراقبه کم‌کم حجاب‌ها ضعیف شده تا بالاخره از میان می‌رود و آن عشق و حبّ فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری می‌کند»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز بر این امر مهم در سلوک الی الله تأکید نموده و امت اسلامی را به رعایت این اصل اساسی سلوک الی الله توصیه نموده‌اند:

«به هر حال، اوّل از خودتان مراقبت کنید؛ حقیقتاً مراقب خودتان باشید؛ مراقب باشید گناه نکنید و اعمال درست انجام دهید؛ مراقب باشید که هوای نفس، شما را به گفتن، شنیدن، موضع‌گیری کردن و دعوا کردن، به هیچ گفتار و کرداری وادار نکند؛ تا آن جا که ممکن است، اجتناب کنید. ما که ناقص هستیم. البته شما بهتر از ما هستید؛ جوان، پاک و نورانی هستید. شما کارتان خیلی راحت‌تر از امثال ماست. در سنن ما، کارها خیلی مشکل‌تر می‌شود. در سنن شما،

۱. رسالهٔ لب اللباب، صص ۳۰-۳۱.

کار خیلی آسان است. پس، اول نسبت به خودتان این کار را بکنید؛ بعد هم این مسئولیت را نسبت به محیط دانشجویی و به کمیت عظیم دانشجویان احساس کنید...»<sup>۱</sup>.

و یا فرموده‌اند:

«باید به خودمان و دلمان بپردازیم؛ دل ما بیش از جسم ما احتیاج به مراقبت دارد. اگر بخواهیم دل، نورانی و مهبط رحمت و هدایت الهی باشد، باید به آن بپردازیم. رها کردن دل - که به جاذبه‌ها و مغناطیس‌های مادی به سرعت و آسانی قابل جذب است - خطرناک است؛ دچار خودشیفتگی، غرور و غفلت می‌شویم؛ احتیاج داریم که بدانیم»<sup>۲</sup>.

همچنین حضرت آیه‌الله خامنه‌ای با تفسیر تقوای قرآنی به مراقبه می‌فرمایند:

«همهٔ برادران و خواهران نمازگزار و به خصوص نفس خود را به تقوا، پرهیزکاری، رعایت رضای الهی و توجه به آنچه خدای متعال برای سعادت و اصلاح دین و دنیای ما به ما تکلیف

---

۱. بیانات رهبری در دیدار جمعی از اعضای تشکل‌های دانشجویی، ۱۳۷۵/۰۹/۱۵.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۸۵/۰۳/۲۹.

کرده است توصیه می‌کند. اگر گوینده تقوای الهی پیشه کند، خدای متعال او را در گفتن هدایت می‌کند؛ و اگر شنونده و عمل‌کننده، تقوای الهی را مراعات کند، خدای متعال دل او را به حق و حقیقت آشنا می‌سازد و توان و قوت او را به سمت تحقق آنچه حق و عدل است، هدایت می‌کند. تقوا مایه هدایت، فَرَج و اقتدارِ عزم و ارادهٔ انسانی است. این اجتماع را برای توجّه به تقوا مغتنم بشماریم.

تقوا چیزی نیست جز مراقبت از خویشتن؛ از گفتار خود، از کردار خود، از معاشرت خود، از تصمیم‌گیری خود. مراقب باشیم در تصمیم‌گیری ما، در عمل ما، در فکر و سخن ما ارادهٔ شیطانی وارد نشود؛ این همان تقواست. هرکس این مراقبت را داشته باشد، خدای متعال به او کمک می‌کند. نه اینکه اشتباه نخواهد کرد و یا از گناه و از خطا معصوم خواهد شد؛ لکن خدای متعال به او کمک و او را دستگیری می‌کند. این است راز لزوم توجّه به تقوا و توصیهٔ به تقوا در هر نماز جمعه. خودِ امام جمعه هم محتاج همین توصیه است. همه محتاجیم به اینکه ما را به تقوا توصیه کنند و دل ما را متنبّه و متذکر این عمود مستحکم مسلمانی نمایند»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۱۳۸۲/۱۱/۲۴.

و در جای دیگری فرموده‌اند:

«... مال و پول، خیلی خطرناک و فتنه‌انگیز است و خیلی‌ها رامی‌لغزانند. ما آدم‌های درشتی را در تاریخ دیدیم که وقتی پایشان به اینجا رسید، لغزید؛ بنابراین خیلی باید مراقب باشید. در شرع مقدس، اسم این مراقبت چیست؟ تقوا. اینکه در قرآن از اول تا آخر این همه به تقوا توصیه شده، معنایش همین مراقبت و مواظبت از خود است. نفس انسان، زیاده‌خواه است...»<sup>۱</sup>.

و همچنین در بیان اثر ویژه مراقبه و تقوا برای جوانان می‌فرمایند:

«بزرگی می‌گفت کسی به من مراجعه کرده و پرسیده چه کار کنم که خدمت حضرت برسم؟ ایشان گفت من به او گفتم شما اگر به واجبات عمل و از محرمات اجتناب کنید و کمی مراقب خودتان باشید، حضرت پیش شما می‌آیند؛ شما لازم نیست زحمت بکشید و پیش حضرت بروید. راهی که برای انتفاع از آن بزرگوار پیش پای ما گذاشته‌اند، راه تهذیب نفس است، راه مخصوصی نیست؛ همان راهی است که برای تکامل نفس، برای آدم خوب شدن، برای نورانی شدن دل

---

۱. بیانات رهبری در دیدار نمایندگان هفتمین دوره مجلس شورای اسلامی،

انسان و انعکاس جلوه جمال الهی در آن جلوپای انسان گذاشته‌اند. خصوصاً شما که جویند و دل‌هایتان پاک است، آمادگی دارید و برایتان خیلی آسان‌تر است.

حال شما خیال می‌کنید که ما در اینجا راه ویژه‌ای برای رسیدن به خدمت حضرت داریم؛ نه، وضع شما از این لحاظ از من بهتر است؛ چون شما دل‌های پاک و صافی دارید؛ پایندی‌ها و دل‌بستگی‌های‌تان کمتر است و خیلی راحت‌تر می‌توانید ارتباط برقرار کنید. این ارتباط برقرار کردن‌ها هم با صفای نفس کاملاً میسر و آسان خواهد شد. صفای نفس هم با همین عمل به واجبات، اجتناب از گناهان، آلوده‌نکردن خود، آلوده‌نشدن و مراقبت به دست می‌آید.

البته کسی معصوم نخواهد شد که هیچ خطایی از او سرزنند؛ اما اگر مراقب باشیم، لغزش‌هایمان کم خواهد شد و اگر یک وقت هم لغزشی پیدا کنیم، با مغز به زمین نمی‌خوریم؛ این خاصیت مراقبت است. اسم این مراقبت در فرهنگ اسلامی چیست؟ تقوا. وقتی می‌گویند باتقوا باشید، یعنی مراقب باشید؛ مراقب کار خودتان باشید؛ مواظب باشید چه می‌گویید و چه تصمیمی می‌گیرید و چه عملی می‌کنید. این مراقبت موجب می‌شود که انسان نلغزد و اگر لغزد، خیلی صدمه نخورد»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات رهبری در دیدار با جوانان نخبه، ۱۳۸۲/۱۱/۲۱.

و یا فرموده‌اند:

«توصیهٔ دیگر من این است که عزیزان! از خودتان مراقبت کنید. مراد من مراقبت فیزیکی نیست. مراقبت کنید در معنویت، در تهذیب نفس؛ این به شما کمک خواهد کرد. باید بتوانیم چهرهٔ مقبولی در پیشگاه الهی برای خودمان درست کنیم. شما جوانید؛ دل‌هاتان پاک است، روح‌هاتان شفاف است. دست‌یافتن به رتبه‌ها و مقامات معنوی و روحی در سنینی که شما هستید، شاید بشود گفت ده برابر آسان‌تر است برای کسی در سنین من. می‌توانید توجه پیدا کنید، می‌توانید توسل پیدا کنید، می‌توانید با خدا انس پیدا کنید، می‌توانید خودتان را از گناهان دور نگه دارید؛ یکی از خصوصیات جوان همین است. شما مثلاً جسم یک ژیمناست جوان را در تحرکات گوناگونش نگاه کنید، ببینید چقدر عضلات و بندهای بدن او قابل انعطافند؛ که یک آدم مستی مثل بنده، به هیچ وجه یک صدم آن را هم نمی‌تواند برای خودش به وجود بیاورد. این قدرت انعطاف، یک توانائی است. عین همین، در روح وجود دارد؛ در جان انسان، در دل انسان وجود دارد. شما می‌توانید خودتان را متوجه به معانی مترقی و متعالی معنوی کنید؛ این را برای خودتان در نظر بگیرید. توجه به نماز، اهتمام به نماز، خیلی

تأثیر دارد. نماز را با توجه خواندن، اول وقت خواندن، با حضور قلب خواندن، با تمرکز خواندن، خیلی خیلی اثر دارد. انس با قرآن، خیلی خوب است. هر روزی یک مقدار قرآن بخوانید، ولونیم صفحه؛ مواظب باشید ترک نشود. قرآن را باز کنید؛ نیم صفحه، دو آیه، با توجه بخوانید. این‌ها مستمرند. این، آن مراقبت از معنویت و تهذیب نفس است. بگذارید یک نخبه علمی - که ان شاء الله یک روزی در اوج قله‌های علم خواهد بود - آنچنان در معنویت غرق باشد که بتواند این دانش را به طور خالص و صددرصد به نفع بشریت به کار ببرد. وقتی دل شما با خدا بود، دانش شما دیگر در خدمت بمب اتم یا سلاح سمی یا شیوه‌های اقتصادی نابودکننده ثروت ملت‌ها به کار نمی‌رود. امروز دانشمند اقتصادی دنیا، دانشمند اتمی دنیا، دانشمندهای گوناگون علوم زیستی در دنیا، بسیاری از فرآورده‌های علمی‌شان در اهلاك بشریت، نابودی جسم بشر یا روح بشر دارد به کار می‌رود. علم است که می‌تواند ماده مخدر کشنده‌ای مثل این موادی که امروز وجود دارد، به وجود بیاورد؛ این‌ها هم از راه علم به وجود آمده؛ این‌ها خیانت‌های بزرگ صاحبان علم است؛ به خاطر دل‌های غافل، چشم‌های حریص به پول و زندگی دنیا و مادیت، که به کلی معنویات را فراموش می‌کنند. شما وقتی



مهدب بودید، دانش شما به طور صددرصد به نفع انسان‌ها  
تمام می‌شود. این مراقبت اول!...»<sup>۱</sup>.

و یا درباره گستره مراقبه در زندگی، میان جمع معتکفین  
می‌فرمایند:

«من یک وقت عرض کردم که انقلاب ما ریزش دارد، اما  
رویش هم دارد؛ رویش‌ها بر ریزش‌ها غلبه دارند. پس خوشایه  
حالتان معتکفین عزیز! توصیه من این است که در این سه  
روزی که شما در مسجد هستید، تمرین مراقبت از خود بکنید؛  
حرف که می‌زنید، غذا که می‌خورید، معاشرت که می‌کنید،  
کتاب که می‌خوانید، فکر که می‌کنید، نقشه که برای آینده  
می‌کشید، در همه این چیزها مراقب باشید رضای الهی و  
خواست الهی را بر هوای نفسستان مقدم بدارید؛ تسلیم هوای  
نفس نشوید. تمرین این چیزها در این سه روز می‌تواند درسی  
باشد برای خود آن عزیزان و برای ماها که اینجا نشستیم و  
با غبطه نگاه می‌کنیم به حال جوانان عزیزمان که در حال  
اعتکاف هستند. با عمل خودتان به ما هم بدهید»<sup>۲</sup>.

---

۱. بیانات رهبری در دیدار شرکت‌کنندگان در ششمین همایش ملی نخبگان  
جوان، ۱۳۹۱/۰۷/۱۲.

۲. بیانات رهبر در خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۸۴/۰۵/۲۸.

همچنین حضرت آقا در خطبه‌های عبادی سیاسی نماز جمعه گستره مراقبه را شرح داده و می‌فرمایند:

«درباره معنای تقوا بحث زیادی کرده ایم. در يك جمله تقوا به معنای برحذر بودن و دقت در رعایت امر و نهی خداست که اگر فرد مسلمان و جامعه اسلامی همواره از پروردگار خود، از عذاب او، از قهراو، از تخلف و سرپیچی از او خود را بر حذر بدارد و ملاحظه دقیق بکند که کجا کدام عمل و کدام قول و فعل بر طبق توصیه الهی است، بر طبق امر خداست، آن را انجام بدهد و کجا کدام فعل و ترك منطبق بر دستور خدا نیست، از آن اجتناب بکند، اگر این تقوا برای افراد جامعه و برای مجموعه يك اجتماع اسلامی فراهم بشود، همه باب‌های خیر و برکت و رحمت به سوی انسان‌ها باز خواهد شد... چیزی که موجب می‌شود ما غفلت به خود راه ندهیم، از غفلت راه بشویم تقواست. ذکر الهی نتیجه تقواست. این قرآن عزیز، این کتابی که پراز معارف الهی برای سعادت و فلاح انسان‌هاست فقط در سایه تقوا خود را برای انسان آشکار می‌کند، انسان را هدایت می‌کند. اگر تقوا، یعنی رعایت امر و نهی خدا و اجتناب از گناهان و برحذر بودن از قیام در موضعی که خدا از آن نهی کرده است، بر ما حاکم بشود، ما هم وسیله امتیاز حق و باطل پیدا می‌کنیم. هم

در دل نوری که ما راه هدایت کند از سوی خدا می یابیم، هم قرآن خود را به ما و حقایق خود را به ما عرضه می کند و ما را هدایت می کند و هم هدایت می کند و هم در مقابل شیطان ها مصونیت پیدا می کنیم. مصونیت به وسیله ذکر خدا، این تقواست.

برادران و خواهران من! در دوستی هایتان، در دشمنی هایتان، در گفتن سخنانی که لازم می دانید بر زبان جاری کنید، در سکوتتان، در هر اقدامتان دقیقاً رعایت کنید، ملاحظه کنید اگر احساس کردید و احراز کردید که رضایت خدا در آن است به آن اقدام کنید، اما اگر احساس کردید در کاری، در ترکی رضایت خدا نیست به آن اقدام نکنید. این کار را با دقت انجام بدهید با هوشیاری به دنبال این وظیفه باشید. این هوشیاری، این دقت، این مراقبت کامل تقواست و تقوا همان چیزی است که برای شما فرقان، هدایت، نور، ذکر به ارمغان می آورد»<sup>۱</sup>.

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه در پاسخ سؤال یکی از جوانان که از ایشان درخواست دستورات سلوکی داشته است، با بیانی روان مراتب عمومی مراقبه را که در فرمایشات مقام معظم رهبری نیز به

آن اشاره شد توضیح داده و می‌نویسند:

«السلام علیکم! برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که در پشت ورقه مرقوم داشته‌اید لازم است همتی برآورده و توبه نموده، به مراقبه و محاسبه پردازید. به این نحو که: هرروزه طرف صبح که از خواب بیدار می‌شوید، قصد جدی کنید که هر عملی پیش آید، رضای خدا، عزّاسمه، را مراعات خواهیم کرد. آن وقت در هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، نفع آخرت را منظور خواهید داشت، به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد، انجام نخواهید داد، هرچه باشد. و همین حال را تا شب، وقت خواب، ادامه خواهید داد.

وقت خواب، چهار- پنج دقیقه‌ای در کارهایی که روز انجام داده‌اید، فکر کرده و یکی یکی از نظر خواهید گذرانید، هر کدام مطابق رضای خدا انجام یافته، شکر کنید و هر کدام، تخلف شده استغفار کنید و این رویه را هرروز ادامه دهید. این روش اگرچه در بادی حال، سخت و در ذاتقه نفس تلخ می‌باشد، ولی کلید نجات و رستگاری است»<sup>۱</sup>.

۱. ترجمه و شرح بدایة الحکمه (علی شیروانی)، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۹.

#### ۴. استاد

در بیان اهل عرفان، یکی از ضروریات سلوک الی الله وجود استادی حاذق، از نفس گذشته و آشنا به عقبات مسیر فناء فی الله است. امام خمینی رحمته الله علیه در بیان این مهم می فرمایند:

«اگر حوزه‌ها همین طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فنا خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرس نیاز دارد! درس و بحث می خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی گردد، فقیه و عالم نمی شود؛ لیکن علوم معنوی و اخلاق - که هدف بعثت انبیا و از لطیف ترین و دقیق ترین علوم است - به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می گردد؟! کراراً شنیده‌ام سید جلیل، معلم اخلاق و معنویات استاد فقه و اصول، مرحوم شیخ انصاری بوده است»<sup>۱</sup>.

و همچنین مرحوم آیه الله سید علی قاضی رحمته الله علیه در اهمیت استاد سلوکی می فرمایند:

«چنانچه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد برای پیدا کردن استاد این راه اگر نصف عمر خود را در جستجو و

۱. موسوعه امام خمینی، ج ۵، ص ۹.

تفحص بگذارند تا پیدا نماید ارزش دارد»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز علاوه بر اینکه این امر را در بیانات خود، مکرر در مکرر نقل نموده و با لسان تأیید بیان داشتند و علاوه بر اینکه شخصیت‌هایی نظیر آیه‌الله بهاء الدینی رحمته‌الله علیه و خوشوقت رحمته‌الله علیه و بزرگان دیگری را به دلیل تربیت سلوکی و معنوی شاگردان ستودند، در بیانات خود صریحاً همین معنا را تأیید کرده و می‌فرمایند:

«... ما نباید عرفان را به معنای الفاظ و تعبیرات و فرمول‌های ذهنی مثل بقیه علوم ببینیم. عرفان، همان مرحوم قاضی است، مرحوم ملاحسین قلی همدانی است، مرحوم سید احمد کربلائی است؛ عرفان واقعی این‌هاست. مرحوم آقای طباطبائی خودش فیلسوف بود، اهل فلسفه بود، بلاشک در عرفان هم وارد بود؛ منتها آنچه که در عرفان از ایشان معهود است، عرفان عملی است؛ یعنی سلوک، دستور، تربیت شاگرد؛ شاگرد به معنای سالک. عرفان نظری باید به سلوک بینجامد...»<sup>۲</sup>.

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم، ص ۱۸۶.

۲. بیانات رهبر در دیدار اعضای مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۳.

حضرت آقا همچنین به صورت صریح و شفاف در دیدار با معاونت تهذیب حوزه علمیه قم می فرمایند:

«در بخش تهذیب، من حرف دارم. در بخش تهذیب، کارهایی که به من گزارش شده، کارهای تهذیبی نیست. مثلاً فرض کنید برگزاری اردوهای فلان - که حالا اسامی آنها یادم نیست، اما توی گزارشها بود - ربطی به تهذیب ندارد... البته حفظ قرآن و حدیث هم خوب است، اما انصافاً بحث تهذیب، اینها نیست؛ تهذیب یک فکردیگری می خواهد. باید فکر کرد، مطالعه کرد؛ والا خیلی هستند قاری قرآنند، اما مهذب هم نیستند. بایستی راههای تهذیب را پیدا کرد. درس اخلاق مهم است... اول، خود قم؛ خود قم احتیاج دارد؛ شهرستانها جداست. مزرعه اصلی اینجاست، مرکز اصلی اینجاست؛ اینجا احتیاج دارد به تهذیب اخلاق. به نظر من باید معاونت تهذیب را وادار کنید فکردیگری بکنند.

فرض بفرمائید یکی از کارهایی که خیلی تأثیر دارد، بیان شرح حال بزرگان اهل تهذیب و اهل اخلاق است. درباره اینها کتاب بنویسند و همینها را بین طلبهها پخش کنند. یا همین مکتوباتی که از اینها باقی مانده، منتشر شود.

مثلاً مرحوم آقای قاضی مکتوباتی دارد که اینها مستقلاً چاپ نشده؛ توی یک شرح حالی - شرح حال هم خیلی

شرح حال خوبی نیست- این‌ها آمده؛ اشعار مرحوم آقای قاضی هم آنجا هست. ایشان به مناسبت رسیدن ماه حرام، شعرقصیده‌ای دارند که می‌گویند ذیقعدہ وارد شد، ماه حرام وارد شد، آبشروا فلان. البته بنده خیلی اهل تشخیص اندازه شعر عربی و آن مبلغ علو شعر نیستم- یعنی نمی‌توانم تشخیص دهم که شعرچقدر خوب است- لیکن مرحوم آقای طباطبائی می‌فرمایند که ایشان شاعر مفلق بود؛ یعنی شاعر برجسته‌ای بود. ایشان توی شعرهاشان، نصایحی دارند؛ مکتوباتی دارند؛ به خود آقای طباطبائی نامه دارند؛ به مرحوم حاج حسن آقا الهی- اخوی آقای طباطبائی- نامه دارند؛ به دامادشان مرحوم آقای شریفی؛ که پدر همین آقای شریفی رفیق شماهاست- که نمیدانم حالا قم است یا زابل است- نامه دارند. خوب، این‌ها واقعاً در بیابید، استخراج شود و یک گروهی بنشینند کار کنند.

مرحوم آسید محمد حسن، پسرایشان- که این کتاب را تنظیم کرده و خوب هم تنظیم نکرده- او فوت شد؛ اما پسر دیگر ایشان- آسید محمد علی- هست؛ بروند او را پیدا کنند و این نوشته‌ها را بگیرند. نوشته‌های مرحوم بهاری هم همین‌طور. درسهای مرحوم حاج آقا حسین فاطمی هم همین‌طور. در همین قم یقیناً کسانی هستند که از ایشان یادگارهایی دارند،



چیزهائی دارند؛ از این‌ها استفاده شود. آقای آسید ابراهیم خسروشاهی با مرحوم آقای فاطمی مرتبط و مأنوس بود؛ احتمالاً ایشان یادشتهائی از مرحوم فاطمی در اختیار دارد. راهش این‌هاست؛ یعنی وصل کردن طلبه به این منابع اخلاقی و معرفتی و اهل حال و اهل ذکر و اهل خشوع؛ و آلا درس حرفه‌ای اخلاق هیچ فایده‌ای ندارد. گفتن اخلاق، اصلاً درس نیست؛ اخلاق یک سیروت است. باید استاد کاری کند که شاگرد سیروت اخلاقی پیدا کند. به نظر من این جزو کارهای لازم است؛ اینجوری باید طلبه‌ها را به مسئله اخلاق کشاند... به نظرم از قول آقای طباطبائی نقل شده که ایشان گفته بودند آقای قاضی وقتی وارد نماز می‌شد، کأنه از همه چیز دنیا غافل می‌شد؛ فراموش می‌کرد. می‌دانید ایشان چهار تا هم زن داشتند و اولاد متعددی در خانه داشتند و در نهایت فقرهم زندگی می‌کردند؛ یعنی گرسنه به معنای واقعی کلمه. با همه این غصه‌ها و مشکلاتی که ایشان داشت، وقتی مشغول نماز می‌شد، تمام می‌شد. ایشان می‌گویند یک روز همراه دیگر طلبه‌ها خدمت آقای قاضی نشستیم بودیم، پسریکی از زنهاى ایشان آمد و گفت مادرم در حال زایمان است؛ می‌گویند پول بدهید مثلاً وسایل و این‌ها بخریم، ایشان گفت ندارم پسرفت. بعد از مدتی برگشت و

می‌گویند پس پول بدهید اقبالاً برای این قابله چیزی تهیه کنیم. ایشان گفت ندارم. باز پرسرفت و دوباره آمد و گفت می‌گویند پس یک فلس بدهید دو تا جیگاره برای این قابله بخریم - قابله بنده خدا جیگاره کش بوده و این‌ها سیگار نداشتند به او بدهند - دست توی جیبش کرد و گفت ندارم! این، وضع زندگی آقای قاضی است؛ همینها را برای طلبه‌ها بگویند، خیلی تأثیر می‌کند.

همین حاج آقا محمد شاه‌آبادی شما، من خیال می‌کنم اهل این معانی است. از ایشان خواسته شود که هفته‌ای یک بار بیاید و طلبه‌ها را نصیحت کند؛ چون بالاخره پسر آقای شاه‌آبادی است دیگر. من شنیدم که ایشان گفته حرف‌های اساسی مرحوم پدرم پیش من است؛ پیش این‌ها که می‌گویند و ادعا می‌کنند، نیست. دیدم ایشان یک چیزهای مختصری هم چاپ کرده‌اند، لیکن بحث‌های علمی مرحوم شاه‌آبادی مورد نظر نیست. عرفان نظری اصلاً در اینجا مورد نظر ما نیست و فایده‌ای هم ندارد. واقعاً عرفان نظری فایده‌ای ندارد.

حالا آقای رجبی هم اینجا تشریف دارند، توی مؤسسه ایشان هم ظاهراً عرفان نظری تدریس می‌شود؛ اما عرفان نظری هیچ‌کس را بالا نمی‌آورد. این را من به شما آقای رجبی عرض

می‌کنم؛ این را گوش کنید. من یک شب از امام پرسیدم: آقا شما مرحوم حاج میرزا جواد آقا را درک کردید؟ درس ایشان رفتید؟ ایشان بلافاصله گفتند: افسوس، نه. بعد گفتند آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی آمد به من پیشنهاد کرد که برویم درس آمیرزا جواد آقا. ایشان هفته ای یک بار جلسه داشت. گفتند با ایشان یکی دو جلسه رفتیم. بعد اینجوری تعبیر کردند: آن وقتها ذهن ما پر بود؛ این درس را نپسندیدیم. آن وقت امام نپسندیده بود؛ اما حالا در هشتاد و چند سالگی که حتماً ایشان از لحاظ معنوی پخته‌تر شده بود، افسوس می‌خورد که چرا نرفته. ذهن ایشان آن وقت از چه پر بود؟ از همین حرف‌های عرفان نظری. یعنی وقتی که کسی رفت پای درس شاه‌آبادی نشست و آن حرف‌ها و آن اصطلاحات و آن زرق و برق الفاظ را شنفست، ولو برای خود آن آدم، با معنا همراه است، اما این حرف‌ها برای هرکسی معنائی آورد؛ طبعاً حرف‌های ساده مثل حاج میرزا جواد آقا را نمی‌پسندد؛ در حالی که لبّ عرفان، همان حرف‌های ساده بوده. آقای خوشوقت می‌گفتند که من می‌خواستم کتاب «لقاءالله» را چاپ کنم، پیش امام رفتم و گفتم شما یک تقریظ بنویسید. امام گفتند نه، این را چاپ نکن؛ برو «المراقبات» را چاپ کن، آن مؤثرتر و بهتر است. ایشان هم

آمده بود و چاپ کرده بود. بنابراین عرفان این هاست؛ عرفان لفظ نیست.

کسی بود که آشنا و دوست نزدیک ما بود و در عرفان هم مسلط بود. حالا بنده که خودم وارد نبودم، اما کسانی که وارد بودند، می‌گفتند ایشان در عرفان نظری توی حوزه‌ها نظیر ندارد. به اعتقاد من او هیچ حظی از عرفان نداشت. جلسه داشتیم، نشستیم بودیم، گفته بودیم، شنیده بودیم؛ اما می‌دانستم که آن آقا واقعاً هیچ حظی از عرفان نداشت؛ در حالی که عرفان نظری اش هم از همه بهتر بود.

آنچه که طلبه را بالا می‌برد، ترکیه می‌کند و معراج طلبه می‌شود، عرفان نظری نیست؛ اگرچه عرفان نظری هم ممکن است کمک‌هایی بکند. باید این عرفان عملی را، این حالت سلوک را توی طلبه راه انداخت. ما همت کنیم، طلبه را اهل نماز شب کنیم؛ این خیلی کمک می‌کند. برنامه ریزی کنید که از میان پنجاه هزار طلبه حوزه قم - حالا با حذف یک عده خیلی پائین‌ترها و یک عده خیلی پیرترها - اقل‌آسی هزارتاشان هر شب نماز شب بخوانند. اگر این شد، به نظر من حوزه از جهت اخلاقی راه می‌افتد. بنابراین لازم است نظام جامع در همه این زمینه‌ها تهیه شود.»<sup>۱</sup>

۱. بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در دیدار با اعضای شورای عالی حوزه علمیه قم، سال ۱۳۸۹.

در اینجا ممکن است گفته شود در شرایط کنونی، یافتن استاد ماهر و کسی که یقین داشته باشیم دستانش در دستان امام زمان ارواحنا فداه است، کار بسیار سخت و در نظر ناممکن است؛ با این وصف چگونه می‌توانیم به استاد دست پیدا نماییم؟! در پاسخ باید گفت نه در شرایط کنونی، بلکه همواره و در تمام زمان‌ها اولیاء خاص الهی در حجاب ضخیمی از گمنامی، زندگی خود را سپری می‌کرده و از دسترس عموم مردم دور بودند؛ کم بوده‌اند عارفان حقیقی که به اراده الهی از قباء گمنامی به درآمده و با جان لبریز از نور خود، کام حق جویان را مملو از توحید کرده و عالمی را با شکر عشق خود پراز طراوت و ایمان نمودند.

عَلَمی به دست مستی، دو هزار مست باوی  
به میان شهرگردان که غلام پادشاهم

انسان باید با عجز و مسکنت روی به درگاه خداوند متعال کرده، و مانند تمام امور خویش، این مهم را نیز به خداوند متعال بسپارد و البته در راه تحصیل معارف الهی، هرچه بیشتر تلاش نماید و به دستورات شریعت تا آن جا که ممکن است با اخلاص و توکل بر خداوند متعال عمل کند و کاسه گدایی خودش را به درگاه الهی عرضه دارد تا شاید خداوند به همین واسطه او را هدایت کرده و به مراد خود که وصال حضرت حق است برساند حال یا او را

به وسیله استاد به مقصد می‌رساند و یا اگر مقدر او نبود، همانند عارف واصل مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی رحمته‌الله علیه خداوند متعال خود، او را هدایت می‌نماید.

از کلمات بزرگان چنین به دست می‌آید که یک استاد مطمئن در مسائل سلوکی باید شاخصه‌های زیر را داشته باشد:

**اولاً:** ذره‌ای از مسیر شریعت تخطی نکرده و زندگی خود را کاملاً با دستورات دینی تنظیم نماید.

**ثانیاً:** دستورات شخص نیز برگرفته از دین و به عبارت دیگر مأثور باشد و البته در حدّ اعتدال به شاگرد القاء شود.

**ثالثاً:** شخص در مسائل سلوکی راه رفته باشد و در وجود وی هوای نفس نباشد، به این معنا که تنها به خداوند متعال و وصال او دعوت نماید نه به خود.

رهبر عزیز و دوست داشتنی جبهه مقاومت، سید حسن نصرالله ادام‌الله توفیقاته ظاهراً بواسطه ارشادات مقام معظم رهبری با فقیه روشن ضمیر و ملکوتی مرحوم آیه‌الله شیخ محمد تقی بهجت رحمته‌الله علیه ارتباط سلوکی برقرار کرده و از ارشادات و دستورات سلوکی معظم له جهت پیشبرد معنوی خود و جبهه مقاومت خصوصاً در لبنان استفاده شایانی نموده است.

رهبر مقاومت لبنان در سخنانی بسیار جامع به این ارتباط سلوکی اشاره کرده و در ضمن سخنان خود به صورت کامل،

ضرورت استاد سلوکی جهت سیر معنوی را تبیین نموده است، در ادامه و جهت تکمیل این بخش، ترجمه بخشی از سخنان ایشان ذکر می شود:

«بنده و برخی برادران لبنانی بسیار تشنه شناخت، درک، دانستن و هدایت و رشد یافتن بودیم. البته ما کتاب‌ها را می خواندیم ولی وجود کسی که در محضرات ایشان بنشینید و ایشان شما را رشد دهد و شما معتقد باشید که او انسانی کامل و واصل است و همه این مراحل را گذرانده و به عبارتی علم و معرفت و همچنین تجربه دارد و فقط از سرفکرو برهان صحبت نمی کند بلکه از سربرهان و یافتن سخن می گوید و در این راه گام زده است باعث می شد هر کلمه‌ای که از ایشان می شنیدیم هر خالئی را در وجودمان در هر حجمی که بود، پرمی کرد.

ما به ایشان گوش می سپردیم و تلاش می کردیم تا آن جا که می توانیم به سخنان ایشان عمل کنیم. سخنان ایشان توشه معنوی ما بود و برای مدتی طولانی احساس آرامش، اطمینان، و شوق و یقین می کردیم. شاید این از ویژگی‌هایی بود که در کار ما در حزب الله بازتاب یافت و باعث شد ما با وجود همه دشواری‌ها... چون معروف است از جمله ویژگی‌های حزب الله توکل بر خداوند (سبحانه و تعالی)،

اطمینان به وعدهٔ الهی، یقین به یاری خداوند، پناه بردن به خدا، کمک خواستن از او و توسل است و این‌ها همه چیزهایی است که ما در قالب عبارت‌هایی ساده از حضرت شیخ می‌شنیدیم؛ عبارت‌هایی که به هر کسی می‌گفتند و ما تلاش می‌کردیم به قدر فهم‌مان ترجمه‌شان کنیم. می‌توانم بگویم ایشان در همهٔ برههٔ گذشته سرچشمهٔ معنوی اصلی و واقعی ما بودند.

در زمان جنگ ۳۳ روزهٔ سال ۲۰۰۶ میلادی، شرایط بسیار بد و سخت بود. به یاد دارید که در آن جنگ تقریباً همهٔ جهان استکبار علیه ما تجمع کرده و بسیاری از کشورهای منطقه این جنگ را تأیید می‌کردند. حتی در داخل جامعهٔ لبنان در این باره اختلاف وجود داشت. افرادی وجود داشتند که حد اقل ما را تأیید نمی‌کردند و حتی انتقاد می‌کردند. نمی‌خواهم بگویم در کنار دشمن بودند. حد اقل در کنار ما نبودند، انتقاد می‌کردند و... ما واقعا احساس غربت داشتیم و حس می‌کردیم در یک محاصرهٔ شدید قرار گرفته‌ایم. حتی در ظاهر وقتی عوامل مادی، سیاسی، نظامی و میدانی را می‌بینیم انسان نمی‌توانست به راحتی از پیروزی حرف بزند. شاید آن‌چه در میان بسیاری از برادران و مسئولان لبنان غلبه داشت این بود که این جنگ به کربلا منتهی خواهد



شد و نه مثلاً بدر یا خیبر. ولی بنده این جا دو واقعه تاریخی را در مورد دو شخصیت بیان می‌کنم.

اول: حضرت شیخ بهجت رضی الله عنه که در روزهای اول به بنده پیام دادند. بنده الآن واقعا به یاد ندارم چه کسی این پیام را برایم آورد چون در دوران جنگ بسیار گرفتار بودیم و نقل قول هم غیر مستقیم بود یعنی برادری که از قم آمده بود با یکی از برادران ما تماس گرفته بود و آن برادر به یکی از برادران همراه بنده خبر داده بود و او برایم نقل کرد که: حضرت شیخ بهجت به شما پیام داده‌اند که آرام باشید و مطمئن که ان شاء الله در این جنگ پیروز خواهید شد. قاعدتا این سخن انگیزه روحی فوق العاده‌ای به ما داد چرا که ما به حضرت شیخ بهجت اطمینان و ایمان داشتیم. آن هم زمانی که هیچ افق و احتمالی برای اندیشه پیروزی وجود نداشت. بنده همان موقع این ماجرا را به برادری که شیخ بهجت را می‌شناختند و رده مسؤلان گفتم. گفتم خبر بسیار خوبی از حضرت شیخ به دستم رسیده است که: نگران و هراسان نباشید. ان شاء الله به زودی در این نبرد پیروز خواهید شد. این تقریباً در هفته اول جنگ بود که همه شرایط بد و دشوار می‌نمود.

رابطه ایشان با مردم واقعا دوطرفه بود. همچنین این نشان دهنده مسؤلیت پذیری عظیم حضرت شیخ در قبال

امت است. یعنی انسان گاهی فکرمی‌کند حضرت شیخ در برخی جزئیات سیاسی و عرصه‌ها حضور نداشت ولی وقتی دقیق ترمی شود احساس می‌کند جایگاه روحانی و معنوی حضرت شیخ اندوخته و ذخیره‌ای برای ایفای نقشی متفاوت با آن چیزی بود که ما از برخی علما، مراجع یا اساتید توقع داریم. حضرت شیخ این نقش را به بهترین وجه ایفا کردند. بنده معتقدم گذشت زمان، بسیاری از مسائل پشت پرده را که ما از آن‌ها خبر نداریم فاش خواهد کرد. چه بسا تحولاتی که به برکت موضع‌گیری‌ها، دعا و توجه ایشان به وجود آمد که ما فکرمی‌کنیم علتش چیز دیگری است.

پس از پیروزی انقلاب پریبرکت اسلامی ایران به رهبری فقیه عارف، امام خمینی ره جهان‌های تازه و افق‌های متنوع و ناشناخته‌ای از جمله مسائل مربوط به عرفان، سیرو سلوک و توجه شدید و متمرکز به جنبه‌های معنوی، روحی و اخلاقی به روی مسلمانان و مخصوصاً جوانان گشوده شد. در گذشته تنها در دایره مشخص، محدود و گاهی تحت محاصره‌ای درون حوزه‌های علمیه و برخی خواص به این موضوع توجه می‌شد. اما پس از پیروزی انقلاب به یک موضوع همگانی و مورد توجه و پی‌گیری بسیاری از دل‌باختگان و علاقه‌مندان تبدیل شد. این تقاضا باعث

شد همه اهل طلب، عشق و سرگشتگی به دنبال افراد مرتبط با این رویکرد در سطح نظر، عمل، ارشاد، راهنمایی یا برنامه بگردند و در پی عرفای شاخص و زندگی نامه‌ها، روش‌ها، تألیفات، سبک‌ها و ارشادات آن‌ها باشند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در شرایط تازه فکری، فرهنگی و روحی به وجود آمده، کتاب‌هایی چاپ شد که همیشه به صورت خطی نگه‌داری می‌شدند و هیچ وقت به چاپ نرسیده بودند، همچنین کتاب‌های فراموش و سهل‌انگاشته شده تجدید چاپ شدند و نام‌هایی به میان آمدند که هیچ وقت توسط عموم پی‌گیری نشده بودند. همچنین کتاب‌های تازه و متنوعی تألیف شد و تحول بسیار مهمی در این سطح صورت گرفت، پژوهش‌ها و بحث‌های جدیدی مطرح شد و مجلات تخصصی به این مسئله اختصاص داده شدند و افرادی که هم‌چنان زنده بودند به عنوان عارف و ولی الله و کسانی که می‌توانند اهل طلب و شوق را دست‌گیری و هدایت کنند و به مقصد برسانند معرفی شدند.

ما در لبنان برای همه چیز مثال نظامی و سیاسی می‌زنیم! وقتی شما در یک نبرد نظامی به دنبال راهبری ارتش، مقاومت یا گروهی مسلح به یک قلعه مرتفع هستید باید یک فرد مدیر، مرشد و فرمانده را انتخاب کنید که هم‌زمان دارای تجربه و

شناخت نظری در همهٔ زمینه‌های نبرد شامل استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها، شناخت دشمن و امکانات، استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایش، امکانات خودی، جغرافیا، راه‌ها، تپه‌ها، دشت‌ها، کمین‌ها، حجم کمین‌ها، تاکتیک‌های دشمن و تحرکات دشمن باشد. کسی می‌تواند فرماندهٔ شما برای رسیدن به قله‌ها با کم‌ترین خسارت و بالاترین نتایج پیش‌بینی‌شده باشد که خودش این نبردها را از سرگذرانده باشد. اما یک فرد بی‌تجربه حتی اگر معرفت نظری داشته باشد ولی قدم در دشت و کوه نگذاشته، با هیچ کمین و دشمنی مواجه نشده، هیچ گلوله‌ای شلیک نکرده و حتی یک گروه کوچک را مدیریت نکرده باشد چگونه می‌تواند یک گردان، گروهان یا... را مدیریت کند؟ در سیر و سلوک و عرفان مسئله بسیار خطرناک‌تر از این حرف‌هاست. ما که در مسائل دنیوی مهم و حساس به دنبال فرد عالم، آگاه، متخصص، امین و مورد اطمینان می‌گردیم اجازه نداریم در سیر و سلوک دست به دامن کسانی شویم که این ویژگی‌ها را ندارند. شما تنها می‌توانید عقل، جان، وجود، سلوک و مسیر خود را به دست کسی با این ویژگی‌ها بسپارید. در این زمینه و با توجه به این نیازهای شدید معنوی و این خطرات و معضلات و در زمانه‌ای که مؤمن در هنگام حفظ دینش مانند کسی است

که ذغال گداخته را در دست گرفته باشد، نباید به هیچ وجه تساهل و تسامح صورت بگیرد.

ما خود را در برابریک نعمت عظیم الهی یافتیم که نمود یک ولی الله عارف کامل مرجع بود یعنی حضرت آیه الله العظمی شیخ محمد تقی بهجت رحمته الله علیه که عظمت روح، والامقامی، شفافیت، پاکی، زهد، فقه، معرفت و کرامت های بسیار و با عظمت را یک جا داشت. اگر برای عاشقان سرگشته یا تشنه کامان در این دوران دشوار پناهگاهی بود هم او بود. به آن ولی خیرخواه پناه می جستند، با نور او هدایت می یافتند و با قلب و گام هایی مطمئن از حرکت وی در صراط مستقیم، پشت سرا و حرکت می کردند»

## ۵. ذکر

ذکر عاملی است که بذر محبت را در جان آبیاری نموده و سبب شکوفایی نهال عشق الهی در قلب انسان می شود، از همین رو تمامی ادیان الهی و خصوصاً شرع مقدس اسلام برای ذکر اهمیت ویژه ای قائل شده و هر مؤمن و مسلمانی در طول روز به طور واجب و مستحب، با مجموعه ای از اذکار سروکار دارد.

یکی از ارکان سلوک الی الله نیز مسئله ذکر الهی است؛ سالکان راه خدا و دلدادگان وادی عرفان، هر یک جدا از این که با اذکار

واجب و مستحب وارد در دین مبین اسلام، مأنوس هستند، ممکن است به صورت جداگانه و از جانب استاد خود با ذکر از اذکار شرعی بیشترانس داشته و گفتن این اذکار را به صورت برنامه روزانه برای خود قرار دهند. نامه های باقی مانده از مرحوم آیه الله قاضی رحمته الله علیه و علامه طباطبائی رحمته الله علیه و بزرگان دیگر، گواه این مطلب است که این بزرگان به تناسب حال هریک از شاگردان، به آن شاگرد ذکریا اذکار خاصی را دستور داده و سالک را موظف به انجام آن ذکر می نمودند.

حضرت آیه الله خامنه ای در خطبه های نماز جمعه ذکر الهی را عامل توفیقات ملت دانسته و می فرمایند:

«عنايات خدا به این ملت و به این رهبر بزرگ و به این کشور بر اثر یاد خدا و نام او بود، اکنون فرصتی است که این نام را و این یاد را، اول در دل های خودمان و سپس بر زبان های خودمان هر چه جاری تر سازیم»<sup>۱</sup>

البته باید توجه داشت که عمده در ذکر، توجه قلبی به خداوند متعال است و ذکر لفظی نیز زمانی مثمر تر خواهد بود که همراه با ذکر و توجه قلبی باشد. عمده دستورات دین مبین اسلام و به تبع آن اولیاء و عارفان راستین الهی نیز در راستای تحصیل توجه به

خداوند و اقبال قلب به سمت خداوند متعال است و تمام اذکار لسانی، حتی اگر از جانب استاد و با عدد خاصی هم باشد، هدفی جز کشش قلب به سمت عالم قدس و طهارت نخواهد داشت. رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با مسئولین کشوری وقت، بیان جامعی درباره ذکر داشته و می فرمایند:

«فرصت مغتنمی است و تقریباً همه کسانی که بارهای سنگین مدیریت کشور در سطوح اصلی و اساسی بردوش آن هاست، در این جلسه بزرگ و پراهمیت شرکت دارید. حرف سیاست و گزارش امور گوناگون کشور به وسیله رئیس جمهور محترم بیان شد و سخن در این باره‌ها همیشه هست و بسیار است و لازم هم هست، ولی من فکر کردم که از این فرصت، اندکی هم استفاده کنیم برای چیزی که مقدم است بر استنتاج‌ها و تبیین‌ها و تصمیم‌های سیاسی ما؛ و آن حرف دل و حرف ایمان خالصانه ماست که می تواند در همه مراحل این حرکت مثل جانی در کالبد، مثل نوری در ظلمت، مثل حیات بخشی در میان اجسام بی روح، نقش بیافریند. لذا این آیات را انتخاب کردم تا این‌ها را قدری باهم مرور کنیم. خود من هرچه نگاه می‌کنم، می‌بینم احتیاج دارم به اینکه این آیه شریفه ﴿ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ را تکرار کنم و در آن تدبر کنم و به آن عمل کنم. قیاس به

نفس کردم، به نظرم می‌رسد که شما هم و همه‌مان محتاج به این هستیم. می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این، بعد از آن است که جامعهٔ ایمانی شکل گرفته و این جامعهٔ آموزن‌های بزرگ را از سرگذرانده است. این آیات سورهٔ احزاب است و بعد از سال ششم هجرت نازل شده است؛ یعنی بعد از جنگ بدر و احد و جنگ‌های متعدد دیگر و بالاخره جنگ احزاب. در یک چنین شرائطی، قرآن به مسلمان‌ها خطاب می‌کند که: «ذُكِّرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» خدا را ذکر کثیر کنید. ذکر یعنی یاد. ذکر و یاد در مقابل غفلت و نسیان است. غرق در عوارض و حوادث و پیشامدهای گوناگون شدن و از مطلب اصلی غفلت کردن؛ این، گرفتاری بزرگ ما بنی‌آدم است. می‌خواهند این نباشد. آن وقت این یاد هم صرف یاد کردن و متذکر شدن نیست، ذکر کثیر را از ما خواسته‌اند. در اینجا من روایتی را ذکر کرده‌ام: عن ابی عبد الله ع قال: ما من شیء إلا وله حدّ ینتهی إلیه.

همهٔ این فرائض و احکام الهی حدی دارند؛ اندازه‌ای دارند، که وقتی به آن حد و مرز رسیدند، تمام می‌شود؛ تکلیف تمام می‌شود؛ «أَلَا الذِّكْرُ»؛ مگر ذکر. «فلیس له حدّ ینتهی إلیه». ذکر حد ندارد؛ اندازه‌ای ندارد، که وقتی این اندازه ذکر و یاد حاصل شد، بگوئیم دیگر بس است؛ دیگر لازم نیست. بعد



خود حضرت توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

«فرض الله عزو جل الفرائض فن اداهن فهو حدهن» هرکس فرائض را ادا کرد، آن‌ها را به حد و مرز خود رساند. «و شهر رمضان فن صامه فهو حده» مثلاً ماه رمضان که تمام شد، شما این فریضه را به مرز خودش رساندید؛ تمام شد و دیگر چیزی بر شما واجب نیست.

«والحج فن حج فهو حده» هرکس حج را به جا آورد- به اعمال پایان حج که رسید- آن را به مرز رساند. این در صورتی است که در هر دو جا «فهو حده» بخوانیم. البته می‌شود «فهو حده» هم با یک تعبیر دیگری خواند؛ اما «آلا الذکر»؛ فقط ذکر مثل بقیه فرائض نیست. دیگر بقیه فرائض را ذکر نفرمودند؛ زکات را وقتی دادید، دیگر واجب نیست، به همان اندازه‌ای که مقرر شده است. خمس را همین جور، صلئه رحم را همین جور. بقیه فرائض و واجباتی که هست، همه از همین قبیل است، مگر ذکر: «آلا الذکر فان الله عزو جل لن یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه»

خدا به ذکرِ قلیل راضی نشده است؛ حدی برای آن قرار نداده است که بشود به آن حد رسید. «ثم تلا»؛ بعد، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ اهمیت ذکر این است.

در دنباله آیه می فرماید که: ﴿هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ﴾ مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله در المیزان می فرماید: این آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِي يَصَلِّي﴾ در مقام تعلیل برای امر ﴿اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ است؛ یعنی این ذکر کثیری که از شما خواسته شده است، به این خاطر است که خدائی را یاد کنید که این خدا همان کسی است که ﴿يَصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾؛ بر شما درود می فرستد، صلوات می فرستد. خدای متعال صلوات را به شما می فرستد. ﴿هُوَ الَّذِي يَصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ﴾ نه فقط خدای متعال، ملائکه الهی هم بر شما مؤمنین درود و صلوات می فرستند؛ که صلوات از طرف پروردگار، رحمت اوست؛ صلوات از ملائکه، استغفاری است که برای مؤمنین می کنند؛ ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾، که در آیات قرآن هست.

چرا این رحمت و این صلوات و این استغفار را ذات اقدس حق و فرشتگان الهی برای شما از عالم غیب، از ملاً اعلی می فرستند، ﴿لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ برای اینکه شما را از ظلمات نجات بدهند، به نور بکشانند، که داستان این ظلمات و این نور هم داستان گسترده و مفصلی است. ظلمات در اندیشه ما، ظلمات در قلب ما، در خلیقات ما؛ و نور در مقابل این هاست.

عمل هم می تواند ظلمانی باشد، هم می تواند نورانی باشد؛ ذهن و فکرو عقاید انسان می تواند نورانی باشد، می تواند ظلمانی باشد؛ خلیات و صفات انسان می تواند ظلمانی باشد، می تواند نورانی باشد؛ حرکت اجتماعی یک ملت می تواند به سمت ظلمات و تاریکی باشد، می تواند به سمت نور باشد.

اگر بر مملتی، بر کشوری، بر هیئت حاکمه ای، بر فردی، شهوات غالب شد، خشونت ناشی از حیوانیت غالب شد، حرص غالب شد، دنیاداری و دنیا طلبی غالب شد، این ظلمات است؛ حرکت ظلمانی است، جهت ظلمانی است، هدف هم ظلمات است. اگر نه، معنویت غالب شد، دین غالب شد، انسانیت غالب شد، فضائل اخلاقی غالب شد، خیرخواهی غالب شد، صدق و راستی غالب شد، این می شود نورانیت. اسلام و قرآن، ما را به این دعوت می کنند. خدای متعال و ملائکه او ما را برای این تجهیز می کنند که از آن ظلمات خلاص کنند و ما را وارد این وادی نور کنند. ذکر خدا را بکنید؛ این هم علت و دلیلش.

حالا این ذکر و یاد الهی، مراحل دارد. ما، آدم ها همه در یک حد و در یک مرحله که نیستیم؛ رتبه ماها مختلف است. بعضی ها از لحاظ روحی در درجات بالا هستند؛ مثل اولیاء

و انبیاء و صالحین و اهل دل و اهل معنا. بعضی هم هستند مثل امثال بنده و ماها که به آن سطوح دسترسی ندارند؛ بعضی مان خبرهم نداریم از آنچه که در آن سطوح هست. برای همه ما ذکر هست - هم برای آن‌ها هست، هم برای ما هست - ذکر برای آن‌ها، همانی است که در روایت از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است که فرمود:

«الذکر مجالسة المحبوب» ذکر همنشینی با محبوب است. این، برای اولیاست. لذت ذکر برای آن‌ها لذت همنشینی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در یک روایت دیگر می‌فرماید:

«الذکر لذة المحبتین» ذکر لذت عاشقان و محبان است. خوب، این مال آن‌هاست.

خوش به حال شماها اگر چنانچه در برخی حالات شبانه‌روز- بخصوص در این روزها و در این شب‌ها- جرقه‌ای، پرتوی از این حالت در زندگی شما بدرخشد؛ گاهی ممکن است پیش بیاید. البته مال آن‌ها دائمی است. «خوشا آنان که دائم در نمازند»؛ این مال آن‌هاست، لکن کسانی که در رتبه‌های پایین‌تر هم هستند، گاهی ممکن است جرقه‌ای بزند؛ باید این‌ها را قدر دانست. این حالا یک مرحله از ذکر است که مال محبین است؛ مال اهل دل است، لکن برای ما هم که در آن مرحله نیستیم، ذکر فواید عجیبی دارد که حالا من

آنچه را که در اینجا یادداشت کرده‌ام، عرض می‌کنم: «دفع انگیزه‌های ماده‌گرایانه و هوس‌رانی‌های گمراه‌کننده».

ذکر مثل مدافعی است که در مقابل هجوم این هوسها، ما را و دل ما را محافظت می‌کند. دل خیلی آسیب پذیر است. ما دلمان، روحمان خیلی آسیب پذیر است. در مقابل چیزهائی تحت تأثیر قرار می‌گیریم؛ دل مجذوب به جاذبه‌های گوناگونی می‌شود. اگر بخواهیم دل - که جای خداست، جایگاه خداست. رفیع‌ترین مرتبه در وجود انسان، دل انسان است؛ یعنی همان باطن و حقیقت وجودی انسان - سالم و پاکیزه بماند، مدافعی لازم است؛ این مدافع ذکر است. ذکر نمی‌گذارد که دل دستخوش تهاجم بی‌امان هوس‌های گوناگون شود و از دست برود. ذکر دل را نگه می‌دارد که در فساد و در جاذبه‌های گمراه‌کننده غرق نشود. در همین رابطه من روایتی را دیدم که خیلی پرمعناست؛ می‌فرماید:

«الذَّاكِرُ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَائِزِينَ»

در میدان جنگ، یک رزمنده را می‌بینید که دفاع می‌کند، ایستادگی می‌کند و از همه امکاناتش برای ضربه زدن به دشمن و جلوی تهاجم دشمن را گرفتن، استفاده می‌کند؛ اما رزمنده دیگر هم ممکن است باشد که بگریزد؛ طاقت تحمل از دست بدهد و از مقابل دشمن بگریزد. می‌فرماید: ذاکر در

میان جمعِ غافل مثل همان سرباز رزمندهٔ ایستادگی‌کننده است در میان کسانی که دارند فرار می‌کنند. ببینید این تشبیه و تنظیر به همین لحاظ است؛ چون او دارد در مقابل تهاجم بیگانه دفاع و ایستادگی می‌کند، ذکر شما هم دارد ایستادگی می‌کند؛ دارد از مرز دفاع می‌کند؛ از مرز دل شما دارد دفاع می‌کند. لذاست که شما در آیهٔ شریفهٔ قرآن که جزو آیات جهاد است، می‌بینید که می‌فرماید: ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ در میدان جهاد وقتی در مقابل تهاجم دشمن قرار گرفتید، ایستادگی کنید و ذکر کثیر خدا بکنید. ﴿اتَّبِعُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ ثبات قدم به خرج بدهید، ایستادگی کنید و ذکر خدا کنید. این ذکر خدا آنجا هم به درد می‌خورد. ﴿لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ که این وسیله‌ای است برای اینکه شما به فلاح و کامیابی دست پیدا کنید. ذکر خدا؛ چرا؟ چون این ذکر، دل را قرص می‌کند. دل که قرص شد، دل که ثبات پیدا کرد، قدم هم ثبات پیدا می‌کند. در میدان جنگ این جوری است. میدان جنگ قبل از آن که پاهای ما، که سست عنصر هستیم، به طرف عقب جبهه مشغول دویدن و فرار شود، دل ما فرار کرده. این دل ماست که جسم ما را به فرار وادار می‌کند؛ و الا اگر دل ایستاده باشد، جسم می‌ایستد.

در همه میدان‌های جنگ - هم میدان جنگ نظامی، هم میدان جنگ سیاسی، هم میدان جنگ اقتصادی، هم میدان جنگ تبلیغاتی - ذکر خدا کنید که این ذکر خدا موجب فلاح و کامیابی شماست. ذکر خدا پشتوانه ثبات قدم است.

بنابراین ذکر موجب می‌شود که ما بتوانیم در آن صراط مستقیم سلوک کنیم؛ پیش برویم. آن هدفی که ترسیم کردیم برای خودمان به عنوان مؤمن، به عنوان مسلمان، به عنوان پیرو یک مکتب مترقی، به عنوان کسانی که انگیزه داریم برای برپا داشتن این بنای رفیعی که خبراز شکوفائی تمدن اسلامی در آینده و در قرون آینده می‌دهد، احتیاج داریم به ذکر خدا تا بتوانیم در این جاده حرکت کنیم<sup>۱</sup>.

فیض کاشانی رحمۃ اللہ علیہ، شاعر و عارف بزرگ عصر صفویه در غزلی زیبا درباره ذکر می‌فرماید:

گفتی مرا کن ذکر هو سبحانه سبحانه  
من از کجا و یاد او سبحانه سبحانه  
باید چو ذکر هو کنم در سینه نقش او کنم  
تا روی دل آن سو کنم سبحانه سبحانه

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، ۱۳۸۶/۰۶/۳۱.

کی می توانم ذکر او کی می توانم فکر او  
 کی می توانم شکر او سبحانه سبحانه  
 امرش نبودی گرمرا کی ذکر من بودی روا  
 من از کجا او از کجا سبحانه سبحانه  
 از پیش من کی می رود از من جدا کی می شود  
 نسیان و یادش چون شود سبحانه سبحانه  
 خود ذکر او یم سربسر گرچه ز ذکر بی خبر  
 وز خود نمی دانم خبر سبحانه سبحانه  
 ذکر من و او ذاکراست شکر من و او شاکراست  
 عینم من و او ناظرم سبحانه سبحانه  
 هم ذاکرو مذکور او هم شاکرو مشکور او  
 هم ناظرو منظور او سبحانه سبحانه  
 جان مرا جانان بود جانم تن و او جان بود  
 او کی ز من پنهان بود سبحانه سبحانه  
 هم جان و هم جانان من هم مایهٔ درمان من  
 سرمایهٔ احسان من سبحانه سبحانه  
 گه منع و گه احسان کند گه درد و گه درمان کند  
 او هر چه خواهد آن کند سبحانه سبحانه  
 گاهی ازو گریان شوم گاهی ازو خندان شوم  
 او هر چه خواهد آن شوم سبحانه سبحانه



گه سازدم گه سوزدم گه دزدم گه دوزدم  
گه مستی آموزدم سبجانه سبجانه  
جان غرق شد در بحر اول گم شد اندرهای وهو  
ای فیض بس کن گفتگو سبجانه سبجانه

## ۶. خلوت با خدا

یکی دیگر از دستورات اساسی دین مقدس اسلام و به تبع آن، عارفان الهی، خلوت با خداوند و عزلت از مردم است؛ اسلام می‌فرماید: تمام انسان‌ها باید در طول روز خلوتی با خداوند متعال داشته و در آن زمان، خود را از تمام شلوغی‌های عالم کثرت رها ساخته و تنها با خداوند به مناجات و راز و نیاز بپردازند. اسلام و عرفان حقیقی، هیچ‌گاه مؤمنین را به خروج کامل از اجتماع و غارنشینی و خانقاه‌نشینی دائمی دعوت نمی‌کند؛ انسان مؤمن و مسلمان راستین نسبت به جامعه خود بی‌تفاوت نیست و اتفاقاً در صدر تحولات مثبت اجتماعی قرار می‌گیرد. انسان تراز اسلام ناب، انسان محراب و شمشیر است اما هیچ‌گاه به بهانه فعالیت اجتماعی، رابطه خود با خداوند را نبریده و از خلوت و انس با خداوند متعال محروم نمی‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر امر می‌فرمایند که مالک بهترین ساعات روز خود را صرف خلوت با

خداوند نموده و حضرت سیدالشهداء علیه السلام یک شب از کاروان سفاک و جائزبنی امیه فرصت می طلبند تا آن شب را به مناجات و خلوت با محبوب خود سپری نمایند. بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی شرط حصول ایمان حقیقی را خلوت دانسته و می فرماید:

«...ایمان حظ قلب است که با شدت تذکرو تفکرو انس و خلوت با حق حاصل شود. شیطان با آن که علم به مبدأ و معاد- به نص قرآن- داشته، در زمره کفار محسوب شده. اگر ایمان عبارت از همین علم برهانی بود، باید کسانی که این علم را دارند از تصرف شیطان دور باشند و نور هدایت قرآن در آنها تابان باشد، با اینکه این آثار را می بینیم حاصل نشود با ایمان برهانی.

پس اگر بخواهیم از تصرف شیطان خارج شویم و در تحت پناه حق تعالی واقع شویم، باید با شدت از تبايض قلبی و دوام توجه یا کثرت آن و شدت مراوده و خلوت، حقایق ایمانیه را به قلب رسانده تا قلب الهی شود، و چون قلب الهی شد، از تصرف شیطان تهی گردد، چنانچه خدای تعالی فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. پس مؤمنین را، که حق تعالی متصرف و متولی ظاهر و باطن و سر و عنان است، از تصرفات شیطان خالص و در سلطنت رحمن داخلند، و از همه مراتب ظلمات به نور مطلق آنها را

خارج کند: از ظلمت معصیت و طغیان، و ظلمت کدورات  
اخلاق رذیله، و ظلمت جهل و کفر و شرک و خودبینی و  
خودخواهی و خودپسندی، به نور طاعت و عبادت و انوار  
اخلاق فاضله، و نور علم و کمال ایمان و توحید و خدایینی و  
خداخواهی و خدا دوستی منتقل شود...»<sup>۱</sup>.

مقام معظم رهبری نیز در توصیف حالات عرفانی شهید  
مطهری رحمته الله علیه می فرماید:

«مرحوم مطهری رحمته الله علیه یک انسانی بود که علی رغم ظاهری  
که به او این رقت‌ها و لطافت‌ها خیلی در آن حالت استدلال  
و مثلاً منطقی برخورد کردن با مسائل نمی آمد و تصور نمی شد،  
باطن بسیار رقیق و لطیفی داشت. یک وقتی ایشان در حدود  
سال‌های شاید نمی دانم پنجاه و دو، پنجاه و سه، آن وقت‌ها  
بود به یک مناسبتی ایشان می گفتند که من مایل هستم که  
یک فرصتی پیدا کنم و کارهای دانشگاهی و درسی و این‌ها  
را بگذارم کنار و بروم قم و آن‌جا حالا تعبیری که ایشان  
می کردند شاید مثلاً این بود که مثلاً خدا را ببینم یا [حق را]  
مثلاً به لقاء حق برسم، یک تعبیر این‌جور چیزی داشت، که  
مقصود ایشان این بود که بروند آن‌جا و کار فرهنگی و فکری

اینجوری و توأم با خلوت مناسب با عبادت و ریاضت و توجه و این‌ها داشته باشند؛ یک چنین روحی ایشان داشت. مرد بسیار رقیق و ظریفی بود، به شدت تحت تأثیر هیجانات عرفانی و معنوی قرار داشت؛ با دیوان حافظ و اشعار عرفانی مأنوس بود، با قرآن ایشان زیاد مأنوس بود، تصور می‌کنم این جور بود که هر شب ایشان تا یک مقداری قرآن نمی‌خواندند نمی‌خوانیدند، این را من دیده بودم البته در تعدادی از سفرهایی که ایشان [به] مشهد داشتند، یا با هم فریمان رفته بودیم، یا در مشهد با ایشان بودیم من دیده بودم که - ببتوته کرده بودیم با هم - دیده بودم که ایشان قبل از این که بخوابند حتماً قرآن می‌خواندند و می‌خوانیدند. اهل تهجد بود، نماز شب با حالی می‌خواند. یک شب ایشان منزل ما بودند نصف شب از صدای گریه ایشان خانواده ما از خواب پریده بود و اول ملتفت نشده بود که این چیه، بعد فهمیده بود که صدای آقای مطهری است، که ایشان نصف شب نماز شب می‌خواندند همراه با گریه با صدایی که از مثلاً آن اتاق می‌شد صدای ایشان را شنید. یک چنین حالاتی داشت، و واقعاً یک صفایی [بر خانواده ایشان] حاکم است بر محیط خانواده ایشان یک صفا و معنویتی حاکم هست که این بر اثر همان حالت معنوی ایشان است، و

خانواده ایشان، همسر محترم شان، فرزندان شان یک حالت معنوی، یک توجهات عرفانی و معنوی را همه شان دارند که اصلاً محیط خانواده شان اینجوری است، و این ناشی از توجهات این بزرگوار است. من خیال می‌کنم بسیاری از توفیقات مرحوم مطهری رحمته‌الله بر اثر همین حالات بود، که برکات معنوی و آن حال و توجه و عبادت و عرفان و این‌ها ایشان را موفق کرده بود»<sup>۱</sup>.

ایشان همچنین در توصیه عمومی به مردم می‌فرمایند:  
«امروز در سطح کشور، توصیه ما به عموم مردم بخصوص کسانی که عشق و علاقه بیشتری به این انقلاب و محصل آن دارند همین است و علاج و ضرورت قطعی را در این می‌دانیم که بایستی آحاد مردم، ارتباطات و انس فردی و صحبت و مناجات با خدا را در خود تقویت کنند. این، راه امام است و هدایت الهی به دنبال این ارتباط و تماس با خدا میسر می‌شود»<sup>۲</sup>.

۱. مصاحبه درباره شهید مطهری، ۱۳۶۳/۰۲/۱۰.

۲. سخنرانی رهبر در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین علیه السلام و روز پاسدار، ۱۳۶۸/۱۲/۱۰.

ایشان همچنین دربارهٔ ضرورت خلوت با خدا برای خصوص مسئولین می‌فرمایند:

«... اگر حاکمان و صاحب‌منصبان اسلامی بخواهند این وظایف را انجام دهند، به یک نقطهٔ دیگر احتیاج دارند و آن، اخلاص و برای خدا کار کردن و با خدا رابطهٔ خود را نگه‌داشتن است. مسئول امور و صاحب منصب در نظام اسلامی، مسئله‌اش فقط مواجههٔ با مردم نیست؛ اگر با خدا متصل نباشد، کار برای مردم و خدمت برای آن‌ها یعنی همان مسئولیت اصلی‌ای که دارد لنگ خواهد ماند. پشتوانهٔ این مأموریت و مسئولیت، همین ارتباط با مردم است؛ لذا باز امیرالمؤمنین طبق روایت نهج البلاغه در همین نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «واجعل لنفسک فیما بینک و بین الله افضل تلک المواقیت»؛ اوقات خودت را که برای کارهای گوناگون صرف می‌کنی، بهترین و بانشاط‌ترینش را بگذار برای خلوت بین خودت و خدا؛ یعنی حالت ارتباط با خدا و انابهٔ به او و تضرع را برای اوقات خستگی و کسالت نگذار»<sup>۱</sup>.

۱. بیانات رهبر در خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۲۵/۰۹/۱۳۷۹.

## ۷. نماز شب

یکی دیگر از آموزه‌های اساسی عارفان جهت حرکت نفوس به سمت خداوند متعال، نماز شب و بیداری در سحرهاست. هرچند نماز شب را نیز می‌توان یکی از مصادیق خلوت با خداوند دانست (و دانسته شده) اما اهمیت ویژه این دستور الهی، عارفان را به صورت ویژه متوجه این امر نموده است.

اهمیت نماز شب در روایات ائمه اطهار آن چنان زیاد است که تا کنون کتاب‌های جداگانه‌ای را به خود اختصاص داده است؛ عارفان الهی نیز در آثار متعددی به اهمیت نماز شب پرداخته و ضرورت این عمل مهم عبادی را یادآور شده‌اند.

مرحوم آیه‌الله بهجت پیرامون اهمیت نماز شب در نزد مرحوم آیه‌الله قاضی نقل می‌نمایند:

«در مجلس اول ملاقات مرحوم علامه طباطبایی با استاد اخلاقی خود مرحوم آقا سید علی قاضی، مرحوم قاضی به ایشان فرمود: فرزدم! اگر دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان، اگر آخرت هم می‌خواهی نماز شب بخوان.»<sup>۱</sup>

همچنین از مرحوم آیه‌الله حاج ملاحسین قلی همدانی نقل شده است که:

---

۱. در محضر بهجت، ج ۲، ص ۳۵۳.

«از طالبان آخرت، احدی به مقامی از مقامات دینی نرسید  
مگر آنانکه اهل تهجد و شب زنده‌داری بودند.»<sup>۱</sup>

حضرت آیه الله خامنه‌ای نیز در وصف نماز شب اولیاء الهی و  
ضرورت الگوگیری از آن می‌فرمایند:

«...مائده روحی چیزی است که این تعالی را برای ما  
امکان پذیر، تسهیل و محقق می‌کند. بنابراین هرچه  
بیشتر بتوانیم استفاده کنیم، باید بکنیم. بندگان مؤمن  
و مخلصی که ما اسمهای این‌ها را شنیده‌ایم، حتی وقتی  
کارهای این‌ها را برای ما نقل می‌کنند، برای ما درست  
مفهوم نیست؛ اما واقعاً شگفت‌آور است. دو سه ساعت  
به اذان صبح بیدار شوند و شبهای ماه رمضان اشک  
بریزند. نقل می‌کنند مرحوم امیرزا جواد آقای ملکی وقتی  
بیدار می‌شد، سرحوض آب می‌نشست تا وضو بگیرد،  
به آب نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند و گریه می‌کرد و تضرع  
می‌کرد؛ آب برمی‌داشت روی صورتش می‌ریخت، گریه  
و تضرع می‌کرد؛ به آسمان نگاه می‌کرد، دعا می‌خواند،  
گریه و تضرع می‌کرد؛ تا وقتی که بیاید سر سجاده بایستد و  
آن نماز شب و آن تهجد پُرفیض و پُرحال و پُرطراوت را با



عشق و شور انجام بدهد. مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی هم همین طور بود. از ماه رمضان، روزهایش، توجّهش، تذکّرش، نمازش، حکایت‌هایی نقل می‌کنند. این چیزها برای ما واقعاً درست مفهوم نیست؛ منتها خط روشنی را به ما نشان می‌دهد و ما باید حد اکثر استفاده را بکنیم.»<sup>۱</sup>

ایشان همچنین پیرامون ضرورت نماز شب حتی برای افرادی با مشغله بالا می‌فرمایند:

«... بایستی به خودمان، دلمان و جانمان و به شستشوی روانی خودمان پردازیم و وظایف سنگین، ما را غافل نکند. البته، راه باز است؛ همین نمازهای پنج‌گانه، همین امکان دعا، همین نافله، همین نماز شب؛ همه از راههای به خود پرداختن است؛ این راه‌ها را در مقابل ما باز گذاشته‌اند. اگر تنبلی نکنیم، می‌شود؛ آن وقت انسان اعتلاء و نورانیت پیدا می‌کند و کارهایش برکت پیدا می‌کند.»<sup>۲</sup>

مقام معظم رهبری در مصاحبه‌ای پیرامون شهید مطهری به

---

۱. بیانات در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۳۷۴/۰۷/۱۷.

۲. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، ۱۳۸۵/۰۳/۲۹.

گرایشات عرفانی و کیفیت نماز شب ایشان اشاره کرده و بخش عمده‌ای از موفقیت مرحوم آیه الله مطهری را در همین امور می‌دانند: «...مرد بسیار رقیق و ظریفی بود، به شدت تحت تأثیر هیجانات عرفانی و معنوی قرار داشت؛ با دیوان حافظ و اشعار عرفانی مأنوس بود، با قرآن ایشان زیاد مأنوس بود، تصور می‌کنم اینجور بود که هر شب ایشان تا یک مقداری قرآن نمی‌خواندند نمی‌خواستند، این را من دیده بودم البته در تعدادی از سفرهایی که ایشان [به] مشهد داشتند، یا با هم فریمان رفته بودیم، یا در مشهد با ایشان بودیم من دیده بودم که - بیتوته کرده بودیم با هم - دیده بودم که ایشان قبل از این که بخوابند حتماً قرآن می‌خواندند و می‌خواستند.

اهل تهجد بود، نماز شب با حالی می‌خواند. یک شب ایشان منزل ما بودند نصف شب از صدای گریه ایشان خانواده ما از خواب پریده بود و اول ملتفت نشده بود که این چیه، بعد فهمیده بود که صدای آقای مطهری است، که ایشان نصف شب نماز شب می‌خواندند همراه با گریه با صدایی که از مثلاً آن اتاق می‌شد صدای ایشان را شنید.

یک چنین حالاتی داشت... من خیال می‌کنم بسیاری از توفیقات مرحوم مطهری رحمته الله علیه بر اثر همین حالات بود، که برکات معنوی و آن حال و توجه و عبادت و عرفان و این‌ها

ایشان را موفق کرده بود.»<sup>۱</sup>

سال‌هاست که مقام معظم رهبری در ابتدای بعضی از جلسات درس خارج فقه به شرح روایاتی اخلاقی پرداخته و در کنار بیان فقه اهل بیت علیهم‌السلام، جان مشتاقان و طالبان علوم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین را با معارف ناب اخلاقی و سلوکی آشنا می‌نمایند، معظم له در یکی از همین جلسات می‌فرماید:

« قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

السَّيِّئَاتِ﴾: قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ.

وَهَذَا الْإِسْنَادُ؛ إِسْنَادُ [اين حديث] همان إسناد روایت قبلی است که راوی نقل می‌کند از حضرت هادی علیه‌السلام و ایشان از حضرت جواد علیه‌السلام، ایشان از حضرت علی بن موسی علیه‌السلام، ایشان از پدرشان موسی بن جعفر، ایشان از امام صادق علیه‌السلام؛ سند از حضرت هادی تا حضرت صادق علیه‌السلام این جوری است.

قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

السَّيِّئَاتِ﴾.

خب، این دیگر آیه قرآن است و جای تردیدی نیست؛ پس اجمالاً معلوم می‌شود که حسناتی هست که سیئات را از بین

۱. گفتگو پیرامون شهادت استاد مطهری، ۱۳۶۳/۰۲/۱۰.

می برد؛ نه اینکه همه حسنات این خصوصیت را دارند که همه سیئات را از بین ببرند! ظاهر کلام این است که طبیعت حسنات - [چون] این «الف» و «لام»، «الف» و «لام» استغراق نیست - طبیعت سیئات را از بین می برد؛ که این، تطبیق می کند با اینکه بعضی از حسنات، بعضی از سیئات را از بین میبرند. خب، حالا کدام حسنات؟ اینجا حضرت تبصیر کردند: قَالَ: صَلَاةُ اللَّيْلِ تَذْهَبُ بِذُنُوبِ النَّهَارِ. وقتی شما نماز شب می خوانید، گناهایی را که در روز انجام داده اید، آن ها را از بین می برد؛ چه چیزی از این بهتر؟ اینکه اهل معنا و اهل معرفت و اهل سلوک، نماز شب را گنجینه و ذخیره تمام نشدنی ای می دانند، به خاطر این است. این حالا جنبه اخروی نماز شب است که گناهان را از بین می برد؛ البته، گناهان آثار دنیوی هم دارند، آثار اخروی هم دارند؛ وقتی گناهان را از بین می برد، یعنی آثار سوء دنیوی گناهان را هم از بین می برد. ولی خب، ناظر به جنبه گناه است؛ یعنی جنبه امراخروی، امر مربوط به آخرت. لکن در مورد مسائل دنیا هم همین جور است؛ در روایاتی دارد که موجب گشایش رزق می شود - که این امر دنیوی است - و فواید فراوان دیگری. نقل شد از مرحوم آقای طباطبائی رحمته الله علیه صاحب المیزان که ایشان جزو شاگردهای نزدیک و مخصوص مرحوم آقای

حاج میرزا علی آقای قاضی معروف، [آن] عارف بزرگوار بودند و سالها پیش ایشان تلمذ کردند؛ از ایشان نقل شد، بنده خودم نشنیدم از ایشان، یک فرد ثقه‌ای نقل کرد از مرحوم آقای طباطبائی - که آن اوایل وقتی وارد نجف شدیم، خب، آقای قاضی را که نمی‌شناختند، دورادور یک قوم و خویشی‌ای داشتند، می‌دانستند که شخصی هست با این نام، از نزدیک با ایشان آشنا نبودند؛ می‌گفتند یک روز در یک راهی که می‌رفتم، آقای قاضی من را دید، صدا کرد و گفت: «پسرم! اگر دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان؛ اگر آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان». این حرف مرحوم آقای قاضی است به آقای طباطبائی که خب الحمدلله خدای متعال خیر دنیا و آخرت را به این بزرگوار عنایت می‌کند. نماز شب را فراموش نکنید، از دست ندهید.

ماها در روز، دائم مشغولیم دیگر؛ یعنی در واقع به یک معنا مشغول به کارهای دنیا، حالا بستگی به نیت‌های ما دارد. اشتغالات ما، نوع اشتغالات دنیایی است، ولو حالا کسی نیتش خالص باشد، قصد خدا هم بکند - اگر خدا یک چنین قصدی به ماها بدهد - لکن مخاطبات ما، مخاطبات دنیایی است؛ با مردم مواجهیم، با دنیا مواجهیم، با حوادث مواجهیم، فرصتی برای خالی گذاشتن وقت و خلوت کردن با

خدا در روز واقعاً دست نمی دهد، امکان ندارد؛ مگر حالا آن کسانی که اهل نماز دائمند - خوشا آنان که دائم در نمازند - که در همه حالات با خدا هستند. لکن به طور معمول ماها، امثال بنده در روز مشغولیم دیگر، ما وقتی نداریم که با خدا خلوت کنیم؛ سحروقت خلوت با خدا است. این وقت را، این فرصت را غنیمت باید بشمریم؛ بخصوص شماها که جوان هستید، بخصوص جوانها؛ البته همه، لکن جوانها بیشتر شایستگی دارند چون تأثرشان بیشتر است، بهتر است؛ همچنان که اگر ورزش بکنیم، شما که جوان هستید از ورزش سود بیشتری می برید تا ما که در سنین بالا هستیم؛ این جوری است دیگر. اگر یک پیرهمان ورزشی را بکند - و بتواند بکند - که یک جوان می کند، سودی که آن جوان می برد خیلی بیشتر از سودی است که آن پیر می برد؛ اگر غذای مقوی ای شما بخورید یا یک پیرمرد مثل بنده توفیق پیدا کند بخورد، آن سودی که شما از این غذای مقوی می برید، براتب بیشتر است از آن [سودی] که یک پیرمرد [می برد]. معنویات هم همین جور است، تغذیه معنوی هم همین جور است: تلاوت قرآن، ذکر الهی، توجه به خدا، استغاثه، استغفار، نماز و نماز شب.»<sup>۱</sup>

چقدر زیبا و شیوا، وحدت کرمانشاهی می‌سراید:

«آتش عشقم بسوخت، خرجه طامات را

سیل جنون در ربود رخت عبادات را

مسئله عشق نیست در خور شرح و بیان

به که به یک سو نهند، لفظ و عبارات را

دامن خلوت زدست کی دهد آن کو که یافت

درد دل شب‌های تار، ذوق مناجات را

هر نفسم چنگ و نی از تو پیامی دهد

پی نبرد هر کسی رمزاشارات را

خاک نشینان عشق، بی مدد جبرئیل

هر نفسی می‌کنند سیر سماوات را»





## پیوست‌ها

### پیوست اول: عرفان امام خمینی قدس الله نفسه

همان‌طور که در متن اشاره شد، بررسی وجوه عرفانی معمار کبیر انقلاب رحمته الله علیه تنها از دید مقام معظم رهبری نیاز به مجالی وسیع‌تر از حجم تمام کتاب دارد. اما برای خالی نبودن این اوراق از ذکر معارف روحبخش این رهبر الهی، در این مقال به شمه‌ای ولو مختصر، از معارف معظم‌له اشاره می‌نماییم. ابتدا باید اشاره کرد که مقام معظم رهبری ضمن اذعان به جامعیت حضرت امام، همواره ایشان را به عنوان یک شخصیت «اهل عرفان» معرفی می‌نمایند:

«... او برای خودش هیچ چیز نمی‌خواست. برای تنها پسرش که عزیزترین انسان‌ها برای امام، مرحوم حاج احمد آقا بود و ما بارها این را از امام شنیده بودیم که می‌فرمود اعزّ اشخاص در نظر من ایشان است در ده سال آن حکومت و آن زمامداری و رهبری بزرگ، یک خانه نخرید. ما مکرر رفته بودیم و دیده بودیم که عزیزترین کس امام، در آن

باغچه‌ای که پشت حسینیهٔ منزل امام بود، داخل دو، سه اتاق زندگی می‌کرد. آن بزرگوار برای خود، زخارف دنیوی و ذخیره و افزون طلبی نداشت و نحواست؛ بلکه بعکس، هدایای فراوانی برایش می‌آوردند که آن هدایا را در راه خدا می‌داد. آنچه راهم که داشت و متعلق به خود او بود و مربوط به بیت‌المال نبود، برای بیت‌المال مصرف می‌کرد. همان آدمی که حاضر نبود آن روز با ده پانزده میلیون تومان خائنهٔ قابل قبولی برای پسرش بخرد و لوازم شخصی خودش صدها میلیون تومان مال شخصی خود را برای نقاط مختلف برای آبادانی، برای کمک به فقرا، برای رسیدگی به سیل‌زدگان و جاهای مختلف دیگر صرف می‌کرد. ما اطلاع داشتیم که در مواردی پول‌های شخصی خود امام بود که به اشخاصی داده می‌شد، تا بروند آن‌ها را مصرف کنند؛ این‌ها هدایایی بود که مریدان و علاقه‌مندان و دوستان برای امام آورده بودند. او اهل خلوت، اهل عبادت، اهل گریهٔ نیمه‌شب، اهل دعا، تضرع، ارتباط با خدا، شعرو معنویت و عرفان و ذوق و حال بود. آن مردی که چهرهٔ باصلابتش دشمنان ملت ایران را می‌ترساند و به خود می‌لرزاند آن سَدّ مستحکم و کوه استوار وقتی که مسائل عاطفی و انسانی پیش می‌آمد، یک انسان لطیف، یک انسان کامل و یک انسان مهربان بود. من

این قضیه را نقل کرده‌ام که یک وقت در یکی از سفرهای من، خانمی خودش را به من رساند و گفت از قول من به امام بگویید که پسر من در جنگ اسیر شده بود و اخیراً خبر کشته شدن او را برآورد. من پسر کشته شده، اما برایم اهمیت ندارد؛ برای من سلامت شما اهمیت دارد. آن خانم این جمله را در اوج هیجان و احساس به من گفت. من خدمت امام آمدم و داخل رفتم. ایشان سرِ پادشاه بود و من همین مطلب را برایش نقل کردم؛ دیدم این کوه استوار و وقار و استقامت، مثل درخت تناوری که ناگهان بر اثر طوفانی خم شود، در خود فرورفت. مثل کسی که دلش بشکند؛ روح و جان و جسم او تحت تأثیر این حرف مادر شهید قرار گرفت و چشمانش پُر از اشک شد!

شبِ در یک جلسهٔ خصوصی، با دو سه نفر از دوستان، منزل مرحوم حاج احمد آقا نشستیم؛ ایشان هم نشستند. یکی از ما گفتیم: آقا شما مقامات معنوی دارید، مقامات عرفانی دارید؛ چند جمله‌ای ما را نصیحت و هدایت کنید. آن مردِ با عظمتی که آن گونه اهل معنا و اهل سلوک بود، در مقابل این جملهٔ ستایش‌گونهٔ کوتاه یک شاگردش که البته همهٔ ما مثل شاگردان و مثل فرزندان امام بودیم؛ رفتار ما مثل فرزند در مقابل پدر بود؛ آن چنان در حال حیا و شرمندگی و

تواضع فرورفت که اثر آن در رفتار و جسم و کیفیت نشستن او محسوس شد! در حقیقت ما شرمنده شدیم که این حرف را زدیم که موجب حیاى امام شد. آن مرد شجاع و آن نیروی عظیم، در قضایای عاطفی و معنوی، این‌گونه متواضع و باحیا بود»<sup>۱</sup>.

همچنین در موضع دیگری فرمودند:

«امام عظیم الشان ما در دنیای اسلام این را نشان داد که فقه اسلام - یعنی مقررات ادارهٔ زندگی مردم - در کنار فلسفهٔ اسلام - یعنی تفکر روشن بینانه و عمیق و استدلالی - و عرفان اسلام - یعنی زهد و انقطاع إلى الله و دامن برچیدن از هواهای نفسانی - چه معجزهٔ بزرگی می‌تواند بیافریند. امام عملاً نشان داد که اسلام سیاسی، همان اسلام معنوی است»<sup>۲</sup>.

و همچنین در دیدار با مسئولین معارف صدا و سیما فرمودند:

«من یک بار داشتم به یکی از همین برنامه‌های عرفانی شما

۱. خطبه‌های نماز جمعهٔ تهران، ۱۴/۰۳/۱۳۷۸.

۲. بیانات رهبر در چهاردهمین سالگرد رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی علیه السلام، ۱۴/۰۳/۱۳۸۲.

گوش می‌کردم، دیدم جمله‌ای را از کتاب «چهل حدیث» امام نقل می‌کند؛ آن جمله برای من خیلی مؤثر و گیرا بود. عجیب است که من کتاب «چهل حدیث» امام را دارم و نگاه هم کرده‌ام؛ اما آن جمله را ندیده بودم. آن جمله راجع به این بود که انسان نباید به خدای متعال بگوید که با عدالت با من برخورد کن؛ چون خدای متعال بر او سخت‌گیری خواهد کرد. همان عبارت ساده‌ی امام در آنجا، بسیار گیرا و مؤثر بود؛ این‌ها عرفان است. خود امام اهل معنا و اهل حال بود؛ آن چیزی که می‌گفت، واقعاً آن را احساس کرده»<sup>۱</sup>.

همچنین درباره‌ی تمحّض و تخصص رهبر فقید انقلاب در عرفان نظری می‌فرمایند:

«امام البتّه یک فقیه بزرگ بود؛ هم یک فقیه برجسته و بزرگ بود، هم فیلسوف بود، هم صاحب نظر در عرفان نظری بود، در این مسائل [و] بخش‌های فنی و علمی یک سرآمد به حساب می‌آمد...»<sup>۲</sup>.

---

۱. ۱۳۷۰/۱۲/۱۳.۱

۲. بیانات رهبر در مراسم بیست و ششمین سالروز رحلت حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در حرم مطهر امام خمینی، ۱۴/۶/۰۳/۱۳۹۴.

و در دیدار با اعضاء مجمع عالی حکمت می فرمایند:

«حالا شما از قول مرحوم آقای فاضل، از امام رحمته الله علیه خاطره‌ای نقل کردید؛ خود من هم یک خاطره‌ای دارم که آن را هم بگویم. من از ایشان پرسیدم که شما درس مرحوم حاج میرزا جواد آقا را درک کردید یا نه؟ ایشان گفتند که نه، افسوس، افسوس، نشد. البته در برخی کتاب‌ها مینویسند که امام جزو شاگردهای امیرزا جواد آقا بودند؛ درحالی که نخیر، قطعاً ایشان نبودند. ایشان گفتند که آقای آشیخ محمد علی اراکی آمد من را دو جلسه برد درس ایشان. ظاهراً شب‌های جمعه جلسه داشتند. ایشان گفتند دو جلسه رفتم، اما نپسندیدم. می‌گفتند آن وقت‌ها ذهن ما پر بود از آن حرف‌ها؛ یعنی همان حرف‌های عرفان نظری. امام در سن هشتاد و چند سالگی افسوس می‌خورد که درس امیرزا جواد آقا نرفته؛ با اینکه ایشان شاگرد و مرید و عاشق مرحوم شاه‌آبادی بوده.

یک خاطره دیگر هم به مناسبت عرفان نقل کنم. گفتند اولی که ایشان مرحوم آقای شاه‌آبادی را در قم دیده بودند، یک کسی گفته بود آن که شما دنبالش می‌گردید، این است. مرحوم شاه‌آبادی چند سالی هم در قم مانده بودند. ایشان گفتند که من و فلاخی - یک کس دیگری را اسم آوردند، که من حالا یادم نیست - دو نفری رفتیم پیش

ایشان و گفتیم یک درسی برای ما شروع کنید. ایشان اول امتناع می‌کرد، اما بعد با اصرار زیاد ما گفت: خب، حالا چه می‌خواهید؟ منظومه، اسفار، فلان؟ گفتیم نه، ما از این چیزها گذشته‌ایم: «مصباح‌الانس» می‌خواهیم. ایشان گفت: ا، «مصباح‌الانس»؟! خانه ایشان ظاهراً گذر جدّا بود. امام می‌گفتند از مدرسه دارالشفاء یا فیضیه تا گذر جدّا با ایشان همین‌طور رفتیم، تا اینکه بالاخره ایشان را وادار کردیم که برای ما «مصباح‌الانس» بگوید. امام از اول هم از «مصباح‌الانس» شروع کرده. ایشان خیلی هم به عرفان علاقه مند بودند. می‌دانید تبحر امام بیشتر در عرفان بود، بیش از فلسفه، یعنی امام متبحر و منغمردر عرفان بودند؛ خب، در فلسفه هم که ایشان بلاشک استاد بودند؛ لیکن حالا بعد از سن هشتاد سالگی به بالا، که یادم نیست چه سالی بود، ایشان به من اینجوری می‌گفتند: افسوس؛ نه، ذهن ما آن وقت‌ها پربود از آن حرف‌ها. خب، حرف‌های عرفان نظری، حرف‌های پرزرق و برق هم هست؛ اما آن چیز دیگری است، راه دیگری است، حرف دیگری است. من حرفم این است؛ وّالّا نخیر، بنده هیچ مخالفتی به این معنا با این مسئله ندارم»<sup>۱</sup>.

همچنین جدای از این که آثار گرانقدر امام امت رحمۃ اللہ علیہ سراسر مشحون تحلیل های عرفانی و مطالب برخاسته از حکمت متعالیه و عرفان نظری است، خود معظم<sup>له</sup> در مواضعی از کتب و بیانات خود به استفاده عرفانی از محضر مرحوم آیه الله شیخ محمد علی شاه آبادی رحمۃ اللہ علیہ تصریح نموده و به رابطه سلوکی خود با این حکیم عارف تصریح می نمایند؛ برای مثال معظم<sup>له</sup> می فرمایند:

«شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی - روحی فداه -

می فرمودند: شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی باشد که به

طفل کوچک که زبان باز نکرده می خواهد تعلیم کلمه را کند:

تکرار می کند تا این که او به زبان می آید و کلمه را ادا می کند.

پس از آن که او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت

می کند؛ و خستگی آن تکرار بر طرف می شود و گویی از طفل

به او مددی می رسد. همین طور کسی که ذکر می گوید باید

به قلب خود، که زبان ذکر باز نکرده، تعلیم ذکر کند. و نکته

تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود. و علامت

گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند

و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به

تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان

از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می شود!»<sup>۱</sup>.



و یا فرموده‌اند:

«... ناگفته نماند که خداوند متعال در مظاهر خلق خود مؤثر است، بلکه او بصیر و سمیع است به عین سمع و بصر ما؛ چنانچه راسخین در علم و معرفت می‌دانند. شیخ ما عارف کامل جناب شاه‌آبادی، که خداوند سایه‌اش را بر سر مریدان مستدام بدارد، می‌گوید:

سمیع و بصیر از امهات اسماء نیستند و به علم خدا در مقامات باز می‌گردند و از او جدا نمی‌شوند مگر زمانی که مخلوقات و مظاهر پدید می‌آیند. در این هنگام، تحقق سمع و بصر در حق خداوند متعال، همان سمع و بصر مظاهر خواهد بود.

پس، تمامی دایره وجود و مبادی تأثیر در عالم غیب و شهود مظاهر قوت و قدرت حق تعالی هستند و او ظاهر و باطن اول و آخر است. شیخ کبیر محی‌الدین عربی در فصوص گفته است:

بدان که علوم الهی ذوقی‌ای که برای اهل‌الله حاصل می‌شود، مناسب با اختلاف قوایی که علوم ناشی از آنند مختلف می‌باشند، با این که همه از یک جا سرچشمه می‌گیرند؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: من گوش او هستم که بدان می‌شنود و چشم او هستم که بدان می‌بیند و دست او هستم که حمله می‌کند و پای او هستم که بدان راه می‌رود.



در این جا برای مزید استفاده از کلمات دُرر بار این حکیم الهی و این رهبر عرفانی، به نقل رساله موجزا و بسیار پرمغز معظم له در لقاء الله اشاره می نماییم تا ان شاء الله به برکت معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، فوز لقاء الهی در همین دنیا، نصیب تمامی ما بشود، ان شاء الله.

### لقاء الله در قلم حضرت امام خمینی رضی الله عنه<sup>۲</sup>

«بدان که آیات و اخبار در «لقاء الله» چه صراحة و چه کنایه و اشاره بسیار است، و این مختصر گنجایش تفصیل و ذکر آن ها را ندارد؛ ولی مختصر اشاره به بعض آن ها می نمایم. و اگر کسی تفصیل بیشتر بخواهد به رساله لقاء الله مرحوم عارف بالله، حاج میرزا جواد تبریزی رضی الله عنه رجوع کند که اخبار در این باب را تا اندازه ای جمع کرده است.

بدانکه بعضی از علما و مفسرین که به کلی سد طریق لقاء الله را نمودند و انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند- به گمان آنکه ذات مقدس را تنزیه کنند- تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء

---

۱. این رساله در اصل قسمتی از کتاب شریف «چهل حدیث» است که البته به صورت مجزا نیز طبع گشته است.

۲. همان، شرح حدیث ۲۸.



گردد، و متعلّق به عزّ قدس و جلال شود و تدلّی تامّ ذاتی پیدا کند؛ و در این حال، بین روح مقدس سالک و حق، حجابی جز اسماء و صفات نیست.

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد، و به تجلیات ذاتی غیبی نایل شود و خود را متعلّق و متدلّی به ذات مقدس ببیند؛ و در این مشاهده، احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظلّ حق ببیند؛ و چنانچه برهاننا بین حق و مخلوق اوّل، که مجرد از جمیع مواد و علایق است، حجابی نیست. بلکه [برای] مجردات مطلقاً حجاب نیست برهاناً، همین طور این قلبی که در سعه و احاطه هم‌افق با موجودات مجرّده شده، بلکه قدم بفرق آن‌ها گذاشته، حجابی نخواهد داشت. چنانچه در حدیث شریف کافی و توحید است:

إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدَّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.

و در مناجات «شعبانیه» که مقبول پیش علما و خود شهادت دهد که از کلمات آن بزرگواران است، عرض می‌کند:

«الهِهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزَابَ بَصَارِ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ

نَظَرَهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ  
إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ؛ إِلَهِي  
وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَاحِظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ  
فَنَاجَيْتَهُ سِرًّا وَعَمِلَ لَكَ جَهْرًا.

و در کتاب شریف الهی، در حکایت معراج رسول اکرم ﷺ  
چنین می فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى • فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».  
و این مشاهده حضوریه فنائیه منافات با برهان برعدم  
اكتناه و احاطه و اخبار و آیات منزّه ندارد، بلکه مؤید و  
مؤكد آن هاست.

اکنون بین آیا این حمل های بعید بارد چه لزومی دارد؟ آیا  
فرمایش حضرت امیر علیه السلام را که می فرماید: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ  
سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أُصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ».  
و آن سوز و گدازهای اولیا را می توان حمل کرد به حورو  
قصور؟! آیا کسانی که می فرمودند که ما عبادت حق  
نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه  
عبادت احرار می کنیم و خالص برای حق عبادت می کنیم.  
باز ناله های فراق آن ها را می توان حمل کرد به فراق از بهشت  
و مأکولات و مشتهیات آن؟! هیاهات! که این حرفی است  
بس ناهنجار و جملی است بسیار ناپسند. آیا آن تجلیات جمال  
حق که در شب معراج و آن محفلی که احدی از موجودات

را در آن راه نبود و جبرئیل امین وحی محرم آن اسرار نبود، می توان گفت ارائه بهشت و قصرهای مشید آن بوده، و آن انوار عظمت و جلال ارائه نعم حق بوده؟ آیا آن تجلیاتی که در ادعیه معتبره وارد است برای انبیاء علیهم السلام شده، از قبیل نعم و مأکول و مشروب یا باغات و قصرها بوده؟!

افسوس! که ما بیچاره های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته های زنجیرهای آمال و امانی جز مطعومات و مشروبات و منکوحات و امثال این ها چیزی نمی فهمیم؛ و اگر صاحب نظری یا صاحب دلی بخواهد پرده از این حجب را بردارد، جز جهل بر غلط و خطا نکنیم. و تا در چاه ظلمانی عالم ملک مسجونیم، از معارف و مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک ننماییم.

ولی ای عزیز، اولیا را به خود قیاس مکن و قلوب انبیا و اهل معارف را گمان مکن مثل قلوب ماست. دل های ما غبار توجه به دنیا و مشتیهات آن را دارد، و آلودگی انغمار در شهوات نمی گذارد مرآت تجلیات حق شود و مورد جلوه محبوب گردد. البته با این خودبینی و خودخواهی و خودپرستی باید از تجلیات حق تعالی و جمال و جلال او چیزی نفهمیم؛ بلکه کلمات اولیا و اهل معرفت را تکذیب کنیم. و اگر در ظاهر نیز تکذیب نکنیم، در قلوب تکذیب آن ها نماییم و اگر

راهی برای تکذیب نداشته باشیم. مثل آنکه قائل به پیغمبر یا ائمه معصومین علیهم السلام باشیم، باب تاویل و توجیه را مفتوح می‌کنیم؛ و بالجمله؛ سدّ باب معرفت الله را می‌کنیم.

«ما رأیت شیئا إلاّ و رأیت الله قبله و معه و فیه» را حمل بر رؤیت آثار می‌کنیم. «لم أعبد ربّا لم أره» را به علم به مفاهیم کلیه مثل علوم خود حمل می‌نماییم! آیات لقاء الله را به لقاء روز جزا محمول می‌داریم. «لی مع الله حالة» را به حالت رقت قلب مثلا حمل می‌کنیم. «و ارزقنی التّظنّالی و جهک الکریم». و آن همه سوز و گدازهای اولیا را از درد فراق، به فراق حور العین و طیور بهشتی حمل می‌کنیم! و این نیست جز اینکه چون ما مرد این میدان نیستیم و جز حظّ حیوانی و جسمانی چیز دیگری نمی‌فهمیم، همه معارف را منکر می‌شویم. و از همه بدبختی‌ها بدترین انکار است که باب جمیع معارف را بر ما منسّد می‌کند و ما را از طلب باز می‌دارد و به حدّ حیوانیت و بهیمیت قانع می‌کند، و از عوالم غیب و انوار الهیه ما را محروم می‌کند.

ما بیچاره‌ها که از مشاهدات و تجلیات به کلی محرومیم از ایمان به این معانی هم، که خود یک درجه از کمال نفسانی است و ممکن است ما را به جایی برساند، دوریم. از مرتبه علم که شاید بذر مشاهدات شود، نیز فرار می‌کنیم، و چشم



و گوش خود را به کلی می‌بندیم و پنبه غفلت در گوش‌ها می‌گذاریم که مبادا حرف حق در آن وارد شود. اگر یکی از حقایق را از لسان عازف شوریده یا سالک دلسوخته یا حکیم متألهی بشنویم، چون سامعه ما تاب شنیدن آن ندارد و حب نفس مانع شود که به قصور خود حمل کنیم، فوراً او را مورد همه طور لعن و طعن و تکفیر و تفسیق قرار می‌دهیم و از هیچ غیبت و تهمت نسبت به او فروگذار نمی‌کنیم. کتاب وقف می‌کنیم و شرط استفاده از آن را قرار می‌دهیم [که] روزی صد مرتبه لعن به مرحوم ملاً محسن فیض کنند! جناب صدرالمتألهین را که سرآمد اهل توحید است، زندق می‌خوانیم و از هیچ‌گونه توهینی درباره او دریغ نمی‌کنیم. از تمام کتاب‌های آن بزرگوار مختصر میلی به مسلک تصوّف ظاهر نشود- بلکه کتاب کسراصنام الجاهلیة فی الردّ علی الصوفیة نوشته- [باین حال] او را صوفی بحت می‌خوانیم. کسانی که معلوم الحال هستند و به لسان خدا و رسول ﷺ ملعون‌اند می‌گذاریم، کسی [را] که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی ﷺ می‌زند لعن می‌کنیم! من خود می‌دانم که این لعن و توهین‌ها به مقامات آن‌ها ضرری نمی‌زند، بلکه شاید به حسنات آن‌ها افزایش و موجب ارتفاع درجات آن‌ها گردد، ولی این‌ها برای خود ماها ضرر دارد

چه بسا باشد که باعث سلب توفیق و خذلان ما گردد. شیخ عارف ما، روحی فداه، می فرمود هیچ وقت لعن شخصی نکنید، گرچه به کافری که ندانید از این عالم [چگونه] منتقل شده مگر آنکه ولی معصومی از حال بعد از مردن او اطلاع دهد، زیرا که ممکن است در وقت مردن مؤمن شده باشد. پس لعن به عنوان کلی بکنید. یکی دارای چنین نفس قدسیه‌ای است که راضی نمی شود به کسی که در ظاهر کافر مرده توهین شود به احتمال آنکه شاید مؤمن شده باشد در دم مردن، یکی هم مثل ما است! و اِلِی اللّهِ المَشْتَكِی که واعظ شهر با آنکه اهل علم و فضل است در بالای منبر در محضر علما و فضلامی گفت: فلان با آنکه حکیم بود قرآن هم می خواند! این به آن ماند که گوئیم: فلان با آنکه پیغمبر بود اعتقاد به مبدأ و معاد داشت! من نیز چندان عقیده به علم فقط ندارم و علمی که ایمان نیاورد حجاب اکبر می دانم، ولی تا ورود در حجاب نباشد خرق آن نشود.

علوم بذر مشاهدات است. گو که ممکن است گاهی بی حجاب اصطلاحات و علوم به مقاماتی رسید، ولی این از غیر طریق عادی و خلاف سنت طبیعی است، و نادر اتفاق می افتد؛ پس طریقهٔ خداخواهی و خداجویی به آن

است که انسان در ابتدای امر وقتش را [صرف] مذاکره حق کند، و علم بالله و اسماء و صفات آن ذات مقدس را از راه معمولی آن در خدمت مشایخ آن علم تحصیل کند؛ و پس از آن، به ریاضات علمی و عملی معارف را وارد قلب کند که البته نتیجه از آن حاصل خواهد شد. و اگر اهل اصطلاحات نیست، نتیجه حاصل تواند کرد از تذکر محبوب و اشتغال قلب و حال به آن ذات مقدس. البته این اشتغال قلبی و توجه باطنی اسباب هدایت او شود و حق تعالی از او دستگیری فرماید، و پرده‌ای از حجاب‌ها برای او بالا رود و از این انکارهای عامیانه قدری تنزل کند؛ و شاید با عنایات خاصه حق تعالی راهی به معارف پیدا کند. إِنَّهُ ولى التَّعَمُّ.



## پیوست دوم: تمثیل‌هایی برای فهم بهتر توحید قرآنی<sup>۱</sup>

در کتاب تا حدودی با توحید قرآنی یا همان وحدت وجود آشنا شده و این اندیشه را از دیدگاه مقام معظم رهبری بررسی نمودیم. عارفان بالله و محققان وادی عرفان، بر این اعتقادند که حقیقت توحید قرآنی براحتی برای کسی منکشف نشده و علاوه بر رسال‌ها کار علمی با برنامه، نیاز به جهاد اکبر و مجاهدات‌های سلوکی فراوانی دارد. از مرحوم علامه طباطبائی نیز نقل شده است که می‌فرمودند:

«اگر کسی تمام عمر خویش را جهت فهم مسأله توحید صرف

نماید، ارزش دارد.»

همانطور که در پیام حضرت امام رحمته‌الله‌علیه به گور باچوف نیز آشکار بود، ایشان جهت فهم نظریه عالی وحدت وجود که اولین بار به

---

۱. مطالب این بخش عمدتاً از کتاب حکمت عرفانی و درسنامه وحدت وجود اقتباس شده است.

دستان پرپرکت جناب محیی‌الدین ابن عربی در قالب الفاظ و اصطلاحات علمی تبیین شده بود، حضور چندین ساله خبرگان تیزهوش در نزد عالمان این فن را برای فهم توحید قرآنی ضروری می‌دانستند و از این معارف، با وصف «باریک تراز مو» یا می‌نمودند.

اما عارفان بزرگوار، جهت نشر بیشتر و تبیین بهتر معارف اسلامی برای تمام اقشار مردم، سعی نمودند تا این حقیقت عالی و راقی را در قالب مثال‌ها و تمثیلاتی درآوردند و بدین وسیله فهم این مسأله را آسان‌تر سازند؛ هر کدام از این مثال‌ها می‌خواهد نمونه‌ای از وحدت در کثرت را نشان داده و بیان کند که همواره مخلوقات از وجود استقلالی بی‌بهره بوده و تمام موجودات عالم در قبضهٔ هیمنه و تسلط خداوند متعال قرار دارند. در این پیوست در صدد هستیم تا با شماری از این تمثیل‌ها جهت فهم بهتر این نظریه آشنا شویم.

نکته مهم در اینجا آنست که هر یک از این مثالها تنها از جهاتی حقیقت مطلب را نشان داده و از جهات دیگر با مسأله توحید قرآنی مطابق نمی‌باشند و نباید آن‌ها را در تمامی جهات همان توحید قرآنی فرض کرد. این اصطلاح میان اهل فن رایج است که: «المثالُ يُقَرَّبُ مِنْ وَجِهٍ وَيُبْعَدُ مِنْ وَجُوهِ» (هر مثالی از جهتی مطلب را نزدیک نموده و از چندین جهت دور می‌نماید).

جمعی از ناآشنایان با عرفان به دلیل این‌که وجه شبه را در این مثال‌ها گم کرده‌اند به برداشت‌هایی غلط وجود دچار گشته‌اند که بعضاً در تناقض آشکاری با این نظریه قرار دارد. در این بخش سعی می‌نماییم با نقل برخی از این مثالها از کلام بزرگان به موارد سوء تفاهم در هر مثال نیز اشاره کنیم.

### مثال اول: موج و دریا

گاهی عارفان برای تبیین نسبت خالق و مخلوق از مثال دریا و موج استفاده می‌نمایند تا توضیح دهند که ما مستقل از خداوند نیستیم و خداوند هم در خلق کردن خود چیزی بیرون از خود ایجاد نمی‌کند و دائماً در مقام احاطه خود به همه موجودات باقی است. به عنوان نمونه یکی از شمس مغربی می‌فرماید:

«ماچودریائیم و دریا عین ما بوده ولی

مائی ما در میان ما و دریا حائل است»

و در ابیاتی دیگر ملاجلال الدین بلخی صاحب مثنوی که مقام معظم رهبری از اندیشه‌های توحیدی او به «توحید خالص» یاد کرده بودند می‌فرماید:

«جان من و جان تو بود یکی ز اتحاد

این دو که هر دو یکیست جز که همان یک مباد

گشت جدا موج‌ها گرچه بد اول یکی  
از سبب باد بود آنک جدایی بزد»

گاهی همین تشبیه در قالب حباب و آب نیز بیان می‌شود؛  
برای مثال ملاءعبدالرحمن جامی می‌گوید:  
«موج‌هایی که بجرهستی راست  
جمله مرآب را حباب بود  
گرچه آب و حباب باشد دو  
درحقیقت حباب آب بود  
پس ازاین‌روی هستی اشیا  
راست چون هستی سراب بود»

افراد ناآشنا گاهی از این مثال‌ها چنان برداشت می‌کنند که  
مراد آن است که خداوند هم در هنگام خلقت -نعوذ بالله-  
تکان خورده و تغییر می‌نماید و ما هم چون امواج دریا که شکلی  
عارض بر دریا هستند عارضی بر ذات خداوند می‌باشیم. ولی این  
برداشت غلط است و اگر کسی هم از این مثال چنین قصد کند  
یقیناً کفر گفته است.

انسان خردمند و عاقل وقتی این مثال را در کلام بزرگی می‌بیند،  
باید دهها و یا صدها صفحه توضیحات وی و دیگر بزرگان را



هم در کنار آن ببیند و بخواند که گفته اند خداوند از هر تغییری  
مبراست و هیچ صفت نقصی بر آن عارض نمی شود، چنانچه  
عطار می فرماید:

«دائماً او پادشاه مطلق است

در کمال عز خود مستغرق است»

پس برای کشف حقیقت این تمثیل باید در رابطه میان موج  
و دریا اندکی تامل نماییم؛ در این رابطه از یک سوبه طور قطع موج  
غیر از دریاست؛ زیرا می توان دریایی را تصور کرد که هیچ موجی  
نداشته باشد و پس از آن مواج شود. باید پذیرفت که این موج هایی  
که پدید آمدند غیر از دریا و آب دریا هستند. از سوی دیگر موج دریا  
چیزی به دریا نیفزوده است.

پس از آنکه دریا مواج شد، ما باز چیزی جز دریا و آب نخواهیم  
داشت. هرچه هست همان آب دریاست. بنابراین از این منظر موج  
دریا همان دریا و عین آن است؛ زیرا در همان حالی که دریا موج  
برداشته، صد درصد متن دریا را آب گرفته است و هیچ بخشی از  
آن را موج دریا تشکیل نمی دهد، اما با این حال کسی نمی تواند موج  
را انکار کند و آن را فقط امری وهمی و ذهنی بپندارد. دلیل چنین  
حالتی برای موج - که هم در خارج واقعیت دارد و هم هیچ بخشی  
از دریا و متن آن را تشکیل نمی دهد - آن است که نوعی خاص از

تحقق را داراست؛ زیرا هرچند وجود مستقل و جدایی ندارد، اما چون موج دریاست، موجود و متحقق در خارج است. باز تکرار می‌کنیم: چون «موج دریا» است، تحقق دارد و هیچ و پوچ نیست. عرفا می‌گویند نسبت حق و خلق نیز شبیه نسبت موج و دریاست؛ زیرا همه موجودات و جلوه‌ها، امواج دریای بی‌کران وجود حق تعالی هستند و حقیقت خلق همان حقیقت موجی است که از جهتی غیرحق و از جهتی عین حق است و در عین آنکه وجودی در کنار وجود حق نیست، اما چون شأن حق و موج آن دریاست، موجود و متحقق است.

### مثال دوم: آینه‌ها و صاحب عکسها

از دیگر مثالهای متعارف تشبیه نسبت خالق و مخلوق است به نسبت یک انسان با آینه‌های گوناگون یا عکسها و تصاویری که از وی در آینه‌ها افتاده است.

اتاقی را در نظر آورید که آینه‌کاری شده است. بعضی از این آینه‌ها مقعر، و بعضی محدب و پاره‌ای مسطح‌اند؛ همچنین بعضی رنگی‌اند، با رنگ‌های مختلف و برخی بی‌رنگ؛ نیز پاره‌ای زنگار بسته برخی صیقلی‌اند؛ و همچنین شکل‌ها و اندازه‌های متفاوت دارند و در جهات و زاویه‌های گوناگون تعبیه شده‌اند. وقتی انسان وارد این اتاق می‌شود و در وسط آن می‌ایستد، هزاران

تصویر انسان از همان یک فرد در این آینه‌های مختلف پدید می‌آید و هر آینه‌ای به حسب استعداد و اندازه و رنگ و شکل خود، تصویر و جلوه‌ای خاص از همان یک انسان پدیدار می‌کند.

در این مجموعه هر چند هزاران انسان با ویژگی‌های مختلف دیده می‌شود، همگی تجلیات و جلوه‌های همان یک انسان ایستاده در وسط اتاق‌اند و اگر امر بر کسی مشتبه شود و بپندارد واقعاً انسان‌های گونه‌گونی در اتاق هستند راه چاره آن است که آینه‌ها شکسته شود تا حقیقت واحد نمایان گردد.

عرفا می‌گویند نسبت حق تعالی با موجودات عالم چنین است؛ یعنی همه موجودات از صدر تا ذیل و از قوی‌ترین و شدیدترین موجود، تا ضعیف‌ترین آن، همگی آینه‌های چهره حق تعالی هستند.

«از قُتُّهٔ عرش تا به ایوان سماک

وز طارم چرخ تا به مظمورهٔ خاک

هر ذرهٔ که هست، آینهٔ خورشید است

در دیدهٔ آن کو نظری دارد پاک»

هر موجودی به قدر استعداد و خصوصیات خود، وجود نما و حق نماست. در این میان یک وجود بیش نیست لکن آینه‌ها موجب می‌شوند، وجودات و موجودات دیده شوند.

«معشوقه یکی است لیک بنهاده به پیش

از بهر نظاره صد هزار آینه بیش

در هر یک از آن آینه ها بنموده

بر قدر صقالت و صفا صورت خویش»

همهٔ عالم صور مرآتیهٔ حق تعالی هستند و حق در همهٔ این آینه ها به قدر سعه و استعدادشان تجلی کرده است و از همین رو همه آیات و نشانه های آن بی نشان و همه حق نمایند: ﴿فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾. و وقتی آینه ها بشکند آن گاه حق واحد و وجود واحد نمایان می شود: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، وَلِإِنَّ الْمُلْكَ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾.

### مثال سوم: نور بسیط و نورهای رنگارنگ

اگر نوری مثل نور خورشید را در نظر آوریم که در برابر آن، شبکه ها و پنجره هایی از شیشه با رنگ های مختلف قرار داشته باشد، چه روی خواهد داد؟ نور خورشید خود دو ویژگی دارد؛ نخست آنکه بی رنگ است و دیگر آنکه یک نور است و تکثری ندارد. این نور وقتی به شیشه ها و شبکه ها برخورد می کند، آن دو ویژگی را به لحاظ حال شیشه های مقابل، از دست می دهد و خصوصیت دیگری به خود می گیرد. نورهایی که پشت شیشه ها پدیدارند، اولاً، متکثرند، و ثانیاً، رنگ های گوناگونی از سبز و سرخ و آبی و زرد

و... دارند؛ یک نور بی‌رنگ و جلوه‌های متکثر و رنگارنگ. نورهای متکثر و رنگارنگ پشت شیشه‌ها از جهتی عین همان نور واحد بی‌رنگ است و از جهتی دیگر غیر آن‌اند.

این تشبیه همانطور که پیداست بیشتر نشأت گرفتن کثرت را از وحدت نشان می‌دهد که حقیقت وجود همان نور بسیط بی‌رنگ است و کثرات نیز همان واحدند در مقام تلّون و رنگارنگی. واحد در مقامی خالص و بسیط و بی‌رنگ بود و خودش بدون اضافه شدن چیزی و بدون دخالت غیری تکثریافت؛ پس کثیر از جهتی همان واحد است و واحد از جهتی همان کثیر است.

با این همه این تشبیه نیز صد درصد مانند توحید قرآنی نیست. زیرا در اینجا فرض شده که شیشه‌هائی جدای از آن نور خورشید بوده است که سبب تنوع و تکثر نور خورشید گشته است، با اینکه در نظام عالم خلقت تکثر موجودات و تجلیات ذات حق تعالی به نفس آن‌هاست و نیازی به امر مستقلی وراء حقیقت وجود ندارد.

در عالم خلقت آن حقیقت بسیط و خالص وجود در عین آنکه مستقل است با همان بی‌رنگی و خلوصش با همه کثرات نیز همراه است و در همه چیز و با همه چیز است ولی در این مثال مقام اطلاق و بساطت نور مقامی است و مقام تلّون و رنگارنگی آن مقامی دیگر و این دوازدهم بریده و جدایند و اختلاف مکانی آن‌ها را از هم منفصل و بریده کرده است.

### مثال چهارم و پنجم: یک و اعداد یا الف و حروف

در مثال دیگری عرفا خالق متعال را به عدد یک یا الف و مخلوقات را به اعداد یا کلمات تشبیه می نمایند. زیرا اعداد همان یکند که تکرار شده است و کلمات نیز همان الفند که در هر موضعی تکرار شده و با خمیدگی و راستی خود حروف را می سازد. پس از جهتی همه یکی هستند و از جهتی اموری متکثر و متعددند که از همان واحد بدون هیچ ضمیمه و اضافه ای به وجود آمده اند.

«کثرت چونیک در نگری عین وحدت است

ما را شکی نیست در این گرتراش گشت

در هر عدد ز روی حقیقت چو بنگری

گر صورتش بینی و گر ماه یگشت»

و شیخ محمود شبستری نیز می فرماید:

«جهان را دید امری اعتباری

چو واحد گشته در اعداد ساری»

این تشبیهات نیز از جهتی نیکوست ولی روشن است که عدد یک یا حرف الف برای پدید آوردن اعداد و حروف محتاج تکرار است و نمی تواند در عین استقلال خود و وحدتش با همه کثرات

همراه شود؛ ولی خداوند متعال از همه این جهات مبراست و با تکرار خود خلق نمی کند، بلکه در مقام تجلی و خلق به تعبیری مسامحی از اطلاق و سعه خارج شده و محدود می شود.

### مثال ششم: چشم احول (دوبین)

از مشهورترین مثالها در بیان وحدت شخصی آنست که خداوند متعال مانند یک حقیقت و عالم و کثرات مانند خیال و توهم آن واقعیت است، مثل آنچه انسان دوبین و احول می بیند. پس در حقیقت یک چیز بیشترینست و دوتا دیدن ما حقیقت را دوتا نمی کند.

شیخ عطار می فرماید:

«یکی خوان و یکی خواه و یکی جوی

یکی بین و یکی دان و یکی گوی

یکیست این جمله چه آخر چه اول

ولی بیننده را چشم است احوّل»

نظیر همین مسأله را درباره سایه و صاحب آن نیز مطرح است؛

یکی از محققین عرفان نظری می نویسد:

«از جمله مثال های دقیق که عرفا درباره ارتباط حق و خلق

و چگونگی تحقق کثرت در کنار وحدت اطلاق وجود حق،

با الهام از متون شریعت، ارائه کرده‌اند، مثال سایه و صاحب آن است. سایه در مقایسه با صاحب آن، صرفاً وجودی خیالی و نمودی بسیار ضعیف است؛ چنان‌که گرچه نمی‌توان آن را معدوم انگاشت و اصل تحقق و واقعیت آن انکارناپذیر است، وجود آن نیز حقیقتاً وجود شخص نیست و هیچ سهمی از متن وجودی او را تشکیل نمی‌دهد. همه عالم در مقایسه با وجود حق تعالی سایه او شمرده می‌شوند؛ در عین آنکه هستند، هیچ بخشی از متن واقع را سامان نمی‌بخشند و وجود حقیقی از آن خداست، و عالم، وجود سایه‌ای و ظلی و خیالی دارد.»<sup>۱</sup>

اشتباهی که در این مثالها معمولاً اتفاق می‌افتد آنست که مخالفان عرفان می‌پندارند که خیال و سایه عدم محضند و از این مثالها نتیجه می‌گیرند که عالم از دید عرفا عدم مطلق است و هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارد.

ولی خیال ما عدم مطلق نیست، بلکه خیالات و اوهام نیز مرتبه‌ای از تحقق و واقعیت را داراست. بدیهی است که آنچه انسان احوال و دو بین می‌بیند، عدم محض نیست چراکه عدم محض را نمی‌توان دید. پس خیالات چیزی است و نفس الامری دارد با این حال حقیقت را هم درست و کامل نشان نمی‌دهد و آثار حقیقت

۱. حکمت عرفانی، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.



را هم واجد نیست و لذا نمی توان آن را لمس نمود و جابجا کرد. پس نه هست و نه نیست و هم هست و هم نیست؛ هر کدام از جهتیه. نه مانند هستِ حقیقی است که جائی اشغال می کند و لمس می شود و نه مانند نیستِ حقیقی که حتی ظهور حقیقت و انعکاس آن هم نباشد. در عین حال با تمام وجود وابسته به حقیقت است و منشأ و ریشه ای جز همان امر حقیقی ندارد.

سایه نیز همینطور است. سایه از جهتیه عدم است، چون همان نبود نور را سایه می گویند، ولی در عین حال بهره ای از واقعیت دارد و همراه با شاخص (صاحب سایه) می چرخد و می گردد و می آید و می رود. پس آن هم به تعبیر مسامحی برزخی میان وجود و عدم بوده و میان بود و نابودی اسیر است.

علاوه بر این تمثیل ها، عرفا از تمثیل های دیگری همانند صورت و معنا، تمثیل پوست و مغز و تمثیل جسم و جان، تمثیل نقطه و دایره، در تبیین وحدت شخصیه وجود و ارتباط حق و خلق بهره می برند. ولی باید توجه داشت که در هیچ جانه کثرت را مطلقاً انکار می کنند و نه کثرت را با وحدت آن چنان می آمیزند که وحدت از مقام قداست خود خارج شده و از نامتناهی بودن خود خارج شود. با توجه به آنچه گذشت مقصود اصلی عارفان الهی که مبتنی بر استنباط روش مند از متون دینی و براهین عقلی است، بیش از پیش روشن می شود.

مثال هفتم: «صورت و معنا» یا «پوست و مغز» یا «جسم و جان»  
 از جمله تشبیهات دیگر در این زمینه تشبیه خداوند متعال  
 به «معنا و مخلوقات به «صورت»، «الفاظ» و یا تشبیه پروردگار به  
 «روح» و «جان» و تشبیه مخلوقات به «جسم» است. در بعضی از  
 آثار ادبی عرفان، این رابطه به رابطه میان «مغز» و «پوست» نیز مثال  
 زده شده است. جامی می‌گوید:

«یاری دارم که جسم و جان صورت اوست  
 چه جسم و چه جان هر دو جهان صورت اوست  
 هر معنی خوب و صورت پاکیزه  
 کاندر نظر تو آید آن صورت اوست»

و یا در جای دیگری سروده است:  
 «اینچنین فهم کن خدا را هم  
 در همه، روی او ببین هر دم  
 می‌نگر هر صبح در فالق  
 زانکه خلق است مظهر خالق  
 ز آسمان زمین و هر چه در اوست  
 جز خدا را مبین همان در پوست  
 صاف معنی است وین صور در داند  
 اهل معنی ز نقش جان بردند»

فیلسوف و متکلم شهیر اسلامی، خواجه نصیرالدین طوسی رحمۃ اللہ علیہ  
نیز در ابیاتی نغمه می سراید:

«گر صور بسیار بینی با مواد  
نیست جز یک ذات مبدأ و معاد  
چون شدی آگاه از ذات و صفات  
بر سراسر جملگی کائنات  
نورها می دان که کرد از حق طلوع  
جمله را هم سوی او باشد رجوع  
چون از او بود هر یکی را ابتدا  
هم بدو باید که باشد انتها  
غیر از او گر کهنه اند و گر نواند  
زو همی آیند و زی او می روند  
گرتوو من نیستی اندر میان  
اوستی اوستی تا جاودان  
چون بباشد من علیها را زوال  
چیست باقی؟ وجه ربّ ذوالجلال  
پس چو هست و نیست یکسر مغز و پوست  
اوست یا هم اوست یا هم زوست اوست»

مرحوم علامه طهرانی نیز، در مقدمه تقریر دروس عرفانی

مرحوم علامه طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ ما به همین ادبیات اشاره نموده و می‌فرمایند:

«حسّ دین دوستی و گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار ماوراء طبیعت جزء غرائز افراد بشر است، و می‌توان این غریزه را ناشی از جاذبه حضرت ربّ و دود دانست که عالم امکان بالأخصّ انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می‌کشد، و مغناطیس جان، همان جان جان است که از آن به جانان و حقیقه الحقائق و اصل قدیم و منبع جمال و مبدأ الوجود و غایه الکیمال تعبیر کنند.

الکّل عبارة و أنت المعنی

یا من هو للقلوب مغناطیس<sup>۱</sup>

این جاذبه مغناطیسیّه حقیقیّه که نتیجه و اثرش پاره کردن قیود طبیعیّه و حدود انفسیّه و حرکت به سوی عالم تجرّد و اطلاق و بالاخره فنای در فعل و اسم و صفت و ذات مقدّس مبدأ المبادی و غایه الغایات و بقای هستی به بقای حضرت معبود است از هر عملی که در تصوّر آید عالی تر و راقی تر است.»<sup>۲</sup>

۱. ابیاتی است از منظومه حاجی سبزواری رحمۃ اللہ علیہ بدین معنا: تمام مخلوقات در حکم الفاظ هستند و تو معنای این الفاظی، ای خدایی که برای قلب‌ها مانند مغناطیس بوده و آن‌ها را به خود جذب می‌نمایی.

۲. رساله لبالباب، ص ۱۰۹.

باید توجه داشت این مثال هم تنها از جهاتی رابطه مخلوقات با خداوند متعال را ترسیم می‌نماید، زیرا به هر حال جسم و جان یا لفظ و معنا، دو امر جدا از هم بوده و لفظ مستقل از معناست اما در نگاه قرآن کریم هیچ موجودی مستقل از خداوند نبوده و حتی نباید مستقل از خداوند فرض شود؛ آن چه در این مثال‌ها مورد نظر عرفان صاحب نظر و محققین این عرصه بوده است، این است که نشان دهند اصل و حقیقت تمام موجودات، چنان چه اصل و حقیقت لفظ، معنا و اصل و حقیقت انسان روح است و نه جسم، خداوند متعال است و بدون وجود استقلالی ذات خداوند متعال، تمامی وجودات دیگری بی معنا و بلکه هیچ و پوچ می‌شوند. البته باید توجه داشت همانطور که گفته شد تمام این تمثیل‌ها از جهتی رابطه میان خالق و مخلوق را توضیح داده و فهم عالی و تمام عیار این حقیقت شاید جز از راه شهود قلبی و فناء فی الله میسر نباشد. به قول جناب ملای رومی:

«ای برون از وهم و قال و قیل من

خاک برفرق من و تمثیل من»



## پیوست سوم: ترجمه حدیث عنوان بصری

همان گونه که در کتاب حاضر اشاره شد از دستورالعمل‌های مرحوم علامه قاضی رحمۃ اللہ علیہ عمل به حدیث عنوان بصری است که در ادامه ترجمه آن حدیث شریف می‌آید.

«عنوان بصری؛ پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت او گفت: حال من این طور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم.

چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفتم و آمد کردم، و دوست داشتم همان طوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتشان مرا مورد نظر و تحت مراقبت دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُرد و اذکاری دارم که بدان‌ها مشغولم. تو مرا از وِردم و ذِکرم باز مدار و علومت

را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنان که سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرّس می‌نمود، هرآینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد پس داخل مسجد رسول الله ﷺ شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تومی خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمایی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم و با حال اندوه و غصّه به خانه‌ام بازگشتم؛ و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت به جای آورم) تا به جایی که صبرم تمام شد در این حال که سینه‌ام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را به جا آورده بودم پس چون به



در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت در این حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: سلام کنم بر شریف. خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در این حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیاتو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد! پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکّر سربه زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیه ات چیست؟ گفتم: ابوعبدالله. حضرت گفتند: خداوند کنیه ات را ثابت گرداند و تو را موفّق بدارد ای ابوعبدالله! حاجتت چیست؟ من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار است. سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می خواهی؟ عرض کردم: از خداوند مسئلت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده ام به من عنایت

نماید. حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می شود. پس اگر علم می خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمایی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند. گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای ابا عبدالله؛ گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟ گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند، و در آنجایی که خداوند ایشان را امر نموده است که بپند، می گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است. بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، اتفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد مصائب و مشکلات دنیا بروی آسان می گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی

امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخر نمودن با مردم پیدا نماید. پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بروی سهل و آسان می گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخر و مباهات بر مردم نمی رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می نگرد، آن ها را به جهت عزت و علو درجه خویشتن طلب نمی نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیموده رها نمی کند و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: آن سرری آخرت را ما قرار می دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است. گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه ای فرما.

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می نمایم؛ زیرا که آن ها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسئلت می نمایم تا ترادر عمل به آن ها توفیق مرحمت فرماید. سه تا از آن سه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آن ها درباره حلم و بردباری است، و سه تا از آن ها درباره علم و دانش

است. پس ای عنوان! آن‌ها را به خاطرت بسپار، و مبادا در عمل به آن‌ها از توسستی و تکاهل سرزند.

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم. پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم ﷺ را که فرمود: هیچ وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پرنکرده است. بناء علیها اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفسش. و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می‌شنوی به او بگو؛ اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی‌شنوی؛ و کسی که ترا شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو؛ اگر در آنچه می‌گویی راست می‌گویی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گویی دروغ می‌گویی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد. و اگر کسی تو را بیم دهد که

به توفحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم. و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء و پیرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبادا چیزی را از آن ها پیرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان پیرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امرداری؛ احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن پیرهیز همان طور که از شیردرنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسرو پل عبور برای مردم قرار نده. ای ابا عبد الله، دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیرخواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.»



## پیوست چهارم:

### نمونه‌ای از دستورات سلوکی بزرگان مکتب عرفانی نجف

جهت آشنائی بیشتر با دستورات بزرگان مکتب عرفانی نجف و پی بردن به تطابق کامل دستورات بزرگان این مکتب با مضامین دستورا شرعی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما رسیده است سه دستورالعمل از سه تن از بزرگان این مکتب که ذکر خیر این بزرگان در کلام رهبر معظم انقلاب نیز آمده است اشاره خواهد شد.

باید به این نکته توجه نمود که عمل به دستورات بزرگان تنها با اجازه بزرگی از اساتید فن عرفان ممکن است و انسان اجازه ندارد که به صورت سرخود به انجام هر دستوری مبادرت ورزد زیرا که ممکن است این کار تبعات منفی‌ای داشته باشد و انسان برای از بین بردن آن تبعات ناتوان و عاجز باشد. این نفس انسان از خود رهیده و به خدا پیوسته است که متناسب با ظرفیت هریک از سالکین راه خدا به او دستوری درخور وسعه وجودی او داده و خود آن ولی خدا و انسان وارسته است که

سالک را در حمایت خود قرار داده و از آفات و خواطر راه مصون می‌دارد.

طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

آن چیزی که در این بخش مورد توجه و اهتمام ما قرار گرفته است آشنائی مخاطبان گرامی با شیوه دستورات سلوکی بزرگان مکتب عرفان نجف است و طبیعتاً عمل به آن بدون حضور استاد توصیه نمی‌شود.

انسان برای انجام دستورات سلوکی مادامی که به استاد راه دسترسی پیدا نکرده است تنها می‌تواند به آن دسته از دستوراتی که از ائمه علیهم‌السلام مأثور است و به ما رسیده استفاده کند و تازه در این موضع نیز باید ظرفیت خود را لحاظ کرده و از انجام دستوراتی که فراتر از طاقت و کشش و میل او می‌باشد پرهیز کند.

بزرگان راه عرفان بر این نکته تأکید دارند که عمل بردستوری که فراتر از سعه و ظرفیت انسان باشد اثر عکس گذاشته و در نفس انسان پس از مدتی بجای ایجاد نورانیت ظلمت ایجاد می‌نماید. انسان باید مادامی که دسترسی به استاد راه پیدا نکرده به مأثورات و منصوصات ائمه علیهم‌السلام تماماً عمل کرده و در این راه ظرفیت خود را نیز کاملاً لحاظ کند.



## دستورالعملی از آیت الحق

مرحوم علامه حاج سید علی قاضی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

«بسم الله الرحمن الرحيم»

بعد حمد الله جل شأنه . والصلاة والسلام على رسوله و  
آله عليهم السلام حضرت آقا، تمام این خرابی‌ها که از آن جمله است  
وسواس و عدم طمأنینه، از غفلت است و غفلت کمتر  
مرتبه‌اش، غفلت از اوامر الهی است و مراتب دیگر دارد که  
به آن‌ها ان‌شاء الله نمی‌رسید و سبب تمام غفلات، غفلت از  
مرگ است و تخیل ماندن در دنیا. پس اگر می‌خواهید از  
جمیع ترس و هراس و وسواس ایمن باشید، دائماً در فکر مرگ  
و استعداد لقاء الله تعالی باشید و این است جوهر گرانمایا  
و مفتاح سعادت دنیا و آخرت. پس فکر و ملاحظه نمایید چه  
چیز شما را از او مانع و مشغول می‌کند، اگر عاقلی! و به جهت  
تسهیل این معنی، چند چیز دیگر به سرکار بنویسد بلکه از  
آن‌ها استعانتی بجوی:

اول بعد از تصحیح تقلید یا اجتهاد مواظبت تامه به فرایض  
خمسه و سایر فرایض در احسن اوقات و سعی کردن که روز به  
روز خشوع و خضوع بیشتر گردد و تسبیح صدیقه طاهره عليها السلام  
بعد از هر نماز، خواندن آیت الکرسی کذلک و سجده شکر و  
خواندن سوره «یس» بعد از نماز صبح و «واقعه» در شب‌ها،

و مواظبت بر نوافل لیلیه و قرائت مسبّحات در هر شب قبل از خواب و خواندن معوذات در شفق و وتر و استغفار هفتاد مرتبه در آن و ایضا بعد از صلاة عصر و این ذکر را بعد از صلوات صبح و مغرب یا در صبح و عشاء ده دفعه بخوانید: «لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الحمد وله الملك وهو على کل شیء قدير، اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذ بک ربی أن یحضرون إن الله هو السميع العليم؛ غیر از الله خدایی نیست؛ یکتاست؛ شریکی ندارد؛ ستایش برای اوست؛ حکومت از آن اوست و او بر هر کاری تواناست. از سربه گوشی های شیطان ها به الله پناه می برم و پناه می برم به توای پروردگار من از این که در برم آیند. همانا خدا شنوا و داناست.»

مدتی به این مداومت نمایید بلکه حالی رخ دهد که طالب استقامت شوید، ان شاء الله تعالی.»

### دستور العملی از آیت الحق مرحوم حاج ملا حسینقلی همدانی رحمته الله علیه

«بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله الطاهرين.

و بعد، بر طالبان نجات و سعادت ابدی مخفی نمائید که اهل نجات دو طایفه می باشند:

یک طایفه اصحاب یمین و طایفه دیگر مقربین اند و اگر

طالب سعادت عمل به وظیفهٔ اصحاب یمین که ترک معصیت باشد نمود از آن‌ها خواهد شد. مقرّبین علاوه بر آن‌ها وظیفه دیگر دارند که غرض بیان آن‌ها نیست.

اولاً باید فهمید که اگر شخص انسانی فهمید حقارت و پستی خود را هم بعد از آن فهمید عظمت و قدرت حضرت ملک الملوک را البته خواهد فهمید که قدم جرأت برداشتن و اقدام به معصیت نمودن در حضور چنین سلطان عظیم الشان در نهایت قبیح و شناعة و بدبختی می باشد؛ چرا غافل است از قدرت قادری که اگر اراده نماید فنای همه موجودات را به محض اراده آن سلطان عظیم الشان همگی برباد فنا رفته ملحق به معدومات خواهند شد.

این که می بینی معصیت در نظرت سهل شده به جهت اموری است که بعضی از آنها را ذکر می کنیم:

اولاً فکر خود را تماماً متوجه به دنیای دنی کرده‌ای. از این جهت بالمرّه از نفع و ضرر اخروی غافل شده‌ای. نمی دانی چه بسیار بسیار منافع و سعادت ابدیه از توفوت شد و چقدر ضررهای بزرگ، بسیار به خود زده‌ای.

ثانیاً عجز و حاجت و فقر خود را ملتفت نیستی که ذره ذره بدنت به حفظ کارکنان او که ملائکه باشند بریاست.

ثالثاً نمی دانی که در هر آنی از آنات در هر جزء از اجزاء بدنت نعم

غیرمتناهیهِ مرحمت از او شده و می‌شود که به بیان و بنان ممکن نیست حصرچند آن‌ها.

با این حال چگونه نعمت او را در معصیت او صرف می‌کنی؟ رابعاً چگونه غافلی از عقوبات سخت او مگر نمی‌دانی که ما بین مرگ و قیامت هزار غصّه هست و آسان‌ترین آن‌ها تلخی جان‌کندن است. چرا از شداید قیامت غافلی؟ امان از روزی که از دهشت و وحشت او مقرّبین در خوف و اضطراب می‌باشند. چرا نباشند؟ از روزی که زمینش و هوایش آتش و جهنّم به اطراف خلائق محیط و ملایک غلاظ و شداد در بگیر و ببند. نیکان در وحشت و اضطراب و بدان در شکنجه و عذاب آفتاب در بالای سرو زمین گرم‌تر از کوره آهن‌گَر. خطر حساب از یک طرف و دهشت صراط از یک طرف و حال کارهنوز به جهنّم نرسیده از آتش و سلاسل و اغلال او بگویم یا از مار و عقرب‌هایش بیان نمایم. خلاصه این‌ها مختصرنویسی است و این فقراتی که گفته شد از هزار یک بیان نشد. تمام سفارشات این بینوا به تو اتمام در ترک معصیت است.

اگر این خدمت را انجام دادی آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید.

البته، البته در اجتناب از معصیت کوتاهی ممکن و اگر

خدای نکرده معصیت کردی زود توبه نما و دو رکعت نماز به جا آور و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه و امیدوارم عفو بفرماید.

معاصی کبیره در بعضی رساله عملیه ثبت شده یاد بگیر و ترک نما. و زینهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد. اقبالاً یک ساعت به صبح مانده بیدار شو و سجده به جا بیاور

و آنچه در منهاج النجاة مرحوم ملامحسن فیض رحمته الله مذکور است کافی و شافی است از برای عمل شب و روز توبه همان نحو عمل نما.

و سعی کن که عمل و ذکر تبه محض زبان نباشد و با حضور قلب باشد که عمل بی حضور اصلاح قلب نمی کند اگر چه ثواب کمی دارد.

البته البته از غذای حرام فرار کن. مخور مگر حلال. غذا را کم بخور یعنی زیاده بر حاجت بُنیه مخور. نه چندان بخور که ضعفت بیاورد و به سبب ضعف از عبادت مانع شود.

هر قدر بتوانی روزه بگیر به شرطی که شب جای روز را پر نکنی. الحاصل غذا به قدر حاجت بدن ممدوح و زیاد و کم هر دو مذموم.

و شروع کن به نماز با قلب پاک از حقد و حسد و غلّ و غش  
 مسلمانان و لباس و فرش و مکان نمازت باید مباح باشد.  
 اگرچه مکان غیر محلّ جَبْهَه [پیشانی] نجس بودنش به  
 نجاست غیر متعدّیه نماز را باطل نمی‌کند ولی نبودنش بهتر است.  
 و بایست به نماز ایستادن بنده در حضور مولای جلیل با  
 گردن کج و قلب خاضع و خاشع.

بعد از فریضه صبح هفتاد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه  
 توحید و دعای مصباح مشهور بخوان و تسبیح سیّده نساء را  
 بعد از فریضه ترک مکن.

هر روز هر قدر بتوانی لا اقل یک جزء قرآن با احترام و وضوع و  
 خضوع و خشوع بخوان و در بین خواندن حرف مزین مگر به  
 قدر ضرورت.

و در وقت خواب شهادت را بخوان و آیه الکرسی و یک مرتبه  
 فاتحه و چهار مرتبه سوره توحید و پانزده مرتبه سوره قدر و آیه  
 ﴿شَهَادَاتُ اللَّهِ﴾ را بخوان و استغفار هم مناسب است.

و اگر بعضی از اوقات بتوانی سوره مبارکه توحید را صد مرتبه  
 بخوانی بسیار خوب است.

و از یاد مرگ غافل مشو. و دست بر گونه راست گذاشته به  
 طرف راست با یاد خدا بخواب. و از وصیت کردن غافل مشو.  
 و ذکر مبارک ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

را هر قدر بخوانی و در هر وقت بسیار خوب است. اولاً در شب و شب جمعه در هر یک صد مرتبه سوره مبارکه قدر را بخوان و دعای کمیل را در هر شب جمعه ترک مکن و مناجات خمسة عشر را. حال تو با هر کدام از آنها مناسب باشد لاسیما مناجات مساکین و تائبین و مفتقرین و مریدین و متوسلین و معتصمین را بسیار بخوان و دعای صحیفه کامله هر کدام در مقام مناسب بسیار خوب است. و در وقت عصر هفتاد مرتبه استغفار و یک (سبحانه الله العظيم سبحان الله و بحمده) بخوان و استغفارات خاصه را هم بخوان و سجده طویله را فراموش مکن و قنوت طول دادن بسیار خوب است و همه اینها با ترک معاصی خوب است. والسلام علی من اتبع الهدی».

### دستور العملی از

مرحوم علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

«بسم الله الرحمن الرحيم.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، نامه گرامی واصل و از مضمون آن اطلاع حاصل؛ بزرگان طریق فرموده اند: برای پیمودن راه یک توبه کامل ضروری است (غسل، دو رکعت نماز، یکصد بار استغفار، بیرون آمدن از جمیع حقوق الناس و

مظلّم عباد، و قضاء فوائت من حقوق الله تعالى).  
 و دیگر: پیوسته ملازم سکوت بودن و غذا بموقع و به اندازه خوردن و از حیوانی کمتر مصروف نمودن و با بسم الله شروع کردن و در صورت امکان سه روز در ماه روزه داشتن. و قبل از اذان صبح بیدار شدن و بین الطلوعین را بیدار ماندن و در این حال نماز شب و نافله صبح و نماز صبح، و سپس هر روز حدّ اقلّ یک حزب قرآن، ثواب آن هدیه به روح رسول اکرم ﷺ نمودن. و در یک اربعین هر روز هزار بار استغفر الله ربّی گفتن با شرائط ذکر (طهارت بدن و لباس، و وضو، و مکان خلوت، و استعمال عطر و بخور، و رو به قبله نشستن چهارزانو، و انگشتی عقیق در دست راست نمودن، و توجّه کامل به معنای ذکر کردن) و سپس به سجده درآمدن و حدّ اقل چهارصد مرتبه ﴿لا إله إلا أنت سبحنک إنی كنت من الظالمین﴾ گفتن. و پس از آن نشستن و با خدای تعالی شرط عدم معصیت در روز نمودن (مشارطه) و در طول روز مراقب نفس بودن (مراقبه) و هنگام خواب محاسبه کردن (محاسبه) و از مجالس و محافل دنیاپرستان دوری نمودن و با ابناء دنیا نشست و برخاست نکردن، و پیوسته متفکّر در درون بودن، و طهارت دائم (دوام وضو و غسل جمعه) و خواندن نمازها را در اوّل وقت و بجا آوردن نوافل در صورت امکان، و اجتناب از



معصیت بطور اتمّ و اکمل، و استعمال عطر و انگشتری در حال صلوات، و خضوع و حضور قلب را در حال نماز رعایت کردن، و شب‌ها با وضو بخواب رفتن و در بستر طاهر رو به قبله خسبیدن، و به شوق دیدار خدا خوابیدن و سه بار سوره توحید و آیه الکرسی و آیه «لَوَأْنَزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ» و آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» و آیه «شَهِدَ اللَّهُ» را خواندن، و یک دوره تسبیح حضرت زهراء علیها السلام را بجا آوردن، آنگاه لا إله إلا الله را بگوید تا خوابش ببرد؛ به عشق خدا بخوابد و به عشق خدا برخیزد. در اربعین دوّم و سوّم به همین منوال جلو برود به استثناء آنکه بجای هزار بار استغفار، هزار بار لا إله إلا الله بگوید. و در پاک نمودن ذهن از ورود خاطرات در حال نماز، و ذکر و تفکر سعی بلیغ نماید. إن شاء الله تعالی خداوند مرحمت فرموده مشتاقان دیدار جمالش را به کعبه مقصود می‌رساند.

عمده عامل سیر در راه مجاهده نفسانی است و اجتناب از منهیات، تا بحول و قوه خدا جمال محبوب ازلی پرده گشاید و با بارقه جلال سرمدی خرمن هستی را بسوزاند و از خودی و خودیت چیزی را باقی نگذارد. از خداوند متعال خواستارم که همه ما را موفّق به رضای خودش بفرماید و گام‌هایمان را در طی طریق بسوی کعبه جمال و جلالش استوار بدارد؛ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.



پیوست پنجم:

## کلام حضرت امام خمینی علیه السلام در علت مخالفت برخی با حکمت و عرفان

امام امت قدس الله نفسه الزکیه در قامت متخصص و صاحب نظر در عرفان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز دست از بیان معارف الهی و قله های معارف قرآنی برنداشته و در اولین مواجهه معارفی با امت خود، در قالب تفسیر سوره حمد، به بیان عالی ترین مطالب حکمی و عرفانی پرداخته و عمیق ترین معارف را برای عموم اقشار جامعه ساده سازی نموده و بیان فرمودند؛ متأسفانه به علت فشارهای گروهی ناآگاه و مخالفت حکمت برهانی و عرفان قرآنی، این دروس گهربار به تعطیلی کشیده شد و امت اسلامی تشنه کام از مطالب ناب معرفتی امام خود، از دریافت زلال ترین عقاید محروم ماند.

حضرت امام به علت هجومه و مخالفت های ناآشنایان و جاهلان، این دروس را تعطیل نمودند اما در جلسه آخر، به ذکر نکات مهمی درباره عرفان و حکمت و سرّ مخالفت افراد با این

معارف پرداخته و به مسائلی اشاره نمودند که اطلاع از آن بر هر محققى واجب است، در این جا و به عنوان حسن ختام این کتاب، مجموع فرمایشات معظم له در جلسه پنجم و آخر دروس تفسیر سوره حمد را ذکر می نمایم:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

قبل از اینکه دنباله آن مطلب را عرض کنم، مطلبی را باید عرض کنم که شاید هم مفید باشد و هم لازم؛ و آن این است که گاهی وقت ها اختلافاتی که بین اهل نظر و اهل علم حاصل می شود، برای این است که زبان های یکدیگر را درست نمی دانند. هر طایفه ای یک زبان خاصی دارند.

نمی دانم این مثل را شنیده اید، که سه نفر بودند: یکی فارس بود، یکی ترک بود، یکی عرب، این ها راجع به ناهارشان که چه بخوریم بحث کردند، فارس گفت: «انگور می خوریم». عرب گفت: «خیر عنب می خوریم». ترک گفت: «خیر ما این ها را نمی خوریم، ما اوزوم می خوریم». این ها اختلاف کردند برای اینکه زبان یکدیگر را نمی دانستند. بعد می گویند یکی آمد و رفت انگور آورد، همه دیدند که یک چیز است،

۱. مطالب این بخش، عیناً از کتاب شریف تفسیر سوره حمد، صص ۱۷۳ تا ۱۹۰ نقل شده است.

یک مطلب، در زبان‌های مختلف. یک مطلب است، اما زبان‌ها مختلف است در آن.

فلاسفه، مثلاً یک زبان خاص به خودشان دارند، اصطلاحاتی [مخصوص] خودشان دارند، زبان عرفا هم خاص به خودشان است و اصطلاحات [آن‌ها] خاص خودشان است. فقها هم اصطلاحات خاص به خودشان دارند. شعرا هم یک زبان خاص شعری دارند؛ و زبان اولیای معصومین علیهم‌السلام هم یک طوری است که باید ببینیم این سه - چهار طایفه که با هم اختلاف دارند، کدام زبانشان نزدیک‌تر به زبان اهل عصمت است، و کدام زبانشان نزدیک‌تر به زبان وحی است.

گمان ندارم هیچ کس، هیچ آدم عاقلی که موحد باشد البته، اختلاف در این معنا داشته باشد که حق تعالی هست و او مبدأ همه موجودات است، موجودات، معلول مبدأ وجودند. احدی قائل نیست به اینکه شما با این کت و شلوارتان خدایید، هیچ عاقلی چنین تصویری هم نمی‌کند؛ یا فلان آدم با عمامه و ریش و عصایش خداست؛ این مخلوق است، در این هیچ اشکالی نیست؛ لکن اختلاف از آن تعبیرات و برداشت‌هایی است که از علت و معلول می‌شود. باید ببینیم آن‌هایی که مثلاً از طبقه عرفا بودند، این‌ها دردشان چه بوده

است که آن جور تعبیر می‌کردند. چه وادارشان کرده بود که آن طور تعبیر بکنند.

البته اینکه من حالا می‌خواهم مصالحه و صلح بدهم بین این طوائف و بگویم این‌ها همه یک چیز می‌گویند، نه این است که من می‌خواهم همه فلاسفه را مثلاً تنزیه‌شان کنم، یا همه عرفارا، یا همه فقها را. نه، این مسئله نیست «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»،<sup>۱</sup> ای بسا دکانداری که موجب یک حرفه‌هایی می‌شود که با همان دکان مناسبند. من مقصودم این است که در بین همه این طوائف اشخاص زیادی منزّه بودند و این اختلافی که حاصل شده است در مدرسه، مثل آن اختلافی [است] که در مدرسه بین اخباری و اصولی حاصل شده است، که گاهی اخباری، اصولی را شاید تکفیر هم بکند، اصولی هم اخباری را تجهیل می‌کند. با اینکه این‌ها مطلبشان دوتا نیست. آن‌ها هم دوتا نیست. حالا ما مجتهدان در اینجا است که یک طبقه‌ای از فلاسفه هستند که این‌ها تعبیراتشان این است که: «علة العلل»، «معلول اول»، «معلول ثانی» و تا آخر، دائم به علیت و معلولیت تعبیر می‌کنند، خصوصاً آن‌هایی که از فلاسفه قبل

۱. اشاره به این بیت از حافظ است:

«نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد / ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد».

از اسلام هستند. تعبیرات آن‌ها همان تعبیرات خشک علیت و معلولیت و سببیت و مسببیت و مبدأ و اثر و از این تعبیرات [است]؛ و فقهای ما هم تعبیریه معلولیت و علیت می‌کنند، از این ابایی ندارند؛ و به خالق و مخلوق هم همه تعبیر می‌کنند؛ از این هم ابایی نیست. یک دسته هم از اهل عرفان هستند و این‌ها در تعبیراتشان با اختلافی که هست، تعبیرات مختلفی دارند، مثل همین ظاهر و مظهر و تجلی [و] امثال ذلک. آن‌ها این جور تعبیر می‌کنند و ما باید ببینیم چه شده است که این طایفه این جور تعبیر می‌کنند؛ و چه شده است که در لسان ائمه ما علیهم‌السلام هم این نحو تعبیر است. من هیچ یادم نیست که علیت و معلولیت و سببیت و مسببیت و... [آمده] باشد. خالقیت و مخلوقیت هست، تجلی هست، ظاهر و مظهر هست [و] امثال این‌ها. باید ببینیم اهل عرفان که از این تعبیر فلاسفه، مثلاً دست برداشتند، یا از این تعبیر عامه مردم، دست برداشتند، و یک مطلب دیگری گفته‌اند که دیده‌اند اسباب اشکال [هم] است بین اهل ظاهر، چرا این را گفتند. ما حالا این‌ها را حساب می‌کنیم.

علت و معلول: یک موجود (علت) ایجاد کرده یک موجود دیگر (معلول). در نظر علیت و معلولیت این است که معلول یک طرف واقع شده، علت یک طرف. این یک

طرف و یک طرف یعنی چه؟ مکاناً با هم مختلفند! مثل نور شمس و خود شمس، که شمس این نور را دارد، و از او هم صادر شده است و جلوه او هم هست؛ اما این طوری است که شمس یک موجودی است در یک محل واقع شده است و نور شمس هم یک موجود دیگری در یک محل دیگر واقع شده؛ و لو اینکه اثر اوست، و لو اینکه معلول اوست. آیا معلولیت و علیت نسبت به ذات واجب، نظیر این معلولیت و علیتی است که در طبیعت است؟ آتش، علت از برای حرارت است؛ و شمس، علت از برای روشنایی است، این طور است؟ آیا یک اثر [و مؤثری] است که حتی مکاناً هم از هم جدا آیند؟ او یک مکانی دارد، این یک مکان دیگر دارد؟

اثر و مؤثری که در طبیعت هست، غالباً این طوری است که حتی بُعد مکانی هم [دارند]، حتی از هم جدا هستند از حیث مکان. آیا می‌توانیم ما در مبدأ اعلا یک چنین چیزی قائل بشویم، که موجودات [از او] جدا هستند، [هر کدام] یک مکانی دارند و یک زمانی؟ عرض کردم تصور این امور بسیار صعب است، تصور اینکه موجود مجرد، وضع خودش چطوری است، مشکل است؛ و خصوصاً مبدأ اعلا که هر چه بخواهی از او تعبیر کنی، آن نیست. چطور است وضع آن احاطه قیومیه‌ای که از برای حق تعالی به موجودات هست؟



هُوَ مَعَكُمْ یعنی چه؟ قرآن می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾. مَعَكُمْ؛ یعنی پهلوی آدم است؟ همراه آدم است به طور مصاحبت؟ اینکه آن‌ها این طور تعبیر کردند، برای این است که نمی‌توانستند از واقع تعبیر کنند، هر چه نزدیک‌تر بوده به واقعیت، آن نزدیک‌تر اختیار کرده‌اند. چنانچه در کتاب و سنت هم آنکه نزدیک‌تر است، اختیار شده است. فهم این مسئله بسیار مشکل است که خالق و مخلوق مکانتش چیست، کیفیت چطوری است؟ کیفیت خلق و مخلوق مثل کیفیت آتش است و اثرش؟ مثل کیفیت نفس است و این چشم و گوش و قوا؟ که شاید از اکثر این [مثال‌ها] نزدیک‌تر باشد؛ ولی باز این هم نیست. احاطه است، یک احاطه قیومی که دیگر [از] ضیق خناق باید این را گفت؛ احاطه قیومی بر همه موجودات به حیثی که هیچ جای از موجودات نیست الا اینکه او هست.

لَوْ دَلَّيْتُمْ مَجْبَلٍ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ.

اینکه این‌ها آمده‌اند این تعبیر را کرده‌اند، نه این است که می‌خواهند بگویند مراد از «فلان چیز حق» این است که مثلاً یک آدم ممکن است که عصا و عمامه دارد، این حق تعالی است؛ هیچ عاقلی این را نمی‌گوید؛ اما آنکه بتوانیم ما یک

تعبیری بکنیم که نزدیک باشد لا اقل به آن مسئله، به آن نسبت بین حق تعالی و مخلوق، ربط بین حق تعالی و مخلوق مشکل است، بخواهد نزدیک به ذهن بشود. تا اینجا می‌رسد که یک وقت می‌بینید از باب اینکه این آدم دیگر توجهش به این مسائل نیست، می‌گوید که این هم حق است، همه چیز، اوست. فلذا می‌بینید در تعبیر فلاسفه اسلام هم هست: **صِرْفُ الْوُجُودِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا**؛ «کُلُّ الْأَشْيَاءِ» و «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» خود تناقض است. می‌خواهد این را بگوید که هیچ نقصی در او نیست، صرف الوجود در او هیچ نقصی نیست، هر چه سنخ کمال است، او واجد است و همه موجودات ناقصند، پس «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا». بخواهد یک موجود دیگری باشد، ناقص می‌شود. یک موجود تامی است که هیچ نقصان در او نیست. وقتی هیچ نقصان در او نبود، نمی‌شود واجد یک کمالی نباشد. هر کمالی در هر موجودی هست از اوست، رشح او، جلوه او [است]، وقتی جلوه او باشد، ذات به طور بساطت، تمام کمال است؛ ذات کل الکمال است.

«كُلُّ الْأَشْيَاءِ»، یعنی کل الکمال؛ و «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا»، یعنی هیچ نقصی در کار نیست. نه اینکه می‌گوید «صِرْفُ الْوُجُودِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ»، یعنی «صِرْفُ الْوُجُودِ» شما ببینید؛ و لهذا می‌گوید:

«وَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِّنْهَا» می خواهد بگوید: که او تمام کمال است و هیچ موجودی تمام کمال نیست. او چون تمام کمال است، هرکمالی را او دارد، این طور تعبیر می کند.

یکی از اشکالاتی که یک کسی که اطلاع از مسائل ندارد [مطرح می کند]، این است که اهل عرفان می گویند که «چون که بی رنگی اسیررنگ شد..»<sup>۱</sup> با اینکه آن شعر در اصل مربوط به این باب نیست، آن ها اصلاً توجه هم نکرده اند که آن شعر مربوط به این باب نیست، مربوط به حقیقت نیست. مربوط به جنگی است که بین دو تا انسان واقع می شود؛ و مقصود او را چون متوجه نشده اند، از این جهت گفته اند که این کفر است با اینکه اصلاً ربطی به آن مسئله ندارد؛ مسئله دیگری است که این همه جنگ ها که در عالم واقع می شود، سرچیز است و اساساً چرا جنگ واقع می شود. این رنگی که اینجا می گوید، تعلق است که بعضی شعرا [ی] دیگر هم در تعبیراتشان دارند: «از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است»<sup>۲</sup> و بی رنگی آن است که تعلق نداشته باشد به

---

۱. اشاره به این بیت از مولوی است:

«چون که بی رنگی اسیررنگ شد / موسی ای با موسی ای در جنگ شد».

۲. اشاره به این بیت از حافظ است:

«غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است».

یک چیزی از طبیعت. وقتی تعلق نداشته باشد به طبیعت، این نزاع واقع نمی‌شود. تمام نزاع‌هایی که واقع می‌شود، مال این است که انسان تعلق دارد به طبیعت، و طبیعت [را] هم به واسطه علقه‌ای که دارد برای خودش می‌خواهد. آن [دیگری] هم تعلق دارد به طبیعت و آن را برای خودش [می‌خواهد]. در هر شأنی از شئون، نزاع واقع می‌شود. این آدم می‌خواهد بگوید که در فطرت اصلیه که زنگ تعلق نیست، نزاع [هم] نیست. اگر همان طوری که حضرت موسی بی‌تعلق بود، فرعون هم بی‌تعلق بود، دعوا نمی‌شد. اگر در همه عالم، انبیا جمع بودند، هیچ وقت دعوا نمی‌شد؛ و این دعوا سر تعلقات است. همه دعواهایی که در عالم واقع می‌شود، سر این تعلقات است. «بی‌زنگی اسیر زنگ شد»، یعنی اینکه فطرتی که زنگ نداشت، تعلق نداشت، وقتی اسیر تعلق شد، این‌ها دعوایشان می‌شود. اگر این زنگ برداشته بشود، موسی و فرعون هم آشتی می‌کنند. این باب، آن باب نیست؛ در عین حال آن کسی که این ایراد را می‌گیرد، متوجه نشده است که این، راجع به دو تا موجودی است که با هم دعوا دارند، نه راجع به اصل مسئله.

شما ملاحظه کنید، تعبیراتی که در ادعیه ائمه علیهم‌السلام واقع شده، با این تعبیراتی که در لسان عرفا واقع شده، و مبدأ این شده

است که بعضی چون توجه به مقصد نداشته‌اند، تا حد تکفیر هم رفته‌اند، چه مغایرتی دارند. در مناجات شعبانیه، که به حسب روایت، مناجات همهٔ ائمه بوده، همهٔ ائمه به حسب روایت آن رامی خواندند و در روایات، من ندیدم که [یکی از] ادعیه، مال همه ائمه باشد- آمده است:

«الهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»<sup>۱</sup>

و دنبال آن این است:

«الهِ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَ لَاحِظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ»<sup>۲</sup>

[معنای] این‌ها چیست؟ به حسب نظر آقایان ائمه ما که

همه، این رامی خواندند، مقصودشان چه بوده [است]؟

«هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»، یعنی چه؟

او «کمال الانقطاع» را از خدا می‌خواهد، با اینکه باید به

۱. (خدایا، کمال بریدگی از خلق به سوی خودت را به من ببخش؛ و دیدهٔ دل‌مان را با روشنائی نگاهش به سوی تو، نورانی فرما، تا جایی که دیدگان دل‌ها پرده‌های نور را دریده و به معدن عظمت تو رسد؛ و روان‌هایمان به عزّ قدس تو تعلق یابند)؛ اقبال الاعمال؛ ص ۶۸۷؛ مصباح‌المتجهّد و سلاح‌المتعبّد؛ ص ۳۷۴.

۲. (خدایا من را از آنان قرار ده که صدایشان زدی، پس اجابت کردند؛ و به ایشان نظر کردی، پس در برابر جلال تو مدهوش گشتند).

سیر خودش واقع بشود. این باب، باب مرتبه سیر خود انسان است و او سیر خودش را از خدا می‌خواهد، این‌ها به چه معناست؟ «ابصار القلوب» چیست که با آن می‌خواهد نگاه کند به حق تعالی؟ این قلب و این بصر قلب چیست که با نور این بصر قلبی به حق تعالی نظر کند؟ [بعد می‌فرماید] همه این‌ها را به من بده که غایت این است: «حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجَبَ النُّورِ» وقتی حجب نور را قطع کرد: «تَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» این یعنی چه؟ یعنی آویزان بشوم به او؟ این «صعق لجلال» که قرآن هم برای موسی می‌گوید، غیر آن فنانی است که این‌ها می‌گویند؟

مرتبه بر مرتبه بالا رفته تا آنجا که «ابصار قلوب» خرق کند همه حجاب‌ها را و بعد به معدن عظمت واصل شود. «معدن العظمة» چیست؟ این وصول چیست؟ غیر آن وصولی است که آن‌ها می‌گویند؟ آن وصول هم همین است: «فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ». «معدن العظمة» غیر حق تعالی چیز دیگر می‌تواند باشد؟ معدن عظمت اوست که همه عظمت‌ها باید از او گرفته بشود. معدنش آنجاست. «فَتَصِلَ» وصول پیدا بکند «إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» حالا که رسید، ارواح معلق بشود «بِعِزِّ قُدْسِكَ».

این همان معنایی است که عرفا می‌گویند. یک نفر آدم که اطراف قضیه را توجه کرده، نمی‌تواند بگوید علت و معلول است. ضیق تعبیر است.

نمی‌شود تعبیر کرد از آن به علت و معلول، به اثر و مؤثر. خالق و مخلوق هم یک بیان روی مذاق عامه است، بهتر از آن تعبیرات است؛ لکن تجلی بهتر است و باز هم نزدیک‌تر به آن معنایی است که هیچ نمی‌شود از آن تعبیر کرد.

این ربط ما بین حق و خلق از مسائلی است که تصورش از تصدیقش مشکل‌تر است؛ تصدیقش می‌شود کرد، اگر آدم تصور کند. ما چطور تصور بکنیم که یک موجودی در هیچ جا غایب نباشد، یک جا نباشد؟ باطن اشیاء هست، ظاهراشیاء هست و همه معلولش هستند؛ اما تعبیر نمی‌توانیم بکنیم از آن. از چنین مؤثری [که] در باطن اشیاء هست، در ظاهراشیاء هست: لا یخلو منه شیء؛ هیچ جا نیست که خالی باشد از او، چطور تعبیر کنند که بتوانند آن مطلب را افاده کنند؟ و هرچه تعبیر کنند نمی‌شود، جز اینکه آن‌هایی که اهلش هستند دعا کنند، این طور دعایی که در مناجات شعبانیه است.

بنابراین، اختلافی نیست که یک دسته، یک دسته‌ای را تکفیر کند، یک دسته، دسته‌ای را تجهیل کند، چرا

اختلاف؟ شما هم اگر بخواهید این معنا را تعبیر کنید چطور تعبیر می‌کنید؟ بفهمید آن‌ها چه می‌گویند! بفهمید درد دل این آدمی که اظهار فی‌تواند بکند الا به اینکه یک چنین تعبیراتی بکند [چیست!] یک وقت هم که در قلبش آن طور نور واقع می‌شود می‌گوید که همه چیز اوست، همه اوست. شما هم در دعایتان هست که: **عَلَى عَيْنِ اللَّهِ، أَدُنُّ اللَّهُ، يَدُ اللَّهِ** که معروف هم هست، این‌ها به چه معناست؟ این همان تعبیری است که آن‌ها می‌گویند. در روایات شما هم هست که صدقه که می‌دهید به دست فقیر، به دست خدا می‌رسد.<sup>۲</sup> در قرآنتان هم دارید که: **﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾** این یعنی چه؟ یعنی خدا آمد این طور کرد.<sup>۳</sup> این همان معنای واحدی است که همه شما می‌گویید.

۱. «سَمِعْتُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ اَنَا يَدُ اللَّهِ وَ اَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ اَنَا بَابُ اللَّهِ» (هاشم بن ابی عماره گوید: از امیرالمؤمنین شنیدم که می‌فرمود: منم چشم خدا، منم دست خدا، منم جنب خدا، منم درب خدا). اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید؛ باب نوادر»، ص ۱۹۹، ح ۸.

۲. «قال ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... وَ هُوَ تَقَعَّ فِي يَدِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ أَنْ تَقَعَّ فِي يَدِ الْعَبْدِ» (صدقه در دست پروردگار تبارک و تعالی قرار می‌گیرد، پیش از آنکه در دست بنده قرار گیرد). فروع کافی؛ ج ۴: کتاب الزکاة؛ «باب صدقة الليل»، ص ۳، ح ۳.

۳. حضرت امام با دست خود را بالا قرار دادن به این حالت اشاره می‌کنند.



آن بیچاره‌ای که مطلب دستش است، می‌بیند نمی‌تواند این طوری بگوید، می‌بیند این طور خلاف است، وقتی این طور نتوانست بگوید، آن طور تعبیر می‌کند و آن طور تعبیرات [می‌آورد]. قرآن و دعا پراز این حرف‌هایی است که آن‌ها می‌گویند، چرا باید ما سوءظن پیدا بکنیم به اشخاصی که چنین تعبیراتی کردند. بفهمید او که این طور تعبیر کرده، چه غرضی از این تعبیر داشته، چه مرضی داشته است که این طور تعبیر بکند؟ درد این آدم چه بوده است که دست برداشته از آن تعبیرات عامه مردم. خوب این آدم هم مطلع هست که چه می‌شود، مع ذلک از آن حرفش دست برنداشته، برای اینکه حقیقت رافدا نکرده برای خودش، خودش رافدای حقیقت کرده [است]. اگر هم ما بفهمیم حرف او را، ما هم همان طور تعبیر می‌کنیم؛ چنانچه قرآن هم همان طور تعبیر کرده؛ ائمه هم همان طور تعبیر کرده‌اند؛ و مطلب هم این نیست که آن‌ها اگر بگویند «این حق است»، بخواهند بگویند واقعاً این خداست. هیچ آدم عاقلی این را نمی‌گوید، اما می‌بیند که ظهوری است که هیچ نحو تعبیری ندارد که بشود به آن یک طور جدا [بی‌فهماند]. در یکی از ادعیه هم راجع به اولیا می‌فرماید:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَمَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ فَتَقْتَهَا وَرَتَّقَهَا بِيَدِكَ»<sup>۱</sup>.

این از باب ضیق تعبیر است که نمی‌توانند تعبیر بکنند. از این جهت با این طور تعبیراتی که به کتاب و سنت نزدیک‌تر است، از این تعبیراتی که دیگران می‌کنند، [افاده می‌کنند] اما نه اینکه شما خیال کنید که یک نفر آدم پیدا بشود، آن هم چه اشخاصی! خوب، ما معاصر بودیم با اشخاصی که می‌شناختیمشان از نزدیک، می‌دیدیم چه جور اشخاصی هستند، این‌ها می‌آمدند این طور باشند. آن اشخاصی که در همه علم‌ها به آن دقت نظرو به آن کمال بودند، این طور تعبیر می‌کردند، «جلوه» تعبیر می‌کردند. در دعای سمات «ظَلَعَتْ» تعبیر کرده [است] جلوه، طلعت، نور تعبیر شده است. صلح بکنید! عرض کردم من نمی‌خواهم بگویم همه [درست گفته‌اند]، من می‌خواهم بگویم این طور نیست که همه [غلط گفته باشند]. [من وقتی تأیید می‌کنم از روحانیون، نه اینکه می‌خواهم بگویم که روحانیون همه این طورند. من اشکالم این است که همه رارد نکنید، نه اینکه همه راقبول کنید، همه رارد نکنید. اینجا هم همین است حرفم که گمان

۱. (فرقی بین تو و آن‌ها [نشانه‌های تو] نیست، مگر آنکه آنان بندگان و آفریدگان تو هستند و ادارهٔ امور آن‌ها به دست توست). اقبال الاعمال؛ ص ۶۴۶ (دعاهای هر روز ماه رجب).

نکنید هر کس یک مطلب عرفانی گفت، یک حرف عرفانی زد، او کافر است. ببینید که چه می‌گوید. اول آدم بفهمد مطلبی که این آدم می‌گوید چیست؛ بعد از اینکه فهمید چیست، آن وقت گمان ندارم که [انکار کند او را]. این همان قضیه انگور و عنب و اوزوم است. همان قضیه است، شما از آن تعبیر می‌کنید به کذا، و یکی علیت و معلولیت می‌گوید، دیگری سببیت و مسببیت می‌گوید و آن [دیگر] ظهور و مظهر می‌گوید؛ و این‌ها وقتی هم می‌رسند به آنجایی که ما چطور تعبیر کنیم از یک موجودی که همه جا هست و هیچ یک از این اشیاء هم نیست، یک وقت می‌بینید که می‌گوید: عَلِي يَدُ اللَّهِ، عَلِي عَيْنُ اللَّهِ. مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، آنکه با تو تعهد کرد، با خدا تعهد کرد، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيِّدِهِمْ. [اما آیا این] «فوق» معنایش این است که دستی روی دست دیگر قرار بگیرد یا «فوق» معنوی است، فوق است که تعبیر ندارد، فوقی است که نمی‌توانیم یک تعبیری از آن بکنیم که حق تعبیر باشد؟

همان طور که خدای تبارک و تعالی اجلّ از این است که مخلوط شیء یا مربوط به شیء، به این معنی باشد، اجلّ از این است که ما حتی جلوه‌اش را هم [بتوانیم] بفهمیم چطوری است. حتی جلوه‌اش هم مجهول است پیش ما؛ اما

ما ایمان داریم به اینکه چنین مسائلی هست، ردش نمی‌کنیم؛ و ما امیدواریم که وقتی اعتقاد به این داشته باشیم که چنین مسائلی هست، چنین چیزهایی هست، اینکه در کتاب و سنت واقع شده است، یک واقعیتی است [دیگرانکار نکنیم آن را]. قرآن، آنجایی که راجع به جلوه حق نسبت به خلق می‌گوید، ظهور [تعبیر می‌کند]: ﴿هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾؛ و این ظاهر آیه در سوره حدید است. در روایت وارد شده است که شش آیه اول سوره حدید مال کسانی است که در آخر الزمان می‌آیند، آن‌ها می‌فهمند؛ و در آن واقع شده است کیفیت خلقت و [غیر آن]. در آنجا ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾، هُوَ مَعَكُمْ آيِنَ مَا كُنْتُمْ در آخر الزمان هم به این سادگی نمی‌تواند کسی بفهمد، یکی - دو تا شاید در عالم [بفهمند].

عمده نظر من به این بود که این سوء تفاهم برداشته بشود، و این اختلافی که در مدرسه هست و بین اهل علم است، برداشته بشود؛ و جلوی معارف گرفته نشود. اسلام، فقط عبارت از احکام فرعی نیست؛ فرعند این‌ها، اساس، چیز دیگر است، نباید ما اصل را فدای فرع بکنیم؛ و بگوییم که اصل، از اساس بیخود است [است و] اگر هم اصلی بگوییم، یک اصلی که خلاف واقع است بگوییم. یکی از آقایان می‌گفت

که ظاهراً مرحوم آقا شیخ محمد بهاری<sup>۱</sup> [یک وقتی که] اسم یک کسی آمد، گفت: «عادل کافری است». گفتیم: «خوب، عادل است یعنی چه؟ کافراست یعنی چه؟» گفت: «اما عادل است، برای اینکه روی موازین عمل می‌کند؛ هیچ معصیت نمی‌کند؛ اما کافراست، برای اینکه آن خدایی که او می‌پسندد، خدا نیست، آنکه او می‌پرستد اصلاً خدا نیست». در روایات ما هم هست که لَعَلَّ که مَثَله خیال کند برای خدا و تا شاخ است،<sup>۲</sup> این حَبِّ نفس است. معلوم می‌شود در نمله هم این هست.

این نمله هم چیز عجیبی است. حالا آنجا دارد که لعل خیال کند [خدا] دو تا شاخ [دارد]. این شاخ را کمال می‌داند. ما هم وقتی بخواهیم تعبیر بکنیم [به] یک چیزهایی که پیش خودمان است، یک مطالب، یک کمالاتی که پیش خودمان است، این طور خیال می‌کنیم. این نمله همان است که [راجع] به حضرت سلیمان می‌گوید:

۱. شیخ محمد بهاری (متوفی ۱۳۲۵ ه. ق.)، اهل بهار همدان و از سرآمد شاگردان عارف بزرگ، ملاً حسین قلی همدانی است.

۲. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «... وَ لَعَلَّ التَّمَلَّ الصَّغَارَ تَتَوَهَّمُ أَنْ لَيْلَهُ زَبَانِيَّتَيْنِ فَإِنَّهُمَا كَمَالُهُمَا، وَ تَتَصَوَّرُ أَنْ عَدَمَهُمَا نُقْصَانٌ لِمَنْ لَا يَكُونَانِ لَهُ» (و چنین گمان کند مورچه کوچک که برای خدا دو شاخک است و این دو کمال اوست؛ و تصور می‌کند هر کس آن دو را نداشته باشد برای او نقص است). المحجة البيضاء؛ ج ۱، صص ۲۱۹ - ۲۲۰.

«بی شعورند این ها!»؛ «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ، فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا»؛<sup>۱</sup> که این به من می گوید «بی شعور».

این همین حرف غله است که همه جا هست. هدهد هم مثل او [بود که] گفت: «أَحْطَطُ مِمَّا لَمْ يُحِطْ بِهِ»<sup>۲</sup> [به] آن آدمی که پیغمبر است، و یکی از جلیس های او، اصحاب او، آن است که تحت بلقیس را به طرفه العینی [حاضر کرد]. تا حالا چنین چیزی برای بشر هیچ اتفاق نیفتاده [است].

این، چه بوده؟ خود این هم یک چیز مجهولی است. آیا مخایره بوده؟

اعدام و ایجاد بوده است؟ مخایره برقی بوده؟ تبدیل [کرده] به برق و رسانده؟ چه است، نمی دانم؛ اما یک حضرت سلیمانی که یکی از اصحابش - که به حسب روایت یک حرف از اسم اعظم را می دانسته - این طور بوده است که «قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ ظَرْفُكَ»<sup>۳</sup> این را می رسانده اینجا، آن

۱. [مورچه ای گفت:] ای موران همه به خانه های خود درآید، مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند، پس خنده کننده ای از سخن مور لبخند زد). سوره نمل، آیات ۱۸-۱۹.

۲. (من به چیزی که تو آگاه نشدی خبر یافتم). سوره نمل، آیه ۲۲.

۳. (من آن را برای تو می آورم] پیش از آنکه چشمت را به هم زنی). سوره نمل، آیه ۴۰.

وقت هدهد [به ایشان] می‌گوید: «أَحْظْتُ بِمَا لَمْ أَحْظُ بِهِ». حضرت هم بنایشان براین بوده است که همان طوری که این‌ها می‌فهمیدند، همان طوری گفتند و عمل می‌کردند. عمده نظر من به این است که حیف است یک دسته‌ای از اهل علم که مردم صالح و خوبی هستند، این‌ها محروم بمانند از یک مسائلی. ما که آمدیم قم، مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکیم<sup>۱</sup> - خدا رحمتش کند- در قم بود؛ وقتی که حوزه علمیه قم تأسیس شد، یکی از مقدسین- آن هم خدا رحمتش کند- گفته بود: «بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه آقا میرزا علی اکبر باز شد!». علما می‌رفتند آنجا درس می‌خواندند. مرحوم آقای خوانساری<sup>۲</sup>، مرحوم آقای اشراقی<sup>۳</sup>،

---

۱. میرزا علی اکبر یزدی (متوفی ۱۳۴۴ ه. ق.) از شاگردان حوزه فلسفه و عرفان تهران بود، در اواخر عمر در قم اقامت گزیده و به تدریس فلسفه پرداخت. در ریاضیات تبحر فراوان داشت، حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز مدتی از درس او بهره گرفته‌اند.

۲. آیه الله سید محمد تقی خوانساری (۱۳۰۵-۱۳۷۱ ه. ق.) تحصیلات خود را در خوانسار و نجف و قم به انجام رسانید. وی از مراجع شیعه و اساطین حوزه علمیه قم پس از مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری به شمار می‌رود. وی در جنگ عراق علیه انگلیس شرکت کرد و در پایان نبرد، دستگیر و تبعید شد.

۳. میرزا محمد تقی اشراقی (۱۳۱۳-۱۳۶۸ ه. ق.) فرزند مرحوم عالم بزرگ، میرزا محمد ارباب بود، از پدر و شیخ ابو القاسم کبیر قمی و آیه الله حائری استفاده کرد و به مرتبه اجتهاد رسید. وی در خطابه کم نظیر و فوق العاده بود. تفسیر سوره یوسف و تفسیر «ن و القلم» از آثار مطبوع اوست.

این آقای خوانساری،<sup>۱</sup> این‌ها می‌رفتند پیش آقا میرزا علی اکبر درس می‌خواندند؛ آن آقا گفته بود که بین اسلام به کجا رسیده است که در خانه میرزا علی اکبر باز شد! و حال آنکه خیلی مرد صالحی بود؛ و بعد از اینکه ایشان فوت شده بود، گوینده‌شان در منبر گفته بود که من خودم دیدم قرآن می‌خواند! مرحوم آقای شاه‌آبادی<sup>۲</sup> ناراحت شده بود از اینکه این آقا گفته است که من دیدم قرآن می‌خواند آقا میرزا علی اکبر.

در هر صورت این سوءظن‌ها، و این جدا کردن [یک عده]، خودشان را از یک خیراتی، این موجب تأثر است که یک حوزه‌ای از یک خیراتی که هست، محروم بماند؛ حتی از فلسفه که یک امر عادی است، تا برسد به آن مسائل دیگر؛ و عمده

۱. آیه‌الله سید احمد خوانساری (۱۳۰۹-۱۴۰۵ ه. ق.) از مراجع تقلید پس از مرحوم آیه‌الله بروجردی می‌باشد، وی در خوانسار و نجف و قم تحصیل کرده است؛ و با درخواست مردم تهران و فرمان مرحوم آیه‌الله بروجردی در تهران اقامت گزید و به تدریس و ارشاد پرداخت. از آثار اوست: جامع المدارک فی شرح مختصر النافع.

۲. میرزا محمد علی، فرزند محمد جواد حسین‌آبادی اصفهانی شاه‌آبادی (۱۲۹۲-۱۳۶۹ ه. ق.) فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته قرن چهاردهم هجری بود که تحصیلات خود را در حوزه‌های اصفهان، تهران و نجف به پایان برد. ابتدا در سامرا و سپس در قم و تهران به تدریس پرداخت و در بین سال‌های (۱۳۴۷-۱۳۵۴ ه. ق.) حضرت امام خمینی ۶۶ از درس عرفان و اخلاق ایشان بهره برد. از آثار اوست: شذرات المعارف، الانسان و الفطرة، القرآن و العترة، الايمان و الرجعة، منازل السالکین، حاشیه بر کفایة.



این است که به مطلب یکدیگر نرسیده‌اند؛ چون نرسیده‌اند، این صحبت‌ها پیش آمده؛ اگر برسند به مطلب یکدیگر، نزاعی در کار نیست. نه او این آقایی [را] که تکفیرش می‌کند، باریش و عمامه، خدا می‌داند، و نه این آقا [او را]. اگر بداند او چه می‌گوید، انکار نمی‌کند. این نمی‌داند او چه می‌گوید، انکار می‌کند. اگر بداند که گرفتاری او این است که تعبیرات [نارساست، نمی‌گوید که این] تعبیرات کفری است.

پیش او این طوری است که این تعبیر به علیت و معلولیت و امثال آن، تعبیری است که غیر واقعیت است، واقعیت این نیست. اینکه در این چند روز، من چند دفعه عرض کردم، اسم جدا نیست از مسمی، اسم ظهور [مسمی است]، «علامت» هم - نه مثل علامت‌هایی که برای فرسخ می‌گذارند - نمی‌شود از او تعبیر کرد. «آیه» نزدیک تراست به واقعیت، [ولی] آن هم تعبیری است که از ضیق خناق است. اصلاً قرآن - همان طور که عرض کردم - مثل یک سفره‌ای است که هر کس، به اندازه خودش از آن استفاده باید بکند. مال یک دسته نیست، مال همه است، مال همه مردم است. همه مردم باید از آن استفاده بکنند؛ هر کس به اندازه خودش، ادعیه هم همین طورند.

آن قدر معارف در ادعیه ائمه علیهم السلام هست و مردم را از آن دارند جدا می‌کنند، آن قدر معارف در ادعیه هست [که احصا نمی‌توان کرد]. لسان قرآن است ادعیه، شارح قرآن هستند [ائمه ما] راجع به آن مسائلی که دیگران دستشان به آن نمی‌رسد. مردم را نباید جدا کرد از دعا، نباید گفت: حالا که ما قرآن را می‌خواهیم بخوانیم، پس دعا را نباید خواند! خیر، مردم باید با دعا انس پیدا کنند، با خدا. آن‌هایی که انس به خدا دارند و دنیا پیش آن‌ها این‌طور جلوه ندارد، کسانی هستند که برای خودشان ارزش [قائل] نیستند، برای خدا مشغول به کار می‌شوند. آن‌هایی که شمشیر زدند برای خدا، همان‌ها هستند که همین ادعیه را می‌خواندند و همین حالات را داشتند؛ آن‌ها [بودند که] شمشیر می‌زدند برای خدا. نباید مردم را از این برکاتی که هست جدا کرد. قرآن و دعا از هم جدا نیستند، همان‌طور که پیغمبر هم از قرآن جدا نیست. ما نباید بگوییم: قرآن را که ما داریم، دیگر به پیغمبر کاری نداریم! جدا نیستند این‌ها، هر دو یکی است. این‌ها باهمند: لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ؛ افتراقی در کار نیست. اگر بخوایم حساب را جدا کنیم؛ قرآن علی حده باشد و ائمه علی حده باشند، و بگوییم که ما کاری به ادعیه نداریم.

و آتش سوزی کنیم، در آتش سوزی، کتاب دعا بسوزانیم، کتاب عرفا را بسوزانیم، این از باب این است که نمی دانند، بیچاره اند. وقتی انسان از حد خودش پایش را بالاتر گذاشت، در اشتباه می افتد.

کسروی یک آدمی بود تاریخ نویس، اطلاعات تاریخی اش هم خوب بود، قلمش هم خوب بود؛ اما غرور پیدا کرد. رسید به آنجایی که گفت من هم پیغمبرم. ادعیه را هم، همه را کنار گذاشت؛ اما قرآن را قبول داشت. پیغمبری را پایین آورده بود تا حد خودش؛ نمی توانست برسد به بالا، آن را آورده بود پایین. ادعیه و قرآن و این ها همه باهمند. این عرفا و شعرای عارف مسلک، و فلاسفه هم، همه یک مطلب می گویند؛ مطالب مختلفه نیست. تعبیرات مختلفه است، زبان های مختلفه [است]. زبان شعر، خودش یک زبانی است. حافظ، زبان خاصی دارد. همان مسائل را می گوید که آن ها می گویند؛ اما با یک زبان دیگری. زبان های مختلف است و نباید از این برکات مردم را دور کرد، باید مردم را به این سفره پهن الهی که قرآن و سنت و ادعیه باشد، دعوت کرد؛ تا هر کس به اندازه خودش استفاده بکند.

این مقدمه بود برای همه مسائلی که بعدها هم اگر پیش بیاید و عمری باشد که اگر ما هم یک وقتی یک احتمال

دادیم، نگویید که این تعبیرات را شما آوردید دوباره در میدان، مثلاً دوباره [تعبیرات] عرفا [را آوردید]. [خیر، باید بیاید! مرحوم آقای شاه‌آبادی رحمته الله علیه برای عده‌ای از کاسب‌ها [که] می‌آمدند آنجا، مسائل را همان طوری که برای همه می‌گفت، برای آن‌ها هم می‌گفت. من به ایشان عرض کردم: «آخر این‌ها [که سنخیتی ندارند!]» گفت: «بگذار این کفریات به گوششان بخورد!» خوب، ما یک چنین اشخاصی داشتیم؛ حالا به سلیقه من درست در نمی‌آید که نمی‌شود گفت که این‌ها اشتباهات است.

## منابع

١. آداب الصلوة (آداب نماز)، روح الله الموسوي الخميني. تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٩١.
٢. اصول فصول التوضيح، رسول جعفریان، پژوهشكده حوزه و دانشگاه، ١٣٧٩.
٣. اقبال الاعمال، سيدبن طاووس. قم: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٧.
٤. التوحيد، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق). قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسه، ١٤١٦ ق.
٥. الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة، محمد بن ابراهيم صدرالدين شيرازي (ملاصدرا). تهران: مولى، ١٣٩٨.
٦. الرسائل الرجاليه، ج ٢، عبدالحليم حلي، محمد حسين درابتي و ديگران. قم: مؤسسه فرهنگي دارالحديث، ١٣٩١.
٧. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، محمد بن عمر زمخشري. بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ ق.
٨. الكافي، ثقة الإسلام محمد بن يعقوب كليني. قم: دار الكتب الإسلامية، ١٤٠٧ هـ ق.

٩. المحجة البيضاء في تهذيب الاحياء، محمد بن شاه مرتضى فيض كاشاني. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٧ق.
١٠. آيت الحق: شرح احوالات سيد العلماء الربانيين و فخر الكاملين حضرن حاج سيد علي آقا قاضي، محمد حسن قاضي. تهران: حكمت، بصيرت، ١٣٩٣.
١١. بحار الانوار (ط - بيروت)، العلامة المولى محمد باقر بن محمد تقى مجلسى. بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
١٢. ترجمه و شرح بداية الحكمه، على شيروانى. قم: بوستان كتاب، ١٣٩٦.
١٣. تفسير سوره حمد، روح الله الموسوى الخمينى. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٣٩٢.
١٤. تفسير كبير، محمد بن عمر فخر رازى. بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٥ق.
١٥. تقريرات فلسفه امام خمينى، صدرالدين شيرازى، محمد بن ابراهيم. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٣٨١.
١٦. توحيد علمى و عينى در مكاتيب حكيمى و عرفانى ميان آيتين علمين: حاج سيد احمد كربلايى و حاج شيخ محمد حسين اصفهانى (كمپانى)، سيد محمد حسين حسيني طهرانى. مشهد: علامه طباطبايى، ١٣٩٣.
١٧. داستان راستان، شهيد مرتضى مطهرى. تهران: صدرا، ١٣٩٨.
١٨. دروس تفسير سوره حمد جهاد اكبريا مبارزه با نفس نامه هاى اخلاقى - عرفانى (موسوعة الإمام الخمينى ٥٥)، روح الله الموسوى الخمينى. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٣٩٢.
١٩. رساله سير و سلوك منسوب به بحر العلوم، محمد مهدى بن مرتضى

- بحرالعلوم. مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۸.
۲۰. رساله لب اللباب، سید محمد حسین حسینی طهرانی. مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۲۶.
۲۱. رساله لقاء الله، جواد آقای ملکی تبریزی. قم: آل علی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۲۲. روح مجتهد، سید محمد حسین حسینی طهرانی. مشهد: علامه طباطبائی، ۱۳۹۶.
۲۳. سید عبدالحسین لاری پیشوای تنگستان، علیرضا سیدکباری. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۴. شرح المنظومة، ج ۴، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۹۸.
۲۵. شرح چهل حدیث، روح الله الموسوی الخمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۲۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل، روح الله الموسوی الخمینی. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۲.
۲۷. شرح دعای سحر، روح الله الموسوی الخمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۱.
۲۸. عرفان حافظ، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۷۷.
۲۹. فتوحات مکیه، محمد بن علی ابن عربی. تهران: مولی، ۱۳۹۳.
۳۰. فروع کافی، امین ترمس عاملی، محمد حسین درایتی. قم: دارالحدیث، ۱۳۹۷.
۳۱. کشف المحجّة، سید بن طاووس. قم: مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر، ۱۴۱۲ق.
۳۲. کلمات مکنونه، محمد بن فیض کاشانی. قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۸.

۳۳. مبانی و اصول عرفان نظری، یدالله یزدان پناه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
۳۴. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۱ (درس های اسفار)، مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۳۵. مجموعه آثار، ج ۱۴، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۳۶. مجموعه آثار، ج ۵، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۳۷. مجموعه آثار، ج ۱۸، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۳۸. مجموعه آثار، ج ۱۴، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۳۹. مجموعه آثار، ج ۲۲، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۴۰. مجموعه آثار، ج ۲۳، شهید مرتضی مطهری. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۴۱. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، عبدالرزاق بن محمد هاشم گیلانی. تهران: پیام حق، ۱۳۸۷.
۴۲. مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، محمد بن حسن طوسی. تهران: المكتبة الاسلامیه.
۴۳. مهرتابان، سید محمد حسین حسینی طهرانی. مشهد: علامه طباطبایی، ۱۳۹۳.
۴۴. نامه های اخلاقی - عرفانی امام خمینی رحمته الله علیه، روح الله الموسوی الخمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.
۴۵. هزار و یک کلمه، ج ۳، حسن حسن زاده آملی. قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۷.
۴۶. ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، سید محمد تقی آیت الهی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۴۷. تذکره المتقین، شیخ محمد بهاری، کتابستان، ۱۳۹۸.





